p. 1508

جلد دوم

ظفرنامه

از تاليفات

مولانا شرف الدين علي يزدي

بتصحيح و تحشيۀ سالک مسالک صدق و سداد خير خواه عباد

مولوي محمد الهداد

سابق مدرس بهرۀ عربي مدرسۀ کلکته

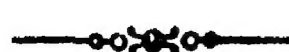
حسب الحکم اهالي حل و عقد اشياٹک سوسايٹي بنگاله

در

بپٹست مشن پريس واقع کلکته

چاپ شد

جلد دوم ظفرنامه



بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار در خواستاري نمودن حضرت صاحبقران دختر خضر خواجه خان را و جشن فرمودن جهت ازدواج امیرزاده اسکندر با شاهزاده بیکیسی سلطان

چون حضرت صاحب قران دین پرور در امتثال امر تناکحوا تکثروا رغبتی کامل و میلی صادق داشت هم از برای نفس مبارک خویش و هم از برای اولاد و اسباط امجاد درین وقت شمع جهان را که پسر خضر خواجه اوغلان[1] بود بخلعتهای فاخر پادشاهانه وسیورغالات خسروانه مخصوص گردانیده و از سمرقند پیش پدرش فرستاد تا جهت حضرت صاحب قران خواهر را از پدر خواستاري نماید و از برای این مهم غیاث الدین ترخان را با تحف بسیار از نفایس اجناس و کرایم اموال همراه او گردانید و بنفس مبارک در ظاهر سمرقند بمرغزار کان کل که در نزاهت از بهشت برین

(۱) در بعض نسخه بجای اوغلان (خان) دیده شد

نمود اریست و در طراوت نگارخانه چین ازو شرمساري بسعادت نزول فرمود و دران محل فردوس آسا مهد اعلی ملکت آغا از هرات رسید * * نظم *

* بلب خاک را عنبر آلود کرد *
* زمین را بچهره زر اندود کرد *
* بسی پیشکشهای لایق کشید *
* دعا گفته شه را ثنا گسترد ید *
* فلک را لب از حقه پرنوش کرد *
* جهان را ز دُر حلقه در گوش کرد *
* ثنای جهاندار گیتي پناه *
* چنان گفت کافروخت آن بارگاه *

اشارت علیه درباب ترتیب طوی بصدور پیوست و هرکس از ارکان دولت وبندگان حضرت دست وهیان از میان جان بخدمت بکشاد و بیست سراپرده کیهان فسحت پیرامون بسیط هامون درکشیدند وبسی بارگاه گردون رفعت باوج کیوان برافراشتند مرصع بزواهر جواهر وموشح بدرر و لآلي فاخر وافر * * بیت *

جهان پرسراپرده وبارگاه * گذشته سرِ خرگه از اوج ماه
زبس خرگه و خیمه و سایبان * زمین کرده از آسمان رو نهان

وتمام حوالی و نواحی آنرا به تعبیهای دلاویز وآذینهای

طرب انگیز زیب و آرایش دادند و کران تا کران دران مرغزار فرح افزا بساط نشاط گسترده خوان شادمانی و شیرهٔ کامرانی نهادند * * نظم *

* بهر شیره(۱) زان گونه گونه خورش *
* که جان یافت زان ذوق و تن پرورش *
* ز هرچه آن بود آرزو را هوس *
* بحدی که حدش ندانست کس *

بخار بخور که عبیر مجمرش از مشک اذفر و شمامهٔ عنبر آمیخته بودند نسیم صبا را غالیه سائی آموخته و فروغ بادهٔ یاقوت فام که ساقیان سیم اندام در ساغر زر و جام طرب انجام ریخته بودند بزم عشرت را از نور سرور برافروخته * * بیت *

* ز بوی مجمر مشکین مشام دهر معطر *
* ز عکس ساغر رخشان هوای بزم منور *

شاهزادگان کامکار و سلاطین نامدار و بزرگان عالی مقدار از اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف بدرگاه اقبال مطاف آمده بودند هرکس بحسب رتبت و منزلت خویش در ساوریها نشسته و چاوشان بهرام هیبت و یساولان ضرغام صولت بر بادپایان کوه پیکر با زین زر گرزها در دست و تغمارها(۲) در شست

(۱) در بعض نسخه بجای شیره (سفره) است * (۲) در بعض نسخ بجای تغمارها (تغمهارها) دیده شد *

گرفته نسرین چرخ ازسهم تیرجان شکارشان ازمحاذات آن دشت باز می گشت و آفتاب ازبالای آن صحرا هراسان و لرزان می گذشت * * بیت *

هرروز آفتاب بدرگاه عالیش * آید بخاکبوسی و لرزیده بگذرد

حضرات عالیات وخواتین ابهت سمات که هریک بلقیس عهد و قیدافه عصر بودند بغتاقهای مرصع برسر و زردوزهای ملمع دربر پشت تمکن بمسند کامرانی باز داده و دختران ماه روی و پری پیکران مشکین موی درمقام خدمت سرو آسا ایستاده و دست ادب برهم نهاده * * نظم *

نازک بدنان سرو قامت * درشوخی و دلبری قیامت

هریک صنمی مه ی نگاری * سروی سمنی گلی بهاری

از چشمهٔ فتنه آب خورده * با بابلیان شراب خورده

سوچیان جان پرور دلنواز و ساقیان سرتا قدم کرشمه و ناز *

* نظم *

* برکف نهاده سرخ می کزنشاط آن *
* اندیشه لاله زارشود دیده گلستان *
* خوشبوی ترز عنبرورنگین ترازعقیق *
* روشن ترازستاره وصافی ترازروان *
* گربگذرد پری بشب اندرشعاع آن *
* ازچشم مردمان نتواند شدن نهان *

رامشگران خوش الحان اوتار عشرت آثار شد رغو وتیغان نواخته ونغمه سرایان شیرین زبان از جمله ایشان خواجه عبدالقادر ماهرکه از نوادرِ زمان ویگانه دوران است بآهنگ عود و چنگ زمزمه عاشقانه این ترانه درعالم انداخته * * نظم *

* که ازفرّ اقبال صاحب قران *
* جهان دارجم حشمت وکامران *
* همیشه جهان باد در خرمي *
* کزو ملک نوشد مي بی غمي *
* خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد *
* جهان را مي از ساغرِ عدل داد *
* گل و لاله را تابود بو و رنگ *
* زمان را شتاب وزمین رادرنگ *
* رخش باد رخشنده چون آفتاب *
* بتاجِ کي وتختِ افراسیاب *
* مدام از می لعل فرمان دهي *
* مبیناد کس جام خسرو تهي *

وباین گونه مدت سه ماه بعیش وعشرت اشتغال نمودند و خدر ابهت قباب عفت مآب بیکیسي سلطان را بآیین شرع درعقد ازدواج امیرزاده اسکندرانتظام دادند وبعد ازان خدرمعلی خانزاده اجازت انصراف یافته ازراه بخارا متوجه تبریزشد *

ذکر احداث باغ دلکشای و عمارت قصر فرح افزای

در اول پاییز همان سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران فرمان داد که برکنار مرغزار کان کل که در نزاهت و طراوت از باغ ارم دلکشای تر و از بستـــان فردوس فرح افزای تر افتاده باغی احداث نمایند * نظم *

بامدادی که صبح زرین تاج * تاج از زر نهاد و تخت از عاج
مرد اخترشناش و طالع بین * طالعي کرد بس خجسته گزین
چیره دستان بشغل رسّامي * در مساحت مهندس و نامي
خرده کاران بکار بنّـــائي * نقش بنـــدان بصورت آرائي

از مهندسان دانشور و بنّایان صاحب هنر که از خاور تا باختر از هر مملکت و کشور بمستقر سریر خلافت مصیر جمـــع بودند بساعتي خجسته و طالعي فرخنده بر حسب اشارت علیه دران محل بنیاد باغي نهادند مربع هر ضلعـــي هزار و پانصد گز شرعي و درمیـــان هریک ازان ارکان اربعـــه دروازه کشاده طاقهای آن بسقف مقرنس سپهر برافراشته شد و بانواع زینت از کاشي کاری وغیر آن نگاشته گشت و بهر گوشه از چهار رکن آن برجي کبوتر سر بآشیان نسر طایر برافراخته و آنرا بصنعت کاشي آرائي درغایت تکلف و زیبـائي پرداخته و عرصه

باغ را بطریق هندسه بگذارهای مربع و چمنهای مسدس و مثلث بخش کرده فرمان شد که درحواشي گذارهای آن سفیدار نشانند و مسدسها و مثلثهای اطرافش باصناف درختان میوه دار و انواع اشجار با ازهار و اثمار بیارایند *

* نظم *

بچمنها چو بخش گشت زمین * یافت هریك بمیوهٔ تعیین
پردهٔ وصف آن چو سازکنم * درِ بستانِ فکر باز کنم
میوهٔ چند ازان کنم تعداد * تا دهد میوه بار شاخ مراد
بهتر آن کاول از به آغازم * آب درجوی آبي اندازم
پرپشمینه پوش خوش منظر * همتش کرده خاك برسرزر
دارد از جامعیتی که دروست * چهرهٔ عاشقان و نکهت دوست
ور ز انواع سیب یاد آرم * نتوانم که جمله بشمارم
بگلابي کنم نَفَس مشکین * تا[(۱)] کنم سیب سرخ را تحسین
عبدي و اشکوانه و قمزک * همه را شرح چون دهم یک یك
وصف زرد آلو ار کنم بنیاد * سازم اول دل ازعروسك شاد
خوش کنم دل بیاد معموري * که خرابم ز محنتِ دوري
دم نیارم زدن ز شفتالو * کین سخن را بود دگر پهلو
خاصه آنراکه دانه شیرین است * تخم احسان وبیخ تحسین است
هست ازان میوهٔ بدیع نشان * نازک و دلپذیر و خرد و کلان

---

(۱) دربعض نسخ بجاي تا (یا) دیده شد *

چون درآیم بوصف آلوچه * فکرتم گم شود دران کوچه
سرخ آلو مپرس و الوانش * تا نیابي بکشت بستانش
کرده بی‌دانه توت طبع نواز * مرغ دلها اسیر دام نیاز
وصف انگور اگربنظم آرم * مست گردد خرد زگفتارم
شَکَر انگور از شَکَر خوشتر * کام امید ازو پر از شَکَر
صاحبی صاحبان دانش را * صاحبی دلپذیر و روح افزا
و زحسینی سخن چه‌گویم راست * دل عشاق ازو ببرگ و نواست
روزیم باد لعل یك دانه * خوش و شیرین چو لعل جانانه
خود که داند شمار انواعش * قیمت و قدر تاک نقّاعش
بوسه ده‌دست آنکه تاک نشاند * بیخ کرّم از کرّم بخاک نشاند
کین چنین میوهٔ بود بارش * عقل حیران ازو و آثارش
ور بوصف انار پردازم * حقهٔ طبع پرگهر سازم
چون دهم شرح ناشپاتي را * منعقد شربتی نباتي را
آلو انگور و فندق و امرود * چون کنم تار هر صفت را پود
یادم آید چو گویم از بادام * چشمِ آن سرو قد سیم اندام
دهنم همچو پسته ماند باز * بس کنم تا نهان بماند راز
و چون بنهایت خوبي و دلکشائي تمام شد بزبّان اقبال بي انتقالش باغ دل کشا نام شد تا اسم مطابق مسمی باشد و درمیان آن قصری اساس انداختند مشتمل برسه طاق رفیع و قبه منیع و برفعت منزلت و علوشان و زیب و دل فریبي

حشمت ثابت بنیان افراخته و پرداخته گشت * بیت *
بنائي ممکّن بعز و بقا * بدیع و نشاط آور و دل کشا
ز تصویر دولت فزوده جمال * مبارک باقبال و فرخنده فال
بر اطراف ارکان پرداخته * ستونهای مرمر برافراخته
ظفرپرده دارش غبوق و صبوح * در آینده هردم ز در صد فتوح
و همت پادشاهانه از برای تطییب خاطر مخدره تتق جلالت
که مراعات آن از سنن سنیه و طرایق پسندیده است آنرا باسم
تکل خانم دختر خضر خواجه آغلن که نوینان را بخواستاري
او فرستاده بود نامزد فرمود و بعد از تاسیس عمارت باغ
دلکشا رایت فتح آیت نصرت انتماء بصوب تاشکنت نهضت
فرمود و موکب همایون از آب سیحون عبور نموده در
آهنگران بقرب قریه جینماس مضرب خیام نزول فرخنده گشت
و درانجا قشلاق اتفاق افتاد و دران موضع خانهای
زمستاني ساختند و از نی قوریاها (۱) گرفتند و حضرت صاحبقران
بقریه یسي بزیارت شیخ احمد یسوی (۲) توجه فرمود که از
فرزندان امام زاده محمد حنفیه است - علیه وعلی آبائه السلام -
و بتعمیر آن مزار متبرک اشارت عالي ارزاني داشت و
عمارتي معتبر اساس انداختند مشتمل برطاق وسیع رفیع

---

(۱) در یک کتاب بجای قوریا ها (بوریا ها) است * (۲) در دو نسخه بجای یسوی (یسوري) است *

با دو منار و گنبد مربع سی گز در سی گز و گنبد دیگر دوازده گز در دوازده گز با چهار صفه برای مرقد منور در قبله گنبد بزرگ متصل بآن ودر دو جانب گنبد دو چهار صفه دیگر هریکی سیزده گز و نیم در شانزده گز و نیم جهت جماعت خانه و دیگر حجرات و توابع و لواحق وفرمان شد تا دیوار و قبهٔ آنرا از کاشی کاری تزیین دهند وقبر از سنگ سفید بتکلف تراشیده نقشهای بدیع بران نگارند و اتمام آنرا بعهده اهتمام مولانا عبدالله[۱] صدر فرمود و برحسب فرموده بعرض درسال باتمام پیوست وچون میامن اقامت رسم زیارت قرین روزگار سعادت آثار گشت همت پادشاهانه صلات وصدقات بسیار بمجاوران مزار و سایر ارباب استحقاق وافتقار تصدق فرمود وازانجا بازگشته باردوی همایون معاودت فرمود وبشارت رسید که مهد اعلی تکل خانم میرسد جمله آغایان و امراء برحسب فرموده بعزم استقبال سوار شدند وپانزده روز راه پیش رفتند و رسم نثار اقامت کرده اسپان کشیدند وازتقدیم وظایف اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند وتمام راه درهریورت طویهای بتکلف مرتب داشتند درروز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه (ثمان مایة) نوشابه عهد را بآیینی هرچه تمامتر ببارگاه عالم پناه اسکندر

---

(۱) درسه نسخه بجای عبد الله (عبید الله) دیده شده

دوران رسانیدند فرمان قضا جریان بترتیب جشن و تهیه طوی بزرگ نفاذ یافت قضات اسلام و علماء انام را احضار فرموده آن گوهر صدف سلطنت و خانی درعقد ازدواج حضرت صاحبقرانی بآیین شرع مطهر انتظام پذیرفت آغایان و وشاهزادگان و امراء و نوییذان دست بهجت و استبشار باقامت رسم نثار برکشادند وهوا جواهربار و زمین از زر و گوهر گران بار گشت مدتی همگنان را اوقات و ساعات روز و شب مستغرق استیفای تمتع از عشرت و طرب بود و زبانِ دولت درمقام تهنیت زمزمه این ترانه می سرود * نظم *

* جهان جوان شد ازان اجتماع بار دگر *
* عروس دولتِ فرخ لقا کشید ببر *
* طرب عروس ودلِ خلق وعالمی داماد *
* سرود تهنیت و پرده ساز نقش و ظفر *

عواطف خسروانه امراء وخواتین که بامهد ابهت مآب آمده بودند همه را بخلعتهای فاخر وانعامات وافر مخصوص گردانیده نوازشها نمود و تربیتها فرمود و ایلچیان تنغورخان که از طرف ختای با تحف و هدایای فراوان رسیده بودند بوسیله امراء بعز بساطبوس مستسعد گشته و پیشکشها کشیده و مضمون رسالت عرضه داشته و مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشته اجازت انصراف یافتند وچون آفتاب بحوت

انتقال کرد رای خورشید اشراق امیرزاده محمد سلطان را
بضبط سرحد مغولستان نامزد فرمود و فرمان داد که آشیره[1]
را قلعه بخیزاند و در تکثیر عمارت و بسیارے زراعت اهتمام
تمام نماید و بیردي بیگ ساربوغا و امیرحاجي سیف الدین
و خداداد حسیني و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء
را با چهل هزار سوار ملازم او ساخت و ایشان بامتثال امر
مبادرت نموده روان شدند و از عقبه قولان گذشته آشیره[2]
و آن نواحي را معسکر ظفرمآب ساختند و بترتیب مقدمات
عمارت و زراعت مشغول گشتند و چون شهسوار گردون سریر
مهر منیر آهنگ مستقر شرف خویش کرد حضرت صاحبقران
جهانگیر از قشلاق نهضت نموده روی توجه بصوب سمرقند
آورد و رایت نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار
از آب خجند عبور نموده سایه وصول بر سمرقند انداخت
و آن خطه خلد آیین را از نزول موکب ظفر قرین غیرت سپهر
برین ساخت و بعد از چند روز ازانجا نهضت فرموده عنان
عزیمت بصوب کش معطوف داشت و دران راه کوهیست
که ازو تا بسمرقند قریب هفت فرسخ باشد و در دهنه آن
رودخانه جاریست چون پرتو وصول پادشاه دریا موهبت

---

(۱) چنین است در نسخ کثیره و در بعض نسخه بجایش (آشپره)
است ٭ (۲) در بعض نسخه بجای آشیره (آشپره) است ٭

سپهرشکوه بران کوه افتاد رای ممالك آرای که از غایت اهتمام برونق و انتظام عالم هرجاکه قابل عمارت بود ضایع روا نمي داشت فرمان داد که دران موضع باغي را اساس اندازند که آن جوی خوشگوار دران بستان بهشت آثار مذکر کریمه تجری من تحتها الانهار گردد و درسر کوه پاره که درمیان آن بود قصری بپردازند و چون امر واجب الاتباع بامتثال انجامید و آن عمارت برحسب فرموده استکمال یافت بتخت قراجه موسوم گشت و رایت نصرت شعار بعد ازده روز ازانجا نهضت فرموده دامن دامن کوه براه رباط یام روان شد ودراثنای راه امیرزاده شاهرخ از قشلاق استراباد براه ماخان توجه نموده بسعادت تقبیل انامل کریمه استسعاد یافت حضرت صاحبقران گزیده فرزند ارجمند را *

* بیت *

ببرد رگرفت ونوازش نمود * زدیدار فرزند شادي فزود

و شاهزاده باقامت رسم نثار قیام نموده پیشکش کشید و حضرت صاحب قران ازکش گذشته درایلچي بالغ نزول فرمود و قبه بارگاه بقمهٔ ماه برافراخت وچند روز دران موضع نزه و علف زارهای فرح بخش. ویورت قدیم خویش بدولت واقبال از اندازه بیش بگذرانید حفظ رباني درهمه حال حارس ونگهبان ومیامن تایید آسماني قرین روزگارسعادت نشان

والحمد لله المنعم المنان *

گفتار در ذکر اسباب توجه حضرت صاحبقران بصوب هندوستان

صاحب قران گیتي ستان قندز وبقلان وکابل وغزنين وقندهار با توابع ولواحق تاحد ود هند بشاهزاده رفيع مقدار پير محمد جهانگير ارزاني داشته بود چنانچه سبق ذکر يافته وچون آن مملکت بتحت ضبط شاهزاده مشاراليه درآمد وبانواع عدل واحسان بيار است برحسب فرمان اعلی عساکر اطراف وجوانب پيش او جمع شده متوجه فتح ديگر بلاد گشت وبا لشکري گران ووافرو نويينان وامراء متکاثر مثل امير سيفل قندهاري وامير قطب الدين عم زاده امير سليمان شاه وشاهان بدخشان شاه لشکرشاه وشاه بهاءالدين وبهلول محمد درويش برلاس وقماري ايناق وتمورخواجه آقبوغا وسيفل نکودري وحسن جاندار ومحمود براتخواجه وديگرامراء روان شده اوغانيان کوه سليمان رابتاختند واز آب سند گذشته شهراوجه رابجنگ بگرفتند وازانجا روان شده بمولتـــان رسيدند وشهر مولتان رامحاصره کردند وحاکم آنجا سارنك برادر بزرگ ملوبود وبعد از وفات سلطان فيروزشاه ازامراء او اين دوبرادر استيلاء تمام يافتنـــد وسلطان محمود نبيـــره

فیروزشاه را بپادشاهي برداشته حکومت هندوستان بدست فروگرفتند و ملو با سلطان محمود در دهلي بود و سارنک با ینجا لشکر منصور هرروز دو نوبت جنگ مي انداختند بتخصیص تمور خواجه اقبوغا که بیشتر دران معامله ساعي او بود و چون این خبر بحضرت صاحبقران رسید و دران حال آنحضرت جهت قلع و قمع گمراهان و بت پرستان عزیمت جانب خطا تصمیم فرموده بود و عساکر گردون مآثر برحسب فرمان بدرگاه عالم پناه جمع آمده و پیش ازان هم بمسامع عایه رسانیده بودند که در ممالك هندوستان با آنکه اعلام دین محمدی-علیه الصلوة والسلام- در بعضی مواضع مثل دهلي وغیرآن برافراشته است و نقش کلمه توحید بر دراهم ودنانیر نگاشته بسی از اطراف و اکناف آن ممالک و مسالک بخبث وجود کفار لعین وشین غوایت و ضلالت بت پرستان بیدین ملوث و آلوده است و ملوک آن جوانب تا غایت ازان گمراهان باندك چیزی قانع شده اند وایشان را برکفر وطغیان و ضلالت وعدوان مسلم داشتند ودران ولا چون پیش نهاد همت عالی آن حضرت احراز فضیلت غزو و جهاد وسپاه ستاره کثرت گردون صولت را بآن نیت مرتب داشته داعیه یورش هندوستان از خاطر مبارک سربرزد و سنت سنیه استشارت را رعایت نموده *

* نظم *

* دران شغـل بازیرکان رای زد *
* که دولت مرا بوسه بر پای زد *
* چوایران وتوران مرا شد تمـام *
* بهنـدوستـان داد خواهم بکام *
* بجـوشم بجـوشد جهان از شکـوه *
* بجنبم بجنبـد همـه دشت وکوه *
* بهنـدوستـان درزنم آتشـي *
* نمانم دران بوم گردن کشـي *
* نمایم بگیتي یکی دست بود *
* که گردد ز پولاد من کوه خرد *
* چه گوینـد هریک درین داستان *
* که دولت نه پیچد سراز راستان *
* چوفرمود شاهِ جهـان رای خویش *
* سخنهای فرخنده آورده پیش *
* گرانمـایگانِ سپـاهِ گزین *
* نهادند از اخلاص رو بر زمین *
* که فرض است فرمانِ صاحب قران *
* براهلِ جهـان خاصه بربنـدگان *
* کجـا اونهـد پای ما سر نهیـم *
* ز فرمانِ او بر سر افسـر نهیـم *

* گر آب و گر آتش کند جای ما *
* نگردد ز فرمانِ او رای ما *
* شه آسوده تر شد زگفتارِ شان *
* نوازش گری کرد بسیار شان *

گفتار در یورش همایون حضرت صاحب قران جهان کشا بجانب هندوستان به نیت غِزا

فحوای بشارت مودای کلام معجز نظام ربانی و مضمون میمون تنزیل واجب التبجیل آسمانی- حیث قال جل من کبیر متعال. ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص دلیلیست یقین نمای ریبت زدای بر علو رتبت مبارزان میدان جهاد و رفعت قدر و منزلت نبرد آزمایان معرکه غزّو با اهل شرک و عناد و مویدات این معني از نصوص کتاب و احادیث صحیح الانتساب زیاده ازانست که در امثال این مجال متعرض ایراد آن توان شد لاجرم همت متعالي آنا رصاحب قران موید دین دار پیوسته دربند غزو کفار و محاربه و قتال زمره اهل ضلال و استکبار بود و در تاریخ رجب سنه (ثمان مایة) که از روی حساب سال فتح قریب است موافق پارس ئیل که شمارش مطابق عدد اصحاب بدر افتاده به نیتِ غِزاء متوجه صوب هندوستان شد

هرآینه مصدوقه نصر من الله و فتح قریب بظهور پیوست و میامنِ امتنان لقد نصرکم الله ببدر قرین روزگارِ همایون گشت و با سپاهي چون قطرات امطار در نیسان و آذار بسیار و مانند اوراق و ازهارِ اشجار در فصل بهار بیرون از حیزِ حصر و شمار روی مکنت و اقتدار بآن دیار آورد و امیرزاده عمر پسر امیرزاده میرانشاه را جهت ضبط سمرقند بازداشت *

* نظم *

چو آهنگ هندوستان کرد شاه * بتلقین الهام و عونِ اله
بجوشید گفتي زمین و زمان * بجنبید گیتي کران تا کران
روان شد سپاهي که هنگام عرض * شمارش ندانست کس جز بفرض
شهِ شرق در قلب چون نره شیر * چو کوهِ روان خِنگِ جنگي[(۱)] بزیر
ز خاریدنِ کوس خارا شکاف * پر افکند سیمرغ در کوه قاف
خروشِ روا رو بکیوان رسید * ز گردِ سپه شد جهان ناپدید
ملوکِ ممالک زیکساله راه * ز آحاد آن جیش نصرت پناه
بُد از هر دیاري و هر کشوري * سپاهي گران با گزین سروری
ولي اصلِ آن لشکرِ کینه کش * ز تووران زمین بُد بتخصیص کش
که اقبال سلطان صاحبقران * چو رخشنده خور بود وکش آسمان

و چون رایت نصرت شعار در ضمان حفظ آفرید گار ساية وصول بر ترمذ انداخت *

* نظم *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي جنگي (ختلي) دیده شد *

پلی برسرِ آبِ جیحون روان * زکشتي به بستند فرمان بران
بران پل زجیحون گذرکرد شاه * بتایید حق با تمامي سپاه
جهاندار وآن جیش نصرت قرین * گزیدند منزل بخُلُمِ گزین
واز خلم نهضت نموده براه غزنیک و سمنگان روان شدند و از بقلان و عقبها گذشته اندراب مخیم نزول همایون گشت *

گفتار درتوجه صاحب قران گیتي ستان بغزّو کفار کتور و سیاه پوشان

چون رایت نصرت شعار سایهٔ شوکت و اقتدار بانداراب انداخت اهالي آن ولایت روی تظلم و استغاثت بدرگاه عالم پناه آورده از جور و عدوان کفار کتور و سیاه پوشان داد خواستند که ما جماعتي مسلمانانیم و کافران هرسال مبالغي مال ازما مي ستانند و باج و خراج مي طلبند و اگر در اداى آن تعلل و تهاون مي نماییم مردان مارا بقتل آورده زنان و فرزندان اسیرمي برند و چون این سخن بمسامع علیه رسید حمیت پادشاهانه درحرکت آمد و آنحضرت را خود همیشه بتخصیص درین سفروجههٔ همت عالي نهمت نصرت دین وتقویت اسلام و غزو کفار و کسراصنام بود بی توقف روی توجه بدفع آن کافران ستمکار نهاد و از لشکر فیروزي اثر از هر ده نفر سه نفر گزین کرده بسعادت و اقبال سوارشد و امیرزاده

شاهرخ را با باقي لشكر و اغرق در ييلاق غونان و يكتور
بگذاشت و هرروز دوكوچ كرده به تعجيل ميرفت و چون
موضع پريان از وصول و نزول موكب همايون مشرف گشت
اميرزاده رستم و برهان اغلن و جماعتي ازامراء را باده
هزارمرد از طرف دست چپ بجانب سياه پوشان روان كرد
وبنفس مبارک ازانجا سوار گشته بهمان صوب كه متوجه بود
براندو چون بخاوك رسيد دران محل قلعه خراب بود
بعمارت آن فرمان داد واكثر امراء و تمام لشكريان اسپانرا
دران موضع باز داشتند و پياده ببالاى كوه كتور برآمدند
و با وجود آنكه آفتاب دربرج جوزا بود وهوا گرم برف بغايتي
بود كه اسپان رادست و پاى دران فرو مي رفت و از رفتن
عاجز مي ماندند درشب كه يخ مي بست بربالاى آن مي
راندند و در روز كه يخ وا مي شد اسپان را بربالاى زيلوها
و نمدها داشته توقف مي نمودند و باز در آخرروز روان
مي شدند وبدين طريقه ميرفتند تا ببالاى كوهي ديگربغايت
بلند برآمدند و چند اسپ كه بعضي امراء همراه آورده
بودند همه را باز گردانيدند و چون كفاره راندرون درهامقام
داشتند و ازبالاى آن كوهها راه فرود آمدن نبود و تمام برف
داشت مجموع امراء ولشكريان ازجرنغار و برنغار ازان
بالاى كوه بعضي بطناب فرود آمدند و بعضي برروى برف

خسپیده خود را به نشیب روان می کردند تا بعد از زمانی بزمین میرسیدند و جهت حضرت صاحب قران چیزے از چوب ترتیب کرده و حلقها بران زده طنابهای دراز هرطنابی صد و پنجاه گز بآن حلقها بستند و صاحب قران موید غازی از صدق نیت بران چیز نشسته چند کس از بالای کوه او را بمقدار ریسمان فرو می گذاشتند و یک دو کس به بیل و کلند در برف جای پای نهادن و محل قرار و ایستادن راست میکردند تا آن جماعت فرود می آمدند و باز چیز را فرو می گذاشتند و دیگربار محل قرار ترتیب میکردند تا باین طریقه در نوبت پنجمین بپایان کوه رسیدند حضرت صاحب قران غازی که در سرافرازی پای قدر بر تارک کیوان می نهاد عصا بدست اخلاص گرفته مقدار یك فرسنگ راه پیاده سیر فرمود و بقصد جهاد کمر اجتهاد از حسن اعتقاد بسته ارتکاب امثال این شداید و مشقات نموده لا جرم بحکم من کان لله کان الله له درجمیع مدت حیات روی همت عالی بهر کار خطیر مشکل که آورد بآسان تروجهی میسر شد و رایت فتح آیتش از مشرق تا مغرب هرجا که رسید مظفر و منصور آمد *   * بیت *

* هرکرا کوشش از برای خداست *
* همه کارش زایزد آید راست *

و چند سر اسپ خاصه را طنابها بگردن و دیگر اعضاء استوار بسته از بالای کوه فرو گذاشتند و بعضی را نگاه داشتن نتوانستند از کوه در افتاده تلف شد و دو سر اسپ بسلامت به نشیب رسید و حضرت صاحبقران بسعادت سوار شد و امراء و لشکریان پیاده در رکاب نصرت انتساب روان شدند وکفار آن دیار مردم عادي قوي هیکل بودند (۱) وبیشتر از خرد و بزرگ برهنه باشند و کلان تران ایشانرا عدا و عداشو مي گفتند و ایشان را علی حده زبانیست غیر پارسي و ترکي و هندي و اکثر ایشان غیر همان زبانِ خود ندانند مگر از موضعي که نزد یک ایشانست کسي آنجا افتاده باشد و بزبان ایشان وقوف یافته که ترجمان شود و الا هیچ کس بزبان ایشان وقوف نیابد و قلعهٔ داشتند که در دامن آن آبي بغایت بزرگ مي گذشت و ازان سوی آب کوهي عالي بود سر بفلک کشیده و عقاب بلند پرواز از رسیدن بفراز آن طمع بریده و آن ملاعین پیش از وصول سپاه ظفر پناه بیك شبا روز آگاه شده بودند و مقام خود را باز گذاشته و ازان آب گذشته رختها را ببالای آن کوه عالي کشیده بودند و بتصور آنکه کسي آنجا نتواند رسید دران محل متحصن شده بودند و چون لشکرِ اسلام با قدام سعي جمیل بقلعه آن گمراهان رسیدند کس آنجا نبود اندک

(۱) در اکثر نسخ بجاي بودند (اند) مکتوب است ه

گوسفندي که داشتند گرفته خانهای آن خاکساران را آتش زدند و چون باد از آب بگذ شتند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بآن کوه برآیند مجاهدان دلاور چالاک زمزمه تکبیر و تهلیل بمسامع مسبحان صوامع افلاک رسانیدند و بقصد آن سنگ دلان فهی کالحجارة او اشد قسوة روی جلادت بکوه نهادند شیخ ارسلان با تومان کپک خان در قنبل جرنغار پیش از همه اعدای دین را رانده بقله بر آمد که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواجي از طرف دیگر کافران را رانده جای ایشان فرو گرفت و شاه ملک در موقف قتال و جدال با آن زمره ضلال سعي و کوشش بحد کمال رسانید و از غازیان سعادت مند چهارده کس از بالای کوه در افتاده بمرتبه بلند شهادت فایز گشتند و مبشر جنگهای مردانه کرد و منکلي خواجه با جمعي از بهادران قوشونِ خود پیش رفته ببالای کوه بر آمد و سونجک بهادر نیز با مردمِ خود داد مردی و مردانگي داد و شیخ علي سالبرد لاور پیش از قومِ خود ببالای کوه بر آمد و دشمنان را رانده جای ایشان بستد و موسی رک مال و حسین ملک قوجین و امیر حسین قورجي دست برد های بهادرانه نمودند و باقي امراء هزاره و قوشون با تمامي لشکر منصور از اطراف حمله آوردند و نصرت اسلام را بجان کوشیده

آثار شجاعت و دلاوری بظهور رسانیدند و بسیاري از کفار فجار را بتیغ آبدار[1] بگذرانیدند و بعد از سه شبانه روز که پیوسته جنگ بود آن روز برگشتگان بتنگ آمدند و بعجز و زاري امان خواستند حضرت صاحبقران آق سلطان کشي را پیش آن گمراهان فرستاد که اگر بقدم انقیاد و اذعان بیایید و زبان و دل را بکلمه توحید و نور ایمان بیارایید خون و مال شما ببخشم و این ولایت را بشما ارزاني دارم آن بدبختان را کار بجان رسیده بود چون آن بوساطت ترجماني که داشتند بشنیدند روز چهارم همراه آق سلطان بدرگاه اسلام پناه شتافتند و اظهار مسلماني کرده زبان مسکنت وتضرع برکشادند که ما بنده ایم و هرچه فرمان آنحضرت باشد متابعت کنیم عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده و استمالت داده بازگردانید و چون شب درآمد آن روزبرگشتگان تاریک دل برامیرشاه ملك شبیخون آوردند و بعضي ازیشان خسته وجسته جان بیرون بردند و قریب صد و پنجاه کس اسیرگشته کشته شدند و از ممر آب تیغ بآتش دوزخ پیوستند وتمام لشکر اسلام بآن کوه برآمدند و برحسب فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین و استحیوا شرخهم - علی قایلها افضل التحیة والسلام - ازانچه مانده بودند مردان را بتیغ غزا بگذرانیدند

---

(١) در بعض نسخه بجاي آبدار (جهاد) است ٭

و فرزندان و زنان را اسیر کردند و بر قلهٔ آن کوه و سرِ فول[1] از سرهای بی دینان که هرگز سر بسجدهٔ حق در نیاورده بودند منارها برافراشتند و حکایت آن غزو نامدار را که در ماه مبارک رمضان سنه (ثمانمایة) وقوع یافته بود با تاریخ همانجا بر سنگ نگاشتند تا بتمادي روزگار خلایق بدیدهٔ اعتبار مطالعه نمایند و شمه از کمال شوکت و اقتدار صاحب قران موید کامکار دریابند چه اهالي آن دیار برانند که در هیچ عصر از اعصار هیچ پادشاه رفیع مقدار حتی اسکندر ذو القرنین برانجا دست نیافته * بیت *

* آنچه این صاحب قران را شد میسر درجهان *
* هیچ شاهِ کامران حتی سکندر آن نیافت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران دین پرور محمد آزاد را بتفحص حال امیرزاده رستم و برهان اغلن و مراجعت نمودن از کتور

چون از امیر زادهٔ رستم و برهان آغلن که بطرف سیاه پوشان رفته بودند خبری نمي آمد رای عالم آرای یکی از کتوریان را غجرجي ساخته از خانهٔ بچکان محمد آزاد

---

(۱) در بعض نسخ بجاي فول (پل) دیده شد *

و دولتشاه و شیخ علی و ایدکو چقرا و یغور و شیخ محمد و علی را با چهار صد کس ترک و سیصد تاجیك مقدم بر همه محمد آزاد بتفحص احوال ایشان فرستاد محمد آزاد با آن جماعت برحسب فرمان روان شدند و براههای تنگ و دشوار بمشقت بسیار بکوههای بلند برآمدند که نظم برکمال کمال *

* بیت *

* مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است *
* اجرام کوهها است نهان درمیان برف *

بی مبالغه وصف الحال آن بود آن دلاوران صاحب توفیق سپرها بردوش استوار کرده و به پشت باز خسپیده خود را برروی برف به نشیب رها کردند و بعد اززمانی بزمین رسیدند و چون ازانجا روان شده بقلعه سیاه پوشان آمدند هرچند گرد آن گردیدند کسی را ندیدند و آواز کس نشنیدند اما پی پای غلبه یافتند که بطرف دره رفته بودند و آن در واقع پی پای سیاه پوشان بود که از توجه لشکر منصور آگاه شده بودند و ازقلعه بیرون آمده پیش ایشان بازرفته بودند و در دره تنگ کمین کرده و چون برهان اغلن و امیرزاده رستم و ازامراء قوشون اسمعیل و الله داد و سونج تمور و یحیی و آدینه و شیخ حسین سوچی و صاین تمور و شمس و قرتقه و اردوشاه و دولتشاه جیاچی و هری ملك تواجی با سپاهی

که همراه داشتند بدان دره تنگ رسیده بعضی گذشته بودند وبعضی غافل فرود آمده واسپان را رها کرده سیاه پوشان تاریک دل از کمین بیرون جسته بودند و مغافصه (۱) برسرایشان ریخته وبرهان آغلی ازبددلی وسست رائی جنگ ناکرده جبه انداخته بود و گریخته وازین سبب شکست برلشکرافتاد

* بیت *

* چو سردار درجنـــگ بنمود پشت *
* نه خود را که نام آوران را بکشت *

و چون کفار مشاهده کرده بودند که سپاه اسلام رو بگریز نهاده دلیرگشته ازعقب ایشان درآمده بودند وبزخم تبرزین و میتین بسیارمسلمانان را شهید کرده ازانجملـــه از امراء قوشون شیخ حسین سوچی ودولت شاه جیاچی وآدینه بعد ازکوشش فراوان وجنگهای مردانه بدرجه شهادت استسعاد یافته بودند انا لله وانا الیه راجعون القصه محمد آزاد آن پی گرفته ازعقب سیاه پوشان روان شد چون بآن دره رسید که جنگ واقع شده بود با سیاه پوشان تیره رای دوچار خورد وبا ایشان محاربه عظیم کرده داد مردی و مردانگي داد و بسیاری ازان کفار خاکسار را بشمشیر آبدار و خدنگ

---

(۱) چنین است در اکثرنسخ و دربعضی نسخه بجای مغافصه (منا وضه) و دربعضی بجایش (معارضه) است *

سند ان گذار بجهنم - و بیس القرار - فرستاد و ایشان را مقهور و منکوب گردانیده جبه و اسلحه و اسپان لشکر اسلام که گرفته بودند بازستد و مظفر و منصور به برهان آغلن و سپاه گریخته پیوست و از لشکریان هرکس جبه و سلاح و اسپ خود شناخته بستد و محمد آزاد برهان آغلن را گفت امشب درین موضع توقف مي باید نمود او از بد دلي نه ایستاد و بعقبه برآمد و بآن واسطه لشکریان نیز از عقب او برآمدند و هرآینه چون سردار بد دل و بی جگر باشد برلشکر شکست آید ولهذا در حکمت سیاستی[۱] بیان کرده اند و شیخ سعدي رحمة الله علیه محصل آن بنظم آورده که * * بیت *

* به پیکار دشمن دلیران فرست *
* هزبران بناورد شیران فرست *
* سپه را مکن پیش رو جز کسی *
* که در جنگها بوده باشد بسی *
* نتابد سگ صید رو از پلنگ *
* ز روبه جهد شیر نا دیده جنگ *
* مخنث به از مرد شمشیر زن *
* که روز وغا سر بتابد چو زن *
* یکی را که دیدي تو در جنگ پشت *

---

(۱) در سه نسخهٔ بجای سیاستی (سپاهي) است *

* بکش گر عدو در مصافش نکشت *

و حقیقت آنکه کم ناموسي که برهان آغلی دران قضیه کرد اززمان چنگیزخان باز ازقوم قیات کس نکرده ودرجنگ اوزبك نیزمثل این حرکتی ازو صدور یافته بود و حضرت صاحب قران ازمکارم اخلاق پادشاهانه اورا عفو فرموده بود وبرقرار حرمت اومیداشت ودرین ولا اورا ازبرای آن فرستاد تا باشد که جبر آن نموده اورا آب روی حاصل شود واو خاک چنین عاربرفرق روزگارخویش کرد * نظم *

سپهبد نزیبد بجز صفدری * که تنها نیندیشد ازلشکري
چو بد دل بود پیشوای سپاه * شود کارِلشکر سراسر تباه
سپهدار بد زَهره هرگز مباد * که ناموس لشکر رود زو بباد

و حضرت صاحب قران دین پرور بعد ازفتح کتور وقهر وقتل کفار دیوسیر بداختر جلال اسلام وعلي سیستاني را با جمعی بفرستاد تا محل بیرون رفتن ازان دره تفتیش نمایند وراه آماده سازند و لشکریان را فرمان داد تا زرع بي دینان ستم پیشه را که دران موسم هنوز سبز بود ازبیخ برکندند و چون جلال اسلام وعلي برحسب فرموده جای برآمدن پیدا کردند ودربعضی محل برف راسوراخ کرده راه راست ساختند حضرت صاحب قران درضمان عون پروردگار مظفر وکامکار روان شد و ازعقبها وکوهها گذشته بخاوک نزول

فرمود و جمعی را بمحافظت آن قلعه که بعمارت آن فرمان داده بود باز داشت و دران محل باسپان رسیده تمام امراء و لشکریان که از مدت هژده روز باز پیاده بغزو کفار قیام نموده بودند سوار شدند و ازانجا نهضت نموده در ظل رایت نصرت شعار بفتح و فیروزي باغرق همایون پیوستند و چون برهان آغلن و محمد آزاد و لشکری که با ایشان بود بمعسکر ظفر پناه رسیدند حضرت صاحب قران برهان آغلـــن را که جنگ نا کرده از پیش کافران گریخته بود بمجلس همایون راه نداد و درمعرض خطاب و عتاب آورده با امراء برسبیل تعییر و سرزنش او فرمود که نفس قران مجید بآن ناطق است که اگر از مسلمانان بیست کس در کارزار مصابرت نمایند بردویست کس ازکفار غالب آیند واو با ده هزار مرد از پیش اندک نفری ازکفار گریخته است و مسلمانان را درمهلکه انداخته وباین جریمه اورا گناه کارساخته از نظر بینداخت * * مصرع *

* کز چشم عنایتش بیندازد که مرد *

و محمد آزاد را که پیـــاده با چهارصد کس درجنگ همای گروه پای ثبات فشرده بود وبسیاري از بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده و ایشان را مغلوب گردانیده و هرچه ازسپاه اسلام برده بودند بازستده بود به تربیت وعاطفت خسروانه

سرافرازگردانید و بانعامات بی دریغ نواخته قوشون ارزانی داشت وجماعتی که با او آثار جلادت و مردانگي بظهــور رسانیده بودند همه را بعطایای پادشاهانه نوازش فرمود *

گفتار در بازگردانیدن صاحب قران ملکی ملکات امیرزاده شاهرخ را بهرات

آن حضرت هم دران محل قرة العین سلطنت و پادشاهي امیرزاده شاهرخ را اجازت داد که بخراسان معاودت نماید ودرهنگام وداع اورا بزبان عطوفت و مهرباني بسی نصیحت فرمود * * نظم *

* که ای نور چشم پدر هوش دار *
* سخنهاي پدرانه ام گوش دار *
* بهر صورتی کافتد از خیر و شر *
* مشو غافل از ایزد داد گر *
* بهــر حالی از شادماني و غم *
* مزن جز بفــرمودهٔ شرع دم *
* بفتح اربري کار دولت زبیش *
* زتایید حق دان نه ازسعي خویش *
* مکن خو بآسایش و ناز و نوش *
* مراد از خدادان ولیکن بکوش *

وچون حضرت صاحبقران گوشِ سعادت آن چشم و چراغ

دودمان سلطنت را بجواهرِ مواعظ و نصایح بیاراست او را کنار گرفته وداع کرد و بحفظ و عنایت بی غایت الهي سپرده روانه ساخت و رایتِ نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بسعادت و اقبـــال متوجه صوب کابل شد واز راه تل بکوه هند وکش برآمد و از بینج شیر که به بینجهیر مشهور است عبور کرده بجلگاه باران که ازانجا تا بکابل قریب پنج فرسخ است بمرغزاری نزول فرمود و چون طایرِ همت بلند پرواز آن حضرت عالي منقبت پیوسته به پر و بال عدل و احسان در هوای تعمیربلاد و ترفیه عباد طیران مي نمود درین ولا از رود خانهٔ که درانجا جاریست بحفر نهری فرمان داد و بر تمام امیران و لشکریان قسمت نمود و جوئي بزرگ بطول پنج فرسخ باندك زمانی از آب غربان جاری ساخت وآنرا جوي ماهي گیر گویند و چند دیه معتبربآن آب معمور شد وآن وادي غیر ذي زرع - حدایق ذات بهجة - گشت *

* بیت *

* هرجا نسیم دولتِ صاحبقران وزد *
* از خاک آب خیزد و از خار گل دهد *

و بعد از کفایت آن مهم ازانجا نهضت نموده بسعـــادت و اقبال روان شد و چون بکابل رسید مرغزار دورین معسکر ظفر قرین گشت *

ذكر رسيدن ايلچيان از اطراف وتايزي اغلن از قلماق وشيخ نورالدين از فارس

چون مرغزار دورين از فر نزول موكب نصرت آيين غيرت فزاي سپهـــر برين گشت از طرف دشت ايلچي تمور قتلغ اغلن وكس اميرايدكو برسيدند واز جانب جته نيز رسول خضرخواجه آغلن آمد امراء ونوييتان ايشـــانرا بپايه سرير اعلي رسانيدند وبعد ازاقامت رسم زمين بوس زبان را بدعا وثنا آراسته رسالتي كه داشتند ادا نمودند مضمون پيغام همه اين بود كه ما بنده وچاكرو تربيت يافته آن حضـــرتم واگر پيش ازين خدشه مخالفتي چهره اخلاص مارا خراشيده پاي ازجاده متابعت بيرون نهاديم وگريخته در بيانها سرگشته وحيران گرديديم اين زمان قبح وزشتي آنصورت در آينه عقل مشاهده كرديم وازان مخالفتِ ناپسنديده كه باعث بران وسوسه شيطـــانِ جهل و غرور بود پشيمان گشتـــه انگشـــت ندامت بدندان تاسف گزيديم اگر عاطفت حضرت صاحب قران شامل احوال ماگشته نقوش آن جرايم بزلال عفو بشويد وگناه مارا ببخشد بعد ازين قدم ازجادۀ بندگي فراترنههيـــم وازفرمان بندگان حضرت بهيچ حال تجاوز نه نمايم * * نظم *

* جهان ازکران تا کران زان تست *
* سرِ ما همه زیر فرمان تست *
* همه بندگانیم خسرو پرست *
* درین عهد فرخنده هرکس که هست *

وتایزي اغلن درالغ یورت با قاآن مخالفت کرده واز قلماق گریخته هم درین محل بپایه سریر اعلی آمد حضرت صاحب قران اورا کنار گرفته بزبان اعزاز واکرام پرسش نمود وبصنوف عنایت وعاطفت پادشاهانه مخصوص فرمود وخلعت طلا دوز وکمر مرصع واسپان راهوار واستران قطار وشتر بسیار باخیمه وخرگاه وهرچه درعداد تجملات سلاطین باشد درباره او ارزاني داشت واو ظفر کردار ملازم موکب همایون شد * مصرع *

* آزاد بندهٔ که بود در رکاب او *

وهم درین محل امیر شیخ نورالدین پسر ساربوغا که در یورش پنج ساله برحسب فرمان بفارس رفتة بود که اموال آنجا ضبط نماید از شیراز برسید با خزانه وبسي تحفهای ارجمند گرامي وتبرکات گرانمایه نامي مثل جانوران شکاري از طیور پرنده وفهود جهنده دونده وصنوف ذخایر از نقود وزر وجواهر وکمرهای مرصع وخلعتهای طلا دوز فاخر ونفایس ثیاب واقمشه رنگارنگ وکرایم اسلحه وهرگونه آلات وادوات

جنگ و اسپان تازي با زين زر و شترانِ شکوه‌مند کوه پیکر و استران بسیار بعضی قطار و بعضی زینی راهوار و چندی رکابی با رخوت و آلات زر ونقره مکمل بسته و چترها بربالای آن تعبیه کرده وسراپرده وبارگاه وخیمه و خرگاه همه از سقرلاط الوان ودیگر تجملات وتنسوقات فراوان مجموع این طرائف وظرائف ازلطف وخوبي بمرتبهٔ که دیدهٔ بندگان ازنظاره آن حیران مي‌ماند وازبسیاری بمثابهٔ که اندیشهٔ محاسبان از شمارِ آن سرگردان مي‌شد کُتّاب و حُسّاب دیوان جلالت انتساب سه شبانه روز متصل آن را قلمي کرده نسخها پرداختند وبمطالعه امراء رسانیدند و روز عرض مجموع امراء ونوبینان باتفاق آنرا بپایه سریراعلی عرضه داشتند و امیر شیخ نورالدین زانوزده از اول صباح که افق سیم سیمای آسمان جواهر کواکب نثار کرده قرص زرین آفتاب برسم پیشکش بر عرض طبق نهاد تا زمان فرمان اقم الصلوة لدلوک الشمس آن پیشکشها مي گذرانیدند ودران مجلس عالي که شوکت فریدون و حشمت خسرو پرویز را درنظر روزگار خوار گردانیده بود تایزی آغلن و ایلچیان دشت وجته و دیگر جوجیان حاضر بودند و از مشاهده آن متعجب و حیران مانده هم ازلطافت و غرابت آن تبرکات که مثل آن در متخیله ایشان هرگز نگذشته بود

وهم از رفعت و علو شان حضرت صاحب قران که یک بنده از بندگان او تواند که چنان تحفها بعرض رساند والله یختص برحمته من یشاء * نظم *

فرازنده سقف گردان سپهر * فروزنده شمع رخشان مهر
کسی را کز اهل جهان برگزید * ز رفعت بگردون تواند رسید

عاطفت خسروانه ایشان را بسی ازان تبرکها ارزاني داشت و نیکو بندگي امیر شیخ نورالدین در حضرت اعلی محل قبول یافت و از جلالت قدر و عزت مجال زبان حالش از پرده انفعال این ترانه مي سرود * * بیت *

* امروز هر نثار که کمتر زجان بود *
* نه در خور جلالت این آستان بود *

وبعد ازان حضرت صاحب قران ایلچیان اوزبک و جته را مرحمت فرموده بکلاه وکمر و خلعت و اسپ سرافراز گردانیده وملتمسات همه را مبذول داشته بانوازش نامه وبیلاکات وتنسوقات خسروانه بازگردانید و امیرشیخ نورالدین زانو زده برهان اغلن وکساني راکه با او مخاطب بودند در خواست کرد مراحم بیدریغ گناه ایشان را باو بخشید وصحیفه جرایم همه را رقم عفو کشید وهم دران ولا سلطان محمود خان با لشکر دست چپ و امیر زاده سلطان حسین و امیر زاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه

طغي بوغا برلاس و امیرشیخ ارسلان و سونجك بهادر و مبشر
و دیگر امراء برحسب فرمان بصوب هندوستان روان شدند
و پیش ازین ملك محمد برادر لشکرشاه اوغاني با جمعی
رعايا بدرگاه عالم پناه آمده بود و داد خواسته که موسی
اوغاني که مقدم قبیله کرکس است برادر مرا که از بندگان
حضرت بود کشته است و قلعه ایریاب را خراب کرده و هزاره
مارا غارتیده و اسباب و املاك مارا بدست غصب و تغلب
فرو گرفته و بدزدي و راه زني مشغول است و هیچ آفریده
بسلامت ازان حوالی نمي تواند گذشت و من بنده از بیم
جان گریخته بغزنین آمده م و چون بشارتِ توجه موکب نصرت
قرین شنیده م آنجا توقف نموده م حضرت صاحب قران را اران
حکایت نایره غضب اشتعال یافت و دفع فساد آن بد کرداران
را وجهه همت عالي ساخته فرمود که تو خود را پنهـان دار
تا من اورا طلب دارم اگر بیـاید داد تو ازو بستـانم و اگر
تخلف نماید ترا لشکر دهم تا بخون برادر او را بقصاص رساني
و درزمان کسی را با یرلیغ قضا جریان پیش موسی فرستاد
که بمسامع علیه رسانیدند که تو قلعه ایریاب را خراب ساخته
وحال آنکـه آن حصار بر سر راهِ هندوستـان واقع است
و مناسب نیست که خراب باشد مي باید که بتعجیل بیائي
تا ترا رعایت فرموده آن ولایت را بتو ارزاني داریم و قلعه

را بحال عمارت باز آري و چون فرستاده پیش موسی رسید بتعجیل با پیشکش بپایه سریر اعلی شتافت و بسعادت زمین بوس استسعاد یافته پیشکش کشید رای ممالك آرای صواب آن دانست که او را با تمام اتباع بدکرداراش نیست گرداند تا مادهٔ فتنه و فساد ازان ولایت بکلي منقطع شود او را بجامه طلادوز وکمر و شمشیر زر و اسپ با زین و دیگر انعامات پادشاهانه ایمن و مستظهر گردانید و فرمود که ما لشکر با تو همراه کنیم تا بروی و قلعه را معمور سازی تو حشم خود را کوچ کرده بنزدیک حصار آور و بعمارت قلعه مشغول شو و سعي کن که تا رسیدنِ ما قلعه تمام شود و اگر کاري مانده باشد چون ما برسیم چریک مدد کرده مکمل سازند و ترا آنجا گذاشته متوجه هندوستان شویم و موسی رکمال را با سه هزار مرد همراه او کرده بتعجیل از پیش روان ساخت و چون بایریاب رسیده برحسب فرمان حشم خود را بحوالی قلعه بدامن کوه آورد و عمارت حصار اغاز نهاده و هر روز دویست سیصد مرد با دهل و سرنا بجد تمام بکار مشغول بودند *

گفتار در تعمیر قلعه ایریاب و دفع قطاع الطریق اوعاني

حضرت صاحب قران گیتي ستان مهد اعلی سرایملك خانم و امیرزادهٔ الغ بیگ را که همراه بودند ازمرغ زار

دورين بسمرقند بازگردانيد و در چهارشنبه غره ذی الحجه سنه (ثمان مایة) از جلگای کابل پای توفیق برکاب توکل در آورده سوار شد و به تعجیل براند و چون با عساکر گردون مآثر در شنبه چهارم ماه بایریاب رسید عمارت قلعه آغاز کرده بودند سرا پرده عظمت و کامکاري باطناب دولت و بختياري استوار کرده باوج سعادت برافراختند و لشکر گروه گروه رسیده بمورچل فرود آمدند و حکم جهان مطاع باتمام قلعه بنفاذ پیوست و آن حصاری بود معتبر مشتمل بر مسجد جامع و دیگر مساجد وبسی مساکن و اماکن و تعمیر مسجد جامع باهتمام امیر شاه ملك و جلال الاسلام حواله رفت و چندان قلعه بمدت چهارده روز ساخته پرداخته گشت وحضرت صاحب قران تواچیان را بخفیه امر فرموده بود که از اتباع موسی که بعمارت مشغول اند هرکس که بیرون رود نگذارند که بمحل خود بازگردد و ایشان ازین معني رمزی دریافته بودند و چون قلعه تمام شد حضرت صاحبقران صباح جمعه هفدهم ماه جهت احتیاط خندق و حصار بر اسپی بوز که آنرا تخت روان مي گفتند سوار شده گرد قلعه مي گشت و امراء و نوییننان پیاده ملازم رکاب همایون میرفتند و ازاتباع موسی که کار مي کردند هفت نفر بر بالای خانه بر پشت دروازه ایستاده بودند چون حضرت

صاحب قران بمقابل دروازه رسید از روزن آن بالاخانه
تیری بقصد آنحضرت انداختند چنانچه از آواز گذشتن تیر
اسپ برمید اما حفظ الهي پیوسته شامل احوال آنحضرت
بود گزندی نرسید نایره خشم پادشاهانه برافروخت و از
دیگر دروازه باندرون حصار درآمد و فرمان داد تا موسی
را با مردم او که بعمارت آمده بودند مجموع بگرفتند و آن
هفت جاهل بی باک که بربالای دروازه تیر انداخته بودند
ازبیم جان دست اضطراب بجنگ برگشادند و چند کس را
زخم دارکردند تا کلکی سیستاني نردبان نهاده ببالا برآمد
ایشان را بقتل آورد و درچاشت همان روز برحسب یرلیغ
لازم الاتباع موسی را با دویست کس از اتباع او که گرفته
بودند بملک محمد سپردند و او با سه نوکرایشان را بقصاص
برادر بخنجرِ انتقام سر از تن جدا کرد وبآبِ دشنه آتشِ
فعل آن بادپیمایان را بخاک هلاک انداخت و ازسرهای
ایشان منارة ساخت و فرمان شد تا حشم ایشان را تاخت
کردند وجمعي از روسای آن بدکرداران که درحشم بودند
ناچیز شدند و زن وفرزند واموال واسباب آن ظالمان
بدست مظلومان ایریاب افتاد که سالها از جور و بیداد
ایشان بلاها دیده بودند و زحمتها کشیده مصدوقه
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بظهور

پیوست * بیت *

کس بر اسپ ستم سوار نشد * که نه افتاد و خوار و زار نشد

عاطفت حضرت صاحبقران قلعه ایریاب را بملك محمد ارزانی داشت و او از میامن التفات آنحضرت بجای برادر حاکم قلعه و والی ایل و احشام آن ولایت گشت و راههای آن حدود و نواحی از آسیب تعرض مفسدان و بی باکان ایمن شد و حقیقت آنکه مساعی مشکور که حضرت صاحب قران دین پرور در باب صلاح ممالك و ایمنی طرق و مسالك در معظم بلاد و ربع مسکون کرامت فرموده اگر کافه بنی آدم تا انقراض عالم بادای شکر آن قیام نمایند از عهده آن بیرون نیایند * نظم

آنچه انصاف او بعالم کرد * که تواند که شکر آن گوید
چه برآید ز دست خلق مگر * فضل یزدان رضای او جوید

گفتار در توجه رایت نصرت اثر بصوب شنوزان و نغرو قطع ماده طغیان و عدوان جماعت پرنیان

حضرت صاحب قران مصالح ولایت ایریاب از فرد ولت خلود انتساب بساخت و امور آنجا برنهج استقامت جریان یافت رایت نصرت شعار در شنبه هزدهم ذی الحجه سنه

(ثمان مایة) نهضت فرمود و عنان عزیمت بصوب خطه شنوزان معطوف گشت و از کوه و جنگل عبور نموده در حوالي آن خطه نزول فرمود و روز دیگر توقف نمود و فرمان شد که شاهزاده جوان بخت خلیل سلطان با جمعی امراء و اغرق از راه قبچغای (۱) بصوب بانو روان شود و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار ایلغار فرموده شبگیر کرده و با چند هزار سوار روی توجه بجانب قلعه نغر آورد و صباح سه شنبه بیست و یکم ماه مذکور رایت منصور بآنجا رسید و پیش ازین در مقام کابل امیر سلیمان شاه و دیگر امراء با لشکر خراسان برحسب فرمان همایون متوجه نغر شده بودند و آن قلعه را عمارت کرده و در استحکام آن سعي بلیغ نموده و چون هوای آن دیار از غبار موکب ظفر شعار مشکبار گشت مقارن وصول فرخنده بمسامع علیه رسانیدند که قبیله پرنیاني از قبایل اوغاني که مثال متحتم الامتثال صادر شده بود که کمر بندگي بسته با لشکر خود بمعسکر ظفر پناه آیند و بوظایف ملازمت و خدمتکاري قیام نمایند پای از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده اند و لشکر نفرستاده و پیش ازین دران هنگام که شاهزاده پیرمحمد حوالي دیارهند را تاخت فرموده بود وسپاه منصورش برده و غنایم بطرف کابل مي آوردند آن بی باکان

---

(۱) در دو نسخه بجای قبچغای (قبچاق) دیده شده ٭

جسارت نموده راه زده بودند و بعضی ازانها برده و ازآب هیرمن[1] گذشته و درکوههای بلند و جنگلهای محکم متحصن شده بقطع طریق اقدام مي نمودند از وصولِ این اخبار آتش خشمِ آن حضرت زبانه زدن گرفت و هم دران روز * نظم *

* خدیوِ جهان گیـــر صاحب قران *
* زتخت اندر آمد بتختِ روان *
* یکـــی بارهٔ کوه پیکـــر بزیـــر *
* بچستـــي آهو به نیـــروی شیر *
* سبق برده از آهوان درشتـــاب *
* بگرمي چو آتش به نرمي چو آب *

و با عساکرگردون مآثرکه هنگام تاختن نه باد جها نگرد گرد ایشان دریافتي و نه برق آتش فعل غبار نعل رخش ایشان شکافتي روی قهر و انتقام بصوب آن بدکرداران نکوهیده فرجام نهاد و بعد از سه روز بایشان رسیده فرمان داد تا لشکریان پیاده گشته بکوهها و جنگلها برآیند و درآیند و آن سرگشتگان عاصي را بقوت بازوی جلادت و مردي بدست آرند و از پای درآرند برحسب فرموده بتقدیم رسانیدند و خلق بسیار ازان بادپیمایان خاکسار بتیغ آبدار بآتش دوزخ

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای هیرمن (هیرمند) است *

فرستادند و فرزندان ایشان را اسیر کرده اموال و اسباب شان بباد تاراج بردادند و خانها را آتش زده دود استیصال از دودمان آن دزدان بد فعال برآوردند * * بیت *

* هر آن کو ز صاحب قران سر کشد *
* زمانه سرش را ز تن برکشد *
* کسی کو نهد بر خلافش قدم *
* سیه روی گردد بسانِ قلم *

و بعضی ازان اشرار صوب گریز و جهه عجز و اضطرار ساختند و بوسیله فرار جان از ورطه آن قهر بکنار انداختند همت پادشاهانه مقتضي آن شد که دران کوه توقف نماید تا بیخ آن قوم فتنه انگیز بشمشیر تیز بریده گردد و راههای آن ولایت بکلي از خوف و خطر مفسدان ایمن و آرمیده ماند درانثنای آن حال از کلانتران آن قوم اوبل نام روی اخلاص به نیتی صادق بدرگاه عالم پناه نهاد و بشرف بساط بوس استسعاد یافته توبه و استغفار وسیله نجات ساخت ضمیر منیر که بنظر فراست ملکانه از عنوان ظاهر اسرار باطن مطالعه فرمودی دریافت که اورا سعادت یاوري نموده بدلِ پاک و خاطرِ صافي از درِایلي و خدمت گاري درآمده صحیفه زلّات اورا رقم عفو کشید و بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانید و بمیامنِ راستي ازگرداب بلا رستگاري یافته بانواع

تربیت و نوازش مخصوص گشت * * بیت *

* چو صبحِ صادق آمد راست گفتار *
* جهان در زر گرفتش محتشم وار *
* چو سرو از راستي برزد علم را *
* ندید اندر خزان تاراج غم را *

و امیر سلیمان شاه بعد ازانکه قلعه نغررا چنانکه ذکر کرده شد آبادان ساخته بود وازتعمیر واستحکام آن پرداخته خبر یافته بود که حشم کلاتیان که قبیله با قوت وگروهی با عدت و اهبت اند یرلیغ لازم الاتباع را بمطاوعت وانقیاد تلقي نکرده اند ولشکرِ خود را بمعسکرِ ظفرپناه نفرستاده وبدو روز پیش ازانکه رایت نصرت شعار سایه وصول برقلعه نغرافکند ازد با لشکری که ملازم او بودند برسرِآن حشم تاخت کرده بود باوجود آنکه ایشان مردم قوي هیکل و دلاوربودند همه را مغلوب و منکوب گردانیده وبعضی را بتیغ قهر گذرانیده و جمعی را دستگیر و فرزندان ایشان را اسیرگرفته وخان ومان ایشانرا بباد غارت و تاراج بر داده و از حدود و مواضع کلاتیان مظفر و منصور توجه نموده بدرگاه عالم پناه آمد وبعز بساطبوس مستسعد گشته بصنوف تربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت ودر جمعه غره ماه محرم سنه (احدی وثمان مایة) حضرت صاحب قران از ناحیه قبیله پرنیان

مراجعت نموده در حوالي قلعه نغر بسعادت و اقبال نزول فرمود و امير سليمان شاه را با فوجي از لشکر بمولتان پيش اميرزاده پير محمد فرستاد و شاه علي فراهي را با پانصد پياده در قلعه نغر بگذاشت و ازانجا درضمان حفظ و تاييد ملک ديان روان شده موضع با نو مخيم نزول همايون گشت و پير علي سلدوز و امير حسين قورچي را با جمعی از لشکر دران محل بازداشت و رايت منصور از بانو نهضت نموده جمعه هشتم ماه مذکور سايه اقبال بر کنار آب سند انداخت و درهمان محل که سلطان جلال الدين خوارزم شاه از چنگيز خان گريخته خود را بر آب زد و بگذشت و چنگيز خان فرود آمد واز آب عبور نفموده بازگشت اطناب سراپرده پادشاهي باوتاد عنايات الهي مشدود شد قبه بارگاه خلافت پناه سر رفعت باوج ماه برافراخت حکم عالم مطاع نفاذ يافت که برسرِ آب سند پلی بندند طاعت گذاران در زمان دست مهارت برگشادند وبدو روز ازسه پايه و کشتي و نی جسري معتبر به بستند و درين اثنا ايلچيان که از اطراف ممالک آمده بودند بعضی را روانه فرمود مثل سيد محمد مدني که ازحرمين شريفين مکه و مدينه شرفهما الله تعالی روی توجه بپايه سرير اعلی که قبله اقبال و کعبه آمال جهانيان بود نهاده رسالت مجموع حکام و اشراف آن اطراف آورده

بود بعز عرض رسانیده که همه در مقام انتظار مترصد و امیدوارند که رایت جهان‌کشای همای آسا سایه سعادت برفرق همگنان گسترد و آن مملکت را در پناه حمایت و عنایت خویش آورد و ایلچی اسکندر شاه والی کشمیر بجهت عرض عبودیت و اخلاص آمده بود اورا نیز نوازش نموده بازگردانید و فرمان داد که اسکندر شاه با لشکرِ خود در شهر دیپالپور بمعسکرِ ظفر پناه ملحق شود *

گفتار در عبور فرمودن حضرت صاحب‌قران از آب سند

روز سه شنبه دوازدهم محرم سنه (احدی و ثمان مایة) موافق پارس ئیل که آفتاب از نقطه اعتدال خریفی نه درجه گذشته بود رایت منصور از آب سند عبور فرمود و عساکر گردون مآثر مجموع آب بر داشته بکنار چول جرو فرود آمدند و آن بیابانی است درازی آن از طول امید هوسناکان کشیده تر و عرض آن ازعرصه کرم فتوت پیشگان افزون تر و در حوالی آن ازآب و آبادانی هیچ اثرنی و این چول در کتب تواریخ بچول جلالی مشهوراست ازان سبب که سلطان جلال الدین خوارزم شاه از چنگیز خان گریزان شده از آب بگذشت و باین چول درآمد و دران ولاخلاص یافت وچون رایت فرخنده فال سایه نصرت واقبال بران حدود انداخت

مقدمان و رایان کوه جود برهنمائي طالع مسعود رو بدرگاه عالم پناه آوردند و کمربندگي برمیانِ جان بسته سر برخطِ فرمان و قدم در دایره انقیاد واذعان نهادند و بمراسم پیش‌کش و شرایط مال‌گذاري و خدمت گاري قیام نمودند وپیش ازین بچند ماه رستم‌طغي بوغا برلاس بالشکری برحسب فرمان بطرف مولتان(۱) رفته بود و عنان عزیمت بصوب کوه جود تافته چند روز آنجا توقف نموده و همین رایان وظیفه ملازمت بتقدیم رسانیده تغار و علوفه چنانچه باید مرتب داشته بود و خدمتهای پسندیده بجای آورده لاجرم درین ولا عاطفت پادشاهانه شامل حال ایشان شد واحکام جهان‌مطاع درباب رعایت و مراقبت ایشان نفاذ یافت و خوش دل و آسوده خاطر بی گزندی و تفرقه بمقامِ خود بازگشتند هرآینه نهال ادب و خدمت ثمره دوستکامي و آسایش بار آورد * بیت *

* چون بد نکرده ز کسان چشم بد مدار *
* پیوسته درحمایتِ کردار خویش باش *

ذکر قضیه شهاب الدین مبارک شاه تمیمي و مخالفت او بعد از متابعت

شهاب الدین مبارک شاه حاکم جزیره بود که برکنار آب

---

(۱) درد و نسخه بجاي مولتان (ملتان) بدون واو است *

جمد واقع است وخدم وحشم بسیار داشت واسباب و اموال بی شمار پیش ازین درزمانی که امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بحدود مولتان فرموده بود شهاب الدین طوق بندگی درگردن جان افگنده بقدم انقیاد واذعان آمده بود وبپای بوس شاهزاده سرافراز گشته وبصنوف تربیت و نوازش اختصاص یافته وچند وقت بوظایف خدمت وملازمت قیام نموده وچون بمقام خود بازگشته دیو غرورش راه زد وبمحکمی جزیره واستظهار آب مغرور شده سودای مخالفت و سرکشی دردماغِ جهلِ او افتاد وبرکنار رودخانه فنا قصراماني بنیاد نهاد آب که سببِ حیات است اورا واسطه هلاك شد واشارت * بیت *

ای که بر چرخ ایمني زنهار * تکیه برآب مي کني هشدار

ازنظربصیرتِ او محجوب ماند وچون حضرت صاحبقران ازچول عبور نموده کنارِ آب جمد معسکرِ ظفرپناه گشت از مخالفتِ آن بدبخت آگاه شد روز پنجشنبه چهاردهم محرم فرمان داد که امیرشیخ نورالدین باتومان خود متوجه آن جزیره شود وبحسن تدبیر و زخم شمشیر و تیردمار از روزگار آن سرگشته تیه غرور و پندار برآورد امیرشیخ نورالدین بر حسب فرموده روان شد وچون بحوالي آن جزیره رسید شهاب الدین خندقی عمیق فرو برده بود وبارهٔ رفیع برکشیده

و بدان متحصن شده و در حوالي آن محلِّ حصين بحيره آب بزرگ بود سپاه ظفر پناه بي توقف بآن آب در آمده آتشِ پيكار بر افروختند و محاربه واقع شد كه وصف آن بعبارت نگنجد و چون ترك مشرقي انتساب آفتـــاب روى استراحت بخوابگاه مغرب نهاد و هندوى شب تيره راى دهشت افزاى بعزم شب آهنگِ كمين بر كشاد شهاب الدين با ده هزار كس از طرف ديگر از اطرافِ آب شبيخون آورد و جنگى عظيم در پيوست * نظم *

شد از تابشِ تيغها تيره شب * چو زنگي كه بكشايد از خنده لب
سرِ تيغ در چرخ مهتاب داد * سنان باغ كين را بخون آب داد
ز بس كابر شمشير باريد خون * شبِ تيره را چهره شد لاله گون

امير شيخ نور الدين با سپاهِ ظفر قرين حملهاي پيا پي بر ايشان بنمودند و بصدمات متعاقب هول رستا خيز دران تيره شب با يشان بنمودند و لشكر شهاب الدين مانند ماهي بر كنار دريا با ضطراب افتادند و چون مرغ در مضراب *

* مصراع * خون ناب[1] دل از ديده حيرت بكشادند *

و بسيارى ازان خاكساران را آب حيات از آتش قهر بباد

---

(۱) در هفت نسخه موجوده بجاى خون ناب (خوناب) بدون نون خون است شايد براى تخفيف يك نون را در كتابت حذف كردند نه در تلفظ *

فنا بر شد و چون از آب تیغ عساکر گردون مآثر سیل بلا چندان
بالا گرفت که کشتي حیات مخالفان را گذار ممکن نبود بعضي
خود را دران دریاي خونخوار انداختند و از گرداب حرب
و وغا گریخته بغرقاب دریا پناه بردند و دران شب خانه
بچگان خاص مثل منصور و یورج چوره و برادرانش در
موقف جنگ و میدان نام و ننگ رایت مردي و مردانگي
برافراشتند و کوششهای دلاورانه نموده زخم تیر و شمشیر
داشتند و دران حال صاحبقران دریا نوال برسبیل استعجال
رسیده بسعادت و اقبال بحوالي آن جزیره نزول فرمود
و شهاب الدین حزمي که نداشت رعایت کرده دویست
کشتي فراهم آورده بود و چون ازان شبیخون با سپاه شکسته
و بخت واژون بازگشت و بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون
برد هم دران شب با اتباعِ خود دران کشتیها نشسته روی ادبار
بگریز نهادند و بجانب اوجه که از بلاد هند است بزیر آب جهد
روان شدند و امیر شیخ نورالدین با لشکر نصرت آیین برحسب
فرمان از عقب ایشان برکنار آب مي رفتند و جنگ میکردند
و خلق بسیار از هندوان تلف شدند و چون شیخ نورالدین با سپاه
ظفر قرین بازگشت مراحم پادشاهانه جماعتي را که دران
شبیخون آثار جلادت بظهور رسانیده زخم دار شده بودند ملحوظ
نظر عنایت و تربیت گردانید و بتشریفات فاخر و انعامات

وافر اختصاص بخشید و چون کشتیهای شهاب الدین بحدود
مولتان نزدیك شد لشکر امیرزاده پیرمحمد و امرای او
و امیر سلیمان شاه با لشکر امیرزاده شاهرخ که از پیش آمده
بودند راه برایشان بگرفتند و آن سرگشتگان را در دریا دستگیر
کرده بتیغ انتقام بگذرانیدند و شهاب الدین زن و فرزند
خود را از کشتي در آب افگند و نیم جاني بصد مشقت ازان
ورطه هایل بساحل انداخت و حضرت صاحبقران امیرشاه
ملک را بفرستاد تا بجنگلها درآمده مخالفان راکه دران جایها
گریخته بودند دمار از روزگار ایشان برآرد و او بامتثال امر
مبادرت نموده با دلاوران به بیشهای پر آب و گل درآمدند
وبسیاری ازان مدبران را بکشتند و غارت کردند و با غنیمت
بسیار و برده بی شمار وکشتیهای پراز غله معاودت نموده
باردوی همایون پیوستند وچون قضیه شهاب الدین و اتباعش
بفوز و نجاح آخرشد وازان مهم فراغت روی نمود رایات
ظفرقرین بآیات فتح مبین نگاشته وباوج سپهر برین برافراشته
ازانجا نهضت نمود وپنج شش روز کنار بکنار آب روان شده
روز یکشنبه بیست و چهارم ماهِ مذکور بلب آب چناوه برابر
قلعه اتفاق نزول افتاد و در مقابل آن قلعه آب جمد و آب چناوه
جمع میشود واز تلاطمِ امواج آن مجمع البحرین مشاهده
مي افتد و آیتی از آیات قدرت الهي درنظر بصیرت مي آید

امر عالي به بستن جسر صدور يافت و سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان قضا جريان حشر کرده بر سر آن آب عريض که دريائي است ژرف بي پايان و بحري مغرق بيکران به بستن جسر مشغول شدند و روز چهارشنبه بيست و هفتم ماه با تمام پيوست پلي(۱) عجيب غريب غيرت نماي وهم تيزراي و حيرت افزاي عقل مشکل کشاي چه از پادشاهان گذشته بستن پل(۲) بران آب منقول نيست و ترمشيرين خان که بران آب عبور نموده است پل نبسته هر کارد شوار که مطمح نظر قصد صاحبقران کامکار گشت بآساني دست داد و هر امر خطير که ضمير منير خاقان جهانگير بران التفات فرمود از کارخانه تقدير بي تاخير آماده و پرداخته رو نمود * * مصراع *

* هزار کار چنين بيش کرد همت او *

گفتار در وصول رايت سعادت في بقلعه تلمي

چون حضرت صاحبقران با عساکر گيتي ستان ازان آب عبور نمود دران طرف آب قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه بر آمد و روز ديگر پل را از بهر اغرق و باقي لشکر برقرار

(۱) در همه نسخه بجاي پلي (فولي) * (۲) همچنين در همه نسخه بجاي پل (فول) است *

گذاشته ازانجا بسعادت و اقبال روان شد و بکنار آب تلمي
مقابل شهر نزول فرمود و از تلمي تا مولتان سي و پنج کروه
است فی الحال ملکان و رایان از شهر با جمهور سادات و علماء
بدرگاه همایون شتافتند و بدولت بساطبوس مستسعد گشته
هریک فراخورِ قدر و منزلتِ خویش بنوازش پادشاهانه
اختصاص یافتند و همان روز حضرت اعلی ازان آب عبور
نمود و روز آدینه بیست و نهم دران طرف رود خانه توقف
افتاد تا لشکریان بسلامت از آب بگذشتند و در شنبه غرهٔ صفر
سنه (احدی و ثمانمایة) صحرائی که درحوالي قلعه تلمي است
مضربِ خیام و مرکزِ رایات و اعلام گشت و نواب کامیاب
دو لک مال برسم اماني برشهر تلمي انداختند و ساداتِ
عظام که منشور جلالت ایشان از نص قل لا اسالکم علیه
اجرا الا المودة فی القربیٰ توقیع رفیع یافته و علماء کرام
که بشرفات کاخ قدرشان پرتو نیّرِ انما یخشی الله من
عباده العلماء تافته ازان مطالبت و خطاب مسلم و معاف
بودند و بخلعتهای گرانمایه سرافراز و بلند پایه گشته باقدام
افتخار و احتشام فرق سپهر فیروزه فام فرسودند چه اهتمام
و اعتناء حضرت صاحبقران دربارهٔ این دو طایفهٔ عالي شان
که از آل عبا و ورثه انبیاء اند بیش ازان بود که بذملین تقریر
و تحریر* * مصراع *

* وادي وصف آن نوان پیمود *

و مبلغی که باسم اماني باهالي تلمي حواله رفته بود بعضی حاصل شد و بعضي در حیز توقف بماند ودران ولا تمام عساکر گردون مآثر که بکثرت از شمار بیرون و بقوت از هرچه در تصور آید افزون بود برسیدند و بغله احتیاج داشتند یرلیغ عالم مطاع صادر شد که هرجا که غله یابند بردارند شب هنگام که دماغ گیتي از غلبه مادهٔ سودا بهم برآمد و چشم زمانه را سفیدي بسیاهي آمیخته چون دیدهٔ رمد کشیدهٔ تاریک بماند لشکریان بطلب غله چون مور جوشیده رو بشهر نهادند و برسم معهود اذا دخلوا قرية افسدوها قضیه بآن انجامید که طوفان بلا بالا گرفت وآتش درخانها زدند و هرچه یافتند بغارت بردند و مردم را اسیر کردند و بغیر از سادات و علماء کسی ازان بلیه امان نیافت واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسانیدند که جمعی روساء و سرداران نواحي تلمي پیش ازین نسبت با میرزادهٔ پیر محمد از در بندگي درآمدهٔ در مقام اطاعت و انقیاد بودند و بعد ازان جادهٔ صواب از نظر انداخته راه مهلکه انجام مخالفت و عصیان پیش گرفتند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر شاه ملك و شیخ محمد ایکو تمور با تومانهاي خود بآن ناحیه تاخت کنند و آن قوم را که پاي جسارت

ازشارع متابعت شاهزاده بیرون نهاده اند و کمرعناد بسته راه بد اندیشی برضمیرکشاده اند گوشمالی دهند که موجب عبرت دیگران گردد ایشان برحسب فرمان روی کین بجانب آن مدبران آوردند وبآن جنگلها که پناه گاه آن گروه گمراه بود درآمده دو هزار هندو را بتیغ مریخ سان زحل نشان و شمشیر سرافشان فتنه نشان بی جان ساختند وتنهای ایشان را طعمه ددان ومرغان گردانیدند وفرزندان ایشان را اسیر کرده با غنایم بسیار ونفـــایس بی شمار بدرگاه عالم پناه شتافتند وروز سه شنبه هفتم ماه صفر رایت نصرت اثر بفتح و ظفر ازتلمی نهضت فرمود و روز دیگر بحوالی جال که در کنارآب بیاه واقع است بمقابله شاه نوازفرود آمدند *

گفتار درتوجه رایت جهان کشای بقصد نصرت کوکری

درین مرحله بسمع مبارک رسانیدند که نصرت برادر شیخ کوکری با دو هزارمرد درموضع جال آب را حصارساخته وآن آبیست عظیم چون قریحه صافی طبعان نیک عمیق و مانند عرصه همت کریمان بغایت پهناورصاحب قران دریا نوال درزمان بسعادت واقبال سوارشد واغرق گذاشته با عساکرگردون مآثربکنارآن کول نزول فرمود ولشکررا قلب

رجناح مرتب داشته دست راست از فرِّ شکوه امیرشیخ نورالدین و امیر الله داد آراسته شد و دست چپ از شوکتِ امیرشاه ملک و امیرشیخ محمد ایکوتمور زینت یافت و در پیش قول علی سلطان تواجي با پیادگان خراسان جنگ را آماده گشتند و نصرت بی نصرت که * * مصراع *

* برعکس نهند نام زنگي کافور *

با هزار نفر از هندوان بکنارکول آمد و چون مورکه ببال بی زورپرواز آغازد تا خود را دربازد درمقابله لشکر منصور از محض جهل و غرورصفي برکشیدند علی سلطان با پیادگان متعرض آن سرگشتگان گشته بجنگ مشغول شد و دران محل پرآب ولای آتش پیکاربرافروخته آثار جلادت بظهوررسانید چنانچه او و چند کس دیگر زخم دار شدند و امیر شیخ نورالدین و الله داد از عقب ایشان بآب ولای درآمدند و بتیغ آبدار مخالفان خاکسار را بباد فنا بردادند و بآتش دوزخ فرستادند و سرهای ایشان را بزخم سنان خون فشان ساخته بمعسکرظفرپناه آوردند و آن نصرت نام نکبت فرجام معلوم نشد که از راه گریز ببادیه فرارسرگردان شد یا با دیگر کشتگان بهاویه بیس القرار انتقال کرد * * بیت *

* هرکس که سرز خدمتِ صاحبقران بتافت *

* نا چیز شد چنانکه کس ازوی نشان نیافت *

و عساکر گردون مآثر اماکن و مساکن آن دوزخیان را آتش زدند و اموال ایشان را غارتیده گله و رمه فراوان راندند و روز دوشنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور ازان کول وچال و وحل و لای که راهی بد بود و طریقی بغـــایت دشوار *

* بیت *

* وهم ازان افتان و خیزان رفتی ار رفتی بدر *
* عقل ازان ترسان و لرزان دادی ار دادی نشان *

عبور نمودند و موضع شاه نواز معسکرِ ظفر پناه گشت و این شاه نواز دهی عظیم است و اهالي آن غلبه و درانجا انبار غله بسیار بود چنانچه مجموع لشکریان هرچند خواستند برداشتند و چند انبار باقي ماند و ازان موضع بعضی امراء برحســب فرمان روان شدند و ازآب بیاه گذر کرده از عقب اتباعِ نصرت انچه جسته بودند و رو بگریز نهاده تاخت کردند و ایشان را دریافته بغارتیدند و غنیمت فراوان آوردند و حضرت صاحبقران دو روز درین مرحلـــه اقامت فرمود و حکم قضا نفاذ صدور یافت تا انبارهاي غله که مانده بود جهت اضرار کفار آتش زده بسوختند و روز پنجشنبه سیزدهم ماه رایت ظفرپناه از شاه نواز بکـــرامت و اعزاز روان گشت و درلب آب بیاه بمقابله قریه جنجان که مجمـــوع اغرقها درانجا جمع آمده بودند اتفاق نزول افتاد و فرمان

اعلي بنفاذ پيوست كه لشكريان از آب بگذرند و دران روز معتمدي هريملك نام از نوكران شاهزاده گردون غلام شاهرخ از طرف هرات بمعسكر همايون رسيد و خبر سلامتي ذات بي همال آن مظهرِ الطاف ايزد متعال برسانيد *

* نظم *

* ماهِ سرور شاهِ جهانگير شد بلند *
* از مژدهٔ سلامتِ فرزند ارجمند *
* و ز فضل و طول كرد زشادي و خرمي *
* در شكر خاتمي و بشكرانه حاتمي *

گفتار در رسيدن شاهزاده عاليشان پير محمد جهانگير از ملتان

پيش ازين در ذكر سبب يورش هندوستان گذارش پذيرفت كه اميرزاده پير محمد جهانگير شهر مولتان را محاصره كرد و چون مدتِ آن محاصره شش ماه متمادي شد اندرونيان از بي قوتي بتنگ آمدند تا اكل مردار و سيله سدِّ رمق مي ساختند و سارنگه كه والي آن خطه بود از سر ضرورت و اضطرار بپاي عجز و انكسار بيرون آمد و ملتان مسخر گشت و كس فرستاد تا صورت اين فتح عرضه داشت پايه سرير اعلي گرداند و بعد ازان پشه كالي عظيم دست داد و تمام اسپانِ سپاه شاهزاده مشار اليه تلف شدند واز

ظاهر شهر باندرون نقـــل کردند وحکام و سرداران حدود هند و آن حوالي که بیشتر ایشان از درانعان و ایلي درآمده دم ازهواداري وخدمتکاري میزدند مجموع روی از جادهٔ متابعت برتافتند وباظهار مخالفت تجاسر نموده اندیشهای فاسد بخاطر راه دادند ودربعضـــي مواضع داروغگان را بقتل آوردند ودر چنان حالتی که امیرزادهٔ پیر محمد را تمام لشکریان پیاده مانده بودند و مخالفان بد اندیش سرِعصیان وطغیان برآورده شبها تادرِشهر مي آمدند واو بغایت متفکر ومتحیربود ناگاه آفتاب رایت فتـــح آیت حضرت صاحبقران ازافقِ آن نواحي برآمد وازانتشارِ پرتو آن خبر مخالفان تیره رای راکار از دست و دست ازکار بیفتاد وپای ثبات وقرار ازجای رفته سراسیمه و مضطرب گشتند وازمیامنِ آن اتفاق که محض کرامت و نتیجه ارشاد ملهم دولت بود شاهزادهٔ بااتباع ازمضیقِ دهشت و حیرت نجات یافته ازسرِ استظهار متوجه معسکر ظفر قرین گشتند و روز آدینه چهاردهم ماه صفردرلبِ آب بیاه بموکب نصرت پناه پیوستند وشاهزادهٔ بسعادت پای بوس حضرت صاحبقران سرافرازگشت وآن حضرت اوراکنارگرفته بانواع مرحمت ونوازش پادشاهانه اختصاص بخشید وجنید بورلدای و برادرش بایزید ومحمد درویش طایخاني که درپورش

خوارزم از امیر جهانشاه گریخته بعد ازبسی مشقت بهندوستان افتاده بودند دران وقت که امیر زاده پیرمحمد ملتان را مسخر فرموده از طرف هند پیش شاهزاده آمدند و شاه زاده ایشان را همراه آورده درین محل بعز بساط بوس رسانید و عفو جریمه ایشان درخواست نمود مراحم پادشاهانه خون ایشان ببخشید و چوب یاساق زده رها کردند و روز شنبه پانزدهم رایت ظفرپناه از آب بیاه عبور نموده بموضع جنجان سایه اقبال انداخت و ازانجا تامولتان چهل کروه است ودرین دو سه روز تمام لشکریان بعضی بکشتي درآمده و بعضی نهنگ آسا خود را برآب زده ازان دریای روان بگذشتند و ازفرّ دولت قاهره هیچ کس را گزندی نرسید *

* نظم *

* چو بخشایشِ پاک یزدان بود *
* دمِ آتش و آب یکسان بود *
* به بیچارگي چارهٔ کار ماست *
* درآب و درآتش نگهدار ماست *

مدت چهارشبانه روزدرقریه جنجان توقف افتاد روزسه‌شنبه هزدهم ماه امیرزاده پیرمحمد دران موضع طوي داده پیشکشها و بسی تحفهای گرامي از تاجها و کمرهای زرین و اسپان تازي با زین و تقوزهای گرانمایه ازنفایس اقمشه

و رخوت و انواع اواني و ظروف از لگنها و مشربها و آفتابها مجموع از زر و نقره ساخته بعرض رسانيد چنانچه اهل ديوان و ارباب قلم دو روز بكتابت آن اجناس مشغول بودند و مفصل آن قلمي ميكردند و همت صاحب قران دريا نوال در روز عرض تمامت آن نفايس و تبركات را بر امراء و وزراء و ملازمان عتبه عليا بخش فرمود و بحسب قدر و منزلت هركس را از فيض بخشش بي دريغ محظوظ و بهره مند گردانيد *

* نظم *

* جود دستش نگذارد كه شود زر مجموع *
* زان پراگنده بود حرف زر از يكديگر *
* نور هرگز نتوان كرد ز خورشيد جدا *
* كرم از خاطر خسرو نتوان كرد بدر *
* گاه احسان چو سحاب ابر كفش مي بارد *
* بر همه خلق جهان خاصه بر ارباب هنر *

و چون بحر همت آنحضرت از نسيم اهتزاز موهبت و مكرمت بموج آمده بود و لشكريان اميرزاده پير محمد را اسپان در پشه كال تلف شده و درين سفر مشقت بسيار كشيده و بيشتر كاو سوار و بعضي پياده بمعسكر همايون رسيده بودند دران روز سي هزار اسپ بايشان بخشيده سوار ساخت * * بيت *

* سخاوتش بسلم در عدم همي بخشد *

* زري که نقش وجودش نگشت سکه کان *

نهال هر مراد که از چمنِ اماني و آمال دولتخواهان سر بر میزد بفیض ابرِ دست گوهر بار صاحبقران گردون اقتدار سرسبز و شاداب گشته مصدوقه والنخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد بظهور مي پیوست و کشت هر ناخوب و زشت که در شوره زار فساد اهل عناد بر مي آمد از صرصرِ قهر جهان سوزش پژمرده و ناچیز شده سمت فاصبح هشیما تذروه الریاح مي گرفت زبانِ ایام در هنگام انعام و انتقام برسم ثنا خطاب میکرد که * بیت *

* کفِ کریم تو بحریست در افاضتِ جود *
* که جز بساحلِ تسلیم نیست پایانش *
* شعاع تیغ تو برقیست در دیار عدو *
* که جز اجل نبود قطرهای بارانش *

بعد ازان رایت نصرت نشان از موضع جنجان نهضت فرموده سایهٔ اقبال بقریه سهوال انداخت و روز آدینه بیست و یکم ماه از قریه سهوال ارتحال نموده مرحله اصوان مخیم معسکر ظفر آشیان گشت و یکروز آنجا توقف افتاد روز دیگر از اصوان روان شده مرحله جهوال مرکز رایات ابهت و جلال آمد اهالي دیپالپور سابقا ایل و منقاد امیرزاده پیر محمد شده بودند و شاهزاده مسافر کابلي را با هزار مرد بداروغگي

ایشان فرستاده وچون پشه کال واقع شد و بر وفق سنت ابتلای
الهي لیمیزالله الخبیث من الطیب تا مخلص ازمرائي
و موافق از منافق امتیاز یابد ظاهرًا ضعفی بحال لشکریان
شاهزاده راه یافت ایشان از قلتِ درایت وسابقه شقاوت
با غلامان سلطان فیروزشاه متفق شده مسافر را با آن هزار
مرد به تیغ بی باکي بگذرانیدند و ازشررِ شرارت نفس خبیث
خرمنِ امن و امان دیار خود بسوزانیدند * بیت *

* مرد سرگشته و پریشان رای *
* دست خویشش تبر زند بر پای *

وچون طنطنهٔ توجه رایت نصرت شعار بصوب آن دیار انتشا
یافت آن بد فرصتان ازبیم جان خان ومان بدرود کرده
گریخته بودند و بحصار بطنیر رفته دربن وقت که حضرت
صاحب قران بسعادت و اقبال بجهوال رسید امیرشاه ملک
و دولت تمورتواجي را دراغرق گذاشته فرمان داد که اغرق
و لشکر ازراه دیپالپور ببرند چنانکه بنزدیك دهلي درموضع
سامانه تلاقي موکب همایون و اغرق دست دهد و ازانجا
باده هزار سوار ایلغار نموده وایوار و شبگیر فرموده عنان
توجه بصوب اجودن تافت و روزدوشنبه بیست و چهارم ما
علي الصباح خورشید رایت ظفرپرتو بفوز و نجاح از افق
قصبه اجودن برآمد و پیشترشیخ منور ظلمت شعار و شیخ سـ

نحوست آثار ازنبيرة شيخ نورالدين بيشتراهالي آن شهر را از راه صواب و جادة صلاح گردانيدة برجلای وطن داشته بودند و ايشان را اغواء كردة همراه خود ساخته روی گريز بطرف بطنير كه از قصبات بلاد هند است نهادة و بعضی مصحوب شيخ منور مظلم بدار الملك دهلي رفته بودند جماعتِ سادات و علماء كه پرتونير ارادت قديم از روزنِ رضا و رحمت بساحه حال ايشان تافته بود مكارمِ اخلاق حضرت صاحب قراني را سفينه نجات شناخته پای ثبات بدامن توكل كشيدة بودند و درجای خود آسودة و آرميدة دران صباح مقرون بفوز و نجاح مضمون * * مصراع *

* صبحی مبارک است نظربرجمالِ شاه

بگوش سعادت شنيدة بدرگاه عالم پناه شتافتند و ديدة اميد را ازغبار موكب ظفرقرين روشن ساخته بنوازش بيكران و مراحم بی پايان اختصاص يافتند عاطفت پادشاهانه مولانا ناصرالدين عمرو پسرخواجه محمود شهاب محمد را بداروغگي و حمايت آن شهرتعيين فرمود تا اهالي وسكانِ آن خطه را محافظت نمودة نگذارند كه ازعبورعساكر و گذشتنِ طبقات لشكريان زحمتی بايشان رسد وازين حال جمال صدق انا عند ظن عبدي فليظن ماشاء در نظر اعتبار اهل استبصار جلوه مي نمايد چه آنان كه ازحسن اعتقاد ونيكونهادي

گمان خیر برده بودند بجای خود قرار گرفته بسلامت بماندند واز صدمات وصول ومرور چنان لشکری بی شمار اصلا گرد آسیبی بردامن احوال ایشان نه نشست وجماعتی که از سوء ظن وبد اندیشی جلای وطن اختیار کرده همراه شیخان ضال مضل برفتند مجموع بقتل واسر وتاراج گرفتار گشتند ومضمون * شعر *

* اذا کان الغراب دلیل قوم *
* سیهدیهم الی دار البوار *

وصف الحال ایشان شد * بیت *

هرکرا زاغ رهنما باشد * منزلش وادي بلا باشد

وحقیقت آنکه شیخان ظاهري که از معرفت بهره ندارند و بشید وزرق صورت زهد وصلاح برآراسته اند غول بیاباني که بافواه مشهوراست درواقع ایشانند چه بقدم سیر وسلوک ازمقام حیواني نگذشته اند وازروی ظاهر حال انسان مي نمایند ودربادیه استعدادات طالبان را از راه راست مي اندازند ودرتیه ضلالت سرگشته مي سازند * رباعي *

* پوشیده مرقع اند ازین خامي چند *
* پیچیده زطامات الف لامي چند *
* نارفته ره صدق وصفا گامي چند *
* بدنام کننده نیکونامي چند *

گفتار در فتح شهربند و قلعه بطنیر و استیصال اهالي آنجا از صغیر و کبیر

قلعه بطنیر حصنی بغایت حصین بود از قلاعِ مشهور کشور هند و از راه دور افتاده بجانب دست راست و اطراف و جوانب آن چولست چنانکه از هر طرف پنجاه کروه و صد کروه آب نیست و اهالي آنجا را آب از کولیست بزرگ بر درِ شهر که از پشه کال پر مي شود و هرگز لشکر بیگانه آنجا نرسیده و از پادشاهانِ هند نیز کسے متعرض آن نشده و سپاه بدانجا نبرده و بدین واسطه از اهالي دیپالپور و اجودن و دیگر مواضع خلق بسیار از بیم صدمهٔ عساکر گردون مآثر پناه بآن حصار آورده بودند و کثرتی عظیم آنجا جمع شده چنانچه در شهر نمي گنجیدند و بسی چهارپایان و عرابها مشحون بصنوف رخوت و اجناس درحوالی آن باز داشته بودند حضرت صاحب قران گیتي ستان صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه با جودن در آمد و از صدقِ نیت و صفای طویت در قبهٔ مرقد منور شیخ فرید شکرگنج قدس سره استمداد همت نموده بدست نیاز از گنج رحمت الهي ذخایر فتوحات نامتناهي اندوخت و از انجا بیرون آمده بعزم تسخیر بطنیر روان شد و از آب اجودن که از معظمات انهار هند است گذشته در خالص کوتلي فرود آمد و از انجا تا باجودن ده کروه است

و تا بطنیـــر پنجـــاه کروه و هه کروه یك فرسخ شرعي است آنحضرت همان روز که بقلعه خالص کوتلي رسید نماز پیشین گزارده بسعادت سوار شد و بقیه روز و تمام شب ماه کردار از سیر نیاسود تا آن چول کشیده را بعزم ملکانه بیك منزل قطع فرمود و چون روز شد قراولان که پیش رفته بودند قراول دشمن را بشکستند و شیخ درویش اللهي دو کس را فرود آورد و همان روز که چهار شنبه[1] بیست و ششم بود چاشتگاه موکب گیتي کشای جهانگیر بظاهر بطنیر رسید و کورگه فروکوفته خروش سورن و غلغله تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر برگذشت و هرچه دربیرون شهربود تمام عرصه نهب و غارت گشت و والي آن شهر و قلعه که اورا راودولچین مي گفتند وراو بلغت هند بهادر را گویند سپاهي گران و تبعي فراوان داشت و زمام امور آن نواحي بقبضهٔ اختیار او قرار یافته بود ودران حدود ازآینـــده و رونده باج مي ستـــد وتُجّار و کارواني ازآسیب تعرض او ایمن نبودند وچون از وسوسهٔ دیو غروروپندار بحصانت حصار و تبعه واهبه بسیار مغرور گشته سر بربقه متابعت و مطاوعت و گردن بطوق بندگي و اطاعت درنیاورد لشکر فیروزي اثر ازدست راست امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و الله داد وازدست چپ

---

(۱) دردوکتاب بجایش (پنجشنبه بیست و هفتم) دیده شد *

امیرزاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکوتمور و دیگر امراء بی توقف روی جلادت بتسخیر شهر نهـــادند و بحمله اول و صدمه نخست شهربند را بگرفتند و گروهی انبوه از هندوان بقتل آمدند و بآب تیغ شعلهٔ حیات بسی ازان خاکساران بادپیما فرونشست و غنیمت فراوان بدست استیلای سپاه کشورستان افتـــاد و هم دران دم امرای تومان و قوشونات به پیرامن قلعه درآمدند و بآهنگ محاصره چپرها بسته دست شجاعت بجنگ برگشادند و راو دولچین با بهادران هند بردرِ قلعه ایستاده بود و مقابله و مقاتله را آماده گشته از امرای امیرزاده شاهرخ امیرسلیمان شاه و سید خواجه و جهان ملک حمله بردند و سید خواجه شمشیر رسانید و جهان ملک نیز چندبار حمله کرده کوششهای مردانه نمود و دلاوران عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بصدای آوای برغو و کره نای وخروش کورگه و کوس بجوش درآمده صدمات مردانه متعاقب گردانیدند و چون نزدیک شد که قلعه را بغلبه و قهر بکشایند سیلاب رعب و بیم درخانه قرار و تمکین راو دولچین افتاد و از سرِعجز و اضطراب آغاز شفاعت و خواهش گری نهاد و سیدی را بحضرت صاحبقران فرستاد و درخواست کرد که آنروز او را امان بخشند تا روز دیگر کمربندگی بسته بدرگاه عالم پناه آید مراحم پادشاهانه

ملاحظه جانب فرستاده که از منتسبان دودمان رسالت بود فرموده ملتمس او را مبذول داشت و لشکر مظفر لوا را از جنگ منع نموده از درِ حصار بازگشت و از شهر بیرون فرموده در سایه حفظ و تایید پروردگار فرود آمد و چون روز دیگر راو دولجین بعهد خود وفا ننمود و بیرون نیامد فرمان اعلی *

* مصراع * * که بُدّ نسخهٔ ازقضا در مضا *

بصدور پیوست که هریک از امراء درمقابل خود نقب فرو برده بزیر دیوار قلعه رسانند برحسب فرموده بحفر نقب مشغول شدند و هرچند از بالای قلعه آتش و سنگ و ناوک و خدنگ برلشکریان مي باریدند پنداشتی برسرِ آن دلاوران گل افشان مي کردند راو دولجین و کلانتران اتباعش چون آن حال مشاهده نمودند آتش دهشت درنهاد شان افتاده دود حیرت از سربرآمد و غلبه خوف و هراس اساس تجلد ایشانرا ازهم فروریخت مضطر و مضطرب بسرِ برجها برآمدند و تضرع و زاري را وسیله نجات و رستکاري ساختند و بزبان مسکنت و بیچارگي عرضه داشتند که حد خود شناختیم و از سرصدق و راستي قدم درجاده خدمت کاري و طاعت گذاري مي نهیم و از مرحمت پادشاهانه امیدواریم که صحیفه گناه و خطای ما بندگان را رقم عفو کشیده بجان امان بخشند صاحب قران دادگستر بحکم العفو زکوة الظفر حاجت ایشان را بحسن

قبول تلقي فرمود و راو دولجين در آخر همان روز پسر خود را نايب همراه كرده با جانوران و اسپان تازي بدرگاه خلافت پناه فرستاد عاطفت پادشاهانه پسر او را بتشريف خاص و جامه زربفت و كمر شمشير زرنگار نوازش فرمود و باز فرستاد پشت استظهار قوي گشته و دست اميد بدامن مراد پيوسته روز جمعه بيست و هشتم ماه چاشتگاه راو دولجين از حصار بيرون آمد و شيخ سعد الدين اجودني با او بود و بر آستان سلطنت آشيان كه سجده گاه سرافرازان روی زمين و بوسه گاه سلاطين جمشيد تمكين بود روی نياز ماليده بسعادت بساط بوس استسعاد يافت و جانوران خوب و سه تقوز اسپ با زين زر برسم پيشكش بعرض رسانيد عنايت پادشاهانه شامل حال او شد و بجامهای طلادوز و كمر زر و تاج بلند پايه و سرافراز گشت و چون جمعی كثير از مواضع آن ممالك بتخصيص اهالي ديپالپور و اجودن از مهابت شكوه رايت كشوركشای گريخته دران قلعه جمع شده بودند امير سليمان شاه و امير الله داد برحسب فرمان بضبط دروازه قلعه مشغول شدند و شنبه بيست و نهم مردم اطراف را كه آنجا گرد شده بودند بلشكرگاه ظفرپناه حاضر گردانيدند و طايفه طايفه را بمعتمدان سپردند و قريب سيصد اسپ تازي بيرون آوردند و همت ملكانه مجموع را بامراء و بهادران بخشيد و چون اهالي

دیپالپور مسافر کابلي را با هزارکس از سپاه امیر زاده پیر محمد بغدر کشته بودند پانصد مرد ایشان را بتیغ خون آشام انتقام بگذرانیدند وزن و فرزند ایشانرا برده کردند و مردم آجودن را که از بد نیتی و بی دولتي روی از رایت ظفر پیکر برتافته بودند و گریخته بعضی را بیاساق رسانیدند و چندی را اسیر گرفتند و اموال ایشان را تاراج کردند آری عطیهٔ طالع حضرت صاحب قراني غلط گفتم فضل رباني و تایید صمداني مقتضي آن بود که هرآفریده که یک سرموي پای از جادهٔ متابعت آنحضرت سپهر مکنت فراتر نهد البته از دستِ قهر سپاه ظفرپناهش از پای درآید و سربباد دهد و هرکه نه از سرِ صدق دست اخلاص بدامن اقبال بی انتقالش زند سراسیمه درزیر دست و پای مراکب مواکب کواکب شمارش با خاک یکسان گردد *

* بیت *

* بس پیل مست را که نهیبش فرو شکست *

* بس شیر شرزه که شکوهش شکار کرد *

* هرکس کزو نشست غباری بخاطرش *

* در حال گردشِ فلکش خاکسار کرد *

وکمال الدین برادر راو دولجین وپسرِاو چون اثرِ سیاست سپاه کشورستان نسبت با مجرمان وگناه کاران مشاهده

نمودند توهمي بی جایگاه بخود راه دادند و از غایتِ خوف و دهشت سررشته صواب از دستِ عقل صلاح اندیش ایشان برفت و از فحوای نصیحت مودای * * بیت *

* دامنِ دولتِ جاوید وگریبان امید *
* حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند *

غافل مانده روز یکشنبه سلخ صفر باوجود آنکه راودولجین در معسکرِ همایون بود باندیشهٔ باطل دروازه قلعه ببستند و دریِ بلا و عنا بروی حالِ خود باز کشادند و راو دولجین بدین سبب دربند افتاد و شعله خشم حضرت صاحبقران اشتعال یافته * * بیت *

بفرمود تا لشکرِ نامداره درآیند پیرامنِ آن حصار ببازوی دولت خرابش کنند * زسیلاب خون غرق آبش کنند عساکر منصور چون سعد غیور بجوش و خروش درآمده بحفر نقب و تخریب سور مشغول شدند و اهل قلعه بیقین دانستند که مقاومت با آن گروه گردون شکوه از حیز قدرت و مکنت ایشان بیرونست و اگر دران بی باکي اصرار نمایند و آفتاب فتح حصار از مغرب قهر برآید و درِ توبه بسته ماند و امید از خلاص و نجات بکلي گسسته گردد برادر و پسر راودولجین از راه عجز و بیچارگي بیرون آمدند و روی ندامت بر خاک اعتذار نهاده زبان تضرع بپوزش و استغفار بر کشادند

وکلیدهای دروازه به بندگان درگاه سپردند و روز دوشنبه غره ربیع الاول از امراء امیرشیخ نورالدین والله داد جهت درست کردن مال امانی باندرون قلعه رفتند ورایان آنجا از تیره رائی روشن دلانه و یکجهتانه در پذیرفتنِ مالِ امان و اداکردنِ وجه پیش نیامدند و از راستی که بگواهی مهر مبارك پادشاهی سبب رستگاریست انحراف جستند و در میان ایشان گبران و گمراهان بسیار بودند آغاز مخالفت و عصیان کردند و قضیه بخشونت و پیکار انجامید * مصراع * واول النار جمر ثم تشتعل وچون باد این خبر بساحه ضمیر منیر خاقان جهانگیر وزید زبانه آتشِ خشم بالا کشید و فرمان قضاجریان نفاذ یافت که آن خاکساران را بتیغ آبدار گذرانیده دمار از روزگار کفار فجار و گرد استیصال از دیار آن منافقان بی اعتبار برآورند سپاه ظفرپناه از تمام اطراف و جوانب قلعه کمندها و طنابها برکنگره حصار انداخته ببالا برآمدند اهل حصار آنچه گبران بودند بروفق اشارت یخربون بیوتهم بایدیهم زن و فرزند و مال خود را آتش زده بسوختند و قومیکه دعوی مسلمانی می کردند زن و فرزند را گوسفندوار سربریدند و هردو طایفه اتفاق نموده آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال کردند گروهی قوی هیکل سنگین دل آهنین چنگ و حشری سراسر کوه جهات

و دریای ضلالت را پلنگ و نهنگ * * بیت *

همه تند و کینه کش و تیز چنگ * به نیروی شیر و لجاج پلنگ

چو عفریتی از بهر خون آمده * ز دهلیز دوزخ برون آمده

و از لشکر اسلام * * نظم *

* سپاهی بهیبت چو امواج دریا *

* گروهی بکثرت چو اعداد اختر *

* نجسته همه عمر خویش از صف جنگ *

* جدائی چو اعراض لازم ز جوهر *

بر حسب فرموده درقلعه ریختند و تیغ جهاد آخته و غلغه تکبیر و تهلیل در خم چرخ اثیر انداخته بآن گمراهان درآویختند و جنگی عظیم واقع شد چنانچه بسی از غازیان دولتمند بسعادت شهادت فایز شدند و بعضی زخم دار گشتند و امیر شیخ نورالدین را که بعزم جهاد کمر اجتهاد بسته پیاده بشهر درآمده و دستِ جلادت بغزا کشاده بود و یکی (۱) از بهادران ایشان را بزخم تیغ از پای در آورده جماعتی گبران با شمشیرهای کشیده درمیان گرفته بودند و نزدیک بود که دستگیر کنند اوزون مزید بغدادی و فیروز سیستانی باتفاق حمله کردند و چند کس ازان بی دینان را بتیغ آبدار برخاک هلاک انداختند و امیر شیخ نورالدین را ازان ورطه بیرون

---

(۱) در بعض نسخه بجای یکی (بسی) است *

آوردند و آخرالامر نسیم نصـــرت که مجاهدان غازي را بر
حسب وعده الهي مقرر و مدّخر است ازمهبّ تاییـــد
وزیدن گرفت وصبح فیـــروزي از مطلع تنصر من تشاء
و انت العزیزالرحیم دمیدن آغاز نهاد ولشکـــر اسلام
غالب گشته ده هزار مرد از هندوان دیو نژاد عفریت نهاد
را بتیغ جهاد بگذرانیدند وازتنِ کشتگان وخونِ آن روز بر
گشتگان تمام آن خطه را کوه و دریا گردانیدند وآتش در
خانها و بناهای شهر وقلعه انداختند و مجموع عمارات
را خراب و ویران کرده با زمین هموار ساختند وآن دیار
از صرصرِ قهر و انتقام لشکـــرِ اسلام سمت کان لم تغـــن
بالامس گرفته نوعی شد که پنداشتی هیچ متنفـــس هرگز
دران ناحیـــه نبوده وکذلک اخذ ربک اذا اخذ
القري وهي ظالمـــة ان اخذه الیـــم شدید
و ازغنایم آنچه دران قلعه بدست آمد اززرونقره واسپ و
رخت عاطفت حضرت صاحب قران همه را برلشکریان بخش
فرمود و زخمداران را بمراهمِ مراحم پادشاهانه نوازش
فرمود وآوزون مزید وفیروز را که در معاونت امیر شیخ
نورالدین کوششهای مردانه کرده بودند ودرمقام سربازی
پای داشته دست بردهای دلاورانه نموده بعنایت وتربیت

اختصاص بخشید و تشریفِ انعام ارزاني داشت *

گفتار در توجه رایت کشورستاني از بطنیر بصوب سرسطی و فتح آباد و اهروني

چون تمام آن شهر وکدام شهر ویرانه زیر و زبرکرده که تند باد قهر از جیفه کشتگان آگنده بود و هوا از مجـــاورتِ مردار بسیار متغیر وگنده حضرت صاحب قران چهارشنبه سیوم ماه ازان محل نهضت فرمود وپرچم رایت فتح آیت شانه زده مشاطه ظفر و جیش مظفرلوای کشورکشای را جنود سعود آسماني طلیعه وراهبر و چهارده کروه راه رفته موضعی که آنرا کناره حوض آب خوانند مخیم نزول همایون گشت وروز پنجشنبه چهارم ماه ازان محل بسعادت روان شده بقلعه فیروزه رسید و بفیروزی ازانجا گذشته هم دران روز شهر سرسطي را ازغبار موکب ظفر قرین آذین بستند واهالي آن شهر بیشتر بی دینان بودند و خوك درخانهای خود نگاه میداشتند وگوشتش مي خوردند واز آوازۀ وصول رایت نصرت شعار مجموع گریخته بودند و شهررا گذاشته فوجي ازعســاکر گردون مآثر از عقب ایشان بشتافتند و بسیاری ازان گمراهان را دریافته با ایشان محاربه کردند و برحسب فرموده اقتلوهم حیث ثقفتموهم بتیغ جهاد

بگذرانیدند وهرچه همراه داشتند از اسپان ودیگر اسباب واموال درتحت ضبط آورده همه سالم وغانم بازگشتند مگر عادل فراش که دران جنگ بعز شهادت فایز شد ودر زمرهٔ یرزقون فرحین بما آتیهم الله انخراط یافت حضرت صاحبقران یکروز در شهر سرسطي اقامت فرمود وروز دیگر بسعادت ازانجا نهضت نموده هزده کروه مسافت قطع کرده بحوالي قلعه فتح آباد فرود آمد عنایت ازلي درسکون وانتقال شامل احوال ولطف لم یزلي درنزول وارتحال کافل نظم امورِ دولت واقبال ومردم فتح آباد هم باغوای غول ضلالت ازطریق قویم وسمت مستقیم عدول جسته روی ادبار به بیابان فرار نهاده بودند وغیبت نموده طایفهٔ از سپاه ظفرپنـــاه درپی ایشـــان روان شدند وبسی ازان سرگشتگان را بدست قهر ازپای درآوردند وچهارپایان و ذخایر وعلایق را از سر تسلط واستیلاء بدست آورده مراجعت کردند وروز یکشنبه هفتم ماه مذکور رایت نصرت شعار از فتح آباد بفیروزي روان شد واز قلعه رجب گذشته سایه وصول برحوالي قلعه اهروني انداخت وچون دران موضع هیچ کاردان صواب اندیش نبود که برسم استقبال پیش آمده خاک ساحه بارگاه عالم پناه را سرمه دیدهٔ دولت سازد تا نیّرِ عاطفت پادشاهانه پرتو همـــایت برحالِ مردم آن دیار

اندازد اهالي آنجا از صدمات عساکر گردون مآثر بعضی طعمه تیغ آبدار گشتند و بعضي در قید اسار گرفتـــار شدند و لشکریان غله بسیار برداشته ابنیه و عمارات را آتش زدند و دران محل جز تودهٔ چند خاکستر اثری نماند و روز دو شنبه هشتـــم ماه سپاه ظفرپناه از قریه اهروني بره‌نموني تایید ذوالجلال عزیمت ساختند و در صحرای قریه توهنه لواء دولت و اقبال برافراختند و دران حدود از قومی که ایشان را جتان گویند گروهی انبوه از دیرگاه باز استیلاء یافته بودند و عنان بی‌باکي ازجادهٔ سداد و راستي برتافته و دست شر و فساد بدزدي و راه‌زني کشاده راه برآیندهٔ و روندهٔ بسته بودند و پای طغیان ازحدّ مسلماني بیرون نهادهٔ کاروانیـــان را بانواع ایذا ازقتل ونهب تعرض مي نمودند و چون آن ناحیه از انوار ماهچه رایت فتح آیت روشني یافت آن تاریکان[1] گمراه از بیم درمیان بیشها خزیدند و کشف وار سر در حجاب تواري کشیدند و اکثر آن بیشهاني شکر بود فرمان قضا جریان نفاذ یافت واز سپاه ظفرپناه یک قوشون باتوکل هندوی قرقره و مولانا ناصرالدین عمر تاخت کردند و از پی آن دزدان رفته قریب دویست کس را بقتل آوردند و چهارپایان ایشان را گرفته وجمعی را اسیر

---

(۱) دردو نسخه بجای تاریکان (نابکاران) دیده شد *

کرده بمعسکرِ همایون پیوستند *

گفتار در ایلغار فرمودن صاحب‌قران کامگار و قلع و قمع جتان مفسد بد کردار

چون همت عالي نهمت حضرت صاحب‌قران بقلع و قمع مفسدان و ناراستان و ایمني راهها و سلامتِ مسافران مصروف بود روز سه شنبه نهم ماه ربیع الاول از توهنه نهضت فرمود و اغرق را با غنایم و اثقال که جمع آمده بود در عهدهٔ اهتمام امیرسلیمان شاه بطرف سامانه روانه داشت و او هم دران روز از قلعه مونگ گذشته نزول کرد حضرت اعلی بعزم استیصال جتان که در بیابانها و بیشها پنهان شده بودند ایلغار فرمود و دران روز از جتانِ دیو سیرت عفریت نهاد قریب دو هزار مرد از تیغ فتنه سوز لشکریان فیروز روز بر خاکِ هلاک افتادند وزن و فرزند ایشان را اسیر کرده اموال و چهارپایان را تاراج کردند و مادّهٔ شر و فساد آن شریران که از مدتي مدید باز چابک رو نسیم ازان حدود بترس و بیم مي گذشت بکلي منقطع گشت * * نظم *

* ز یمن دولتِ صاحب قران دین پرور *
* که داشت حشمتِ جمشید و رای اسکندر *
* مبارزانِ مجاهد بضرب تیغ جهاد *
* ازان حدود بکندند بیخ فتنه و شر *

و دران نواحي جماعتی از سادات که رایات جلالت آیات قدر شان بپراچم تراجم قل لا اسالکم آراسته است دردیهي مقام داشتند و بدلالت توفیق روی امید ببارگاه خلافت پناه آوردند و بعز تقبیل انامل کریمه که نوک خامه جف القلم برنگین تمکینش فحوای * نظم *

* هر درکه سعادت ز عنایت بکشاید *
* مفتاحِ فتوحش سرِانگشت تو باشد *
* درخاتمت خاتمِ جمشید بخیراست *
* آنست نشانش که درانگشت تو باشد *

نگاشته بود استسعاد یافتند عاطفت حضرت صاحب قران که سجیه همایونش از صدق نیت و حسن اعتقاد بر مودت وولای عترت طاهره نبوی (علیه و علیهم الصلوة والسلام) مجبول بود مقدم ایشان را باعزاز و اکرام تلقي فرمود و ریاض اماني و آمال ایشان را بزلال ترحیب و اجلال سرسبز و شاداب داشت وهمه را سرتا پای جامهای گرانمایه عطا فرموده قامت حال شان را بخلعت مکرمت و افضال اعتدال سروسهي بخشید و داروغه گماشت که ایشان را از تعــرضِ سپاه ذره شمار آفتاب آثار صیانت نماید و روز چهار شنبه دهم ماه امیر سلیمـــان شاه با کوچهـــا که در نواحي مانک[1] بود

(۱) در سه نسخه بجای مانك (مونک) دیده شد *

به نزدیک شهر سامانه نقل کردند و آن شب آنجا بودند و روز پنجشنبه یازدهم بکنار آب کهکر رسیدند و رایت نصرت شعار که از تو هنه جهت استیصال جتان ایلغار فرموده بود آن روز برگشتگان درکنار آب کهکر که قریب بسامانه بودند بدیشان پیوست و چهار روز برای انتظار وصول اغرق بزرگ دران یورت توقف نمود و دوشنبه پانزدهم ماه ازان محل نهضت نموده حوالي پل کوپله مخیم نزول همایون گشت و امراء و لشکریان جرنغار مثل سلطان سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیرجهانشاه وغیاث الدین ترخان و حمزه طغي بوغا برلاس و شیخ ارسلان و سونجك بهادر و مبشر و دیگر امرای دست چپ که در مرغزار کابل براهي که تعیین رفته بود بر حسب فرمان روان شده بودند و دران راه هر جا که بشهر و قلعه مخالف رسیده بودند همه را فتح کرده و اهالي آن را مقهور ساخته و ناراج کرده درین روز بموکب ظفر قرین پیوستند و روز سه شنبه شانزدهم ازانجا کوچ کرده و از پل کوپله گذشته آن طرف پل مرکز رایات نصرت آیات گشت و اغرق بزرگ و باقي لشکر از راه دیپال پور مي آمدند وضبط آن بعهده شهامت و صرامت امیرشاه ملک بود دران روز بمعسکر همایون ملحق شدند و روز چهارشنبه هفدهم دران منزل توقف افتاد و روز پنجشنبه هزدهم از کنار پل کوپله

بسعادت و اقبال روان شده و پنج کروه راه رفته حوالي قول بکران مضرب خيام نزول ساختند و روز جمعه نوزدهم ازانجا کوچ کرده بقريه کتيل رسيدند و مسافت ميان سامانه و کتيل هفده کروه بود که پنج فرسنج شرعي باشد و دو ميل *

گفتار در صدور فرمان واجب الامتثال بروان شدن سپاه ظفر پناه برسم يسال

چون شاهزادگان و امراء و لشکريان که برحسب فرمان هر فوجي براهي متوجه شده بودند مجموع جمع آمدند و بموکب همايون پيوستند چنانکه گفته شد درين محل حکم قضا مضا نفاذ يافت و تمام امراء ميمنه و ميسره هر يک بمورچل خود بتوره روان شدند در برنغار اميرزاده پيرمحمد و اميرزاده رستم و امير سليمان شاه و يادگار برلاس و امير شيخ نورالدين و امير مضراب و قماري و تمور خواجه آقبوغا و ديگر امراء و در جرنغار سلطان محمود خان و اميرزاده خليل سلطان و اميرزاده سلطان حسين و امير جهان شاه و امير شاه ملک و شيخ ارسلان و شيخ ايکو تمور و سونجک بهادر و ديگر امراء و در قول تومان سان سيز و تومان کلان و امير الله داد و علي سلطان تواجي و باقي تومانات و امراء قوشونات و باين نسق تا بيست کروه مسافت که شش فرسنج شرعي باشد و دو ميل بعرض ياسامشي[١]

(١) در بعض نسخه بجاي ياسامشي (يسال) ديده شد *

نموده بطرف دهلي روان شدند * * نظم *

سپاهي بكثرت فزون از قياس * غبارِ سم اسپ شان بيم و ياس
زغريدنِ كوس شان گاه رزم * بهولِ قيامت شدي چرخ جزم
همه تيغ مردي بكف بهردين * سنان آب داده بزهر آب كين
سربخت شان را زتوفيق ترك * زبهرِ غزا دل نهاده بمرگ

و روز دوشنبه بيست و دوم ماه بقلعه اسندي رسيدند و از كتيل تا اسندي هفت(۱) كروه است و مردم سامانه و كتيل و اسندي كه بيشتر كيش مجوس داشتند همه را سابقه شقاوت دامن گير شده خانهاى خود را سوخته بودند و بطرف دهلي گريخته چنانچه سپاه نصرت شعار دران ديار دَيّار نديدند و روز سه شنبه بيست و سيوم از حصار اسندي نهضت فرموده شش كروه مسافت قطع نموده حصار تغلغ(۲) پور مركزِ اعلام ظفر انجام لشكرِ اسلام گشت و اهالي آن حصار طايفهٔ ازبى دينان ثنويه بودند كه ديده بصيرت شان از اشراق نور توحيد محروم مانده كائنات و حوادث را دو مبدأ اثبات كنند و آنرا يزدان واهرمن گويند وبنور و ظلمت ازان تعبير نمايند و هرچه از قبيل خيرات شناسند ازيزدان دانند فساد وشرور كه درمجاري امور عالم رونمايد باهرمن نسبت كنند والحق ان لا

---

(۱) در سه نسخه بجاى هفت (هفده) است (۲) در بعض نسخه بجاى تغلغ (توغلوق) ديده شد *

موثر فی الوجود الا الله القصه مقیمان آن حصار که ایشانرا سالون می خوانند مجموع رو بگریز نهادند و عساکر گردون مآثر بی توقف قلعه را آتش زدند و تمام سوخته ازان اثر نگذاشتند و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رایت نصرت پناه سایه وصول بشهر پانی پت انداخت و از تغلغ پور تا پانی پت دوازده کروه است اهل پانی پت دست اضطرار در دامن فرار زده سر عجز در گریبان اختفا کشیدند و دران مقام هیچ متنفس پیدا نشد و در اندرون حصاریک انبار گندم بود که از ده هزار من بسنگ بزرگ که عبارت از صد و شصت هزار من شرعی باشد افزون آمد آنرا بر لشکریان بخش کردند و روز پنجشنبه بیست و پنجم ازانجا کوچ کرده و شش کروه راه رفته برلب آب پانی پت فرود آمدند روز جمعه بیست و ششم امراء برنغار و جرنغار با سپاه فیروزی شعار جبه پوشیده و جنگ را آماده گشته روان شدند عون ربانی مقارن رایت ممالک آرای و سعادت آسمانی رهنمای عساکر کشور کشای وروز شنبه بیست و هفتم فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امراء برنغار تا موضع جهان نمای که عبارت از عمارتی است که سلطان فیروزشاه در دو فرسخی دهلی بربالای کوهی ساخته و در دامن کوه آب جون که دریائی روانست می گذرد تاخت کنند ایشان برحسب

فرمان از قریه کانهي کزین تا جهان نمای بتاختند واحشام
و صحرانشینان آن ناحیه را کشته و اسیر کرده و غارتیده مظفر
و منصور و غانم و مسرور باز گشتند و روز دوشنبه بیست ونهم
حضرت اعلی از مقابل قریه پلــه بر آب جون عبور فرمود
و بجانب حصار لوني توجه نمود که علف زار دران طرف بود
و همان روز بقلعهٔ لوني رسیده فرود آمد و آن قلعهٔ درمیان
دوآب واقع است آب جون و آب هیکن و آن نهریست
بزرگ که سلطان فیروزشاه از آب کالپي بریده است و بقرب
فیروزآباد بآب جون متصل مي شود و پیشتر امیر جهانشاه
و امیرشاه ملك و امیرالله داد باشارت حکم قضا نفاذ بپاي
این قلعه آمده بودند و میمون میشوم که حاکم آن قلعه بود
و ساکنان آنجا چون از دانش مایه واز سعـــادت پیرایه
نداشتند باقدام اطاعت و اذعان پیش نیامدند و طریق طغیان
و عصیان سپرده بجنگ مشغول شدند و چون رایت فتح آیت
سایه وصول بران محل انداخت شیخي که از پیر عقل ارشاد
یافته بیرون آمد و از سر صدق گردن انقیاد را بطوق عبودیت
بیاراست و دیگر سکان از گبران و نوکران ملوخان پای جهالت
از طریق ضلالت فراتر ننهادند و دست خسارت ازجسارت
و بی باکي باز نداشتند امر واجب الامتثال باستیصال آن
زمره ضلال صادر شد و عساکر گردون مآثر روی جلادت واقتدار

بفتح حصار آوردند واز اطراف و جوانب نقب زده وقت نماز پیشین که هنگام رسیدن رایت ظفر قرین بود تا وقت نماز پسین قلعه را بکشادند و بیشتر گبران در اندرون حصار خانهای خود را با زنان و فرزندان سوخته بودند حضرت صاحب قران آن شب در بیرون حصار توقف فرمود روز سه شنبه سلخ ربیع الاول فرمان داد و از نوکران ملوخان و متوطنان آن قلعه هرکه بزیور اسلام متحلي بود جدا کردند و گبران بي دین را بتیغ جهاد بکشرانیدند و تمام اهالي حصار را غارت کردند الا سادات که نور دیده عالمیان وسرور سینه اهل ایمان و ایقانند و قلعه را بسوختند و ویران ساختند و روز چهارشنبه غره ربیع الآخر حضرت صاحب قران براه نموني اقبال سوار شد و بلب آب جون بمقابله جهان نمای فرود آمد تا گذارهای آب را بنظراحتیاط درآورده بنفس مبارک تفحص نماید و هنگام عصر بسعادت بازگشته درمعسکر ظفر پناه فرود آمد و چون دهلي نزدیک بود جهت کیفیت وضع محاصره با شاهزادگان و امراء سنت استشارت مرعي داشت و رای بران قرار یافت که اول غله بسیار جهت علوفه عساکر نصرت شعار جمع آورده دران حصار ضبط نمایند و بعد ازان بمعونت تایید آسماني بمحاصره و فتح شهر گرایند و از رای امضاء این رای امیر سلیمان شاه و امیرجهانشاه و

دیگر بندگان درگاه ازین یورت هم در غرهٔ ماه برحسب فرمان روان شدند تا جانب جنوبي دهلي را تاخت کنند روز دیگر خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر نشاط احتیاط عمارت جهان نمای فرموده از سریر خلافت مصیر بمرکب فلک شکوه قمر مصیر برآمد و با قریب هفت صد سوار جبه پوش سخت کوش بدلالت سروش هوش روان شد و از آب جون گذشته آن عمارت جهان نمای را بحقیقت جهان نمای ساخت و همانا سلطان فیروز شاه در وضع این نام ملهم شده بود باین معني که عمارتش از حضور عالمي در دمی (۱) وجهانی در صورت انساني جهان نمای خواهد گشت * شعر *

ولیس من الله بمستنکر
ان یجمع العالم في واحد

و حضرت صاحبقران گیتي کشای بعد از تفرج جهان نمای احتیاط فرمود که محل رزم وجدال و میدان محاربه و قتال کجا مناسب تر افتد وعلی سلطان تواجي و جنید بورلدای که بقراولی رفته بودند باز آمدند وعلي سلطان محمد سلف را گرفته آورد و جنید دیگری را و بعد از استفسار احوال و اخبار محمد سلف عرضهٔ تلف گشت و در اثنای این حال ملوخان با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و بیست و هفت

(۱) در دو نسخه بجای دمی (آدمی) دیده شد ٭

پیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون آمده بنزدیك جهان
نمای رسید حضرت صاحب قران درکنف حفظ رباني ازآب
بطرف لشکرگاه گذشته بود و قراولان لشکر منصور سید
خواجه و مبشر با سیصد مرد بمقابله و معارضه منقلای ایشان
مشغول گشته نبرد کنان تا بکنار آب بیامدند و درانجا نیران
حرب و قتال اشتعال یافت حضرت صاحب قران سیونجک
بهادر و الله داد را امر فرمود که بمعاونت سید خواجه
مبادرت نمایند ایشان برحسب فرمان باد و قوشون چون
باد از آب بگذشتند و بسید خواجه پیوستند وباتفاق حمله
برده دست جلادت بتیر باران برکشادند مخالفان چون
شیوه شجاعت و دلاوری سپاه ظفر پناه مشاهده نمودند
نجات در فرار دانستند و در صدمهٔ نخست روی گریز بدهلي
نهادند وچون حروف تهجي ازهم فرو ریختند و سید خواجه
مرکب مردی پیش رانده بسنان آتشبار آبحیات آن باد
پیمایان را بر خاک هلاک ریختن گرفت و بسي مردم ازیشان
تلف شد و درحال گریز پیل جنگي بیفتاد وسقط شد و عقل
دانشور از وقوع این اثر بطلوع آفتاب فتح و ظفر متیقن گشت
چه رای صایب ازگریه ابر آذاری بخنده ریاض استدلال
کند و بصیرت ثاقب از وزیدن نسیم بهاری بدمیدن روایح
برگ طري انتقال نماید * * بیت *

* بکاری که اقبال یاری دهد *
* از اول اساسش بخوبي نهد *
* چو اول قدم خصم یابد گزند *
* بنصرت دهد مژده بخت بلند *

گفتار درنقل کردن رایت نصرت شعار بجانب شرقي قلعه لونی وقتل اسیران کفارکه در اردوي کیهان پوی جمع آمده بودند

در روز جمعه سیوم ربیع الثاني رایت فتح آیت ازمقابل جهان نمای که سبق ذکریافته نهضت فرمود و جانب شرقي قلعه لوني مضرب خیام نزول فرخنده گشت قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر وماه برافراشته شد و دران یورت شاهزادگان بزرگوار وامرای نامدار وسرداران قوشونات که بتاخت رفته بودند مجموع درپایه سریراعلي حاضر آمدند و خاك ساحه درگاه عالم پناه توتیای دیده دولت ساختند وحضرت صاحب قران باآنکه درامور سلطنت وجهانباني ومصالح رزم آزمائي وکشورستاني موید من عند الله بود بنفس مبارک درچندان مصاف ومعرکه وجنگگاه حاضرشده بود که هیچ سرداراز سپاهي پیشه را دست نداده باشد تا بپادشاهان ذوشوکت چه افتد لاجرم

دران مجمع خاص و انجمن مشحون باعاظمِ اماجد و خواص زبان مبارك كه ترجمان ملهم دولت بود بركشود و بعبارتي كه جانها نثار آن سزد توره ويا ساق سلاطين قديم درغمرات معارك وحروب ادا فرمود وقواعد نبرد آزمائي وصف شكني و رسوم تيغ گذاري و دشمن فكني گذارش نمود و قانون حمله بردن و بلُجّه درياى وغا دررفتن و طريق كوشش نمودن و ازگرداب هيجا بيرون آمدن و جميع آداب پيكار و شرايط رزم و كارزار بنوعي درسلك بيان كشيد كه اگرروزگار سمع داشتي اصغا نمودي و برجان نگاشتي و تعيين فرمود كه هر كسى در برنغار و جرنغار و هراول وقول دركدام مقام بايستد و چگونه عنان درعنان يكديگر پيوندد و حمله مخالفان و معارضان را چگونه رد كنند حاضران جمله گوش هوش را از استماع آن كلمات حكمت سمات كه دعوي - كلام الملوك ملوك الكلام - ازان مبرهن مي شد پرلؤلؤى شاهوار ساختند و زمين عبوديت بلب ادب بوسيده زبان اخلاص بدعا بر كشادند *

* نظم *

* درخشنده تيغت عدوسوز باد *
* دُرَفش و سِنان از تو فيروز باد *
* ستاره روش بر رضايت كند *
* فلك بر سر وديده جايت كند *

* سرِ سرکشان زیر پای تو باد *
* همه ورد اختر ثنای تو باد *

ودر همان روز امیر جهان شاه ودیگر امراء بعرض همایون رسانیدند که از لبِ آب سند تا باین منزل کم و بیش صد هزار هندوی بی دین از گبر و بت پرست اسیر گشته اند ودر معسکر ظفر پناه جمع آمده مبادا که روز جنگ با هالي دهلي میل نمایند وهجوم کرده بایشان پیوندند وبرحسب اتفاق آن روز که ملوخان با لشکر و پیلان بیرون آمده بودند آثار بشاشت وخرمي درایشان ظاهر شده بود واین معني را نیز معروض داشتند بنابرین یرلیغ قضا نفاذ بصدور پیوست که مجموع هندوان که دردست لشکریانند بقتل آورند وهر کس که درامتثال این امر تاخیر وتهاون روا دارد اورا بکشند وزن وبچه ومالش ازان آن کس باشد که تقصیر اورا بعرض رساند برحسب فرموده بروایتِ اقل صدهزار هندوی بی دین را بتیغ جهاد بگذرانیدند ازان جمله مولانا ناصرالدین عمر که یکی از زمره ارباب عمایم بود پانزده هندو در خیل داشت وهرگز گوسفندی ذبح نکرده بود دران روز امتثال فرمان را هرپانزده را طُعمه شمشیرغزا ساخت وحکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان از هر ده نفر یک نفر دران یورت توقف نموده زن وفرزند هندوان

و ستوران که از تاراج حاصل شده بود محافظت نمایند وبعد ازان عزیمت طرف شهر تصمیم پذیرفت و پیشین همان روز کوچ کرده بکنار آب جون فرود آمد جماعت منجمان و اختر شناسان در باب اوضاع فلکي پوشیده بحثي میکردند واز انظار سعد و نحس کواکب سخني میراندند حضرت صاحب قران پاک اعتقاد ازقضیه (اهل التنزیه و التقدیس لایومنون بالتثلیث و التسدیس) علامات نجومي را اعتبار ننهاد و دست توکل بعروه عنایت پروردگاری زد که این سقف فیروزه فام آسماني و آن چراغهای رخشندهٔ نوراني افراخته و افروخته قدرت بی علت اوست تعالی و تقدس * * بیت *

* ز سعد و نحس کواکب مدان تو راحت و رنج *

* که غرقه اند همه همچو ما درین دریا (۱)

ولا غرو حضرت صاحب قران که مظهر آثار قدرت قادر قدیم باشد ازمقارنه سعدین و نحسین غم و شادي بخاطر خطیر راه ندهد و همایون ذاتي که ازیمن وجود مبارکش ناهید بزمِ دولت سازِ بهجت و اهتزاز نوازد و خورشید اوجِ ملک و ملت در ذروه شرف و رفعت رایات افتخار و مباهات افرازد چگونه ازاندیشه اثرنظرِ اختر معظماتِ مهمات رادر عقدهٔ تعویق اندازد * * نظم *

---

(۱) دربعض نسخه بجای دریا (غرقاب) دیده شد *

* رایت و رای شریفش تا ز عدل افگنده اند *
* نور بر چرخ بلند و سایه بر ده هر خراب *
* روشنانِ سقف گردون فارغند از احتراق *
* ساکنانِ ربع مسکون ایمن اند از اضطراب *

روزی یکروقت صباح که هنگام فوز و نجاح است آن حضرت بعد نماز بامداد وفراغ از ادای وظایف اوراد بمنشور ربانی و کلام سبحانی که لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه اولا جهت رفتن بشهر دهلی مصحف مجید بفال بکشاد و این آیت از سوره یونس برآمد انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس والانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون فحوای ترجمه ظاهر این آیت کریمه آنست که مثل زندگانی این جهان همچو آب بارانست که آمیخته شود بوی رستنیهای زمین از انها که آدمیان و حیوان خورند تا چون فراگیرد زمین پوششهای رنگین و آراسته گردد و گمان برند اهل آن که غله و میوه ازان می توانند گرفت و منفعت

ازان خواهند یافت برسد بآن حکم ما شبی یا روزي و آن رستنیها را هیچ سازد و نیست گرداند چنانکه پنداری دیروز نبود و هم چنین مبین و مفصل مي سازیم آیات و علامات را از برای قومی که فکر کنند و اندیشه نمایند در بدایع و صنایع افرید گار - جل و علا - و چون نیت درین فال حال شهر بود و اهالي آن برآمدن این آیت دلیلی باشد روشن برزوال اقبال مخالفان و نقصان و خسران ایشان و بازیفت ملوخان که زمره سپاه و پشت و پناه کشور هند بود تفاول فرمود و این آیت از سورهٔ نحل برآمد ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شئ و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل یستوون باری - تبارک و تعالی - درین آیت مثل زده کافر و مومن را بحال بنده زرخریده عاجز که قادر نباشد برهیچ چیز و آزاد مردی که از فضل خدای تعالی رزقی فراخ و بهرهٔ تمام یافته باشد و آنرا پنهان و آشکارا نفقه کند و بخشش نماید هرگز برابر یکدیگر باشند ازین دو فال خجسته که بغایت مناسب و موافق حال افتاد سرّ اعجاز قراني و کمال لطف و عنایت رباني نسبت با حضرت صاحب قراني بظهور پیوست ان في ذلک لذکری لاولی الالباب حضرت صاحب قران صاحب

تاييد اعتماد برفال قرآن مجيد كرده روز يكشنبه پنجم ماه مذكور از كنار آب جَوَن بعون الهي سوار شد و از آب گذشته ديگر طرف آب معسكر ظفر مآب گشت لشكريان رعايت حزم را خندقي فرو بردند متصل به پشته كه آنرا پشته بهالي خوانند و از شاخ درخت وچپر حصار ساختند و درپيش خندق گاوميشان را گردن و پاي درهم بستند و در پس چپر خيمها برافراختند و شتران بخوابانيدند *

گفتار در رزم حضرت صاحب قران با سلطان محمود والي هندوستان و ظفريافتن برايشان

از پرتو آفتاب هدايت انتساب وحي آسماني كه از آسمان معاني نص ومن يهاجر في سبيل الله يجد في الارض مراغما كثيرا وسعة برساحتِ ادراك واقفان اسرار تنزيل مي تابد و بر پيشگاه ضمير منير مستفشقان ازهار تاويل مي افتد روشن است كه هر موفق سعادت مقد كه از براي رضاي خداي بي همتا - سبحانه وتعالي - مرارتِ مهاجرت اوطان بر حلاوتِ مواصلت اَحِبَّه وخُلّان اختيار كرده مرتكب اخطار اسفار گردد و درراه نيكو بندگي درگاه اِله (جل وعلا) تلخي تعب و مشقتِ غربت را بكام همت كامياب عالي جناب شيرين ساخته درمواقفِ هول و خطر از بيم جان

و خوف سر نیندیشد هرآینه درمغانم وابتغوا من فضـــل الله به بسی غنایم از عظایم فتوحات دنیوی و کرایم مدخرات مثوبات آخروی فایز گردد * بیت *

* هرکو بکامِ صدق درین ره روان شود *
* بر منتهای همتِ خود کامران شود *

بتخصیص که قبله نیت از صفای طَویّت افضلِ اعمال واشقِّ عبادات باشد و مسرح انظار قصد واهتمام درحرکت وآرام مجرد انتظام درسلک مخاطبان تومنـــون بالله و رسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکـــم بواد و از نظایر این سیاق آنست که چون صاحبقران موید دین پروربر وفق مضمون * * نظم *

* بگیر قبضهٔ شمشیرِ عدل و جنبش کن *
* بر آبگرد همـــه هنـــد پادشاه آسا *
* هر آنکـــه اشهـــد ان لا اله الا الله *
* نگوید از تنِ اوکن سرش به تیـــغ جدا *

روی همت بلند بنیت غزا وجهاد بصوب ممالک هند وستان نهاد و بهردیار که رسید جنود فتح و ظفر باستقبـــال مواکب همایونش استعجال نمود چنانچه شرح داده شد بسی بلاد وقلاع را مسخر فرموده از خبثِ وجود کفار فجار و بی دینان بدکردار پاک ساخت ودرهفتم ربیع الثانی روز سه شنبه

که برقیعهٔ(۱) حکمت فاطر السموات والارض — عظم سلطانه آنروز از میان ایام بکوکب قوت و قهر و انتقام یعنی ترک حصار فیروزه فام بهرام خون آشام منسوب است علی الصباح که بفوز و نجاح خاقان مشرقی انتساب آفتاب در معرکه سپهر رایت طلوع برافراخت و سپاه شاه سیاه چتر شب را هزیمت داده جهان پناه گردون و کهنه دهلی دهر بو قلمون را از وحشت هندو نژادان ظلمات بعضها فوق بعض بپرداخت خورشید رای کشورکشای حضرت صاحبقرانی از مطلع تاییدات آسمانی بر آمده پرتو التفات بر قهر دشمن و ترتیب سپاه نصرت پناه انداخت و چه سپاه * * نظم *

* برعد لشکرش وقوف ندادند *
* چهره کشاینده یقین و گمان را *
* طاقت فوجی ازان کراست که طوفان *
* صد یک ازان بود وغوطه داد جهانرا *

و بسعادت و اقبال سوار شده صفوف عساکر نصرت قرین محفوف بعون خیر الناصرین برحسب اشارت اصابت شعار برنغار از فرشکوه شاهزاده کامکار پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب و قماری و تمور خواجه آقبوغا و دیکر نوییذان زینت پذیرفت * * بیت *

---

(۱) در سه نسخه بجای برقیعه (بدقیقه) دیده شد *

چو خسرو صفِ میمنه سازکرد * ز تیغ اژدها را دهن بازکرد

و جرنغار از وفور شوکت امیرزادهٔ سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیرجهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر امراء آرایش یافت * * بیت *

* صفِ میسره هم بیاراست چست *
* یکی کوه گفتی ز پولاد رست *

و هراول بصرامت و شهامتِ امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد و سایر امراء انتظام گرفت * * بیت *

* هراول چنان کرد آن پیشگاه *
* که درحیرت افتاد ازان مهر و ماه *

و ماهچه رایت نصرت آیت حضرت صاحب قران از اوج قلب (و القلب مستقر سلطان الروح) بطالع فرخنده بر آمده انوار فتح و فیروزي بر مفارق همگنان گسترد * * بیت *

ز قلبي که چون کوه پولاد بود * پناهنده را قلعه آباد بود

بعون صمداني لشکري آراسته گشت که تا جمشید خورشید شهسوار مضمار چهارم است و میدان آسمان جولان گاهِ شاهِ ماه و سپاهِ انجم چشم زمانه برچنان انبوهي نیفتاده و سپاهي بآن کثرت و شجاعت روی جلادت برزمگاهي ننهاده * بیت *

* فراوان سپه جمع شد پیش ازین *

* ندیده کسی لشکـــري بيش ازين

وبدین نسق و ترتیب پیش راندند و از جانب سپاه مخالف قلب مرکز رایت سلطان محمود نبیره سلطان فیروز شاه گشت با ملوخان و میسره در اهتمام طغي خان بود و میر علي هوجه و جماعتی از سروران کشور هند و میمنه درحیز ضبط ملک معین الدین و ملک هاتي وسایر سپه سالاران آن سرزمین بدین نسق و آیین صفها آراسته با ده هزار سوار مکمل کینه گذار و چهل هزار پیادهٔ جنگی با اسباب و آلات حرب و پیکار روی مقابله و مقاتله بکارزار آوردند و عمدهٔ استظهار ایشان پیلان کوه پیکر بود که چون دریای خروشنده از باد سیاست بجوش آمده همه را بسلاح و کجیم مرتب داشته و بر دندانهای ستون کردار شان دشنهای زهر دار استوارکرده و بر پشت پشته مثال هر یک از چوب تختهای محوط محکم ساخته و بر هر تختی از ان چند ناوک افگن و چرخ انداز در مکمن کمین نشسته وتخش داران ورعد اندازان در پهلوی صف پیلان آماده جدال وقتال ایستاده و با این همه معارضه با آن سپاه از سوار و پیاده اگرچه اضعاف مضاعفه آن بودندی در نظر جلادت فوجی از عساکر گردون مآثر وقعی چندان نداشت اما پیلان را دیگر ندیده و از افواه والسنه شنیده که هیکـــل شان از صلابت بحیثیتي است که تیر و شمشیر بران کارگر نیست و قوت شان

بمرتبه که مزیدی بران متصور نه درختان قوی را بباد حمله از بیخ برآرند و بناهای عالی را باشارت پهلو ویران سازند وهنگام کارزار بخرطومِ ثعبان کردار اسپ را باسوار از زمین در ربایند و بهوا براندازند و از سماعِ این مبالغها که در بیشتر طباع مرکوز مي باشد دغدغه بخاطر بعضی لشکریان راه یافته بود چنانچه در وقت تعیین مواضعِ سروران واعیان مرحمت حضرت صاحب قران که در همه حال شامل احوال اهل علم وکمال بودی از جمعی علماء رفیع مقدار که ظفر کردار ملازم رکاب همایون آثار بودند مثل خواجه افضل پسر مولانا شیخ الاسلام سعید جلال الحق والدین کشي و مولانا عبد الجبار پسر اقضی القضاة مولانا نعمان الدین خوارزمي بزبان اشفاق واشبال سوال فرمود که جای شما کجا خواهد بود ایشان از دهشت آن سخنان که شنیده بودند بی اندیشه بجواب مبادرت نمودند که جای بندگان دران محل که خواتین و عورات باشند و نه عجب * بیت *

* دران زمان که بود بیم جان شگفت مدار *
* بزیر چادر ناهید اگر خزد بهرام *

و چون حضرت صاحب قران آن دغدغه از لشکریان تفرس نمود برای اطمینان خواطر شرایط حزم مرعي داشته فرمان داد که از چپرها پیش صفِ لشکر حصاري سازند و در پیش آن

بحفر خندق قیام نمایند ودرپیش خندق گاو میشانرا پهلوي هم
داشته گرد نها و پایهای ایشانرا بچرم گاو برهم بذدند و خارهای
خسک بزرگ از آهن ساخته بودند و تعیین رفته که پیادگان آنرا
نگاه دارند و چون پیلان حمله آورند دراه ایشان افشانند
وچون عنایت ازلي درهمه باب یاور صاحب قران کامیاب
بود پیش ازان آفتاب فتح و ظفر از مطلع اقبال بر آمد که ایذها
بکار آید ودران حین که لشکر جانبین بهم نزدیک شدند صاحب
قران موید پاک اعتقاد درمیان لشکرگاه بدامن پشته بهالي
بربالای بلندي سوار ایستاده بود و اوضاعِ اطراف وجوانب
را بنظر احتیاط درمي آورد و چون تلاقي طرفین مشــاهده
فرمود چنانچه عادت سعادت آثار آن موید کامکار بود در
هرکارزار بقدم صدق پیاده شد وروی اخلاص و نیاز بدرگاه
پادشاه بے نیاز آورد و بتکبیر صدق نیت و صفای طویت عقد
نماز بسته بقیام توجه تام وقراءت کلام ملک علام ورکوع و خضوع
و سجود و خشوع وتشهد یقین و ایقان و سایر ارکان تسلیم و اذعان
دوگانه از برای یگانه حقیقي بگذارد و پیشــاني مسکنت
و ابتذال برخاک تضرع و ابتهال نهاده از حضرت ذوالجلال
نصرت و اقبال طلبید واصلا سعي وکوشش خویش وکثرت اعوان
و انصار جلادت کیش را درمیان ندید * * نظم *

شهِ پاک دین درمقامِ نیاز * همي گفت با داورِ پاک راز

که ای برتر از معنی برتری * که داند ترا جز تو مدحت گری
همیشه رضای تو جویم بجان * براه ثنای تو پویم بجان
ندارم غروری بگنج و سپاه * ترا در همه کار دارم پناه
کرم کردهٔ بارها با رهی * درین بار هم لطف کن کاگهی
که جز تو ندارم امیدی بکس * کس بیکسانی بفریادرس
لاجرم بیتوقف میامن استجابت دعا قرین روزگار همایون آثار گشت و از غرایب اتفاقات که بعنایت بی غایت پروردگار وصفای ضمیر منیر صاحب قران سپهر اقتدار دران موقف رو نمود آن بود که چون آنحضرت باداء نماز و عرض نیاز مشغول بود بعضی امراء که در هراول بودند مثل امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد را در خاطر گذشت که اگر حضرت صاحبقران از لشکر قول برنغار را و ما بندگان را مدد فرستد نشانه قوت دولت و بشارت فتح و نصرت باشد و چون آنحضرت از توجهی که داشت بپرداخت و روی دولت که از گلگونه خاک سجده گاه برافروخته بود باحوال لشکر منصور آورده فرمان داد که علی سلطان تواجی و از تومان رستم طغی بوغا که سان سیز بود و در سلک لشکر قول انتظام یافته مرتب ایستاده بودند التون بخشی و بستری و موسی رکمال با قوشونات خود بمدد لشکر دست راست روند و جمعی دیگر از امراء قوشون را بمدد هراول فرستاد

وایشان را دست و دل قوي گشته بفتح و فیروزي جازم شدند و بی اندیشه بر مخالفان زدند و پیلان را با آن شکوه و هیبت گاو صفت زبون میراندند و از فر اقبال صاحب قران بی همال و برکت آن کرامت که اظهار فرمود همگنان را ازان معنی مایه استظهار و اقتدار افزود و آثار جلادت و مردی آن دلاوران در اقطار عالم اشتهار یافت و بتمادی روزگار آرایش اوراق لیل و نهار گشت و همان مثل شد که شیر شکار کند و طعمه دیگر جانوران باشد که در پناه حمایت او روزگار گذرانند *

* بیت *

اگر بر فروزی زمه صد چراغ * ز خورشید باشد برو نام و داغ

و صورت حال و کیفیت آن محاربه و قتال چنان بود که *

* نظم *

* چو گشت از دو سو لشکر آراسته *
* جهانی به پرخاش برخاسته *
* یلان رایت کین برافراختند *
* کورگه زنان سورن انداختند *
* ز غریدن کوس خالی دماغ *
* زمین لرزه افتاد بر کوه و راغ *
* ز فریاد رویین خم از پشت پیل *
* تو گفتی جهان کوفت کوس رحیل *

* دراهای هندی درآمد بجوش *
* ز ایوان کیوان گذشته خروش *
* بجنبش درآمد دو لشکر ز کین *
* ازان جنبش از جا برآمد زمین *
* روارو برآمد ز راهِ نبرد *
* هراسي درآمد بمردان مرد *
* ز پولاد پوشان لشکر شکن *
* تنِ کوه لرزید بر خویشتن *

قراولان ظفرقرین سونجک بهادر و سید خواجه بهادر والله داد و نصرت قماري و صاین تموربهادر و محمد درویش و دیگر دلاوران چون سپاه مخالف را بدیدند از طرف برنغار درآمده کمین کردند وچون قراول دشمن پیش آمد وازیشان درگذشت *

* نظم *

* روان زان کمین گه برون تاختند *
* لواي شجاعت بر افراختند *
* ززین کوبها چست برخاسته *
* بشمشیر عمرِ عدو کاسته *

وبا تیغ ظفرنگار چون شیرغران در طلب شکاراز پس ایشان درآمدند وقریب پانصد ششصد کس رابیک حمله برخاک هلاک انداختند *

* بیت *

سیاست درآمد بگردن زني * زچشمِ جهان دورشد روشني

و در قنبل برنغار شاهزاده پیرمحمد لشکرِ سپهر جمله ستاره عدد خود را از جای برکرده بر دشمنان حمله برد و امیر سلیمانشاه نیز باد پاي کوه تُوان درزیرران تیزکرده عنان بدست جلادت سپرد و شاهزاده پیرمحمد بتایید دولتِ سرمد پیل را شمشیررسانید و بهادران برنغار باتفاق میسره سپاه بدخواه را که اساسِ قرارش باستظهار طغي خان منوط بود ازهم فرو ریخته براندند و از حوض خاص بگذرانیدند و درجرنغار امیرزاده سلطان حسین و جهانشاه بهادر و غیاث الدین ترخان ودیگر دلاوران بقوت بازوی کامگار و زخمِ تیغ و سنان آبدار آتش بار میمنه مخالف را که بشوکت و تمکین ملک معین الدین و ملک هاتي کوه آهنین مي نمود بکلي برهم شکسته براندند و ازعقبِ ایشان روان شدند و امیرجهانشاه که قنبل جرنغار بود از عقب دشمنان درآمده بنزدیك دروازه رسیده بود * * بیت *

* چو دشمن بجست از پَیش تاختند *
* سنان را بگردون بر افراختند *

وچون قلب دشمن باپیلان آراسته حمله آوردند امیرزاده رستم و امیرشیخ نورالدین وامیرشاه‌ملك بمقابل ایشان درآمده کوششهای مردانه نمودند و امیر شیخ نورالدین

شمشیر رسانید و امیرشاه ملک داد مردي داد و دولت تمور تواجي و منکلي خواجه و دیگر امراي قوشون و سایر بهادران و دلاوران بقوت دولت حضرت صاحب قران بر صف پیلان جنگی زدند و درمیان آن نهنگان بی ستون هیکل بچهار ستون روان درآمدند و پیل بانان را از قله آن کوهها نگونسار ساختند و به تیر و شمشیر خرطوم آن اژدها خلقت پیلان را مجروح میگردانیدند و مي انداختند * نظم *

* فگنده همه دشت خرطوم فیل *
* فتاده تن کشتگان چند میل *
* ز خرطوم فیل و سر جنگ جوي *
* همه دشت پاشیده چوگان و گوي *
* گیاها بمغز سر آلوده گشت *
* ز کشته زمین سر بسر توده گشت *

مبارزان ممالک هندوستان از بیم جان حرکة المذبوحي مي کردند و بقدر طاقت و توان پای جلادت فشرده دست بردها مي نمودند اما چون ستیزه با تند باد نه حد پشه ضعیف نهاد است و پهلوی مقاومت با شیر ژیان زدن نه باندازه قدرت و مکنت آهوی ناتوان آخر الامر هزیمت یافته روی عجز براه گریز نهادند و فحوای نص الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل صورت حال گشت و سلطان محمود

وملوخان گریخته خود را بشهر انداختند ودرِ دروازه ببستند وامیرزاده خلیل سلطان از جرنغار به نیروی بخت جوان وضرب حسام زمردفام یاقوت افشان ازان پیلان که پشت استظهار معاندان بآن قوی بود یکي را در قید اسار آورده وپیلبان را نگونسار کرده بطریق گاومیشی که دهقان بآن زمینِ شیار کند براند وبحضرت پادشاه روی زمین آورد *

* نظم *

* چو یاری دهد لطف پروردگار *
* چه پیلِ قوی و چه گاوِ نزار *
* چو بازوی دولت کشاید کمند *
* سرِ شیر گردون در آید به بند *
* بر اقبال ازین به چه باشد دلیل *
* که طفلي ز خیلش سِکالد به پیل *
* کجا بوده شهزادهٔ ارجمند *
* هم از پانزده سالکي پیل بند *
* هنوز از لبش مي‌دهد بوی شیر *
* چو شیران کند پیل جنگي اسیر *

وچون از مهبِّ عنایت آفریدگار نسیم فتح وفیروزي بر رایت نصرت شعار وزید ومخالفـــان به یکبـــارگي پشت داده رو بفرار آوردند صاحب قران سعادت قرین وقت نماز پیشین

بدروازه دهلي رانده وباروی آنرا بنظر احتياط درآورده عنان يكران كيهان نورد ازانجا برتافت وبكنار حوض خاص بدولت واقبال نزول فرمود حوض خاص درياچه ايست از مستحدثات سلطان فيروز شاه سعت آن بمرتبه كه تير پرتاب از يكطرفِ او بديگرطرف نميرسد وچون درموسم پشه كال از آب باران پرمي شود يكسال تمام اهالي دهلي آب ازان برميدارند ومرقد سلطان فيروزشاه بركنار آن واقع است وچون آن محل ازحلول موكب معلّى مزين ومحلّى گشت شاهزادگان وامراء واركان دولت درپايه سرير اعلى حاضرآمده * نظم *

همه بوسه دادند روی زمين * نهادند برخاك راهش جبين
به بسته ميان ازپی چاكری * كشاده زبانِ ثنا گستری
كه برخسرو اين فتح فرخنده باد * جهانش مطيع وفلك بنده باد

وبعد ازاقامت مراسم تهنيت آثار شجاعت ومردانگي كه ازشاهزادگان وامراء وبهادران صدوريافته بود وغرايب امور كه بفردولت قاهره دران مصاف ازهركس بظهورپيوسته بود بازميراندند حضرت صاحب قران را ازملاحظه وفور نعم الٰهي آب ازچشم مبارکش روان شد ورقت فرمود وشكرباري تعالى كه اورا ازعالميان برگزيده چنان فرزندان كامكاروآعوان وانصارخدمت گذارارزاني داشته بود

باد ا رسانید و آن شیران بیشه شجاعت و نهنگان دریای مردی و جلادت را دعا کرد و الحق از تامل و تدبر مجاری احوال آن صاحب قران بی همال بیقین می پیوندد که ذات بزرگوارش مظهرِ قدرت آفریدگار و مصدرِ غرایب آثار و بدایع اطوار بوده با چنان قهر و سیاستي که از ذکر مواقف جلالي در هر مقام معلوم مي شود رقتِ قلب و تنگ دلي بحیثیتی که چون شکر مي گذارد و وظایف سپاس پروردگار بجای مي آرد آب از دیدگان روان می دارد و اشک نیاز بر چهره خضوع و خشوع مي بارد و با وجود اشتغال ظاهر بتمام عالم نور حضور باطن بمثابه که هر حاجت که بندگانش را هنگام ضرورت بخاطر مي گذرد از دل روشنش سر بر می زند و مصلحت آنرا کار مي بندد اصابت رای بمرتبه که مدة العمر زیر نگ هر تدبیر که بکلک اندیشه بر لوح ضمیر منیر مي نگاشت بعینه صورت تقدیر بود که واقع شده از اندیشه یک سرِ مو تفاوت نداشت و کمال شجاعت و دلاوری بدرجهٔ که از مبادی حال تا حین ارتحال که عنان ازین سرای فنا و زوال برتافت هرگز در هیچ ورطه دهشت و انفعال بر خاطر خطیرش راه نیافت و این معني دلیل روشن است بر صدق توکل و دوام توجه بحضرت حق *

* نظم *

* دلي را که از خود نکردي گمش *

* نه از چرخ ترسد نه از انجمش *

* چو هست آسمان بر زمین زیر خاک *

* چو تو هستي از چرخ و انجم چه باک *

لا جرم از قوتِ اسلام و حسنِ اعتقاد قول منجمان را پس پشت اعراض مي گذارد و روی توسل بسوی تفاول از کتاب کریم آسماني مي آورد و از غایت اخلاص و اختصاص هر مراد که در موقفِ دعا از حضرتِ کبریا مسالت مي نماید مخدره استجابت از تتق غیب بے توقف چهره مي کشاید و اما حکایتِ داد و دهش و مرحمت و معدلت و مکرمت و بخشش و سایر ملکات ملکانه و اوصاف پادشاهانه از مطالعه تمام تاریخ اخبار بدایع اطوارش شمه در توان یافت *

* بیت *

* گواهی دهد در جهان خاک و آب *

* همان بر فلک چشمهٔ آفتاب *

* که چون او نبود ست شاهي بجنگ *

* نه در بخشش و کوشش و نام و ننگ *

* فریدون و کیخسروِ نامدار *

* منوچهر و اسکندرِ کامگار *

* نبودند در عهد این پادشاه *

* وگرنه شدندی ورا خاک راه *

* جهان کو مجو منل این نام جو *
* مگر هم ز نسل همایون او *
* که نبود چنین پادشاهي دگر *
* مگر هم ز اعقاب این تاجور *
* چو سلطان دین دار دانش پژوه *
* شه مشتری فر گردون شکوه *
* مغیث خلایق بداد و دهش *
* سکندر مقامات دارا منش *
* شهنشاه ابو الفتح نصرت قرین *
* ملاذ سلاطین روی زمین *
* سمی خلیل الله و ز احترام *
* فروزنده نامش بسلطان تمام *
* چو سبق عنایت چنان راند فال *
* کزو ملت و ملك یابد کمال *
* در اسمش اشارت بدین هر دو هست *
* لقب بی گمان ز آسمان نازلست *
* ز مبدأ سمی خلیل خداست *
* بفرجام سلطان فرمان رواست *
* بدولت فرازنده کاخ شرع *
* بگوهر فروزنده اصل و فرع *

* به نیروی عدلش قوي پشت دين *
* بعهدش حرم گشته روی زمین *
* فلک را حریمِ درش قبله گاه *
* جنابش ملوکِ جهان را پناه *
* چو تیغش کشاید زبان در وغا *
* کند شرح انا فتحنا ادا *
* ز کلکش بتفسیر نون و القلم *
* عقودِ جواهر شده منتظم *
* دلش بحر و دست ابر و باران گهر *
* کفش کان اصناف جوهر هنر *
* هنرهاش از تیغ پرس و قلم *
* بصولت چو رستم بحشمت چو جم *
* حدیثِ جم و رستم آراستم *
* ولی قدرِ ممدوحِ خود کاستم *
* جم اربنده خواند زهي فخر فرس *
* پی موکبش فخر اصطخر فرس *
* وگر کین گزارد بگاهِ نبرد *
* سرِ صد چو رستم بر آرد بگرد *
* مفاخر که عد کرده شد هست راست *
* ولي درمقامِ ستایش خطا است *

* مباهات صوریست شمشیر و تاج *
* ندارد صُوَر نزد معني رواج *
* کمالات این پادشه معنویست *
* نه تنها جهانگیري و خسرویست *
* بصورت جهانگیر و صاحب سریر *
* بمعني ز سرِّ ولایت خبیر *
* کشوده درِ معرفت بر دلش *
* حجابي نمانده ز آب و گلش *
* بمیراثش از رب هب لي سریر *
* درونش بعلمِ لدني منیر *
* دلش غرق انوار حق الیقین *
* بصورت دهد داد دنیا و دین *
* خلافت که ظلِّ خدائي بود *
* شهي راست کین آشنائي بود *
* جهان پادشاهي باین داد ودین *
* زهی فیض فضلِ جهان آفرین *
* خدایا ز آسیب عین الکمال *
* نگهدار این شاه را لایزال *
* دلش را دهٔ ازانس با خویش فر *
* بعدلش بیارا همه خشک و تر *

* بهـــاناد فرمان ده و کامران *
* فزون زانچه عادت شمارد جهان *

گفتار در گریختن سلطان محمود و ملو خان از شهر و فتح دهلي و ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران از عقب ایشان

چون سلطان محمود با ملو خان شکسته و عقدِ دولت و شوکت از هم گسسته بشهر در آمدند ازان حرکت که کرده بودند و جرأتي که نموده بغایت پشیمان شدند اما بعد از وقوع ندامت حاصلي نداشت هم دران شبِ چهارشنبه که زمانه چون هندوان تیره روز جامه درنیل سوگواري زده بود * نظم *

شبی کزسیاهي دران مایه بود * کزان نور درتهمتِ سایه بود
فلك بارگه را براندوده نیل * سرِپاسبان مانده درپای پیل

و چون نیمه از شب بگذشت سلطان محمود از دروازه هودراني و ملو خان از دروازه برکه که هرد و درجانب جنوبي جهان پناه واقع است بیرون رفته بگریختند و در بیشه و بیابان آواره گشتند و چون حضرت صاحب قران آگاهي یافت که سلطان محمود و ملو خان گریختند امیرسعید و تمورخواجه آقبوغا وخان(۱) سعید سلدوز و الطون(۲) بخشي و غیره درعقب ایشـــان

(۱) درسه نسخه بجای خان (خاند) ودریک نسخه بجایش (خاوند) دیده شد * (۲) دریک نسخه بجای الطون (التون) است *

بفرستاد و ایشان بتعجیل شتافته بسیاری از گریختگان را فرود آوردند و غنیمت فراوان گرفتند و دو پسر ملو خان سیف خان که بملک شرف الدین اشتهار یافته بود و خداداد را اسیر کردند و بازگشتند و هم دران شب امیر الله داد و دیگر امراء قوشون را فرمان داد که بضبط دروازه که ایشان بیرون رفته بودند و دیگر دروازهای شهر قیام نمایند تا کسی از شهر بدر نرود و روز چهارشنبه هشتم ماه چون علم ظهور خسرو سیارگان مانند رایت منصور خاقان صاحب قران از افق فیروزی برافراختند حضرت جهاندار گیتی ستان بدروازهٔ میدان فرموده در عیدگاه بنشست و آن دروازه از دروازهای شهر جهان پناه هست و در مقابل حوض خاص واقع شده و درانجا بارگاه زده و بارداده سادات و قضات و اکابر و اشراف که در شهر بودند مجموع بدرگاه عالم پناه آمدند و عز بساط بوس دریافتند و فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با سایر اهل دیوان دهلی خاک آستان سلطنت آشیان را سرمهٔ دیده اقبال ساختند و جماعت سادات و علماء و مشایخ بشاهزادگان و نوینان توسل نموده امان خواستند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و امیر جهان شاه و دیگر امراء درهنگام مجال حاجت ایشان را عرضه داشتند مراحم پادشاهانه ملتمس ایشان را رقم انجاح کشید و اهالی دهلی را امان

بخشید و برسم معهود توغ[1] فتح آیت با نقارها ببالای دروازه برآوردند و طنطنهٔ بشارت فتح و فیروزي از حصار فیروزه کار سپهر بگذرانیدند و جهت ضبط تاریخ این نظم ثبت افتاد *

* نظم *

* چهار شنبه هشتم مه ربیع دوم *
* گرفت خسروِ صاحب قران دهلي را *
* ز فتح شاه که مجموع بشمری تاریخ *
* شود معین و خورشید بود جدی آرا *
* تو باز گونگـــي کار هندوان بنگـــر *
* ز شدتي که بایشان رسید سال رخا *
* ز فتح شاه و رخا هر یکیست هشتصد و یک *
* خود این نهفته نماند ز رای اهل ذکا *
* ز آب یاري نصرت بباغ دولت شاه *
* بسالِ خار گلِ فتح هند شد بویا *

و مجموع پیلان را آراسته و کرگدن آنچه بود از شهر بیرون آوردند و بدرگاه اسلام پناه حاضر گردانیدند و پیلان همه

---

(۱) در شش نسخه بجای توغ (توق) است و توغ بواو مجهول و غین معجمه بمعني علم و نشان لفظ ترکي است و معني توق نیز همین است زیرا که در زبان ترکی غین معجمه بقاف قرشت بدل میشود پس باعتبار معني همه نسخه متفق اند *

برسم خاکبوسي سر بر زمین نهادند و مانند جمعي که امان خواهند بیکبار نعره بر داشتند وصد و بیست پیل کوه پیکر جنگي بتحت تصرف بندگانِ حضرت در آمد و بعد از مراجعت بعضی ازان ازبرای شاهزادگان بممالك فرستاد و بعضی بسمرقند آوردند ازانجمله دو زنجیر به تبریز بردند و یکي بشیراز و پنج زنجیر بهرات و یکی بشروان پیش شیخ ابراهیم و یکی بارزنجان بطهرتن و روز آدینه دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدین عمر مامور گشت که با دیگر اکابر و اشراف که ملازم پایه سریر اعلی بود بشهر در آیند و خطبه را بالقاب حضرت صاحبقران بیارایند و پیشتر معهود آنجا چنان بود که در خطبه نام فیروزشاه و دیگر سلاطین گذشته یاد میکردند اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل آن رسم را رقم نسخ کشیده خطبه بنام مبارك حضرت صاحب قران زیب و زینت یافت و لاغرو خطیب منبر نه پایه افلاک خطبه ممالك هفت اقلیم بنام خجسته فرجام آن پادشاه گردون غلام آراسته بود و منشي دیوان و جعلکم خلایف فی الارض منشور خلافت روی زمین باسم جلالت آئین آن جمشید اسکندر تمکین موشح ساخته دبیران لطایف نگار و منشیان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات نامدار بقلم مشکبار آورده خبرِ آن بشارت بزرگ را بمسامع اهالي هربلاد و دیار رسانیدند

وآوازهٔ غزوات وصیت مآثر و مقامات حضرت صاحب قران در اطراف و اکناف جهان و اقطار بحر و بر از کران تا کرانِ کیهان انتشار یافت * * نظم *

* جهـــان شد پرآوازهٔ فتــح شاه *
* ز هر جانبـــی تا بیک ساله راه *
* فزود اهل اسلام را خرمي *
* دلِ مشرك از خوف و خشیت غمي *
* ازان اهل ایمـــان بامن اندر اند *
* کزو کافران خونِ دل مي خورند *

بتکچیانِ دیوان برحسب فرمان قضا جریان بشهر درآمدند و مال اماني توجیه کرده محصلان بتحصیل آن مشغول شدند وچون صبح فیروزي از افق اقبال برآمده بود و عروس مراد در بزم اماني وآمال جلوه گرشده ارکان دولت وندیمان بزم عشرت زمزمه این ترانه از پردهٔ دولت خواهي در هنگام مجال بساحه جلال میرسانیدند * * نظم *

* همان به که چون بگذرد روز رزم *
* همي تازه گردد شبستـــان بزم *
* خوش آید چو دشمن پذیرد شکست *
* برِ دوستداران بعشرت نشست *
* زماني زشغلي جهـــان بگذریم *

* بمرجان پرورده جان پروریم *
* برسمِ فریدون و آئینِ کی *
* ستانیم دادِ دل از رود و می *

تا خاطرِ همایون حضرت صاحب قران نشاط عیش و کامرانی فرمود و نهال فرح و شادمانی در ریاض حصول امانی نشو ونما نمود و از نسیم باده مشکبوی مشامِ بهجت و سرور معطر گشت و از صفای جام خسروانی نزهت گاه جمعیت و حضور منور شد و دران بزم دلگشای فرح افزای عاطفت حضرت صاحب قران پرتو نوازش و تربیت بر تفقد احوال شاهزادگان و امراء و ارکان دولت انداخت و همه را بجزایل مواهب پادشاهانه و جلایل عطایا و منح بی کرانه بلند پایه و سرافراز ساخت و صدای سرود قوبوزچیان خوش الحان زَهره رامشگر را بنشاط درآورده ساز طرب را باین ترانه دل نواز بنواخت * نظم *

* که ای صاحب قرانِ داد گستر *
* بفرمانِ تو بادا هفت کشور *
* غمی باد آنکه او شادت نخواهد *
* خراب آنکس که آبادت نخواهد *
* سری کز طوق تو جوید جدائی *
* مباد از بند بیدادش رهائی *

* مبـــادا بی تو هفت اقلیم را نور *
* غبارِ چشم زخم از دولتت دور *

روز پنجشنبه شانزدهم ماه فوجی از لشکریان بر درِ دروازه
دهلي جمع شده بودند و چون سباعِ شکارجو که در گله گور و آهو
افتد و مانند عقاب شکوهمند که قصد مرغان ضعیف بنیت کند
بر مردم حمله مي بردند و متعرض رعایا مي شدند حکم
جهان مطاع بصدور پیوست که امرای عظام بمنع آن طایفه
اقدام نمایند اما چون ارادت قدیم بتخریب آن بلاد و
تعذیب اهالي آن تعلق گرفته بود اسباب آن فراهم داد
ازان جمله در اثنای آن حال حضرات عالیات چلپان ملک
آغا و دیگر خواتین بعزم تماشای هزار ستون که ملک جونه
در جهان پناه احداث نموده بود بشهر درآمدند و امراء
دیوان اعلی و بتکچیان مثل جلال الاسلام و دیگر اهل قلم بر
دروازه نشسته بودند و توجیه مال اماني نسق میکردند و
هم دران حال چند هزار سوار از لشکریان که برات قند و غله
داشتند رو بشهر نهادند و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافته بود
که هریک از امراء جماعتی از اهالي آن نواحي که یاغي
شده بودند و بشهر گریخته بگیرند و بدین سبب نیز غلبه
دراندرون ریختند و چون گروهی انبوه از لشکریان در شهر
جمع آمدند جوق جوق هندوان گبر در شهرهای دهلي از

سیري وجهان‌پناه و دهلي کهنه دست تمرد دراز کردند وجنگ و معارضه آغاز نهادند و خلق بسیار ازان بی‌دیفان خانها ومالهای خود را آتش زدند و خویشتن را با زنان وفرزندان بسوختند لشکریان دست تسلط واستیلاء بغارت وتاراج برکشادند وباوجود جسارت وبی‌ادبي هندوان وبدفرصتي ایشان امراء دروازها به بستند تا لشکرِ بیرون باندرون نیاید وخرابي بسیار واقع نشود لیکن دران شب جمعه قریب پانزده هزار مرد از سپاه ظفرپناه باندرون حصار بودند وازاول شب تاروز غارت میکردند وآتش درخانها میزدند و دربعضی مواضع گبران بی‌باک بمحاربه وقتال قیام مي نمودند علي الصباح که ازترک‌تاز خسرو سیّارگان بُنَه هندوي شب‌داج بکلي عرضه تاراج گشت تمام سپاه بشهردرآمدند وغوغای لشکربرخاست ودرآدینه هفدهم ماه غارت عام اتفاق افتاد وبیشترمحلات جهان‌پناه وسیری را بغارتیدند وروزشنبه هژدهم نیزبرهمان وتیره بگذشت وهرنفری ازلشکریان کما بیش صد وپنجاه کس ازمرد وزن وکودک اسیرکرده بیرون آوردند چنانکه ادنی کسی را بیست نفربرده بیش بدست آمده بود وسایرغنایم وفتوحات ازانواع جواهرولآلی بتخصیص یاقوت والماس واصناف اقمشه وراخوت ونفایس گونا گون وظروف واوانی زر ونقره

و نقود بی حد و شمار از تنگهای علائي و غیرآن نه چندان بود که شرح شمه ازان بسفارت کلک دوزبان درحیز بیان آید از جمله بیشتر جواری که اسیرکرده بودند یارها و خلخالهای زر و نقره در دست وپای داشتند و تا انگشتهای پای بانگشتریهای قیمتی آراسته بودند و نبات وادویه و عقاقیـــه ونظایرآن خود کسی التفات بآن نمیکرد وروز یکشنبه نوزدهم ماه بدهلي کهنه پرداختند و بیشترهندوان بی دین بآن شهر گریخته بودند ودرمسجد جامع جمع شده و مدانعه وقتال را آماده گشته امیرشاه ملک وعلي سلطان تواجي با پانصد مرد مکمل متوجه آنجا شدند وبضرب تیغ جهاد جانهای دشمنان دین و بدخواهان دولت را درقعر دوزخ ماوا دادند وازسرِ هندوان برجها باوج کیوان رسید وازتنهای ایشان طعمه ددان و مرغان آماده و مهیا گشت * بیت *

زبس خون که ازکشتگان شدروان * محیطِ بلا گشت هندوستان
زبس کشته کافتاد بریک دیگر * همه کوه شد بوم و برسربسر
بلي شومي کفر و ظلم و خطا * برآورد ازان خطه دودِ فنا

وچون هم دران روزتمام دهلي کهنه را غارت کردند اهالي وسکان آن دیارآنچه زنده بماندند درقید اسارو ربقه تسخیر گرفتاروا سیرگشتند چند روزمتواتر اسیران را ازشهر بیرون مي آوردند وهریک ازامراء تومانات وقوشونات جوقي را

مي گرفتند و ازيشان چندين هزار اهل حرفت و پيشه وران
بودند بر حسب فرموده چنان مقرر شد كه از ارباب صناعت
و حرفت كه ملازمان و چاكران خاصه بيرون آورده بودند
بعضي بشاهزادگان و آغايان و امراء كه بسعادتِ ملازمت
استسعاد داشتند قسمت نمايند و بعضي بجهت ديگر شاهزادگان
و آغايان كه در مستقر دولت خويش بودند بنوكرانِ ايشان
سپارند و چون همت عالي حضرت صاحب قران بكلك نية
المومن خير من عمله بر لوح ضمير نگاشته بود كه در دار
السلطنة سمرقند مسجدے جامع از سنگ تراشيده بسازد
چنانكه شرح آن خواهد آمد اشارت عليه صدور يافت كه
مجموع سنگ تراشان را جهت خاصه شريفه ضبط نمايند و از
ملاحظه وقايع اين داستان مخدره مضمون و اذا اراد الله
بقوم سوءًا فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال
در نظر بصيرت اصحاب خبرت و كمال جلوه مي نمايد چه
با وجود آنكه عفو پادشاهانه رقم امان بر عنوان حال آن مردم
نكوهيده مآل كشيده بود و دران خطه خطبه بعز القاب همايون
كه ديباچه ديوان امن و امان عالم و عالميان بود آرايش
يافته چون هدفِ سهم ارادت ازلي خلاف آن بود بواسطه
آنكه جمعي سياه روی تيره رای بد كيش پای جسارت از حد
خويش فراتر نهادند و از سرِ طغيان و عدوان دستِ تعرض

بعساکر گردون مآثر در از کرد ند قضیه بآن انجا میدٰ که شمه گذارش پذیرفت * بیت *

دانی که حساب کار چونست * سررشته زدستِ ما برونست
چون کار باختیارِ ما نیست * به کردن کار کار ما نیست

ولله عاقبة الامور وضع این سه شهر که ذکر کرده شد چنان افتاده که سیری محفوف است بسوری مدور و دهلی کهنه بسوری مثل آن بزرگتر است از سیری و از سور سیری که بجانب مشرق مایل بشمال واقعست تا بسور دهلی کهنه که از طرف غربی است مایل بجنوب از دو جانب بارو کشیده اند و آن را جهان پناه میگویند و از دهلی بزرگتر است و از سیری سه دروازه بجهان پناه کشاده است و چهار دروازه به بیرون و جهان پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بغرب و هفت از جانب جنوب مایل بشرق چنانچه از دهلی که عبارت ازین سه شهر است سی دروازه به بیرون کشاده است و الله اعلم *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران مظفرِ لوا از دهلی و توجه نمودن بدیگر مواضع هندوستان به نیت غزا

حضرت صاحبقران بی همال مدت پانزده روز بسعادت

و اقبال در دهلي توقف فرموده پرتو ماهچه رايت فتح و ظفر زنگ زداى آينه شمس و قمر و محاسن سلطنت و كشور كشاى غيرت افزاى روان جمشيد و اسكندر انتظام و التيام امور دولت و كامكاري بعون عنايت حضـــرت باري برهان صدق من كان لله كان الله له و حســن حال اعوان و انصــار نصرت آثارش از فنون فتوحات و غنايم و كثرت جمع هرگونه نفــايس و كرايم مفسر آيت فانقلبوا بنعمة من الله مالك الملك بخشنـــده كه در دولت سراى تؤتي الملك فيـــض رحمت او كشايد و همان دربروى جباران بمسمار تنزع الملك كمال حكمت او بندد * * بيت *

* خداوند خورشيــد و گردنده ماه *
* فــروزندهٔ تاج و تخــت و كلاه *
* كســى را كه خواهد برآرد بلنـــد *
* يكــى را كنـــد سوگوار و نژند *

چون دهلي بالتمام از تبعهٔ سوء عقايد و قبح افعال و اعمال اهاليش بحكم نص واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول خراب شد و از كمــال تسلـــط و استيلاء عساكر گردون مآثر آثار فدمرناها تدميرا بظهور پيوست حضرت صاحبقران ازبراى قلع و قمع اهل شرك و طغيان عازم ديگر مواضع هندوستان گشت و هنگام

نهضت همایون اشارت علیهٔ صدور یافت که سادات و قضات وعلماء و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه جمع آیند و از ملازمان خاص یکی را برایشان داروغه گماشت تا نگذارد که از جنبش سپاه ظفرپناه گرد زحمت و ملال بر دامن روزگار آن طایفهٔ گرامي نشیند و روز چهارشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه (احدی و ثما نماية) وقت چاشت سلطاني بعون الله از ظاهر جهان پناه کوچ فرمود و بطالع سعد و بخت فیروز در فیروزآباد که از شهر تا بدانجا سه کروه است نزول فرمود وساعتي درانجا توقف کرده منزهات آن مواضع را بنظر احتیاط درآورد و در مسجد فیروزآباد که برکنارهٔ آب جَوَن از سنگ تراشیده برافراخته اند دوگانه از برای یگانهٔ بی انباز بصدق و نیاز بگذارد و شکر و سپاس نعم الٰهي که از اندیشه و قیاس بیرون بود بادا رسانید و چون بسعادت سوار گشته از دروازهٔ فیروزآباد بیرون آمد[1] سید شمس الدین از سادات ترمذ و علاء الدین نایب شیخ کوکري که پیش ازین از معسکر ظفرمآب برسالت بطرف ولایت لَهاور و شهر کوتله رفته بودند برسیدند و عرضه داشتند که بهادرنهار حاکم آن خطه سرِ انقیاد برخط فرمان نهاده وکمر خدمتکاري برمیان جان بسته روز جمعه بشرف خاکبوس درگاه عالم پناه مستسعد

(۱) در شش نسخه بجای آمد (فرمود) دیده شد *

خواهد شد و چون ازانطرف جهان نمای بقرب وزیرآباد نزول فرمود ایلچیان دو طوطي سفید که بهادرنهار درصحبت ایشان فرستاده بود بعز عرض رسانیدند وآن دو طوطي ازعهد تغلق شاه بازمانده بودند ومدتها درمجالس سلاطین سخنوري وشکرخائي کرده خاطرخطیرآنحضرت بآن تحفه گرامي که بمزیت تکلم ازسایرحیوانات عجم امتیازیافته در فضای فضایل انساني طیران مي‌نمودند تفاول فرمود و وصول آن هدیهٔ همایون آثاردران حال مبارک دانست *

* مصراع *

* که فرخ بود فال فرخ زدن *

و ازدهلي تابوزیرآباد نهضت نمود و از آب جَوَن عبور فرموده شش کروه راه پیموده درموضع مودوله فرود آمد و روزآدینه بیست وچهارم ازمودوله روان شده و شش کروه قطع کرده موضع کته مضرب خیام نزول گشت ودران روزبهادر نهار و پسرش قلتاش با پیشکشهای شایسته و تحفهای بایسته بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و بسعادت بساطبوس فایزگشته مراسم بندگي و خدمتکاري بتقدیم رسانیدند و به تربیت و نوازش پادشاهانه بلندپایه وسرافرازگشتند و روزشنبه بیست و پنجم از کته نهضت نموده مرحلهٔ باغ بت از وصول رایت نصرت شعار رشک باغ در بهار و غیرت بتخانه فرخار

گشت و مسافت میان این دو موضع شش کروه است و روز یکشنبه بیست و ششم ازباغ بت کوچ کرده و پنج کروه راه بریده موضع اسار که میان دو آبست معسکر ظفرقرین شد و دو روز درین منزل توقف افتاد *

گفتار در فتح قلعه میرت

چون از قلعهای مشهور کشورهند میرت بود حضرت صاحبقران روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الآخر رستم طغی بوغا و امیر شاه ملک و امیرالله داد را از موضع آسار بدِر آن حصار فرستاد و ایشان روز سه شنبه بیست و هشتم ازانجا خبر فرستادند که الیاس اوغاني و پسر مولانا احمد تهانه سري و صفي گبر با جماعت گبران بقلعه میرت تحصن نموده اند وایل نمي شوند و محاربه و قتال را آماده گشته میگویند که پادشاه ترمشیرین بدِر این قلعه آمد و نتوانست گرفت حضرت صاحب قران را آن سخن برخاطر مبارک گران آمد و از نسبت قصورے که بترمشیرین خان کرده بودند خشمناك شد وفي الحال بنفس مبارک روی قهروانتقام بسوی آن تیره رایان شقاوت فرجام آورد ودرهمان روز سه شنبه وقت نماز پیشین بسعادت و اقبال سوار شد وباده هزار مرد براند و شب درمیان کرده بیست کروه مسافت قطع فرمود و روز چهار شنبه

بیست ونهم ماه وقت نماز پیشین رایت جهان کشای سایه وصول بظاهر قلعه میرت انداخت و در زمان فرمان قضاجریان بنفاذ پیوست که امرای قوشونات هریک برابرخود نقب فرو برند و چون شب هنگام شد در مقابل هربرجی و باره ده پانزده گز نقب بریده بودند گبران از مشاهده آن حال سراسیمه و حیران شدند و از غایت وهم وهراس نیرو وتُوان ازتن و روانِ ایشان برفت ومانند صید ضعیف بِغْیَه که چون حمله شیرغران بیند خشک برجای بماند دست و پای ایشان از کار بیفتاد روز دیگر امیرالله داد با قوشون خود که بوفادار اشتهار داشت وازقوچینان بودند بدروازه قلعه آمدند وزمزمه تکبیر وتهلیلِ غازیان بازگشت قول مسبحان قلعه فیروزه حصار افلاک شد وفی الحال یکی ازنوکران او سرای نام پسرقلندر که شیربیشه شجاعت ومردی بود پیشتر از همه کمند برکنگره قلعه بینداخت وبپالای باره برآمد وبعد ازان دیگربهادران ودلاوران چون آفتاب دربرج سرطان باوج حصار برآمدند وبی توقف رستم برلاس که رستم بقیاس او زالی بود سرداران قلعه الیاس اوغانی و پسر تهانه سری را چون سگان گردن بسته بدرگاه اسلام پناه آورد وصفی گبرکه از کلانتران آن حصن بود درجنگ کشته شده بود وبآتشی که بخطـا می پرستید بسزا معذب گشته روز پنجشنبه غره

جمادی الاول[1] سلاحِ غیرت دین اسلام تیغ جهاد بمصقل توفیق تیزکرده پوستِ حیات از سرِ ضلالت باقي گبران که دران قلعه بودند درکشید و مجموع بگذارِ آب تیغ بآتش دوزخ پیوستند وزن و فرزند ایشان برده گشت و برحسب فرموده آتش درنقبها انداختند و بروج و باره[2] آن حصار[3] از صلابتِ نیران قهر سرافرازي گذاشته * مصرع *

* خاکسان با زمین برابرشد *

و این فتح درسلک دیگر فتوحات ارجمند افزود وزبان روزگار تهنیت گذار این نظم آبدار ترنم نمود * بیت *

* زمان تا زمان از سپهرِ بلند *
* بفتحی دگر باش فیروزمند *
* همه شب که مه طوف گردون کند *
* چراغِ ترا روغن افزون کند *
* همه روز خورشید با تاج زر *
* به پائین تختِ تو بندد کمر *

درین واقعه باآنکه از مواقف و مآثر حضرت صاحب‌قران

---

(۱) درهمه نسخ موجوده چنین است لیکن آن صحیح نیست بلکه (الاولی) صحیح است کما لا یخفي علی من تصفح کتب اللغة *

(۲) دربعضی نسخه بجاي باره (عمارات) است * (۳) دربعض کتب بعد حصار این لفظ (ضلالت) است *

حرفی از دیوانی و قطره از عمانی بیش نیست اگر نیکو تامل میرود شمهٔ از جلایل احوال و کرایم اخلاق پادشاهانهٔ آنحضرت بظهور رمي پیوندد چه همین که از گبران نقل کرده شد که این قلعه را ترمشیرین خان نکشاده از علو همت و صفاے نیت فرمود که خدای تعالی کشادن آن برما آسان گرداند واز غایتِ غیرت و حمیت بی توقف روی توجه بانتقام آن بی ادبان آورد و چنان حصاری که مثل ترمشیرین خان را فتح آن دست نداد یک فوج از سپاه بی کرانش بیک زمان بکشادند بنوعی که پیش ازانداختنِ حصار ازسرِ قوت واستظهار روز روشن آشکارا ببارو برآمدند ونهایت آثارِ شوکت واقتدار از مخلوق همین مقدار تواند بود و مزیدی بران متصورنه والملک لله الواحد القهار وباوجود این خصال حمیده و آداب پسندیده بمرتبه که پیش ازفتح قلعه اشارت علیه صدوریافته بود که تهدید نامه باهل حصار نویسند وبقانون سنت ایشان را براه راست دعوت نموده از صدمات قهرترسانند وازقلم منشي درحال تحریر آمده بود که ما را بپادشاه ترمشیرین چه نسبت وچون هنگام عرض آن کلمه خوانده شد خاطرمبارک ازان عبارت بهم برآمد وبا جمعي که نویسنده را گفته بودند که بران منوال نویسد خطاب وعتاب فرمود وبزبانِ ادب راند که ترمشیرین خان برما

سابق و فایق است و بتحقیقت از جلایل فواید ضبط تواریخ ثبت امثال این لطایف است که با چنان رفعت و علو منزلت وسعتِ اسباب و بسطتِ مملکت صفای مشربِ عذب اخلاق از شورانیدن دیو غرور و شیطانِ پندار تغییر پذیر نگشت تا سعادت مندان صاحب توفیق قدوه و أسوه خویش سازند و از میامنِ آن بمراتب بلند و مناقب ارجمند فایز گردند *

* بیت *

دلا تا بزرگي نیاري بدست * بجای بزرگان نباید نشست
بزرگیت باید بدین دست رس * بیادِ بزرگان بر آور نفس

گفتار در غزوه دریای گنگ با جماعت گبران

چون قضیه قلعه میرت بفتح و فیروزي تمام سرانجام شد صاحب قران گیتي ستان در همان پنجشنبه غره جمادي الاول فرمان داد که امیر جهان شاه با لشکر جرنغار بعزم غزا متوجه بالای آب جون شوند و گبران آن طرف را تاخت کنند و با بی دینان آن نواحي وظایف فریضه جهاد بتقدیم رسانند و ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند و اغرقها را بعهده امیر شیخ نورالدین تعیین فرمود که ضبط کرده از کنار آب قراسو عزیمت سازد و رایت جهانگیر در کنفِ حفظ ملک قدیر بجانب دریای گنگ روان شد مسافت میان قلعه میرت

و دریای گنگ چهارده کروه بود در اثنای راه امیرسلیمانشاه بموکب ظفر قرین پیوست و همت عالی نهمت جهاد به‌گبران آن نواحي و حوالي وجهۀ قصد ساخته شش کروه راه رفتند و موضع منصوره مرکز اعلام نصرت شعار گشت و شب درانجا توقف افتاد و اول صبح آدینه دوم (۱) ماه بعون الله کوچ کردند و موکب دریا شکوه محیط مثال بجانب دریای گنگ روان شد و وقت طلوع که آفتاب نور پیروزي بگسترد بموضع پیروز پور رسیدند و ازبرای تفحص محلی که از آب توان گذشت سه کروه راه رفتند چاشت سلطاني بسرگذار آب رسیدند اما پا یاب نداشت، که همگنان بسهولت عبور توانند نمود بعضی لشکریان سوار ازآب بشناه گذر کردند و چون صاحب قران دریا نوال عزم فرمود که ازآب عبور نماید امراء که حاضر بودند زانوزده عرضه داشتند که امیرزاده پیرمحمد و امیر سلیمان شاه با لشکر برنغار بقرب پیروز پورازآب گذشتند اگر رای ممالک آرای صواب شناسد امروز درین طرف آب توقف نمودن مصلحت مي نماید آن سخن محل قبول یافت و فرمان صادرشد که بعضی بهادران ازآب بگذرند واز تومانات امیرزاده شاهرخ سید خواجه پسرشیخ علي بهادر

(۱) در سه نسخه بجای دوم (نهم) دیده شد وبقرینه سابق ولاحق آن صحیح نیست *

وجهان ملك پسر ملكت و ديگر دلاوران برحسب فرموده ازان گذار بگذشتند و حضرت صاحب قران دو کروه بر ساحل دريا رفته نزول فرمود روز شنبه سيوم ماه از ساحل درياى گنگ کوچ کرده بطرف تغلق پور که در بالاى آب گنگ واقع است توجه فرمود و ازان موضع تا تغلق پور بيست کروه بود چون پانزده کروه راه قطع کرده شد بمسامع عليه رسانيدند که در پايان آب گنگ حشري تمام از هندوان جمع شده اند يرليغ لازم الاتباع نفاذ يافت و امراى تومان مثل امير مبشر و علي سلطان تواجي و ديگر اميـــران قوشونات با پنج هزار سوار روانه آن طرف گشتند و رايت نصرت شعار برقرار بصـــوب تغلق پور متوجه بود ودر اثناى راه ذات همايون را که سلامتش سبب استقامت عالم و عالميان بود تغيير مزاجي طاري گشت در بازوى کامگار اندک مايه نفخي پديد آمد و وجع و درد بنياد نهاد ملازمان بتدبير و معالجه مشغول شدند و دران حال خبر آمد که انبوهي عظيم از گبران بر چهـــل و هشت کشتي سوار شده بر روى دريا مي آيند هر کشتي ازان گوئي پاره کوهي است از دريا بابر پيوسته يا زنده پيلي بر آشفته ودر رود نيل جسته *

* نظم *

چو پيلي بميدان تگ زود تاب * ورا پيلبان باد و ميدانش آب
برز تن برآورده پر مرغ وار * همه ره بسينه خزيده چو مار

و همان که بوی این خبر بمشام اطلاع آن حضرت رسید از غایت شغف و شَرَه بمحاربه اهل شرک و عناد و شوق احراز فضیلت غزا و جهاد آن ملالت مزاجي که روی نموده بکلي زایل شد و ازان هیچ اثر نماند و بے توقف بسعادت و سلامت سوار شد و با هزار کس از بندگان خاص که دران محل بدولت ملازمت فایز بودند روی توجه فرخنده بدریا آورد و چون از وصول آن بحرِ مکرمت و احسان بکنار دریا صورت مرج البحرین یلتقیان وقوع یافت دلاوران جهاد آیین و مجاهدان ظفر قرین بمقابله دشمنان دین درآمده بعضی بے اندیشه خود را در آب انداختند و نهنگ آسا دران بحر عمیق شناورگشته بسوی آن خاکساران شتافتند و بعضی پایان آب را فرو گرفته آتشِ پیکار برافروختند و بران ملاعین بی دیر از کنار آب تیرباران کردند و ایشان از غایت جهالت و ضلالت در مقام معارضه سپرها در سر کشیدند و تیر مي انداختند و آنان که اسپ را در آب انداخته بشناه میرفتند چون بمخالفان رسیدند دستِ جلادت برکنار کشتي زده باندرون درآمدند و بعون تایید رباني و فر دولت صاحبقراني بیشتر کشتیها را گرفته گبران را بزخم شمشیر نیست گردانیدند و از میان موج دریا بقعر دوزخ فرستادند و زن و فرزند ایشان را اسیر کرده بیاوردند و برحسب اشارت * بیت *

* تو در کشتي فگن خود را مپا از بهر تسبیحي *
* که خود روح القدس گوید که بسم الله مجریها *

بآن کشتیها که گرفته بودند در آمدند و متوجه قهر و استیصال باقي گبران شدند و بآن مخالفانِ دین ده کشتي مانده بود د و ه . . . یا بیکدیگر بستند و دست جهل و تهور بجنگ بر گشادند و از طرفین چون موج دریای اخضر بروی یکدیگر بر آمدند * نظم *

* چو دریای هیجا بر آورد موج *
* بدان سان که موجش بر آمد با وج *
* نهنگان جنگي چو دریا بجوش *
* فگندند در گاو ماهي خروش *

آخر سپاه ظفر پناه بیاري الله همه را بزخم تیر و ضرب شمشیر هلاک گردانیدند * بیت *

اگر ماهي از سنگ خارا بود * شکارِ نهنگان دریا بود
ز کاغذ نشاید سپر ساختن * پس آنگه بآب اندر انداختن

گفتار در ذکر سه غزوه که حضرت صاحبقران را بنفس مبارک در یکروز با گبران اتفاق افتاد

قال الله سبحانه و تعالی عما یصفون — الا ان حزب

الله هم الغالبون - مالك الملك جل و علا - كه رفع و خفض معارج و مهابط سعداء و اشقياء اثري از آثارِ لطف و عنف اوست و رقمِ عزت و مذلت بر ناصيه دولت و نكبت اهل اقبال و ادبار نگاشته خامه رضا و سخط او و درين آيت از كلام معجز نظام اشارت بشارت انجام كرامت فرموده كه غلبه و فيروزي مخصوص واليان كشور دين و تابعان احكام شرع مستبين است هر مويد صاحب توفيق كه نصرت شرع و برافراختن اعلام اسلام و ويران ساختن بنيان شرك و برانداختن عبده اصنام وجهه همت سازد سزاوار لقب حزب الله گشته البته بر مخالفان و معارضان مظفر گردد و غالب آيد و هر بي سعادت كه از طريق حق و جاده صواب انحراف و اجتناب جسته در تيه ضلالت و جهالت سرگردان شود از حزب شيطان باشد و بي‌شك مغلوب و منكوب گردد * نظم *

يكي را ز گردون دهد پايگاه * يكي را ز كيوان در آرد بچاه
دلي را فروزان كند چون چراغ * نهد بر دلي ديگر از درد داغ

و از مصداق اين سياق آنست كه چون حضرت صاحب قران از غزوه اصحاب كشتي كه در درياي گنگ بودند باز پرداخت همان ساعت از ساحل دريا كوچ فرمود و رايت ظفر پيكر متوجه موضع تغلق پور شد و چون آن موضع محل نزول همايون گشت در همان شب يكشنبه چهارم ماه چون چهار دانگ از

شب بگذشت از پیش امیرالله داد و بایزید قوجین و الطون بخشي که بقراولي رفته بودند دو کس رسیدند و بعز عرض رسانیدند که ایشان گذاري نیکو پیدا کرده اند و از دریاي گنگ عبور نموده اند و دران طرف گروهي وحشري بي شمار از کفار با استعداد فراوان و اهبه بسیار جمع شده اند و سردارنا مبارک ایشان ملکي است مبارك خان نام رایتِ عناد و استبداد برافراخته و اسبابِ جدال و قتال آماده ساخته و چون شعاع شعور و اطلاع حضرت صاحبقران برکیفیتِ احوال و اوضاع افتاد سحرگاه که هنگام وزیدن نفحات لطف الهی مي باشد به نیت غزا سوار شد بازوی کامکارش بتعویذ والله یعصمک من الناس آراسته و پرچمِ رایت نصرت شعارش را مشاطه فسیکفیکهم الله پیراسته اعوان و انصار فیروزي آثار خروش کورگه و کوس بگوش بهرام انتقام آیین رسانیدند و از بس افروختن مشعلها شب هند و نهاد ظلماني را کسوت رومي روز نوراني پوشانیدند و آنحضرت پیش از صبح با هزار سوار از دریای گنگ عبور فرمود و یک کروه راه رفته نماز بامداد بگزارد و باقامت وظایف اوراد قیام نمرد و مجموع سپاه ظفر پناه جبها پوشیده بعزم غزو و جهاد روان شدند و چون بنزدیک لشکرِ مخالف رسیدند مبارک خان ده هزار سوار و پیاده ترتیب داده بود

وبا طبل و علم و خیل وخدم ایستاده * * بیت *

سر و تاجی از دعوي انگیخته * به تلبیس رنگيٌ برآمیخته

دران حال بخاطر خطیر صاحب قران جهان گیر که مطرح انوار اسرار غیبي بود خطور نمود که هندوان بی دین بعدد بسیاراند و سپاه اسلام درین محل اندک و لشکرهای میمنه و میسره که باطراف وجوانب روان داشته ایم بمسافتي عظیم دوراند تدبیر جز محض توکل برفضل خداوند خبیر قدیر نیست و مقارن این اندیشه پنج هزار سوار ازتومانات امیر زاده شاهرخ که پیش ازین با سید خواجه وجهان ملك از آب گذشته بودند و بتاخت رفته برسیدند و بموکب همایون پیوستند بنوعي که اگر وعده وقراري رفته بودي برحسب فرموده ولو تواعدتم لاختلفتم چنان راست نیامدي واین اتفاق ازغرایب الطاف حکیم کارساز ولطیف بنده نوازاست * * نظم *

یاري ازحق بجوکه جزفضلش * عقده مشکلات نگشاید

هرچه خواهي ازوطلب که جزاو * ره بگنج مراد ننماید

صاحب قران گیتي ستان شکر وسپاس حضرت منان بقدر وسع وامکان اقامت کرده فرمان داد که امیرشاه ملك وامیر الله داد با هزار سوار ازبندگان خاصه که ملازم بودند بسر دشمنان رانند واصلا کثرت وشوکت ایشان بنظر التفات در

نیارند مبارزان میدان جهاد امر عالي را انقیاد نموده دستِ توکل به تیغ غزا آختند و بی اندیشه برسرِ آن گبران تاختند از قوت دولتِ اسلام و فر اقبال صاحبقران گردون غلام ترس و نِهیْب دردلِ آن بدبختان چنان مستولي شد که بی توقف از مقام استکبار و ستیزه روبوادي فرار و گریز نهادند و چون طیور ضعیف هیکل از شاهین و وحوش ناتوان از صدمه شیر غرین بر میدند و از غایت دهشت * مصراع *

* عنان از رکاب و فراز از نشیب *

باز نشناخته شغال وار در جنگلها خزیدند و لشکرِ منصور از عقب ایشان در آمده خلقی کثیر ازان بي دینان را به تیغ غزا بگذرانیدند و زنان و فرزندانِ ایشان را اسیر ساختند و لشکریان را غنیمت بسیار بدست آمد ازانجمله گلهای گاو بود که از حیز ضبط و شمار بیـــرون و ازاندازه وهم و قیاس افزون حضرت صاحب قران ساعتی همانجا نزول فرمود و در زمان خبر آمد که دردامن دره کوپله که برکنار آب گنگ است گبران بسیار مجتمع شده في الحال با پانصد سوار متوجه کوپله شد و باقي لشکریان بگرفتنِ غنیمت مشغول شدند و چون موکب همایون به نزدیک آن دره رسید مخالفان بسیار بودند و از اعدای دین حشری عظیم جمع آمده از امراء مثل شاه ملک و علي سلطان تواجي با وجود قلتِ انصار غازي وار

غلغلِ تکبیر و تهلیل بفلك دوار رسانیده بر سرِ ایشان راندند و بضرب تیغ آبدار آتشِ فنا درخرمنِ عمر کفار انداختند و آن بی دینان را بآن کثرت و غلبه مغلوب و مقهور گردانیدند و غنیمت فراوان حاصل آمد و دران حال که لشکریان بگرفتن غنیمت و ضبط آن اشتغال داشتند زیاده از صد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نبودند ناگاه گبری ملک شیخه نام با صد سوار و پیاده مانند فدائیان تیغها کشیده رو بموکب جهان پناه نهادند حضرت صاحب قران تا بدست مبارک غزا فرماید بسوي آن گبران شتافت و چون نزدیک آمدند چنانچه تیر بایشان رسیدي یکی از لشکریان تحقیق نا کرده پیش راند و بی وقوف بعرض رسانید که این شیخ کوکري است از جمله بندگان درگاه که درمیان سپاه ظفرپناه مي باشد آنحضرت بدین سبب روی سعادت بطرف کوه آورد و شیخه گبر بعضی از لشکریان اسلام را تیغ رسانید و چون حضرت صاحب قران آن حال مشاهده فرمود عنان تکاورگیتي نورد را بسوی آن ملعون تافت و در زمان آن گبر تنومند را که سمت قتل بعد ذلک زنیم داشت تیري بر شکم و شمشیری برسرزده از پشت زین بر روی زمین انداختند و رسن در گردن بسته نزدیک رکاب نصرت انتساب آوردند حضرت صاحب قران ازو حال پرسید او بجای جواب جان داد و جهان از خبثِ وجود آن

لعین و اتباع بی دینش بپرداخت و میامن اجرآن غزوه نیز
قرین روزگار همایون گشت و در همان ساعت خبر آوردند
که در دره کوپله که ازین موضع تا آنجا دو کروه راه است
حشری انبوه و خلقی بسیار از هندوان گبر جمع شده اند
و درین مسافت بیشها است که از کثرتِ درختان و تشابکِ
اغصان و افنان باد سبک رو از مضایقِ آن افتان و خیـــزان
بیرون رود و از جمله نیستان بسیار بود و نیها چنان غلیظ و قوی
که اگر کسی یکی ازان را در بغل میگرفت دستها بهم نمیرسید
حضرت صاحب قران دران روز دو نوبت متحمل مشاق رکوب
و اخطار شده بود و بنفس مبارك در معرکه غزا اقامت فرض
جهاد فرموده و هنگام آن رسیده که زمانی بر مسندِ استراحت
آسایش فرماید چون این خبر بمسامع علیه رسید همتِ ملکانه
ادخار مثـــوبات جاودانی بر طلب راحت و تن آسانی
اختیار نمود و در حال با جمعی از خواص بندگان و چند کس
از امرای قوشون که در منغلا بودند متوجه آن دره شد و چون
بیشهای دشوار گذار در راه بود و هندوان کافر بسیار و لشکر
حاضر اندک بودند حضرت صاحب قران را در خاطر عاطر
گذشت که اگر درین ولا فرزند پیر محمد و سلیمان شاه میرسند
از لطایف صنع پروردگار تواند بود و حال آنکه سه روز پیشتر
ایشان را بر سبیل تاخت بناحیه دور فرستاده بود و متوقع

نبود که درین موقف حاضرآیند چه در مقابله پیروز پور از آب گذشته بودند و تصور ایشان آن بود که رایت جهانگشای باین طرف آب عبور نخواهد فرمود و درین روز یکشنبه وقت نماز دیگر بصورتی که در ضمیر منیر نقش بسته بود و از دریچه غیب عکس پذیر گشت برسیدند و بموکب همایون پیوستند *

* بیت *

* مگر که لوح قضا بود رای شاه جهان *

* که هرچه گشت مصور درو نگشت ازان *

و باتفاق بسر آن گبران راندند و زبان طاعت و دست شجاعت بذکر تکبیر و ضرب شمشیر و رمی تیر برکشادند و اکثر آن گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و غنایم فراوان بدست لشکر اسلام افتاد و از الوان رخوت و انواع چهارپایان حتی شتر و گاو بسیار که محاسب وهم تیزبین بعقد انامل قیاس و تخمین شمار آن نتوانستی و دران یکروز میامن اجر سه غزوه شامل روزگار خجسته آثار حضرت صاحبقران گشت که بنفس مبارک در مصاف کفار حاضر آمده بود و امثال این توفیق بر سبیل ندرت اتفاق افتاده باشد بتخصیص سلاطین رفیع مقدار را وچون آن روز بآخر رسید وچهره روزگار چون روی هندوان و رای تیره بی دینان سیاه شدن گرفت و دران بیشها که محل غزوه سیوم بود از تنگی جای موضع فرود آمدن نبود سپاه

ظفر پناه اسلام مظفر و منصور با غنایم و فتوحات نامحصور بموقف غزوه دوم مراجعت نموده فرود آمدند رایت فتح آیت باوج اقبال و فیروزي افراخته و زمانه دعای دوام ایام سلطنت و پادشاهي حضرت صاحب قران ورد زبان ساخته * نظم *

ترا جاودان باد یزدان پناه * بکامِ تو گردنده خورشید و ماه
جهان آفرین از تو خشنود باد * تنِ بد سگالان پر از دود باد
همیشه پناهت جهاندار باد * سرِ دشمنانت نگونسار باد

گفتار در استیصال گبران که بدره کوپله بودند و ذکر سنگي که بر شکل گاوي واقع شده درانجا و تعظیم گمراهان هند آنرا

دره کوپله بر دامن کوهیست که دریای گنگ ازانجا روان میگردد و پانزده کروه راه بالا تر ازان موضع سنگي است بر شکل گاوی و آب آن دریا ازان سنگ بیرون مي آید و گمراهان دیار هند آن سنگ را پرستش مي نمایند چنانچه یکساله راه از اطراف و جوانب روی توجه باین دره مي آورند و بدان گاو سنگین از خری تقرب مي جویند و مردگان خود را مي سوزانند و خاکستر آنرا همراه آورده دران آب ریزند و آنرا وسیله نجات او میدانند و زر و نقره نیز دران آب

مي پاشند و زندگان دران آب درمي آيند و آب برسرِ خود ميريزند و سرو ريش ميتراشند و آن را عبادت ميدانند بمثابه حج که از ارکان اسلام اهل ايمان است و ابو نصر عتبي رحمه الله حکايت غوايت کفار هند و عقايد فاسده که درباب اين آب دارند در کتاب يميني آورده چه بعد ازان که ناصرالدين سبکتگين و پسرش سلطان محمود سالها در هندوستان بفرض جهاد قيام نمودند و بلاد و قلاع آن ديار بتدريج بکشودند

شکر الله مساعي المجاهدين و رضى عنهم

سلطان محمود در اواخر حال متوجه قنوج شد و لشکر اسلام را باين حدود رسانيد و صاحب ترجمه يميني آن غزوه را طراز مواقف و مغازى يمين الدولة محمود دانسته و صاحب قران موید در وهله اولى که روى همت اعلى بغزو هندوستان آورد بعضى شاهزادگان و امراء با فوجي از لشکر براهي روان ساخت و خود با بقيه سپاه براه ديگر متوجه گشت و هر دو گروه هرچه در راه بود از بلاد و قلاع و مواضع و قرى همه را مسخر ساخته و اهل کفر و ضلال را برانداخته ميرفتند تا دهلي که تختگاه آن ممالک است چنانچه بتفصيل شرح داده شد و بعد از فتح دهلي از آب گنگ عبور نموده درين نواحي که سخن بذکر آن رسيده وظايف غزا بتقديم رسانيد فسبحان

الذي ايد بنصره الغزاة و رفع بعضهم فوق بعض

درجات و چون دران دره گروهي انبوه از گبران هنوز مانده بودند و اموال بسيار از مواشي و منقولات در تصرف ايشان باقي بود روز دوشنبه پنجم جمادى الاول خورشيد رايت نصرت شعار از افق عزيمت طلوع نمود و سپاه آسمان جنبش ستاره شمار درحركت آمده متوجه دره كوپله شدند و چون ارادتِ قديم باستيصال زمره كفر و ضلال تعلق گرفته بود آن بد بختان بغلبه و كثرت مغرور شده همانجا توقف نمودند و خيال محال مقابله و جدال بدماغ بى مغز راه داده جنـــگ را مهيا و آماده گشتند و هنگامي كه جمشيد شرقي انتساب آفتاب سنجق ارتفاع از كرانه معركه سپهر برافراخت لشكرِ اسلام يا سامشي كرده بآن دره رسيدند ميمنه از فرشكوه اميرزاده پير محمد و امير سليمان شاه آراستـــه و ميســـره از شوكت و مهابت جماعتي از امراء نامدار زينت يافته و در منقلاى قول امير شاه ملک و ديگر نوييغان رفيع مقدار رايت مكنت و اقتدار برافراشته و چون صداى غريو كورگه و كوس و نقاره و نفير دران كوه و دره افتاد و زَجَلِ تهليل موحدان و تكبيـــرِ غازيان بآن حدود پيوست و لشكريان ظفر قرين دريا صفت بجوش درآمده خروش برآوردند زهره كافران خاكسار آب گشت و آتشِ خوف و اضطراب در خرمنِ ثبات و قرار آن باد پيمايان افتاد و مجموع از غايت بيم و هراس دست عجز

در دامنِ فرار زدند و بکوهها گریختند و لشکرِ اسلام از پی ایشان
در آمده تیغ زمرد فام را ازتنِ شبه‌رنگ آن تیره رایان
سیاه روی گونه یاقوت رماني بخشید و اکثر آن بی‌دینان را
بتیغ غزا بگذرانیدند و اندکي ازان ورطه نیم جانی بیرون
بردند و پراگنده گشتند و اموال و اسباب بی حد و شمار
فتوح روزگار لشکریان نصرت شعار گشت و چون آن دیار و
نواحي از خبثِ وجود مشرکان پاک شد رایت فتح آیت
درهمان روز بازگشته از دریای گنگ عبور فرمود و در ساحل
دریا باقامت نماز پیشین قیام نمود و بر فتحهای ارجمند
و نیل درجاتِ بلند شکر بخشاینده بی مانند باد ا رسانید
و هم دران ساعت سوار شده پنج کروه راه براند و در طرف
زیر آب گنگ نزول فرمود حفظ الهي در حرکت و سکون
حارس و نگهبان و فتح و ظفر در شب و روز طلیعه سپاه گیتي
ستان - والحمد و المنة لله العظیم المنان *

گفتار در عزم مراجعت حضرت صاحب قران از ممالک هندوستان

چون تاییدِ قدرت کامله و هو الذی یسیرکم فی البر
والبحر حضرت صاحب قراني را توفیق ارزاني داشت
و تایید بخشید تا اقامت فرض جهاد را وجهه همت عالي ساخته

لشکرِ اسلام را بدیار هند کشید و فرمان داد تا سپاه ظفر پناه چند فوج شده هر فوجی براهي متوجه شدند و ازسرحد آن ممالک تا بدهلي که پای تخت هندوستان است هرکجا حصاری و قلعه بود همه را تسخیر کرده از خبثِ وجود گبران وبت پرستان بآبِ تیغ غزا پاک ساختند وچون از فتح دهلي وقلع و قمع مفسدان آنجا پرداختند بصره کشور هند درآمدند ورسوم کفر و ضلالت ازتمام سواحل دریای گنگ و دره کوپله وسایر مواضع آن حدود ونواحي براند اختند بموجبی که کیفیت آن بتفصیل شرح پذیر گشته رای عالم آرای آن حضرت که در آیینه حال صورت مآلِ استقبال مشاهده نماید وبحسن تدبیر سررشتهٔ تقدیر باز یابد عزمِ مراجعت تصمیم فرمود روز سه شنبه ششم جمادي الاول بسعادت و اقبال از کنار آب گنگ نهضت فرمود و عنان توجه بطرف اغرق (۱) همایون معطوف داشت و امراء و سران سپاه هریک بمورچل خود روان شدند وفرمان همایون صادر شد که یورتچیان بروند واغرق (۲) را بموکب نصرت قرین رسانند و چهارشنبه هفتم ماه شش کروه راه رفته نزول فرمود ومیان این منزل و محلِ اغرقها (۳) چهار کروه بود ودران موضع خبرآوردند که دردرهای کوه سوالک که آنرا یک لک ودانگي ازهندوستان مي نهند گبران بسیار

(۱) (۲) (۳) دربعضی نسخه همه جا بجای اغرق (اورق) است *

از هندوان ستیزه کار بدکردار جمع شده اند و چون صورت این حال بر لوح ضمیر منیر صاحب قران جهان گیر نقش بست یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که لشکر منصور که در اغرق[1] اند کوچ کرده براه آن کوه روان شوند و آن حضرت بنفس مبارک ایلغار فرموده بمحلی که پنج کروه مانده بود تا بکوه سوالک درکنف حفظ الله تبارک و تعالی فرود آمد و دران مقام امیرزاده خلیل سلطان و امیرشیخ نورالدین از اغرق[2] آمده بموکب همایون ملحق شدند و امیرسلیمان شاه و دیگر امراء در موقف اخلاص و هواخواهي زانوزده عرضه داشتند که اگر رایت فتح آیت بمعسکر ظفرقرین مراجعت نموده ذات بی‌همال بر سریر سعادت و اقبال استراحت فرماید ما بندگان و چاکران برسر آن هندوان تاخت بریم و بفرّ دولت قاهره دمار از روزگار ایشان برآوریم آنحضرت جوابی فرمود که اگر محرر کلمات مسطور بنوک خامه نور و سواد دیده حور بر ورق منشور کتابه بیت معمور نگارد سزاوار آید محصلش آنکه باقامت فرض جهـــاد قیام نمودن متضمن دو فایده است یکی ادخار مثوبات اُخروی و یکی حصول غنایم و فتوحات دنیوي چنانکه شما را درین واقعه نظر برین دو فایده است مارا نیز مطمح نظر همت نیل سعادت سرمد یست و نعیم باقي

---

(۱) (۲) در بعض نسخه بجایش (اورق) دیده شد *

ازبرای خود وجمع فواید مآلي ومنافع حالي ازبرای لشکریان که ملازمند ولاغرو ملاحظه حال زیردستان نمودن آیین پادشاهانِ دادگستراست ومرحمت فرمودن درباره ضعفاء ومساکین ازخصال ستوده سلاطین عدل پروراست *

* بیت *

* دادگر زيْ زانکه اندر آفتابِ روز حشر *
* سایه حق برپادشاهِ دادگر خواهد فگند *

وهم دران روز حکم صادرشد که امیرجهان شاه که ازامراء جرنغار بود وپیش ازین بهفته(١) بطرف بالای آب جَوَن بتاخت رفته بیاید وبادیگرامراء باحراز فضیلتِ غزوکفار فایز وبهره ور گردد امیرجهان شاه برحسب فرمان بدرگاه اسلام پناه شتافت *

گفتار درتاخت فرمودن بکوه سوالک

حضرت صاحب قران روزشنبه دهم ماه جمادي الاول بعزم تاخت کوه سوالک سوارشد ودران دره رايي بود بهروزنام وبحقیقت تیره رای بود بدروز وبد فرجام خلقی بسیار جمع کرده وحشری بی حد وشمار فراهم آورده بحصانت کوه ومحکمی جای مغرور شده وفریفته پندار شته عساکر گردون مآثرازمیمنه امیرزاده پیرمحمد وامیر

(١) دربعضی نسخه بجای بهفته (بیک هفته) دیده شد *

سلیمانشاه و از میسره امیرزاده سلطان حسین و امیرجهانشاه و درهراول قول امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک وسایر امراء برنغار (۱) وجرنغار و قلب دست جلادت وزبان سعادت بغزو کفار و تسبیح ملک جبار کشاده روی بآن گمراهان نهادند و حضرت صاحب قران دردهانه آن دره چون کلمه توحید دردهان منافقان غره نزول فرموده بود و توقف نموده و فرافسر فرقد سایش همه را قوت دل و نیروی بازو افزوده درزمان تیغ غازیان سراندازی آغاز نهاد و زاغ کمان مجاهدان عقابان جان شکار را پروازداده خنجر زمرد شکل الماس فعل را دل و دیده گمراهان نکوهیده فرجام نیام شد و تمام سنگ و خاک آن دره از خون هندوان شبه رنگ لعل فام گشت * * نظم *

* تن کافران خاک شد زیرنعل *
* زخون سنگ آن دره مجموع لعل *
* نهال سنان را زنصرت بهار *
* زسرهای گبران برآورده بار *

---

(۱) این هردو لفظ ترکي است برنغار بضم با وضمه رای مهمله و سکون نون وفتحه غین معجمه با الف وسکون رای مهمله فوج میمنه - جرنغار - بضم جیم عربي وضم رای مهمله وسکون نون فوج جانب دست چپ این هردو لفظ درهمه نسخ موجوده برین شکل است (برانغار جوانغار) وآن خلاف لغت است *

* زبس گبر کافتاد و دیگر نخاست *
* شد آن دره با قلـــهٔ کوه راست *
* زبس خون که از زخم داران چکید *
* زهندوستـــان خون بجیحون رسید *

آخرالامر همای ظفر در سایه رایت اسلام بال فیروزي برکشاد وحزب شیطان و آن زمره کفر و ضلالت نیست و ناچیز شده غنایم فراوان ازاموال و برده و مواشي و غیرآن ضمیمه دیگر فتوحات غازیان و مجاهدان شد واشارت علیه از موقف مرحمت و عاطفت پادشاهانه صدور یافت که از مردم قوي حال که هریک سیصد و چهارصد گاو گرفته بودند بعضي باز ستده برمردم ضعیف بخش کنند و از میامن آن نصفت و بنده پروري آحاد وافراد لشکریان از سوار و پیاده خرد و بزرگ مجموع ازان غنایم و فتوحات بهره مند گشتند و هیچ کس محروم نماند وشب یکشنبه که جمشید شرقي تبار خورشید به شبستان مغرب خرامید حضرت صاحب قران بوثاق امیرزاده پیرمحمد نزول فرمود و منزل شاهزاده ازان حسن اتفاق غیرت نهم رواق فیروزه طاق گردون گشت و روز یکشنبه بامداد * * بیت *

چو خورشید تا بنده بنمود چهر * در باغ بگشاد گردان سپهر رایت منصورازان مرحله روان شد وبسعادت و اقبـــال

باردوي همايون رسيد بموضع بهره كه از نواحي بكري بود
مشهور بولايت ميا پور روز دوشنبه دوازدهم ماه از بهره كوچ
كرده چهاركروه راه برفتند و در موضع شق سار ساوه اتفاق
نزول افتاد و بسبب بسياري غنيمت كه لشكريان ظفرقرين را
جمع آمده بود ونقلِ آن بآهستگي ميسرمي شد هرروز زياده
از چهاركروه راه رفتن تعذري داشت روز سه شنبه سيزدهم
ماه ازانجا نهضت نموده موضع كندز معسكر سپاه نصرت پناه
گشت و مسافت ميان اين دو منزل چهاركروه نزديك بود
ابلق ايام رام و خِنگ فلك برحسب مراد خوش لگام و حفظ
ملك علام در جنبش و آرام بهر منزل و مقام حارس ذات سپهر
احتشام والحمدلله على تتابع الافضال ودوام الانعام

گفتار در مواقف غزوات كه در حدي ديگر از كوه سوالك در بيشها واقع شده

روز چهارشنبه چهاردهم جمادي الاول كه خسرو
سيارگان از بحرمغرب و خفا عبور نموده بجائي ديگر ازافق
رايت طلوع و ظهور برافراخت حضرت صاحب قران از
موضع كندز نهضت فرموده و ازآب جَون عبور نموده حدي
ديگر ازكوه سوالك را مركزِرايت كشوركشا ساخت و همان
روز بمسامع جلال رسانيدند كه دران حدود يكي از رايان

هند رتن نام ندای دعوت درداده و کمدعِ احتشاد درانداخته و خلقی کثیر از مجوس واصنافِ هندوان از اطراف و جوانب بهم پیوسته اند و درربقهٔ ایالت و حکومت او درآمده و بکوههای منیع و بیشهای حصین پناه جسته که ازغایت بلندی کوه شعاعِ بصر از نشیب آن بفراز نمیرسد وازغلبهٔ درختانِ بیشه پرتو آفتاب و ماه ازبالا بزمین نمي افتد چنانکه درحصانت ومحکمی ازکوه وبیشهٔ مازندران گذشته است وجز بدرخت بریدن و راه پیدا ساختن بآنجا درآمدن ممکن نیست حضرت صاحب قران درچنان محلي با خطر وجنگلي پرحذر چندان توقف نفرمود که شب بگذرد وهم درشب پنجشنبه پانزدهم ماه فرمان داد که (۱) امراء قوشونات مشعلها افروخته و لشکرها مرتب ساخته روان شدند و ببریدن و انداختنِ درخت و پیدا ساختنِ راه دستِ جلادت برکشادند وبفردولت قاهره دران شب دوازده کروه مسافت راه ساخته وگذار پیدا کرده قطع کردند وچون برقِ خاطف ازان بیشها بگذشتند وروز پنجشنبه پانزدهم ماه که خسرو سیارگان رایت زرنگار ازاطراف قاف لاژوردي مطاف برافراشت اعلام ظفرفرجام اسلام بمیان دوکوه کوه سوالک وکوه کوکه رسیده بود وسربعیوق افراخته ورای رتن دران

(۱) درچهارنسخه بجای - که - (و) دیده شده

محل میمنه و میسره برسم و آیین تزیین داده بود و با اتباع و اشیاع جنگ را آماده گشته و اسباب جدال و قتال مهیا ساخته اما همان که طنطنهٔ کورگه و کوس و نفیر و برغو دران کوهسار افتاد و خروش و زمزمهٔ تکبیر و تهلیل غازیان بگوش کفار فجار رسید ارکان ثبات و قرار ایشان تزلزل یافت و بنیان طاقت و اصطبار آن گمراهان انهدام پذیرفت بی توقف عنان عجز و اضطرار براه هزیمت و فرار داده طریق گریز پیش گرفتند امراء قوشونات و لشکریان پیروزی سمات از پی ایشان روان شدند و به تیغ آبدار و سنان آتش بار دمار از روزگار کفار فجار برآوردند و اکثر آن خاکساران بادپیما را بشمشیر جهاد گذرانیده بآتش دوزخ و بیس المهاد فرستادند و چندان اموال و اسباب از صامت و ناطق بدست غازیان و مجاهدان افتاد که نطاقِ نطق از احاطه بذکر آن قاصر بود چه هریک از لشکریان صد سر و دویست سر گاو و ده نفر و بیست نفر برده گرفته بودند و هم دران روز در برنغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه بدره دیگر اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانیده بودند و مورچه شمشیر را از حبة القلب کافران طعمه بسزا داده و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاده و در جرنغار امیر جهان شاه علیده بدره دیگر تاخت برده بود و بسی از هندوان بی دین را به تیغ غزا گذرانیده

اما غنیمتی چندان بدست لشکریان نیامده بود شب آدینه لشکرهای میمنه و میسره مجموع بموکب همایون پیوسته درمیان دوکوه فرود آمدند خرمن کفر سوخته و کار اسلام ساخته چهرهٔ دولت افروخته و رایت اقبال افراخته روز آدینه شانزدهم ماه صاحب قران گیتی پناه ازان دره که درمیان دوکوه بود باز بکوه سوالك درآمد وازان منزل تا ولایت نگرکوت پانزده فرسنج بود ودران دره چندان جنگل استوار بود که درحیز حصر و احصا نیاید ومحکمی کوه تا غایتی که وهم تیزرو را عروج بران ممتنع ومحال نماید ودران بیشها کثرت گبران تیره رای و هندوان ظلمت افزای زیاده ازانکه صورت کمیت آن درآیینهٔ خیال چهره کشاید حضرت صاحبقران ازبرای قلع و قمع کافران درآمدن بچنان جایهای خطرناک اختیار فرمود وچون لشکرِ جرنغار که ضبط آن بعهدهٔ امیر جهان شاه بود ولشکرِ خراسان دو روز پیشتر ازغنیمت اندک چیزی یافته بودند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که ایشان پیشتر بغزا روند وتاخت کنند دران روز صاین تمور قراول بود چاشتگاه سلطانی بموکب ظفرپناه شتافته عرضه داشت که غلبهٔ گبران وحشر هندوان بیش ازان است که تصور توان کرد آنحضرت بنفس مبارک بایستاد ولشکر جرنغار وسپاه خراسان برحسب فرموده بتاخت بردن وغزا کردن

مبادرت نمودند و دایره کردار بمرکز کارزار محیط گشته دستِ جلادت بقهر و قتل هندوان برکشودند و بصاعقه شمشیرِ جهاد خرمن حیاتِ اهل شرک و عناد سوختند غنیمت فراوان وعُدّه و آهبه بی پایان فراهم آوردند و همان روز وقت نماز پیشین ازقوشون امیر شیخ نورالدین و علي سلطان تواجي خبر آمد که از طرف دست چپ دره ایست و دران جا از گبران حشري جمع شده که از هرچه تصور نمایند افزون است و چندان مواشي و مراعي دارند که از حدِّ ضبط و شمار بیرون است حضرت صاحب قران درزمان عنان یکران گیتي نورد که برصبا و شمال بیشي میگرفت بصوب آن دره معطوف داشت و فرمان داد که امیرشیخ نورالدین و علي سلطان تواجي برسرِ آن گمراهان رانند ایشان برحسب فرمان روان شدند و تیغ جهاد درنهاد آن بد بختان نهاده سیل خون از هرطرف روان گردانیدند و رایت نصرت شعار برقلهٔ کوه افراختــه شد تا میامن اقبال صاحب قران قرین روزگار مجاهدان شود وفتح و ظفر که پیوسته دست بفتراک دولت روزافزون زده اند شامل حال غازیان گردد * بیت *

هرکجا رو نهــاد موکبِ شاه * نصرتش بود هم عنان همه راه

وآنحضرت ازان قلهٔ کوه نظاره میفرمود که شیران بیشــهٔ شجاعت و مبارزانِ میدان جلادت دران دره پیاده درآمده

چگونه داد جهاد مي دهند و زمرهٔ کفر و ضلال را بچه نوع سزا در کنار روزگار مي نهند و چون اکثر آن ملاعين بی دين از ضرب تيغ غازيان ظفرقرين بر خاک هلاک افتادند و بقية السيف خسته و جسته رو بگريز نهادند لشکرِ منصور با غنايم نا محصور بازگشتند و بسعادتِ زمين بوس مستسعد شده بنوازش و تربيت پادشاهانه اختصاص يافتند و از جمله چندان مراعي و مواشي گرفته آورده بودند که شرح شمهٔ ازان در حيز حصر و بيان نگنجد حضرت صاحبقران از کمال مرحمت تا وقت نماز شام دران بالای کوه توقف نمود و اشارت فرمود که از لشکريان هرکه غنيمت نيافته باشد اورا نصيبي بدهند و بهره ور گردانند و چون غنايم بيش از اندازه بود هرکس آن مقدار که ضبط مي توانست کرد بتحت تصرف درآورد و آن شب دران دره فرود آمدند عون رباني در جميع احوال حارس و نگهبان و حفظ يزداني درگاه و بيگاه يزک دار و پاسبان دران بيشها و جنگلها حمدونه بسيار بود و چون شب مي شد مي آمدند و چيزهای لشکريان مي بردند و درعرض يکماه از ابتدای شانزدهم جمادي الاول که رايت جهانگشای درميان دو کوه بود کوه سوالک و کوه کوکه تا غايت شانزدهم جمادي الآخر که سايهٔ وصول برنواحي جمو انداخت بيست غزوهٔ معتبر با طوايف کفار و مشرکان و گبران و بت پرستان

اتفاق افتاد که شرح تفاصیلِ آن باطناب مي انجامد ودرین مدت سی روز هفت قلعه ازمعظماتِ قلاع کشور هند که هریک درحصانت ومحکمي خیبری بود ازفر دولت قاهره مفتوح گشت وآن قلاع هفت گانه که دراستواري باسبع الطباق چرخ پهلوی مبارات میزد همه بیك فرسخی ودو فرسخی یکدیگر واقع بود ومردم هرقلعه مخالف اهالي دیگرقلاع واکثر سُکّانِ آن مواضع درایام سلاطین سابق از اهل جزیه بودند ودرین مدت سرازربقه انقیادِ اهل اسلام کشیده واز التزام جزیه رجوع نموده لاجرم بحکم شریعت غرّا خون ومال ایشان هدر بود وهَباء ومحاربه با ایشان ازقبیل جهاد وغزا ویکی ازان قلعها قلعه شیخو بود از خویشان ملک شیخ کوکر(۱) که اهالي آنجا بوسیله جمعی مسلمانان که درمیان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند وظاهرا گردنِ انقیاد بطوق بندگي وفرمان برداري بیاراستند اما دلایل نفاق وعلامات خبثِ اندرون از صفحات احوال ایشان لایح وروشن بود وچون مال اماني براپشان انداختند واز مجاري اوضاع آن گمراهان مخایل غدر وفساد تفرس مي رفت یکی ازبندگانِ درگاه که رای صایب را باشجاعت کامل در سلک

---

(۱) چنین است در اکثرنسخ ودر بعض کتاب بجای کوکر (کوکری) است *

انتظام کشیده بود درباب انتزاع سلاح ازان گروه بی فلاح
فکرے لطیف انگیخته مقرر گردانید که اجناس بوجه مال
اماني بستانند ونازل جامه وکهنه کماني که اندک ثمنی
داشت قیمتی گران بران نهاد وآن روز برگشتگان هرسلاح که
داشتند مجموع بیرون آوردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر
هیچ سلاح دردست ایشان نماند و بعدازان حکم
واجب الامتثال صدوریافت که چهل نفرگبر درسلک خدام
هندوشاه خازن که یکی از بندگان درگاه جهان پناه بود
درآیند و بدان واسطه آن بدبختان از جادهٔ مطاوعت انحراف
جستند وبعضی مسلمانان را بقتل آوردند وبرذمت همت
غازیان لشکراسلام انتقام آن بی باکان شقاوت فرجام واجب
گشت مجاهدان کفرسوز روی جلادت به تسخیر آن قلعه
آوردند وآن را فتح کرده دو هزارگبر به تیغ غزا بگذرانیدند
ودود استیصال از خان ومان ایشان بسقف دوداندود
آسمان رسانیدند وازجمله آن قلاع قلعه ملک دیوراج بود
وپنج قلعه دیگرکه مجموع * بیت *
به نیروی اقبال صاحب قران * مسخرشد آنها باندک زمان
وآن دیار ازخبث وجودِ مشرکان وبی دینان پاک شد
وبنیان شرک و بت پرستي انهدام یافته مراسم وشعایر
شرع مطهر بظهورپیوست واساس دین ودولت رسوخ

واستحکام پذیرفت - والحمد لله علی تواتر نعمائه الظاهرة والباطنة *

گفتار در مواقف غزوات حضرت صاحبقران در نواحي جمو

باری سبحانه وتعالی که از کمال قدرت بازوی نیروی مجاهدان میادین دین را بتعویذ تایید وان جندنا لهم الغالبون تقویت بخشید و بر منشور سعادت حامیان حوزه اسلام توقیع رفیع ان حزب الله هم الغالبون کشیده عنایت بی نهایتش صاحب قران گیتیستان را بمزید توفیق و تایید مخصوص گردانیده بود و قامت اقبالش را خلعت گرانمایه نصر من الله پوشانیده لاجرم در هر موقف که آن موید پاک اعتقاد رایت سعي و اجتهاد بر افراخت همای نصرت بال سعادت کشاده در سایه اش آشیان ساخت و در هر معرکه که مرکب جهان نورد را بجولان درآورد جنود فتح و وفود فیروزي عنان در عنان نهاده همراهي کرد و چون همت عالي از غزوات کوه سوالك و اطراف و اکناف آن فراغت یافت و ضمیر منیر از کفایت این مهم بپرداخت روز یکشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر رایت نصرت شعار از موضع منسار در ضمان

حفظ و تایید پروردگار نهضت نمود و شش کروه راه قطع کرده
درمقابل قریه پایله که از نواحي جمواست نزول فرمود
و درهمان روز امیرشیخ محمد ایکوتمور و مبشر و از تومان
امیرزاده خلیل سلطان اسمعیل برلاس متوجه قریه پایله شدند
اهالي آن موضع مردم دلاور بودند و جنگلهای محکم داشتند
چپرها درکناره جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده
گشتند و رایت عصیان و عناد برافراشتند مبارزان لشکر اسلام
خواستند که بي درنگ بجنگ مبادرت نمایند و بران کافران
حمله کنند دران حال از موقف جلال کس آمد و فرمان
رسانید که محاربه موقوف دارند تا روز دیگر که لوای نصرت
انتما سایه توجه بران صوب اندازد و روز دوشنبه هفدهم
ماه حضرت صاحب قران گیتي کشا برنکاور جهان پیمایي سوار
شد و سپاه ظفرپناه صفها کشیده میمنه و میسره و قلب و جناح
بیاراستند و غلغل تکبیر و تهلیل بمسامع ساکنان صوامع افلاک
رسانیدند و ملاعین بی دین را از مجرد استماع طنطنهٔ کوس
و نقاره و غریو خروش لشکر غزاکاره ظفریاره زهره چاک و جگر
پاره گشت و بی توقف دیه را گذاشته دربیشهـــا گریختند
و شغال وار درجنگلها پنهان شدند بهادران جهادآیین چپرها
برداشته درمقابل جنگل باستادند تا لشکریان از سرِ فراغت
و امنِ خاطربدیه درآمده علوفه و غله بسیار بدست آوردند

و مایحتاج لشکر اسلام مرتب و مهیا گشت و همان روز ازان
موضع روان شده چهار کروه مسافت بریده فرود آمدند
و هم دران روز اولجه تمور تونقتار و فولاد و از جمله آمیرزاده
رستم و معتمد زین الدین که از دهلي برسم رسالت بطرف کشمیر
رفته بودند و در صحبت ایشان احکام لازم الاتباع بنام شاه
اسکندر والي آنجا نفاذ یافته دران منزل با ایلچیان شاه
اسکندر باردوی اعلی رسیدند و عرضه داشتند که شاه اسکندر
احرام بندگي بسته روی نیاز بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال
آورده بود و بموضع جبهان رسیده دران مرحله مولانا
نورالدین که از جانب او برسالت آمده بود بوی پیوست
و تقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرموده اند که سی
هزار اسپ و صد هزار درست زر هر یك بوزن دو مثقال و نیم
از کشمیر نسق نمایند و بجهت امتثال آن امر باز گشت تا بعد
از اتمام آن مهم دیگرباره متوجه شود و باحراز سعادت بساط
بوس فایز گردد و چون این معني بسمع عالي رسید رای عالم
آرای آن را نه پسندید و رقم ارتضا بران نکشید و باز خواست
فرمود که شاه اسکندر را تکلیف مالایطاق کرده اند و زیاده
از اندازه وسع ولایت او طلب داشته بنور عقل که چراغ رخشان
و اختر درفشانست روشن و هویدا است که از هر مملکتی
مبلغي مطالبت باید نمود که در خور سعت و فسحت آن

باشد تا شرایطِ نصفت و عدالت مرعي ماند رسولان صدق خدمتكاري و طاعت گذاري شاه اسکندر بعرض همايون رسانيدند وكمال اخلاص او در غلامي و خدمتكاري باز نمودند عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته فرمود كه بهيچ باز نماند و بزودي متوجه شود روز سه شنبه هزدهم ماه ايلچيان شاه اسكندر و معتمد زين الدين را بصوب كشمير روانه ساختند قرار برانكه چون بيست و هشت روز ازان تاريخ بگذرد بلب آب سند رسيده باشد و درين منزل بدامن كوه ديهي بود و گروهي انبوه درانجا بودند لشكريان ظفرقرين بدان موضع تاخت بردند و هندوان تيره روان ازخان ومان گذشته ديه را بدست خويش آتش زدند وبهاي اضطرار راه فرار سپردن گرفتند و مضمون يخربون بيوتهم بايديهم وايدي المومنين صورت حال آن ملاعين گشت لشكريان اسلام ازان ديه غله وعلوفه فراوان برداشتند و درهمان روز دو ديه ديگر را كه بآن نزديكي بود وقت نماز پيشين بتاختند و بسي غله و ساير اطعمه ازان مواضع نقل كردند ودران راه اراتمور (۱) را كه از بندگان درگاه بود زخم تير رسيد و روز چهارشنبه نوزدهم ماه ازان منزل كوچ كرده درمقابله قصبه جمو اتفاق نزول افتاد و مسافت چهار كروه راه بود ودرين

(۱) دردو كتاب بجاي - ارا تمور - (ايتمور) ديده شد *

منازل و مراحل قریب چهار فرسخ راه مزارع و کشت زار بوده متصل یکدیگر چنانچه خوید چهارپایانِ عساکر گردون مآثر بآسانی حاصل می شد و دران چراگاهها علف خوار کردند و روز پنجشنبه بیستم ماه رایت نصرت پناه متوجه قصبهٔ جمو شد و دران دره که منبع آب جمو است درآمد و لشکر منصور چند نوبت ازان آب بگذشتند و در دامنِ کوه بطرف دست چپ قصبه جمو بود و در دست راست قریه منو و درین دو محل هندوان قوی هیکل پردل جاهل بودند و کوهها و جنگلها در غایت محکمی و استواری داشتند چنانچه بدانجا درآمدن از محالات می نمود و آن بدبختان زنان و فرزندانِ خود را بکوهها فرستادند و رای ایشان با جمعی از هندوان کافر جاهل متهور که حریص بودند بآنکه زحمتِ حیات از سرِ خود باز(۱) کنند و بجان می کوشیدند که جانرا بباد فنا برد هند بموضع حصین از کوه پناه برده بودند و استاده چون سگ که در وقت طلوع ماه بآواز آید نعره میزدند و تیر می انداختند رای عقده کشای حضرت صاحب قران که هنگام تدبیر نسخه لوح تقدیر بود خواست که آن مدبران بی باک را بنوعی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - باز - (دور) است و معنی باز درینجا جدا است پس باعتبار حاصل معنی جمیع نسخ موجوده متفق اند *

دردام تسخیر آورد که سپاه اسلام را * مصراع *

* زان دد صفتانِ دیو سیرت *

آسیبی نرسد فرمان داد که ایشان را بحال خود بازگذاشته متعرض نشوند و قریه منو را تاخت کنند لشکر منصور برحسب فرموده قریه را غارت کردند و گاه بازگشتن بقصبه جمو درآمدند و بجهت علوفه و علفه غلّه بسیار بر داشتند و اشارت علیه بصدور پیوست که چند قوشون مرد جلد درکمین جایها جنگل پنهان شده توقف نمایند و رایت ظفرپناه با سپاه روان شد و روز آدینه بیست و یکم ماه از آب جمو گذر کرده چهار کروه راه براند و مزرعه درکنار آب جناوه مضرب خیام نزول گشت و درانمقام چهار فرسخ در چهار فرسخ کشت زار بود و علف خوار و چون موکب همایون از دره جمو و منو نهضت فرمود هندوان روباه صفت بتصور آنکه بیشه از شیران کارزار تهی مانده از پیغولهای جنگل بیرون آمدند غافل ازانکه چند قوشون از سپاه نصرت قرین درکمین منتظر انتهاز فرصت اند ناگاه آن بهادران جلادت آیین ازکمین چون شیرژیان از عرین بیرون آمدند و بران گمراهان بی دین حمله آوردند و بسیاری ازیشان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و از تومان امیر شیخ نورالدین دولت تمورتواجی و حسین ملک قوجین رای جمو را با پنجاه گبر دیگر دستگیر کرده بساحۀ درگاه اسلام

پناه آوردند حضرت صاحب قران شکر وسپاس آفریدگار زمین و آسمان که فروزندهٔ چراغ دولت موحدان و سوزندهٔ خرمنِ شوکت مشرکان ارادتِ بی علت اوست بجای آورد و زبان ستایش گذارش گوشِ امراء را بجواهرِ این کلمات بیاراست که زهی قادر باکمال که این گبران متکبر متهور که دیروز درمقـــام غرور و سرکشي بههیچ آفریدهٔ التفات ننمودند امروز همه را گردن بسته مسخر و مقهور لشکر اسلام گردانید و آن فتح را ازفیض فضل ذوالجلال دانسته اصلا تدبیرِ صایب و سعی جمیل خویش درمیان ندید هرآینه برگزیدهٔ که دیدهٔ بصیرتش ازسرمه توفیق روشنائي یافته باشد هرچه واقع گردد از آثارِ قدرت مسبب الاسباب داند تعالی شانه نه ازسبب * * بیت *

* درغست کیـــن و هم کوتاه بیـــن *
* فلک را نهـــد کارسازِ زمیـــن *
* زمین و فلک چون منش بندهٔ اند *
* بتسلیـــمِ خدمت سرافگنـــدهٔ اند *

درزمان آن بدبختان را مقید و مسلسل ساختند و برخاک مذلت و خذلان انداختند ورای جمورا درجنگ زخمی رسیدهٔ بود جهت مصلحت استخلاصِ مال ورعایت غبطه لشکر اسلام اورا علاج کردند و بانذار و تبشیر وبسی وعد و وعید

سعادتِ اسلام دریافت و هرچند برحسب آنکه انک لا تهدی من احببت مقرراست که * بیت *

* به بی دیده نتوان نمودن چراغ *

* که جزدیده را میــل نبود بباغ *

اما چون زبان را بکلمهٔ توحید بیاراست وگوشت گاو که پیش آن خران و درکیش آن جمع پریشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد بحکم قضیه نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرایر بتشریف ونوازش سرافراز گشت وبموجب التماس او شرط رفت که اورا رعایت فرمایند ودر سایه حمایت نگاه دارند وروز یکشنبه بیست وسیوم ماه دران منزل توقف افتاد تا عساکرِ منصور که بولایت لهاور رفته بودند باردوی اعظم ملحق شدند *

ذکر قضیه شهرلَهاور وشیخه کوکر

در همان منزل خبرآمد که شاهزادگان و امراء که برحسب فرمان متوجه آن طرف شده بودند بلدهٔ لَهاوررا مسخر کرده اند ومال امان را استخلاص(۱) مي نمایند وشیخه کوکر را که آخرکارِ او موافق اول حال نیامد هم گرفته اند آری بسیارکس درمبادي امور جمالِ حال را بزلف وخالِ مکر واحتیال بیارایند ودرفرجام ازقبح فعال وزشت کرداري

(۱) درسه نسخه بجای ـ استخلاص ـ (استحصال) دیده شد *

شرمساری برند و بسی مردم درابتدای امر چهرهٔ بندگی وخدمتگاری بگلگونهٔ فرمانبرداری وطاعتگذاری برافروزند وعاقبت چون آیینهٔ امتحان درمیان آید سیاه روئی وزرد رخساری کشند * * شعر *

* لكل الى شاو العلى حركات *
* ولكن عزيز في الرجال ثبات *

* روزعروسی شود شانه حکایت کند *
* هرکه بموی دروغ زلف نهد برعذار *

بتخصیص درحضرت صاحب قرانی که نقش نگین پادشاهی وطراز خلعت فرمانروائی او راستی رستنی باشد هرکه درین دولت روزافزون قدم اخلاص براستی نهد البته کعبه مقصودش مطاف ساعی امید گردد و هرکه درجادهٔ خدمت این اقبال بی انتقال اندیشه کجی بخاطر راه دهد ازتیه خسارت وخذلان جاودان نجات نیابد * * رباعی *

* پرسید یکی زمن که ره چونست *
* گر راست روی مبارك و میمونست *
* ورزانکه نه برطریق شایسته روی *
* افزون زهزار نیزه بالا خونست *

حال آنکه شیخه کوکر هم دراوایل این یورش فرخنده مآل بسعادت ملازمت موکب گیتی کشای فایزشد وازنوازش

و تربیتِ پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشت بحیثیتی که درحدود هندوستان هرکجا هندوان بدو توسل نمودند که ما ازاتباع واشیاع شیخه کوکریم ایشان را غارت نکردند و اسیر نگرفتند و درمیان دو آب دریای گنگ و دریای جون اجازت طلبیــد که بولایت خود رود و ساوري نسق کرده درلبِ آب بیاه که آن را آب لهاور نیزخوانند بمعسکرِ ظفرپناه پیوند د و چون رخصت یافته بمقام خود بازگشت بساط نشاط بگسترد و مجلس عیش و عشرت بیاراست و میعادی که دران (۱) موقف مقرر کرده بود رقمِ نسیان بران کشید و باوجود خلف وعده که اظهر علامات نفاق است عدم مبالات و بی باکي شعار روزگار شقاوت آثارخود ساخت و جماعتي ازبندگان درگاه که ازطرف ماوراء النهر مي آمدند بآنجا رسیدند مثل مولانا عبد الله صدر و هندو شاه خازن و دیگران که به تربیت یکی ازیشان پای رفعت بر ذروه جاه و جلال مي توانست نهاد بهیچ یک التفات ننمود و از مضمون اشارت * * بیت *

* دست مدار از کمرِ مقبــلان *
* سر مکش از خدمتِ صاحب قران *
* خار که هم صحبتــی گل کنــد *
* غالیـه دردامنِ سنبــل کنــد *

---

(۱) درچهار نسخه بجای - دران موقف - (در چنان موقفی) دیده شد *

غافل ماند و لا غرو * * بیت *

* گلیمِ بخت کسی را که بافتند سیاه *

* سفید کردنِ آن نوعی از محالات است *

لاجرم فرمان قضا(۱) جریان نفاذ یافت که ولایت او را غارت کنند واو را گرفته بیاورند وهل نجازی الا الکفور و روز دو شنبه بیست و چهارم ماه موکب نصرت پناه از آب جناوه عبور نموده و پنج کروه راه قطع کرده نزول فرمود و دران روز نوکران امیرزاده میرانشاه از تبریز رسیدند و خبر سلامتی شاهزاده و فرزندان و سایر چاکران و دولتخواهان که دران جانب بودند آوردند و اخبار بغداد و مصر و شام و روم و دشت قبچاق و حال قلعه النجق بعز عرض رسانیدند و روز سه شنبه بیست و پنجم چندی از ضعفاء لشکریان درآب غرق شدند مرحمت حضرت صاحب قران فریادرس بیچارگان گشت و حکم واجب الامتثال صدور یافت تا اسپان و اشتران خاصه شریفه ببازماندگان دادند و ایشانرا بران سوار ساخته بسلامت بگذرانیدند * * مصراع *

* هرکه با نوح نشیند چه غم از طوفانش *

ودران روز هندوشاه خازن را بطرف دارالسلطنة سمرقند روانه داشت تا بشارتِ قرب وصول رایت فیروزی شعار

---

(۱) در نسخهٔ کتاب بجای - قضا جریان - (قهرمان قهر) دیده شد *

بمسامع انتظار اهالي آن دیار برساند وهم دران روز نوکر امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ از فارس آمد و مژده سلامت آن شاهزاده رسانید و از استقامت احوال مملکت وجریان امور بروفق ارادت خبرداد و بیلاکها و تبرکات از جمله شمشیرهای مصري وغیرآن معروض داشت روزچهارشنبه بیست و ششم ماه ازکنار آب جناوه کوچ کرده و شش کروه راه رانده در بیابان فرود آمدند و دران روز یکی از ایلچیان تبریز بدارالملك سمرقند فرستاد تا بشارت رساند که متعاقب رایت جهانکشای چون روح که سوی کالبد خرامد وچون نسیم بهار که جان درتن روزگار دمد بمستقرسریرسلطنت واقتدارخواهد رسید وفرزندان کامکار که منظور نظر عنایت آفریدگارند هرچه زودتر باستقبال شتابند وهم دران روز رای عالم آرای بران قرارگرفت که بیشتر ازعساکرمنصور ازدریای دندانه عبورفرمایند بنابرین دررفتن مبادرت نمود ومسارعت فرمود * بیت *

منزلِ وصل چون شود نزدیک * آتشِ شوق تیزتر گردد

وروزپنجشنبه بیست وهفتم ماه بسعادت نهضت فرموده شش کروه راه قطع کرده درکنارجنگلي بورسرتلی محفّه حضرت صاحبقران محفوف بحفظ و تایید رباني فروگرفتند ودران روز شیری دران مرغزار پیداشد بهادرانِ لشکرظفرقرین

از هر طرف بران صید تاخت آوردند و ازمیان امراء امیر شیخ نورالدین بیشترو دلیرتر ازهمه بتاخت و بحمله پیل افگن آن شیر را بیندا خت و دراثنای این حال امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیرسلیمان شاه و امیرجهانشاه ازلهاور بازگشتـــه بمعسکر همایون رسیدند برغزوات اقدام نموده و هندوان بی دین را به تیغ جهاد سرازتن درووده و غنیمت فراوان حاصل کرده بعزبساط بوس فایزشدند وغنیمتها برسم تقوز و پیشکش بمحل عرض رسانیدند صاحب قران دریا نوال درزمان هریک ازبهادران را که ایستاده بودند انعام فرموده از جمله نظرالتفاتش بر محمد آزاد افتاد واو را مشمول عنایت بی دریغ گردانیده جامهٔ خاص و ترکش خاصه با بند زر ارزانی داشت ودرمیـــان اقران و امثـــال بلندپایه و سرافراز گشت و اعاظم و اکابرِجهان چشم امید بران داشتند که بیک التفات ازنظرِتربیت آنحضرت مشرف شوند تا بخت بلند پایه سایه برحال ایشان اندازد و اساطین سلاطین دوران عمری ترصد می نمودند که بحسن اهتمـــامی ازان درگاه عالم پناه اختصاص یابند تا همای دولت ایشان را درزیر بال سعادت گیرد ادنی شخصی که ملحوظ نظر التفات صاحب قران گیتی ستان شد برملوک زمین و خسروان زمان فایق آمد * * بیت *

ذرهٔ کزهوای او برخاست * زآفتابش گذشت پایه قدر

وهم دران روز یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که امراء جرنغار و برنغار و سایر امراء قوشونات هریک براهي معین بمحل و مسکن خود بازگردند و مجموع شاهزادگان و نوییفان و امراء تومانات و هزارجات و قشونات هریك را باندازه قدر و رتبت بخلعتهای گرانمـــایه نوازش فرمود و شاهزاده پیر محمد جهانگیر را بکمر مرصع و تاج خاص اختصاص بخشید و از اعیان ممالک هند جماعتي که اقبال آسا ملازم موکب جهانکشا بودند از امراء و سادات همه را بصنوف عواطف پادشاهانه مخصوص گردانید و تشریفات فاخر پوشانیـــده یرلیغها کرامت فرمود و رخصت مراجعت ارزاني داشت

وخضرخان که سارنک اورا گرفته بود و درقلعه بند کرده واو گریخته به بیانه از ولایت دهلي پیش اهودن که ملک مسلمان بود رفته و چون رایت نصرت شعار سایه سعادت بران دیار انداخت برهنموني توفیق روی اخلاص بدرگاه عالم پناه آورده بود و بدولت زمین بوس استسعاد یافته و ظفر آسا ملازم موکب جهانکشا گشته درین ولا عاطفت پادشاهانه اورا بمزید عواطف اختصاص بخشیده ایالت ولایت مولتان را باو تفویض فرمود

وچون دران حدود شکارگاهي بود چون عرصه همت کریمان با طول و عرض درانجا شیر و ببر و کرگدن

و کوته پای و آهو بیشه و گوزن کبود و سایر انواع شکاري بسیار بود و از اصناف طیور مثل طاؤس و طوطي و دیگــر مرغان گوناگون بی حد و شمار نشاط شکار دردامن عزایم خسروانه آویخت و داعیهٔ صید از خاطر همایون سربرزد و برحسب فرمان عساکر فرهٔ شمار آفتاب اقتدار چندین هزار بجرگه روان شدند و بعد ازانکه شیران بیشهٔ شرک و ضلالت و پیل افگنان بیداء کفر و جهالت راکه اولئک کالانعام بل هم اضل وصف حال ایشان است در معارک جهــاد و مواقف غزا بسیا راند اخته بعزم شکار حیوانات عجم برنشستند و به نخچیر وحوش بیشه و صحرا و طیور و پرندگانِ فضاء هوا رغبت نمودند

* بیت *

* برون جستنــد بازانِ سبک خیز *
* بخونِ صید کرده چنــگ را تیز *
* درآمد چنگلِ شاهین بتــاراج *
* نه طوطي ماند بربـالا نه دراج *
* رهِ بط باز تیز آهنــگ مي زد *
* پرِ طاؤس شاهین چنگ مي زد *

و چندان شکاری دران بیشه و صحاری بعون باري بیفداختند که نه پای یقین پیرامنِ قیاس و تخمینِ آن مي گشت و نه دستِ گمان بدامنِ حصر و شمارِ آن میرسید و ازجمله کرگدن فراوان

از ضرب تیغ و سنان بهادران بی جان شد با آنکه کرگ از کمال قوت بحیثیتی است که اسپ را با سوار شاخ زده می اندازد و جرم او چنان صلب و محکم است که زخم انواع اسلحه مثل شمشیر و پیکان و غیرآن بندرت دران کارگر میشود و روز آدینه بیست و هشتم ماه چون از صید فارغ شدند هشت کروه راه براندند و بموضعی که آن را جبهان گویند و سرحد کشمیر است کشت‌زاری درغایت نزاهت و خرمی * مصراع * * صافی زهرکدورت همچون ضمیرِ عاقل * مضرب خیام نزول گشت *

ذکر صفت کشمیر

چون کشمیر از مشاهیر امکنه معمورهٔ عالم است و بوضعی غریب واقع شده و جز کسی که مقصد سفرش همانجا باشد کمتر آنجا میرسد کیفیت بعضی اوضاعش چنانچه از ثقات معتمد علیه ازسکان آن سرزمین استکشاف رفته و بعد از تفتیش و تحقیق مقرر گشته سمت گذارش می پذیرد و مصدّر بذکر محلش ازاقالیم وکمیت طول و عرضش بوجهی که از کتب آن صناعت مستفاد می شود - و من الله التوفیق ۔ کشمیر ولایتی است قریب حاق وسط اقلیم چهارم چه اول آن اقلیم آنجا است که عرضش سی و سه درجه باشد و سی و هفت دقیقه و وسطش آنجا که عرض آن سی و شش درجه و بیست

و دو دقيقه و آخرش سي و هشت درجه است و پنجاه و چهار دقيقه و عرض كشمير از خط استوا سي و پنج درجه است طولش از جزاير سعدا صد و پنج درجه و عرض آن ولايت طولاني افتاده و از جميع جوانب محفوف بر واسخ جبال كوه جنوبش بجانب دهلي و زمين هند واقع است و كوه شمالي بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربيش بصوب مواضعي است كه محل اقامت و يورت اقوام اوغاني ميباشد و طرف شرقي او منتهي مي شود بمبادي اراضي تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموار واقع شده از حد شرقي تا جانب غربي قريب چهل فرسخ است و عرض از جانب جنوب تا جانب شمال بيست فرسخ است و درنفس آن دشت هموار كه درميان كوهسار واقع شده ده هزار قريه معمور هست مشحون بچشمهاي خوشگوار و آب و سبزه بسيار و زبان زد عامه چنان است كه درتمام آن ولايت از كوهستان و هامون صد هزار ديه محل عمارت و زراعت است و از شواهد جودت آب و هواي آن ديار آنست كه حسن منظر و لطف شمايل خوبان آنجا درالسنه سخنوران فرس مثل شده چنانكه گفته اند * رباعي *

* شاهِ همه دلبرانِ كشمير تُوئي *

* خرم دل آن سپاه كش مير تُوئي *

* آن حور که روح را سزد کش گویند *
* کاندر کفِ پای نازکش میر توئي *

و درکوه و دشتش انواع درختان میوه‌دار است و اثمارش بغایت خوب و سازگار اما چون هوایش میل بسردي دارد و برفهای عظیم بارد میوهای گرمسیري مثل خرما و نارنج و لیمو و امثال آن درانجا حاصل نمیشود لیکن ازگرم سیرات نزدیک نقل مي کنند ودروسط هامون چنانکه ازطرف شرقي و غربي هریک بیست فرسخ است تا بکوه شهری که آنرا نغز نام است که نشیمن حکام آن دیار مي باشد وبطریق بغداد نهری عظیم درمیان آن جاریست که مقدار آبش از دجله بغداد مي گذرد وعجب آنکه چنان آب قوي مجموع از یک چشمه برمیخیزد و منبعش هم دران ولایت است و آن را چشمه دیرگویند واهالي آنجا برسرآن نهر قریب سي جسر ازکشتي وزنجیربسته اند وراه کشاده هفت جسر ازانجمله درشهـــر نغز که مرکزِ ولایت ومحـل حکام است واقع گشته و این آب بعد ازانکه ازحد کشمیر میگذرد آنرا بحسب مواضع آب دندانه وآب جمد میخوانند ودربالای مولتان بآب جناوه مي پیوندد و هردو ازمولتان گذشته بآب راوه که ازدیگرطرف مولتان مي گذرد متصل میشوند وبعد ازان آب بیاه بایشـــان میرسد ومجموع بقرب اوچه بآب سنـــد

مي پيوندد و همه را آب سفد ميگويند و دردامنِ زمين تته بدرياى عمان ميريزد و از دقايق حكمت الهي آنكه معمار صنع

والقينا فيها رواسي وانبتنا فيها من كل زوج بهيج

سوري از راسيات جبال پيرامنِ آن عرصهٔ فسيح المجال كشيده كه اهالئ آن سرزمين بآن سور از شيون تعرض اعادي ايمن اند بى كلفتِ مرمت و انديشه آنكه بمرور زمان وآسيب باد و باران خللي بآن راه يابد چه معظم راههاى عام آن ولايت سه طريق است يكي بصوب خراسان وآن راهي است بغايت دشوار چنانچه نقل احمال واثقال ازان طريق برپشتِ دواب ميسر نمي شود و مردم آنجا كه بآن كار معوّد شده اند آن را بردوش گرفته بچند روز بجائى ميرسانند كه برچهارپاى بارتوان كرد وراهى كه بصوب هندوستان دارد برهمين منوال است و طريقى كه برصوب تبت واقع شده ازان دو راه آسان تراست اما چند روزه راه علف بسيار است كه طبيعت زهردارد وسواران را عبور ازان طريق دشوار است كه چهارپايان تلف مي شوند

* شعر *

* وقاية الله اغنت عن مضاعفة *

* من الدروع وعن عال من الاطم *

القصه حضرت صاحبقران شبِ بیست و نهم از موضع جبهان نهضت نموده و چهار کروه راه قطع فرموده کنار آب دندانه مرکزِ رایت نصرت شعار گشت و روز شنبه رایت ظفر نگار بتایید پروردگار از پلی که باشارت علیه بسته بودند گذار فرمود و در عبور ازان پل لشکریان پیاده را از ترک و تاجیک معاونت و مساعدت باقصی الغایة ارزانی داشته شد و امیر شاه ملک و جلال الاسلام مامور گشتند که تمام لشکر را از پل بگذرانند ❋

گفتار در روان شدن حضرت صاحب قران بی همال باستعجال بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال

صباح یکشنبه سلخ جمادی الآخر حضرت صاحب قران پیش از لشکر نهضت نموده بطرف سمرقند ایلغار فرمود و بیست کروه راه بزیر آب دندانه براند و موضع سان بست که از توابع کوه جود است محل نزول بحرِ احسان وجود گشت و روز دوشنبه غره همایون ماه رجب از موضع سان بست بسپهر تیزگرد یعنی سمند عالم نورد برآمد و بطالع سعد روان شد و حوالی قلعهٔ بروجه از فر نزول فرخنده غیرت چرخ برین گشت و درهمان روز اول وقت پیشین بعد از ادای نماز باز

بمبارگي سوارشد و بچول جلالي درآمد وبتعجيــل هرچه تمام تربراند و وقت نماز شام ازان چول بیرون آمده در گذار مغاکي که از آب پشه کال بقیه دران مانده بود نزول فرمود و از قریه بروجه تا این منزل سی کروه است و سبب تسمیه این چول بچول جلالي سبق ذکریافته و روز سه شنبه دوم ماه وقت چاشت سلطاني ساحل آب سند از وصول دریای مکرمت ونوال غرق عرق خجالت و انفعال شد و جماعت امراء که محافظت حدود و نواحي قلعه نغزو بانو و ضبط طرق و مسالک آن سرزمین بایشان مفوض بود مثل پیرعلــي سلدوز و دیگرسرداران برحسب فرموده برسرآب سند پلی از سه پایه و خس و کشتي بسته بودند رایت فتح آیت روان ازان پل عبور نمود و تا نیم روز برلب آب توقف فرمود و امیرالله داد را برسرپول بازداشت که اغرق (۱) و لشکریان که ازعقب مي آمدند بگذرانند و هنگام نماز پیشین باقامت وظیفه وقت قیام نموده بسعادت و اقبال روان شد و ده (۲) کروه راه رانده نزول فرمود وچهــارشنبه سیوم ماه ازان موضع روان شد و مرحله بانو بعزنزول همایون مشرف گشـــت و پیرعلي تاز و امیرحسین قوجین و دیگرسرداران که جهت دفع

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - اغرق - (اورق) است (۲) درسه کتاب بجای - ده - (دو) دیده شد *

مفاسد اوغانیان برحسب فرمان دربانو بودند و ازمدت هفت ماه باز شرف ملازمت ساحهٔ گیتي پناه درنیافته درین مقام چشم سعادت را بسرمه کام روشن گردانیده لبِ عبودیت بدولت زمین بوس رسید و بمساعدت توفیق دیدهٔ امید شان از سرمهٔ مشاهده جمال مقصود برخورداري یافت و یك تقوز اسپ و یك هزار گاو پیشکش کشیدند حضرت صاحب قران اسپان را بهمان بهادران بخشید و فرمان داد که گاوان را بصاحبانش رسانند که ازیشان غارت کرده بودند و پیرعلي و جماعتی که با او بودند درانجا توقف نمایند که(۱) تمامي لشکر ازان حدود عبور کنند و روز پنجشنبه چهارم ماه موافق اول فروردین جلالي که روز نوروز بود بعون اِلٰه عازم طرف نغز شد و روز آدینه پنجم ماه قلعه نغز از وصول رایتِ فیروزي اثر معسکـــرِ جنود فتح و ظفر گشت ودران روز نوکر شاهزاده میرانشاه را روانه داشت تا بشارتِ فتح و فتوحات بیکران وسلامت ریاضِ دولت ونهال از اندیشه خزانِ نقصان بممالک آذربیجان رساند * * نظم *

* ز اقبـــال شاهنشـــهِ کامـران *
* خدیوِ جهـــانگیـــر صاحب قران *
* جهـــان بود یک سر کران تاکران *

---

(۱) دربعضی نسخه بجای - که - (تا) دیده شد *

* پر آوازهٔ فتح هندوستان *

وهم دران روز محمود برات خواجه وهندوشاه را بکابل فرستاد که لشکرِ آنجا جهت دفع اوغانیان بیارد وگفته شد که امیرسلیمان شاه درزمان توجه رایت کشورستان بصوب هندوستان جهت دفع شرِّاوغانیان و رسوخ بنیانِ امن وامانِ مسلمانان قلعه نغزرا برحسب فرمان عمارت کرده بود لیکن درکنار قلعه چشمهٔ خوشگواربود وخارج ازحصار واقع شده درین وقت رای آفتاب اشراق خدیوآفاق که چشمه انوار صلاح وصواب بود مقتضي آن شد که آن چشمه دراندرون حصارباشد وباوجود غلبهٔ اشتیاق بدیدارفرزندان رعایت مصالحِ عباد وبلاد برحصول آرزو ومرادِ خویش راجح دانسته درانجا توقف فرمود معلوم نبود که ازعساکرانجم شمار چه مقدار درظل رایت نصرت شعار بآنجا رسیده اند و معروض رای انور افتاده بود که ازجمله اسبابِ اختاخانه چند خروارنعل مانده است اشارت علیه بصدور پیوست که آن نعلها برآنانی که ملازم رکاب ظفرانتساب اند بخش کنند مردم راازهوای نعل نعل طمع برآتش آرزو تافته شد وهر کس ازسرانِ سپاه مجموع نوکران واتباع خود را که رسیده بودند وبعضی زیاده بران نیزبازخواندند وبعد ازان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را اضافتی کنند چنانچه چشمهٔ

مذکور داخل حصار باشد و بر حسب مفصل قسمت نعل یساق[1]
انداخته روز شنبه ششم ماه و یکشنبه و دوشنبه تا نماز دیگر
بکفایت آن مهم اشتغال رفت تا بحدی که مجموع امراء
واشراف تا بدیگران چه رسد بدست خویش بر حسب فرموده
خشت میکشیدند و پسین گاه دو شنبه که آن مهم باتمام پیوست
از نوکران امیرزاده پیر محمد نصرت قماري را با سیصد کس
از قوشون او و سه[2] اغلن جوجي نژاد مقدم ایشان یارق اغلن
با چهارصد خانه کوچ اوزبك به محافظت قلعه تعیین فرمود
وضبط قلعه ایریاب و شنوزان را بعم زاده شیخ نورالدین شیخ
حسن سخت کمان نام زد کرد وبطرف گنبد شیخ مبارک شاه
بمبارکي روان شد ودرانجا اتفاق نزول افتاد و روز سه شنبه
نهم ماه ازان منزل کوچ کرده براه کرماج روان گشت و درین
دره شیخ احمد خواجه اوغاني بعز وصول وحضور دربارگاه
عالم پناه فایز شد وامب دولتش از تقبیل دست دریا نوال
ارتشاف زلال سعادت و سلسال اقبال نمود لیکن شیخ از
اقامت وظایف شیخی که درامثــال این ولا بسط خوان
وخدمت اصناف رسندگان تواند بود قاصر آمد و به پیش
برد راه و رسم فقر و درویشي موفق نگشت وطوبیل ثم

(۱) در بعض نسخه بجای - یساق - (یاساق) است * (۲) در بعض
نسخه بجای - سه - (شیرعلي) دیده شد *

طوبی لاصحاب التوفیق * • * نظم *

* برومند باد آن همایون درخت * •

* که در سایهٔ او توان برد رخت *

* که از سایه آسایشِ جان دهد *

* که ازمیوه آرایشِ خوان دهد *

و همان روز وقت نماز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع اسیکا ازفر قدوم مبارک حضرت صاحب قران نمود ار روضهٔ رضوان گشت و این شیخ از مساعدتِ توفیق وظیفه خدمت بقدر وسع بتقدیم رسانید و روز چهار شنبه دهم ماه از موضع اسیکا نهضت نموده وبدهانه رامک در آمده نزول فرمود و دران روز مولانا نعمت را پیش شاهزاده شاهرخ فرستاد که مژده وصول رایت جهان کشا برساند و روز پنجشنبه یازدهم ماه قریهٔ سرخاب محلِّ نزول همایون گشت و چاشت همان روز ازانجا روان گشته هوای کابل از غبار موکبِ ظفر قرین مشک آگین شد و درانجا چلپان ملک اغا را با بعضی از لشکرکه اسپان ایشان بازمانده بود و استران قطار مجموع بگذاشت و مبشررا بازداشت که ایشان را سرکرده ازعقب بیاورد و بمبارکي ازانجا گذشته شب هنگام بدهنه جوی نوآمد وآن جوی ماهي گیراست که معمار همت عالي نهمت آنحضرت اجراء فرموده چنانچه اشارتی بآن کرده شد وروز جمعه دوازدهم

از دهانه جوی نو پای عزیمت برکاب توجه درآورد و بموضع قربان فرود آمد و فرمان قضا جریان صدور یافت که دران سرِراه رباطی معتبر از آجر بسازند و چون موکب همایون بسعادت روان شد طاعت‌گذاران بامتثال امر مبادرت نمودند و بر حسب فرموده باتمام پیوست و روز شنبه سیزدهم ماه از عقبه شبرتو و تنگي دره آن گذشته درفضايي که از عقبه تا بدانجا قریب دو فرسخ بود نزول فرمود و آن روز از اصابت عین الکمال در دست و پای مبارک آن سرورِ آفاق قرحه باز دیده شد والمی بی‌قرار پدید آمد چنانچه مزاج شریف از حدّتِ وجع تحمل سوار شدن نداشت و در محفه آسایش جسته استران میکشیدند سپهر ازان حادثه سرگردان شد و آفتاب ازان تاب در اضطراب افتاد و آن منزل را که زمانه درانجا ناخوشي اغاز نهاده این عارضه دست داد ناخوشک خواندند و شب هنگام همان روز از قبة الاسلام هرات نوکر شاهزاده شاهرخ برسید و خبرهای ملایم بمسامع جلال رسانید و چون آنحضرت از شدّتِ وجع تحمل سوارشدن نداشت روز دیگر همانجا توقف فرمود و روز سیوم ازانجا روان شدند و در محفه آسایش جسته استران مي کشیدند و چون در محفه نیز وجع زیاده مي شد بندگان خاص دوال ساخته محمل عالي را که عالمی درو درج بود بگردن گرفته براه آب دره

مي بردند و آن راهی بغایت تنگ است و دراثنای آن عقبه هست سیاه یخ و از اول دره تا آن عقبه بیست و شش نوبت وازان عقبه تا بنهایت دره بیست و دو نوبت از یک آب می باید گذشت و دو شنبه پانزدهم نوکران حضرات عالیات سراي ملك خانم و تومان آغا و سایر آغایان و شاهزادگان از سمرقند برسیدند پیلاکات بعز عرض رسانیدند و اخبار سلامتي فرزندان کامگار و اعزه رفیع مقدار عرضه داشتند و حضرت صاحب قران ازیشان قتلق تمور نوکر تومان آغارا روانه داشت که پیلان را از اغرق (۱) بتعجیل بیاورد و بواسطه ملالت مزاج همایون خاطربندگان و دولت خواهان بغایت پریشان بود روزروشن بچشم صغیر و کبیر تیره تراز شب روی شسته بقیر مي نمود تا آخرروز چهار شنبه هفدهم ماه که از آب دره عبور افتاد و - روح الامین بامر رب العالمین رقیه بسم الله ارقیک عن کل داء یوذیک بر دست و پای آن سرورِ سپهر تمکین دمید وانوار صبح صحت وسلامت از مطلع واذا مرضت فهو یشفین بدرخشیـــد و ذات بزرگوار خسروِ دین دار که سلامتش سببِ استقامت جهان وجهانیان بود از فضل ذوالجلال بحال اعتدال بازآمد همگنان مراسم شکرو شکرانه باقامت رسانیدند و روز پنجشنبه

---

(۱) در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) مکتوب است *

از موضع سرآب بمحفه نشسته بطرف بقلان توجه فرمود و قریه آخر از شرف نزول فرخنده برچرخ برین تفاخر نمود و درانجا آش خورده بسعادت واقبال روان شد و بموضع قرابلاق فرود آمد و خواتین امیرزاده پیرمحمد و حرم امیر جهانشاه وامراء و رعایای ولایت بقلان ساوریهای لایق ترتیب کرده بمحل عرض رسانیدند و روز آدینه نوزدهم ماه رایت اسلام پناه وقت چاشت سلطانی بموضع سمنگان رسید و هم دران روز کوچ کرده موضع غزنیک مخیم نزول همایون گشت و روز شنبه بیستم ماه موضع خلم ازوصول موکب جهانکشای مشرف شد ونیم روزازانجا روان شده نیم شب بلب آب جیحون رسیدند *

گفتار درگذشتن حضرت صاحب قران از جیحون واستسعاد یافتن حضرات و فرزندان بعزملاقات همایون

روز یکشنبه بیست و یکم رجب چاشتگاه صاحب قران دریا نوال بکشتي ازآب عبورفرمود ودران مقام ذراری سپهر سلطنت وجهانداري امیرزاده الغ بیگ وامیرزاده ابراهیم سلطان وخدرمعلی بیکیسي سلطان و مخدرات تتق عظمت وجلالت سرای ملک خانم وتکل خانم وتومان آغا

و سایر شاهزادگان و مجموع اعیان و اکابر و اشراف از سمرقند و اطراف بعزم استقبال پیش آمده بدولتِ ملاقات حضرت اعلی استسعاد یافتند و زبانِ بهجت و فرح باداء تهنیتِ فتح آراسته دستِ استبشار بافشاندنِ نثار برکشادند چندان جواهر و دینار برسم نثار ریخته شد که تمام ریگ جیحون کنار چون خاکِ کان بجوهر و زر آمیخته گشت * بیت *

* زبس گوهر و زر که پاشیده شد *
* شعاعِ مه و مهر پوشیده شد *
* تو گفتي که از چرخ گردنده پاک *
* فرو ریخت انجم سراسر بخاک *

و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف نمودند و روز دوشنبه خانزاده علاءالملک که صحت انتسابش بدودمان نبوت و رسالت از وَصمتِ شبهه و ارتیاب مصون و پایه قدرش در رفعت و جلالت از منزلتِ آفتاب بلند جناب افزون بود حضرت صاحب قران گیتي ستان را طوي داد و پیشکشهای لایق بموقف عرض رسانید و روز سه شنبه بیست و سیوم رایت نصرت شعار از ترمذ بقشلاق جهانشاه انتقال نمود و روز چهارشنبه بیست و چهارم موضع ترکي گرمابه را رتبت سپهر بریں بخشید و روز پنجشنبه بیست و پنجم از قهلغه گذشته آب باریک محل نزول بحرِ مکرمت و افضال گشت و جمعه

بیست و ششم جکدالیك مرکز رایت فتح آیت شد و روز شنبه بیست و هفتم موضع قوزي مندال و روز یکشنبه موضع دور بیلجین و درین موضع شاهزاده شاهرخ از هرات رسیده دیده دولت را ازمشاهده طلعت جهان آرای صاحبقران کشور کشای روشن گردانیده مراسم تهنیت و نثار بتقدیم رسانیده پیشکشها کشید * نظم *

* چو شهزاده آمد به پیش پدر *
* ثنا گفت و افشاند زر و گهر *
* جهانجو که عالم سراسر گرفت *
* گرامي خود را ببر در گرفت *
* نوازش نموده بپرسید حال *
* زمین و زمان شاد ازان اتصال *

و هم دران یورت امیرزاده عمر پسر امیرزاده میرانشاه که حضرت صاحب قران هنگام توجه هندوستان اورا درسمرقند گذاشته بود بسعادت پای بوس سرافراز گشت و چون درین مدت باقامت وظایف عدل گستري و رعیت پروري نیکو قیام نموده بود ملحوظ نظرعنایت و تربیت شد و روز دوشنبه ازانجا نهضت نموده برلب جوئی فرود آمد روز سه شنبه ساغ خطهٔ ارم وش کش از وصول موکب ظفرقرین بهشت آیین گشت و ازصدق همت و صفای طویت بزیارت شیخ

شمس الدین کلال و دیگر مشایخ بزرگوار و تفقد مزار پدر نامدار و فرزندان رفیع مقدار مبادرت نمود و صدقات بسیار بفقراء و محتاجان کرامت فرمود و مدت پانزده شبانه روز بقعه دلکشای آق سرای محل استراحت جمشید فرخنده رای بود مجاري امورِ دولت و سلطنت بر وفق مراد و مرام *

* مصراع * * سپهر تابع احکام و روزگار غلام *

و سه شنبه چهاردهم ماه شعبان از شهرکش نهضت فرموده درکنار آب رودک قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برآمد و روز چهارشنبه پانزدهم موضع چنار رباط مخیم نزول همایون شد و پنجشنبه شانزدهم از عقبهٔ آنجا گذشته در قتلغ یورت اتفاق نزول افتاد و روز آدینه هفدهم ازانجا بتخت قراچه که از مستحدثات معمار همت آن حضرت است نقل فرمود و روز شنبه هیزدهم درباغ قراتوبه کوشک جهان نمای از فرشکوه آنحضرت بحقیقت جهان نمای گشت و یکشنبه نوزدهم باغ دولت آباد را از میامنِ مقدم فرخنده اسم و مسمی مطابق یکدیگر شد و روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه حضرت صاحب قران بساعتی مبارک و طالعی میمون ازانجا بکوشک باغ دلکشا فرمود و آن عمارت خجسته امارت ازنو تمام شده بود و جهت تفاول و تیمن درانجا جشنی پادشاهانه ترتیب کرده شد و مجموع خواتین و شاهزادگان

و امراء و نوبینان حاضر شده زبان تهنیت بمبارک باد برکشادند و برسم نثار چندان درم و دینار بیفشاندند که هریک از جوچیئان را مبلغی گران مند رسید و هرکس از آحاد ملازمان جوهر یمن و زر بدامن کشید و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان رایت جهان کشای چون روح گرامي که بکالبد در آید و مانند سلطان جان که مملکت بدن را بیاراید بدارالملك سمرقند درآمد ٭ ٭ بیت ٭

٭ آن وعده که تقدیر همي داد وفا شد ٭

٭ وآن کام که ایام همي خواست برآمد ٭

وزبان حال خجسته مبدأ فرخ مآل صاحب قران بی همال بفحوای الحمد لله الذي احلنا دارالمقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب ستایش گذارشد وبعد از استحمام وتطهیر تام بزیارت مرقد تابان فرقد قثم بن عباس رضي الله عنهما فرمود و مجاوران وسایر مستحقان را بصلات وصدقات بی حصر وحساب نوازش نموده ازانجا بخانقاه مهد اعلی تومان آغا آمد و بعد ازنماز پیشین بباغ چنار و نقش جهان تشریف داده وبعیش وعشرت مشغول شد وازانجا نشاط حرکت فرموده باغ بهشت را ازفرطلعت همایون نام مجازي حقیقي گردانید ودرین محل ازپیلان که درعقب بودند یکی برسید

و حضرت صاحب قران ازانجا بباغ بلند نقل فرمود و پیلان واغرق که درعقب بودند برسیدند اهالي(۱) ماوراء النهر که هرگز پیل ندیده بودند از مشاهده آن هیکل عظیم و هیأت بدیع متعجب بماندند و برکمال صنع قادر جایل آفرینها خوانند *

* بیت *

اگر پای پیل است اگر پرّ مور * ازو یافت هریک ضعیفي و زور

و عواطف پادشاه جهان‌گیر تاج بخش مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه طبقات اکابر و اشراف از اهالي مملکت واطراف را علي اختلاف درجاتهم از نفایس و تنسوقات ممالک هند ارمغاني ارزاني داشت و هرکس را بحسب رتبه از جواهر و طلا و کنیزک و غلام وغیرآن بنصیبي وافر محظوظ و بهره‌ور گردانید و سارنک برادر بزرگ ملو را که حاکم مولتان بود با دو زنجیر فیل و دیگر تبرکات و تنسوقات ممالک هند با شیره پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد وسایر امراء که دران سرحد بودند مجموع را انواع ارمغاني ارسال نموده انعام فرمود و سایه رافت و رحمت برمفارق عالم و عالمیان گسترانید و شاهزاده جوان بخت شاهرخ رخصت انصراف یافته بمستقر سریر سلطنت خویش بازگردید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجای - اغرق - (اورق) است *

علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین *

گفتار در بناء مسجد جامع که حضرت صاحبقران در دار الملک سمرقند احداث فرمود

چون از منطوق آیه کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر مستفاد میگردد که عمارت مساجد نتیجه صدق ایمانست بذات و صفات خالق اکبر و باور داشتن احوال و اوضاع قیامت و روز محشر حضرت صاحبقران موید دادگستر در یورش هندوستان که بهدم بنیان شرک و طغیان و ویران ساختن آتشکده و بتخانهای بی دینان مشغول بود نیت فرمود و نیة المومن خیر من عمله که در سمرقند مسجد آدینه بسازد و شُرفات آن بقُمّه افلاک بر افرازد و چون موکب جهانگشای در کنف حفظ و تایید خدای نصرت بخش راه نمای بدار السلطنة معاودت فرمود امر عالي به بناء آن عمارت سپهرفرسا نفاذ یافت و بحکم الاحد للبناء روز یکشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه (احدی و ثمانمایة) موافق توشقان ئیل که قمر در اسد بود منصرف از تسدیس آفتاب و متصل بتسدیس زهره مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعتی خجسته و طالعي شایسته اساس آنرا طرح انداختند و عمله و پیشه

کارانِ چابک دست که هریك سرآمده کشورے و یگانه مملکتی بودند دقایق حذاقت و مهارت در تشیید ارکان و توطیدِ بنیانِ آن بظهور رسانیدند و از سنگ تراشان آذربیجان و فارس و هندوستان و دیگر ممالک دویست نفر در نفس مسجد بکار بودند و پانصد کس در کوهها ببریدنِ سنگ و روان داشتن بشهر ایستادگي مي نمودند و اصناف صُنّاع و پیشه وران که ازتمام معموره عالم بپای تخت جمع آمده بودند هرکس در قسم خود غایت جهد مبذول میداشت و جهت جمع آلات نود و پنج زنجیر پیل کوه پیکر که از کشور هند بسمرقند رسیده بود همه را بکار درآورده‌ند و سنگهای عظیم بزرگ را بکاو گردون و مردم بسیار مي کشیدند و سرکارها برشاهزادگان وامراء بخش کرده ازکوشش و اجتهاد آنچه در حیز قدرت و طاقت بشري گنجد هیچ دقیقه در هیچ باب اهمال نمیرفت ودرخلال این احوال امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان درین مدت بسرحد جته نشسته بود با معدودی از خواص ملازمان برسید و درخانقاه تومان آغا بشرف بساط بوس استسعاد یافته رسم نثار و پیشکش باقامت رسانید وحضرت صاحب قران شاهزاده را درکنار گرفته نوازش فرمود و آن حضرت ازغایت اعتناء واهتمام که دراتمام آن شغل دیني داشت بنفس مبارک بسرِ عمارت حاضر مي شد

بلکه دران مدت اکثر اوقات بقرب مسجد بمدرسه خانم و خانقاه تومان آغا میگذرانید و قضایای دینی و ملکی که بداد گستری و رعیت پروری تعلق داشتی همانجا بفیصل میرسانید تا از میامن التفات همایون شُرفات عالیش چون مصاعد قدربانی بمحاذات ایوان کیوان رسید و صفاء صحن دلکشا و طیب هوای روح افزایش خط نسیان بر اوصاف باغ جنان و روضهٔ رضوان کشید * * بیت *

* زهی بلند بنائی که غُرفهای بهشت *
* ز رفعتش همه هستند معترف بقصور *

و چهارصد و هشتـــاد ستون از سنگ تراشیده هریك بطول هفت گز برافراخته شد و سقف رفیع و فرش بدیعش تمام از تختهای سنگ تراشیده و پرداخته گشت چنانچه ارتفاعش تا پوشش قریب نه گز است * * نظم *

* ور ز طاق و قبهٔ مقصوره اش جوئی نشـــان *
* هیچ نتوان گفت غیر از کهکشـــان و آسمان *
* فرد بودی قبـــه گر گردون نبودی ثانیش *
* طاق بودی طاق اگر جفتش نبودی کهکشان *

و در هر رکن از ارکان چهارگانه اش منارى سر سوی آسمان کشیده و نداء ان اثارنا تدل علینا بچهار رکن عالم میرساند و صریر دِربزرگش که از هفت جوش مرتب شده عبادِ هفت

اقلیم را بدار السلام اسلام مي خوانند وگرداگرد دیوارش از طرف بیرون واندرون و گرد طاقها بکتابه سنگ تراشیده زینت یافته و پرتوانوار حروف وکلمات سوره کهف و دیگر آیات بینات قراني بران تافته کمال جمال منبر و قبله گاهش مصدوقه فلنولینک قبلة ترضیها برنظربصیرت آگاهان سرّ فاینما تولوا فثم وجه الله جلوه میدهد * مصراع *

* تا دیدهٔ توفیق که آنرا بیند *

و محراب آهنینش ازآه وآنین عذرخواهان و بالاسحارهم یستغفرون روشن آیینه صورت حال اولئک الذین یتقبل الله عنهم احسن ما عملوا دروچهره نما واگرچه آینه ازآه تاریکي پذیرد زَجَلِ تسبیح مسبحانش غلغله درحلقهٔ ذاکران مجامع ملکوت انداخته وصدای تقدیس مهللانش بصوامع عابدان لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون افتاده رجاء واثق که آن پادشاه دین پرور صاحب قران را بحکم من بني لله مسجدا ولوکمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة بهر غُرفه ازان قصری درفردوس برین کرامت گردد و بهرخشتی بهشتی و بهر سنگی فرسنگی از ریاض جنت عرضها کعرض السموات والارض روزی شود ودرکثیب مسك که محل لقای بیچون حضرت آفریدگاراست برمنابر نور درعین بهجت وسرور جاودان

ممتّع باشد و چون ماه مبارک رمضـــان که ایام فرخنده فرجامش را از مسک ختام روایح منابع للصایم فرحتان فایح است و در لیالی عالی قدرش انوار مصابیح ترابیح لامع و لایح بگذشت و میامنِ فرایض و سننِ صیام و قیام آن خجسته لیالی و ایام ببرکات اقامت نوافل و واجبات روز سعید عید مسترادف گشت رای عالم آرای صاحب‌قران دریا عطا درباغ دلکشا پرتو التفات بر بسط بساطِ مسرت و انبساط انداخت و طویهای بزرگ و جشنهای خسروانه ترتیب افتاد و از جمله خدر معلی رقیه خانیکه طوئی کرد که تا شیره فیروزه فام سپهر بکاسه سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین گشته زهره خُنیاگر مثل آن ندیده بود و پیر تیر صاحب تدبیر را نظیر آن هرگز درضمیر نگذشته - وصلی الله علی سید الانام وداعی الخلق الی دار الاسلام محمد و آلـه الکـرام و صحبه العظام و سلم تسلیما دایما ابدا کثیرا والحمد لله رب العالمین *

ذکر اسبابی که باعث شد بر توجه حضرت صاحب قران بصوب ایران زمین بیورش هفت ساله

از حکـــم تقدیر آسمانی که مجاری امور عالم اشکارا

و نهاني مطلقا بران مترتب است امیرزاده میرانشاه درپاییز سنه (ثمان و تسعین و سبعمایة) موافق سچقان ئیل در حوالي خوی بقرب مزار پیرعمر نخچیربان نشاط شکار فرموده بود و دراثناء تک وتاز بقوچي باز خورده و ازفراز زین دوتو گشته * بیت *

* خواست که آن قوچ را زنده بگیرد بدست *

* دست نداد وقضا نقش دگرگونه بست *

شاهزاده که مانند او شهسوار درروی زمین کم افتد به سر و گردن برزمین افتاد وازشدت آن سقطه زمانی نیك ازخود برفت غریو ازنهاد امراء وارکان دولت برآمد ولشکر سراسر ازآغا ونوکر جمع آمده درقلق واضطراب افتادند تا بعد از دیروقت اندک حرکتي کرد وفی الجمله اثر حیات دروپیدا شد وتا سه شبـانه روزش چند نوبت غش طاري گشت وطبیبی که متصدي اصلاح بود موجب افساد آمد وبمهویا بعمد که مظنه آن هم بود درمعالجه خطا کرد وازتعاضد این اسباب خللی فاحش بدماغ آن چراغ دوده اقبال ازعین الکمال راه یافت وچنان خسروي که ناموس تخت آذربیجان والوس هلاکوخان ازکمال شهامت وصرامت بنوعي قایم داشته بود که مزیدی بران صورت نمي بست حکام وسرداران اطراف واکنـاف حتی آنان که مدة العمر

سر اطاعت بفرمان هیچ پادشاه فرو نیاورده بودند و بهای اذعان آستان خدمت هیچ سلطان نسپرده مجموع دست تولا بدامن دولت والای او زدند وباقدام انقیاد بدرگاه آن فروزنده افسر و گاه آمدند و از صنوف نوازش و بخشش خسروانه آن دیدند که هرگز درخیال اماني و آمال ایشان نگذشته بود * * نظم *

* همتش دست کرم چون برکشادے روز بزم *
* خیره مانده ازعطایش دیدهٔ وهم و قیاس *
* هیبتش چون برکشیدی تیغ کین هنگام رزم *
* تیره گشتی چشمهٔ خورشید تابان از هراس *

از آسیب چشم زخم بعد از وقوع آن حادثه چنان شد که اکثر افعال و اقوالِ او ازنهج صواب انحراف داشت گاه ازمجرد توهمي خون یکی هدر ساختي وگاه براه اسراف واتلاف گنجی بپرداختی و بتخریب عمارت امر میفرمود وبسی کارها را که نه درخور چنان سروری بود ارتکاب مي نمود ازجمله بی موجبي در اوایل فصل تابستان برکوب عساکر فرمان داد و بعزم یورش بغداد سوارشد وهرشبانه روزدوکوچ میراند و همانا تصورش آن بود که سلطان احمد را بمجرد آوازه توجه رایت نصرت شعار ارکان ثبات وقرار تزلزل پذیرد و بغداد را گذاشته فرار پیش گیرد و چون

شاهزاده بقبه ابراهیم لک[1] رسید از تبریز خبر آمد که جماعتی از اعیان و متعینان آنجا اتفاق نموده اند و هم سوگند شده که غدری ایدیشند وچون حمیت ملکانه رخصت نمیداد که پیش از وصول بمقصد باز گردد بدان خبر التفات ننمود برقرار می راند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و سلطان احمد چون میدانست که نه موسم محاصره بغداد است لب وقار بدندان تجلد گرفته جای نگه داشت وچون از جانب تبریز ایلچیان متعاقب آمدند و اندیشه عصیان بتازه مکرر عرضه داشتند بعد از دو روز که رایت نصرت شعار سایه وصول بران دیار افگنده بود شاهزاده کامکار بعزم مراجعت سوار شد وروی توجه بصوب تبریز آورد و هر روز دو کوچ می فرمود وچون بآنجا رسید جماعتی که بقصد غدر و عصیان متهم بودند واز جمله قاضي بود همه را بتیغ سیاست بکف راندید ودر پاییز همان سال بنا بر آنکه مخالفتی از سیدي[2] علي شکي ارلات توهم فرمود تحقیق نا کرده لشکرکشید و ولایت اورا غارت کرد وچون آوازه استغراق اوقات شاهزاده بعیش وعشرت وقلت التفات او بضبط ونسق امور ممالک انتشار یافت گرجیان خبیث نهاد که دیو فساد وطغیان ایشان درشیشه

---

(۱) دربعض نسخ بجاي - لک - (مالک) است * (۲) دربعض کتب بجاي - سیدے - (سید) دیده شد *

صلابت قهر حضرت صاحب قران مقید بود دلیر شدند و دران مدت که آن حضرت بیورش هندوستان فرموده بود پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده مخـالفت آغاز کردند و دران وقت سلطان طاهر پسر سلطان احمـد جلایر با جماعتي اتباع در قلعه النجق بود سلطان سنجر حاجي سیف الدین برحسب فرمان قضـا جریان از مدتي مدید باز آن قلعه را محاصره میکرد پیرامن قلعه از جمیع جوانب دیواري از سنگ بر آورده بودند چنانچه کس از قلعه بیرون نمي توانست رفت و کس از بیرون راه بقلعه نداشت و اهل حصار نیک به تنگ آمده بودند دران فرصت گرجیان غلبه عظیم از بی دینان جمع آوردند و سیدے[1] علي شکي اگرچه بشعار اسلام متحلی بود بواسطه آنکه ولایت او را تاراج کرده بودند چنانچه گفته شد با گرجیان اتفاق نموده بعزم استخلاص سلطان طاهر که در مضیق محـاصره کارش بجـان و کارد باستخوان رسیـده بود متـوجه النجق شدند و بولایت آذربیجان درآمده دست تعدي و عدوان بخرابي ولایت مسلمانان برکشادند و چون سلطان سنجر ازان حال آگاه گشت از در قلعه برخاست و به تبریز رفت و صورت واقعه را بعرض امیرزادهٔ میرانشاه رسانید و شاهزادهٔ پسر خود را امیرزاده

---

(۱) در بعضی نسخ بجای - سیدی - (سید) است ٭

ابا بکر با چند میر مثل سلطان سنجر و حاجي عبد الله عباس و محمد قزغون و شیخ محمد تواجي و دیگر امراء با طفاء نایره آن فتنه فرمان داد و ایشان بصوب النجق روان شدند و چون گرجیان بحصار النجق رسیدند سلطان طاهر فرود آمده بایشان پیوست و قلعه را بحاجي صالح و سیدی احمد اغلشائي و سه ازناور گرجي سپردند و گرجیان امراء بزرگ و بهادران را ازناور گویند و چون مقصود ایشان خلاص سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد بازگشتند وهم دران حوالي لشکر تبریز بایشان رسید و سپاه جانبین صف کشیده جنگ در پیوست و چون گرجیان بغایت غلبه بودند ازناوران ایشان بتهور پیش آمدند و میمنه و میسره لشکر تبریز را براندند و سیدی علي شکي از قلب بیرون تاخته روی انتقام بامیرزاده ابا بکر نهاد شاهزاده جوان بخت با آنکه درسن هزده(۱) سالگي بود پاي ثبات فشرده یک چوبه تیر بکمان جلادت درآورد و از شست ظفرکشاد داده بردامن زره کلاه خود سیدی علي آمد ازان گذار کرده بررگ گردن او نشست و آن بی باک برخاک هلاک افتاد ولا غرو و الشبل فی المخبر مثل الاسد اما چون گرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را رانده شاهزاده نیز بازگشت و بسلامت ازان

---

(۱) دردو کتاب بجای - هزده - (شانزده) دیده شد *

ورطه بیرون آمد و گرجیان بمواضع خود مراجعت نمودند واز تبعات تغیر دماغ شاهزاده آن بود که طبعش بکلي مایل عیش و عشرت شد و اکثر اوقات بشرب خمر و لعب نرد مشغول بود و این نیز موجب آن گشت که امور نا مناسب از وصدور مي یافت روزي در اثنای گفت و گو با حرم محترمش خانزاده دشنامي تهمت امیز باو داد خدر معلـــي ازان معني بیش از حد بتنگ آمد و در تفتیش و منشاء آن افتراء محکم بایستاد و دران قضیه خرمن حیات جمعي از مرد و زن بآتش غیرت آن بانوي رفیع مقدار بسوخت ودولتخواجه اینـاق که راه وزارت ونیابت داشت جریده با حرم خود بگریخت و به ري پیش بیان قوچین رفت و حاصل عمرش که در مدت امارت اندوخته بود بباد غارت وتاراج رفت و این وحشت بآن انجامید که خانزاده از خشم متــوجه سمرقند شد و چون حضرت صاحب قران از غزو هندوستان معاودت نمود و بمستقر سریر سلطنت قرار گرفت بمسامع علیه رسانیدند که باحوال بعضی ممالك ایران بتخصیـــص آذربیجان فتوري راه یافته است و هم دران ولا مهد ابهت مآب خانزاده که از تبریز توجه نموده بود بسمرقند رسید و در قصر باغ چنار بشرف بساطبوس استسعاد یافت و حال خبط دماغ شوهرش امیرزاده میرانشاه و شکایتي چند که ازو

داشت بعز عرض همایون رسانید و عرضه داشت که اگر رایت همایون متوجه آن طرف نمیشود او اندیشه مخالفت دارد چه تمام یاساق آنحضرت را ترک کرده و اموال و خزانه را باسراف و تبذیر تلف نموده و این معانی موجب آن شد که حضرت صاحب قران گیتی ستان از متاعب سفر هندوستان هنوز نیاسوده و بعد از چنان سفری زیادت از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده عزیمت صوب ممالک ایران تصمیم فرمود * نظم *

جهان کاروان شاه سالار بود * دران کاروان بار بسیار بود
ز هر گوشهٔ بار می اوفتاد * همان کار درکار می اوفتاد
دران کارها یار او بود و بس * پناهنده را گشت فریاد رس

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران بایران زمین بیورش هفت ساله

* نظم *

بود پادشا سایهٔ حق بحق * بود کار ایشان بدیگر نسق
چو ظل افگند قدرت بی شبیه * نگیرد قیاسش زکس جز سفیه
نماند باحوال کس کار شاه * چه نسبت کسی را بظل اله
یکی را که در عهده شد عالمی * تن آسانی او را نزیبد دمی
بتخصیص شاهی که گردون پیر * ندیده چو او خسروی بر سریر

ماه در هر ماه خنگ فلک را از نو نعل بندي ميكند يعني بسير متوالي در ايام و ليالي بسرحد كمال مي توان رسيد و آفتاب هر بام و شام دامان آسمان در خون مي كشد يعني جهانكشائي و فرمان روائي بي تيغ آزمائي و كيهان پيمائي ميسر نميگردد و آنرا كه نه از عزايم خجسته فرجام سعي تمام وكوشش بردوام است ابلق ايام رام نيست و گردش روزگار بكام نه و هركرا صمصام انتقام پيوسته خون آشام نيست نه عقد دولتش انتظام يابد و نه قواعد سلطنتش استحكام پذيرد لاجرم حضرت سپهر بسطت صاحب قران *

* مصراع * * كه ختم گشت برو تا ابد جهانباني *

چون از يورش هندوستان كه مدت يكسال بحط و ترحال و قطع فيافي و جبال و تحمل شدايد جدال و قتال با زمره شرك و ضلال اشتغال مي نمود مراجعت فرمود بي آنكه چند گاهي باستراحت و آسايش بگذراند بنا بر اسبابي كه گذارش پذيرفت بازعزيمت جانب ايران پيش نهاد همت عالي ساخت و رايت عزم خسروانه برافراخته و زلزله در زمين و زمان انداخته تواجيان بزرگ برحسب فرمان بهر طرف كس فرستادند تا سپاه استعداد يورش هفت ساله كرده بدرگاه عالم پناه جمع آيند و بقدر توان و امكان در استعجال كوشيده اصلا تعالل ننمايند * * بيت *

چو شد منتشر قصهٔ عزم شاه * بجنبش درآمد زهر سو سپاه
درآمد زهر جانبي لشکرے * روان گشت جیشي زهر کشورے
و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علي بهادر و جهانملک
ملکت و پیر محمد فولاد را که از امراء امیرزاده شاهرخ
بودند روانه هرات گردانید تا بشاهزاده مشار الیه رسانند
که با لشکر متوجه آذربیجان شود و امیر سلیمان شاه از
پیش به تبریز رود و چون امراء این سخن بشاهزاده رسانیدند
درزمان بجمع سپاه خراسان فرمان داد و امیر سلیمان شاه
با سید خواجه بي توقف روان شد و شاهزادهٔ ستوده مآثر
بعد از فراهم آمدن عساکر بسعادت و اقبال سوار شد و براه
بسطام و دامغان توجه فرمود و چون بجاجرم رسید از
اردوي اعلی که دران وقت از جیحون عبور نموده توکل
قرقرا آمد و فرمان رسانید که سپاه خراسان براه شاسمان
و استراباد و ساري بروند که اردوی بزرگ از بسطام
و دامغان خواهد گذشت شاهزاده برحسب فرمان عنان
عزم بصوب شاسمان تافت و دران راه بواسطهٔ صعوبت طرق
و مسالک و علف و گیاههای مهلک چهارپای بسیار تلف
گشت و بعد از بسي زحمت بدولت و فیروزي بفیروزکوه
رسیدند و رای ممالک آرای امیرزاده محمد سلطان را
جهت ضبط توران زمین بسمرقند که مستقر سریر سلطنت بود

بگذاشت و بیردی بیگ ساربوغا و امیر حاجي سیف الدین و خداداد حسیني و امیرشمس الدین عباس و صدیق تابان و ارغونشاه اختاجي و الیاس خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امراء که بضبط سرحد مشغـــول بودند برقرار بمـــلازمت شاهزاده بهمان شغل بازداشت و امیرزاده اسکندر عمـــر شیخ را جهت ضبط اندگان و محافظت آن سرحد تعیین نمود و رایت جهانکشاي سعادت انتماء اول پایز روز چهارشنبه هشتم محرم سنه (اثنین و ثمانمایة) مطابق توشقان ئیل بفتح قریب که بحساب ازحسن اتفاق موافق سال تاریخ است درحرکت آمد *

* نظم *

خدیو جهان گیرروشن ضمیر * برَخْش اندر آمد زعالي سریر
روان کرد رایت بعونِ اِلٰه * روان درپناهش جهاني سپاه

و باغ قراتوپه بفرنزول همایون شرف اختصـــاص یافت و ازانجا بسعادت و اقبال نهضت نموده و ازعقبه گذشته بکش فرود آمد و کرامت زیارت شیخ شمس الدین کلال دریافته صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانید و ازانجا روان شده چون بترمذ رسید از مزارات متبرکه آنجا بتخصیص مشهد منور سادات و مرقد معطر قطب الاولیاء و المحققیـــن خواجه محمد علي حکیم ترمذي و شیخ بزرگوار ابوبکر وراق و دیگر مشایخ کبارقدس سرهم اجمعین استمداد همت نموده و صلات

وصدقات بمجاوران و سایر مستحقان رسانیده از جیحون عبور فرمود و ببلخ در مرغزار پای حصار هندوان نزول فرموده همان طریقه مرضیه مسلوک داشت و از ارواح مقدسه اولیاء که دران سرزمین آسوده اند بتخصیص خواجه عکاشه و خواجه رمّان و سلطان احمد خضرویه و فضیل عیاض و سفیان ثوري وغیرهم - نورالله مضجعهم - اقتباس انوار سعادت و استفاضت مدرار کرامت نموده خانه امیر یادگار برلاس را که داروغهٔ بلخ بود از فرقدوم فرخنده شوکت سپهر برین بخشید امیر مشار الیه برسم نثار و پای انداز قیام نمـوده شرایط خدمتکاري وطوي و پیشکش بتقدیم رسانید و از انجا بسعادت و اقبال سوار گشته روان شد و چون مراحل و منازل قطع فرموده موضع ساریق قمش جام مخیم نزول همـــایون گشت اغرق(۱) امیرزاده شاهرخ و حضرات عالیات ملکت آغا و گهرشاد آغا و فرزندان از هرات آمده دران محل بمعسکر ظفر پناه ملحق شدند و بسعادت بساطبوس نایز گشته نثار پاشیدند و پیشکشها کشیدند و امیرزاده سیورغتمش را که بچهار ماه پیش ازین بتاریخ پنجشنبه هشتم رمضان سنه (احدي و ثمانمایة) موافق سیوم خرداد ماه جلالي سنه (احدي و عشرین و ثمانمایة) بطالع

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است *

سنجله در هرات از ملکت آغا متولد شده بود مشمول میامن نظر حضرت صاحب قران گردانید و آنحضرت دیده عطوفت بروی او باز کرده مبتهج و مسرور گشت و هم دران محل امیر آقبوغا از هرات آمده بسعادت زمین بوس استسعاد یافت و برسم نثار و پیشکش قیام نموده مراحم خسروانه او را نوازش فرمود و بخلعت خاص سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزاني داشت و چون ازانجا نهضت نموده وطی مسافت فرموده بمزار متبرک شیخ الاسلام عالي مقام احمد جام در آمد ساقي اخلاصش کؤس مالا مال احسان وانفصال در داده حریفان فقر و فاقه را از جرعه نذور و صدقات سرخوش و دل شاد گردانید وازروح بزرگوار صاحب مزار استمداد همت نمود و امیرزاده رستم را بجانب شیراز پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاد که برادران باتفاق متوجه بغداد شوند و امیر سونجک را با دو هزار سوار ملازم او گردانید و در صحاری خرکرد و فراه کرد شکار انداخت و بعد از دو روز که جرگه بهم پیوست • بیت •

• زهرگونه صید اندران پهن دشت •
• فگندند چندانکه از حد گذشت •

و ازانجا در کنف حفظ پروردگار تعالی وتقدس از راه نیشاپور و بسطام روان شد وراه براه لشکر ظفر شعار را نغار

داده بحدود رّی درآمد و چون از خوار گذشته قریه ایوانک از فر نزول همایون رشک ایوان کیوان گشت امیرزاده شاهرخ که برحسب فرمان از راه مازندران فرموده بود دران محل بموکب گیتي کشای ملحق شده

تتمه قصه امیر سلیمان شاه که برحسب فرمان از پیش آمده بود

امیر سلیمانشاه که بموجب فرموده پیشتر متوجه تبریز شده بود چون بری رسید و از تقریر بیان قوچین که داروغه ری بود تغییر دماغ امیرزاده میرانشاه بتحقیق پیوست رفتن به تبریز مصلحت ندانست و ازانجا بهمدان رفته توقف نمود و امیرزاده ابابکر با امراء امیرزاده میرانشاه مشورت کرده باتفاق خط نوشتند پیش امیر سلیمانشاه که البته مي باید آمد و چون امیر سلیمانشاه به تبریز رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با معدودي باستقبال رایت فتح آیت روان کرد و امیرزاده ابابکر او را در ظاهر تبریز بمرغزار قم تویه طوي داد و خلعت پوشانیده اسپان متعدد کشید و سید خواجه شیخ علي بهادر را که همراه او بود اسپ و جامه داد و ازانجا متوجه قراباغ شدند و چون صاحب قران کامگار از ری و شهریار بگذشت

امیرزاده میرانشاه برسید وآن روز رخصت ملاقات نیافت وهم دران روز امان از شیراز با هدایا و پیشکش که امیر زاده پیر محمد عمرشیخ ارسال نموده بود بیامد و بعزبساط بوس فایز گشته انچه همراه داشت بمحل عرض رسانید امیرزاده میرانشاه روز دیگربدولت پای بوس مستسعد شد وزانو زده پیشکش کشید لیکن بواسطه جرایمي که ازو صدور یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد * مصراع *

* بیچاره آنکه ازنظرش اوفتاده است *

وتمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام برحسب فرمان جهت تحقیق احوال شاهزاده پیشتر به تبریز رفتند ونواب و عمال اورا گرفته بند کردند ودفترهای دیواني طلب داشته اموال دودانکه چند ساله که بدیوان اعلی تعلق داشت وشاهزاده بطریق اسراف وتبذیر بهرکس داده بود از نسخه بیرون نوشتند ومجموع استرداد نمودند وچون بمسامع علیه رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بعیش وعشرت که موجب اختلال مملکت گشت ترغیب جمعي ندیم پیشه واهل سازبود که پیوسته ملازم بودند واورا بران میداشتند حکم واجب الاتباع نفاذ یافته بود که ایشانرا بدارعبرت برکشند وندیمان مجلس شاهزاده را مثل مولانا محمد قهستاني که با وجود وقوف برمصطلحات فنون علوم درشیوه

نظم و نثر و جدّ و هزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بود و استاد قطب الدین نایي و حبیب عودي و عبدالمومن گوینده که هریك درفن موسیقـــي یگانه روزگار و سرآمده ادوار بودند همه را بگرفتند و چون بپای دارآوردند بحکم کما تعیشون تموتون مولانا محمـد بعادت مطـــایبه و ظرافت باستاد قطب الدین گفت که خدمت استاد در جمیع حالات مقدم و پیشوای ما بوده درین مقام نیزهمان رسم مرعي مي باید داشت وجلاد اول قطب الدین نایي را ریسمان درپای انداخته بدار برکشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت نظم کرده بخواند و قضا حکم خود براند * بیت *

* پایان کار وآخرِ عمراست ملحدا[1] *
* گر بایدت و گرنه بدست اختیار نیست *
* منصور وار گر ببرندت بپای دار *
* مردانه پای دار جهان پایدار نیست *

و رفیقان ایشان را نیزهمان شربت چشانیدند و چون حضرت صاحب قران بسلطانیه رسید مظفر نظری[2] از اصفهان آمده بدولت بساطبوس سرافراز گشـــت واز هرگونه ظرایف

(۱) در بعض نسخه بجای - ملحدا - (محمدا) است * (۲) در دو کتاب بجای - نظری - (نظیری) دیده شد *

و نفایس و تنسوقات و پیشکشهای فراوان کشید و رایت نصرت شعار براه قرادره و اردبیل متوجه جانب قراباغ شد و در صحاري موقان و اقتام شکار کرده بکنار آب اَرَس نزول فرمود و بران آب از کشتي پل بسته بسعادت و سلامت عبور نمود و قراباغ اَرّان را مضرب خیام جلال و مرکزِ رایت و اعلام دولت و اقبال گردانید و اردوي اعلي در حوالي قطورکنت که یورت عمرتابان بود قشلاق کرد و امیرزاده ابابکر و امیرسلیمانشاه درانجا بشرف بساطبوس استسعاد یافتند و امراء امیرزاده میرانشاه و اعیان سپاهش هریك فراخور حالِ خود پیشکشها کشیدند و چون پیش ازین والي ولایت شکي سید(۱) علي ارلات با لشکرگرج اتفاق نموده بود و بدرِ قلعه النجق آمده و جان برسرآن ناداني کرده چنانچه شرح داده شد درین وقت پسراو سیدے احمد که متصدي ایالتِ ایل و ولایت او شده بود بواسطه جریمه پدرش ازبیم انتقام خدام صاحب قران گردون غلام مضطرب وبی آرام گشت والتجا بملک شروان امیرشیخ ابراهیم برد که او بمزید اخلاص دربندگي بندگان آنحضرت سمت اختصاص یافته بود * * بیت *

هرکه باخلاص کند بندگي * سربفرازد زسرافگندگي

---

(۱) درسه نسخه بجای - سید - (سیدی) دیده شد *

شیخ ابراهیم باستظهار عفو پادشاهانه او را بپایهٔ سریر خلافت مصیر آورده و بعز بساط بوس رسانید سیدی احمد زمین عبودیت بلب ادب بوسه داد و شیخ ابراهیم عفو جرایم او را از حامی مراحم پادشاهانه درخواست کرد عواطف حضرت صاحب قران نقوش تقصیرات او را رقم عفو و اغماض کشیده بصنوف تربیت و نوازش سرافراز گردانید و منصب و مقام پدرش باو ارزانی داشت و شیخ ابراهیم ساوری بسیار آورده به ترتیب طوی مشغول گشت و چندان اسپ و گوسفند جهت آن طوی کشته بود که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و تواجیان آنرا بر لشکر قسمت کرده همه را به پختند و روز طوی به بکاولان سپردند و دیگر اسباب جشن مجموع در خور آن بود وبعد ازان پیشکشها کشید از جانوران و غلمان و جواري و انواع اقمشه و رخوت و اصناف جُبَّه و اسلحه وغیرِ آن و از جمله شش هزار اسپ کشید *

ذکر رسیدن اخبار سارّ از اطراف و اقطار

دراثنای احوال مذکور خبرهای ملایم که از شواهد و علامات قوت دولت روز افزون بود از اطراف و اکنافِ جهان برسید از جمله آنکه تمور قتلغ آغلن که بعد از شکست و ضعف توقتمش خان از پیش حضرت صاحب قران رفته بود وخاني الوس جوجي برو قرار گرفته بحکم ان الانسان

لیطغی ان اراه استغنی کفران نعمت کرده دم از مخالفت می زد درین وقت وفات کرده است و آن الوس بهم برآمده و پریشان گشته و دیگر آنکه ملک الطاهر برقوق که ممالک مصر و شام در حیطه سلطنت او بود ودیعت حیات عاریتی باز سپرده و میان امراء ممالک او مخالفت و منازعت واقع شده و بمحاربه و قتال انجامیده و بسیاری از اعیان امراء او بقتل آمده و فرج پسر او که ولی عهد پدر است وجودی و اختیاری ندارد و دیار مصر و شام بیکبارگی بهم برآمده و دیگر آنکه در ولایت خطای تنغوز خان که پادشاه آن مملکت بود و مدتی بکفر و ضلالت گذرانیده درگذشته است و هرج و مرج بایل و الوس او راه یافته و دیگر آنکه خضر خواجه اغلن که حاکم جته بود داعی اجل را اجابت نموده و در میان پسرانش شمع جهان اغلن و محمد اغلن و شیرعلی اغلن و شاهجهان اغلن بواسطه افساد مردم شریر مخالفت باز دیده شده و دیگر آنکه امیر اسکندر عمر شیخ با امراء ازندگان لشکر کشیده بمغولستان [illegible] بالغ [illegible]

[illegible] ایشان غالب شده و دشمنان را نه بفر دولت قاهره بر[illegible] [illegible] است نهور و منکوب گردانیده وصول این اخبار که [illegible] بیک وز اتفاق افتاد موجب مزید بهجت و استظهار ولت خواهان سعادت یار گشت والحمد لله الواحد لقها ر و تفصیل قصه امیرزاده مشار الیه آنست که چون

الوس جته بواسطه وفات خضر خواجه اغلن بهم برآمد امير زاده اسکندر آن معني را غنيمت دانست با آنکه درسن پانزده سالگي بود لشکراندگان جمع آورد و با امراء که ملازم او بودند مثل پير محمد طغي بوغاي برلاس و نورک برلاس و بيان تمور بيکيچک جته و پير حاجي ملش و شيرمست پسر بهمن چون غرباني متوجه مغولستان شد وامراء که برحسب فرمان اعلي درجته بودند مثل بيردي بيک و خداداد حسيني و امير شمس الدين عباس و داد ملک برلاس و صديق تابان وغيرهم توجه نمودند وچون موکب شاهزاده به نزديک کاشغر رسيد امراء بدو ملحق شدند و باتفاق روی جلادت به آن جانب آورده يارکنت را تاخت کردند وازانجا گذشته سارق قمش وکلپين والي کول و يارقورغان وچهارطاق وکيذوک باغ همه را بتاختند وچون بناحيه اوج رسيدند ايل والوس که دران نواحي يورت داشتند بعضي بانقياد وايلي پيش آمدند وبعضي (۱) را کوچ کرده براه آق سو بردند واوج را که حصني است استوار بکوشش بسيار فتح کردند وآق سو قلعه است که راه بيکديگر دارد ودر حصانت ومحکمي بمرتبه که اهالي آن نواحي وحوالي

---

(۱) در بعض کتاب نجای - بعضي را کوچ کرده براه آق سو بردند - (بعضي کوچ کرده براه آق سو رفتند) ديده شد *

آن را امید گاه روز وقایع و شداید شناسند امیـــرزاده مشارالیه با امراء عظام عزیمت بصوب آقسو تافتند و چون برسیدند درظاهر آن فرود آمدند و بتدبیر اسباب جنگ حصار و ترتیب آن چون ساختن ملجـــور و بریدن نقب و تراشیدن نردبانها و عرّادها و نظایرِ آن مشغول شدند و قریب چهل روز بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و بعد ازان اهالي قلعه انقیاد کرده پیشکش بدرفرستادند و جمعي بازرگانان خطـــای را نیز که آنجا بودند باموال بیرون کرده فدای خود ساختند و ازانجا چپقون(۱) بطرف پای و کوسن فرستادند و پای ییلاق است و کوسن قشلاق و عساکر نصرت شعار پای و کوسن را تاخت کردند و حرم امیرخضرشاه حاجي ملك آغا و دخترش اسن ملك و غیرهما اسیر گرفتند و تارم را نیز بتاختند و ایل بسیار ازان مواضع کوچانیده براندند و بعد ازان فتوحات ازآقسو امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد

ن تا خان بالغ که ... ـنختـــگاه خطـــای است براه آب انی صد و شصت و یک منـــزل است * ۱۰۱ انجا تا
اجه سي و پنج منزل است و ازقرا خواجه تا تنقاول که خطای است و ازکوه تاکوه دیواري کشیده اند ودروازه رحانها و یام خانها ساخته وجماعتي درانجا بمحافظت .

---

(۱) دربعض نسخ بجاي - چپقوق - (حقوق) دیده شد *

سرحد قیام مي نمایند سی و یك منزل و ازانجا بکنجا نغو که از شهرهای خطای است پنجاه و پنج منزل و ازانجا تا بخان بالغ چهـــل منزل است و به نمغای چهل منزل وگویند راهي دیگرهست که از ختن تا بسرحد خطای بچهل روز مي توان رفت اما هیچ آبادانی نیست و ریگ فراوان است و چاه که دران چول مي کنند اگرچه زود بآب میرسد دربسی مواضع آب آن سمّیتي دارد و هرجانور که میخورد هلاک مي شود واز غرایب آنکه دوچاه که میان آن دو چندان مسافتي نیست گاه مي باشد که آب یکی کشنده است وازان یکی خوشگوار و از ختن تا بکاشغر پانزده روزه راه است واز کاشغر تا بسمرقند بیست و پنج منزل و درختن دو رود خانه است که آن را ارنک قاش و قرا قاش میگویند و بیشترسنگ آن رود خانه یشم است و از انجا بدیگر ممالک مي برند و آب هردو رود خانه از قرانغوتاق فرو میریزد القصه چون امیرزاده اسکندر بختن رسید اهالي آن بقعه اطاعت و اذعان بیرون آمدند ...... رسیدند و ازنیروی دولت قاهره صاحب قران قلاع و بقاع آن حدود و نواحي مسخر گشت و امیرزاده مشار الیه بجانب قرانغوتاق رفت وآن کوهي است بلند بغایت تند چنانچه پای زینها[1] بسته اند تا صعود بران متمشي

(۱) در بعض نسخه بجای - پاي زینها بسته - (نردبانها راست کرده) است *

کردد وسکّان ختن و توابع هنگام حدوث فتـن و وقایع پنـاه بحصانت آن کوه برند امیرزاده چون برکیفیت حال آن کوه اطلاع یافت باز گشت و آن زمستان در کاشغر گذرانید و از پری پیکران مغول و حور وشان ختن دو تقوز اختیار کرده مصحوب شیخ یساول بدرگاه عالم پناه روانه داشت و او در ابتدای یورش شام که بعد ازین شرح پذیر خواهد گشت بمعسکر ظفرقرین رسید و یک تقوز دختر و یک تقوز اسپ بامیرزاده محمد سلطان فرستاد و او با لشکر بعزم یورش جته بترکستان آمده بود و چون امیرزاده اسکندر توقف نا نموده مسارعت نموده بود و از پیش رفته آن معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد و بیلاک او را رد کرد و ازانجا مراجعت نموده بسمرقند رفت و چون بهار شد امیرزاده اسکندر باندگان آمد و ازانجا بعزم دیدن امیرزاده محمد سلطان متوجه سمرقند شد و چون بآق کتل رسید باو رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است ... انجا بودند مثل پیر ... لعی نیز در خاطر اندیشه فضولی ... ملش این معنی را حمل بر مخالفت وعصیـان کردند ... مکراندگان را جمع آورده حصار را درمیان گرفتند ...

نزول کرد و آن باغیست که امیرزاده عمر شیخ احداث فرموده بود و ایشان نوکران خاصه او را گرفته بند کردند و خبر بسمرقند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که او را اندیشه مخالفت بود و بقلعه درآمده با نوکران او را گرفته ایم از پیش شاهزاده کس آمد و امیرزاده اسکندر را با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب کوهک او را بشاهزاده رسانید و یرغو پرسیده امیرزاده اسکندر را بند کردند و بیان تمور بیکیجک را که اتابگش بود با بیست و شش نوکر امیرزاده مشار الیه بقتل آوردند *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران گیتی ستان بعزم کفار گرج بطرف دره خمشا

ابراهیم و سیدی احمد را خلعت داده بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که از مجموع لشکرها از هرده نفر سه نفر آزوق ده روزه گرفته ملازم موکب گیتی ستان باشند و باقی لشکر و اغرق(۱) در همانجا توقف نمایند و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ آفریدگار ایلغار کرده با تمام شاه زادگان متوجه ولایت ایشان شد و چون لبِ آب کُر مخیم نزول همایون گشت فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت تا کشتیها جمع آورده بر سرِ آب پل بستند و شاه و سپاه بران پل بگذشتند و شیخ ابراهیم با لشکر شروان بموکب ظفر قرین ملحق شد و سیدی احمد نیز ملازم شد و موکب همایون ازانجا نهضت نموده از شکی بگذشت و بجانب دره خمشا که اماکن و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود بحیثیتی که از تشابکِ اشجار و اغصان باد وزان آسان از خلالِ آن گذار نتوانستی کرد * نظم *

* چنان تنگ و درهم یکی بیشه بود *
* که رفتن دران کار اندیشه بود *
* درختانش سر درکشیده بسر *

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است *

* چو خطِ دبیــران یك اندر دگر *

* نتابیده اند روی از چرخ هــور *

* ز تنگی رهش پوست کندی زمور *

یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که لشکریان ظفرپیشه ده روزه راه درختان را بدهره و تبر وارّه بهیند اختند و راه ساختند بعرضی که پنج شش قوشون در پهلوی یکدیگر می توانستند رفت و دران ایام مدت بیست روز متصل برف می بارید وپیوسته از پرند مشک فام سحاب برکوه وهامون خرده کافور می بیخت (۱) و چون لشکرِ اسلام بمحل و مقام گبران شقاوت فرجام رسیدند زمزمه تکبیر وتهلیل درخمِ طاق فیروزه فام انداختند وتیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را که پشت زمین در پر حواصل گرفته بود از خونِ بی دینان غیرت رخسار لاله و ارغوان ساختنــد هرکه یافت شد امان نیافت و هرکه پدید آمد ناپدید گشت و خمشــا که سالار واستظهار آن زمره لعین الذین یکذبون بیوم الدین او بود از عجز و اضطرار ترک خان ومان کرد و فرار اختیــار نمود عساکر گردون مآثر در طلب او تا دره آقسو بشتافتنــد وبسی گاو و گوسپند و غیرِ آن از اموال و اجنــاس غنیمت یافتند وچون خمشا ازبیم مجــاهدان شیر شکار شغــال وار

---

(۱) در بعض نسخه بجای - بیخت - (ریخت) دیده شد *

بجنگل گریخت سپاه دین پناه خانهای دوزخیـان را آتش زده‌ند و دیهـها را بصرصرِ نهب و غارت ویران ساختنـد *

* بیت *

* ساکنان درد وزخ و مسکن بآتش سوخته *

* چهرهٔ ملت زفتحِ غازیان افروختـه *

و چون عیش آن گمراهان بی خمر گوارنده نمي بود مرد و زن و اطفال ایشان بدان معتاد بودند بغایتي که هرکه مي مرد بر حسب * بیت *

* وصیت است که هنگام قبض روح مرا *

* بمي بشوئي و از چوب رز کني تابوت *

بی شراب دفن نمیکردند از برای اضرار کفار و تنغیص عیش ایشـان که نص و اغلظ علیهم بآن ناطق است امر عالي نافذ شد تا باغات و بساتین بر لشکر ظفر قرین قسمت کردند و مجموع ببالای کوهها بر آمده رزها که اهل نار بامید باده خوشگوار پرورده بودند از بیخ برکندند و دیگر درختها را بعضی را بریدند و بعضی را پوست بازکردند و عمـارات آن مواضع بتخصیص کلیسیاها که محلِ عبادت نامقبـول آن مخذولان بود با خاک برابر گردانیدند و از غرایب اتفاقات دولت روز افزون حضرت صاحب قران آنکه در زمستان سال سابق که بارس ئیل بود در بلاد هندوستان و نواحي

و حوالي دهلي و دریای گنگ غزا مي فرمود و بتخانها را خراب مي ساخت و درین زمستان توشقان ئیل که مدت یکسال تمام نشده در ولایت گرجستان بجهاد مشغول بود و کلیسیاها را بر مي انداخت و لله در من قال *

* بیت *

* براق عزم تو گامی که برگرفت از هند *
* نهاد گام دوم بر اقاصي ایران *

حقا که اگر اسکندر بودي اسپ دولتش درین طول و عرض بهزار جا سکندری خوردي و اگر اردوان دوان تازیدي از عهده مجرد قطع مسافت بیرون نیامدی * * بیت *

* کسی را که یاري دهش یاور است *
* حکایات او حالتي دیگر است *

گفتار در مراجعت رایت نصرت انتما از غزوه دره خمشا

چون مبارزان میدان جهاد قریب یکماه نشیب و فراز آن بلاد را بسنابک مراکب تسلط و استیلاء بسپردند و بسیاري از ازناوران کفار و عامه بی دینان بد کردار را بتیغ آبدار آتش بار بقعر جهنم و بیس القرار فرستادند و حاکم ایشان خمشا آواره و کم آوازه گشت و دیار کفر ویراني بیش از

اندازه گرفت و دران هنگام شدت برودت هوا از حد گذشته
بود و راهها از کثرت برف دربند آمده * * نظم *

* فشانده خردۀ کافور گون میغ *
* فسرده چشمها چون چشمۀ تیغ *
* جهان از جور چرخ چنبري پیر *
* زگرد برف شیبت کرده چون شیر *
* ز رشک حسن احوال سمندر *
* میان آب مرغابي پر آذر *
* شده حلاج دي در پیشه(1) کاري *
* دکان بر چیده عطار بهاری *
* زبیم لشکر بي رحم بهمن *
* گریزان آتش اندر سنگ و آهن *
* زسهم تیر سرما مهر انور *
* ز ابر تیره ناوردي برون سر *

و بدین واسطه لشکریان را قوت یافت نمیشد و اسپان را غیر
از پوست درخت خورش نماند چنانچه بسی از چهارپایان
تلف شدند حضرت صاحب قران مرکب مراجعت در زیر
ران عزیمت کشید و از آب کُر گذشته در موا کب فتح و فرصت
و فراغ بقراباغ معاودت نموده باردوي همایون نزول فرمود

(1) در بعض نسخه بجاي - پیشه - (پنبه) دیده شد *

و دیده امید فرزندان را بفر طلعت فرخنده روشن گردانید ودران مقام از موهبت ذو الجلال والاکرام امیرزاده خلیل سلطان را پسري جمیل پیکر خجسته اثر کرامت شد واورا برکل نام نهادند و چند روز متوالي برسم تهنیت ونثار قیام نمودند وطویهای پادشاهانه مرتب داشته عیشها کردند وطربها فزودند ودران اثنا فرمان اعلي صدور یافت که امراء امیرزاده میرانشاه را که در محاربه گرجیان که بحوالي النجق اتفاق افتاده بود تقصیر کرده بودند وفرار جسته در دیوان بزرگ یرغو پرسند امیرزاده شاهرخ وامراء با متثال امر قیام نمودند وچون بعد از پرسش وتفتیش وتحقیق صورت حال چنانچه واقع شده بود بعز عرض همایون رسانیدند حکم واجب الاتباع بنفاذ پیوست وحاجي عبد الله عباس ومحمد قزغان را پس و پیش چوب یاساق زدند ویمن حمزه اپردي را که پیش از همه گریخته بود اشارت شد که بیاساق رسانند وبدرخواست شاهزادگان بجان امان یافته اورا نیز چوب پس و پیش زدند واز هریک ایشان بجرمانه سیصد سراسپ بستدند وبرمجموع اعیان نوکران امیرزاده میرانشاه بحسب حال از پنجاه تا دویست وسي صد سراسپ حواله رفت وتمام آن اسپان را برپیادگان سپاه ظفرپناه قسمت کردند وعاطفت پادشاهانه امیرزاده ابا بکر

را که دران جنگ جلادت نموده و سیدی علي شکي را بیك چوبه تیر برخاک هلاک انداخته بصنوف تربیت و نوازش اختصاص بخشید * *بیت *

* شه است ظِلّ خدا زان دهد سزا و جزا *
* بقهر و لطف بد و نیک زیر دستان را *

و هم دران اثنا برهان اغلن را که بکرات حرکات نا مناسب ازو بصدور پیوسته بود چنانکه سبق ذکر یافته باز بتجدید جریمه بزرگ ازو بظهور آمد برحسب اشارتِ شحنه قهر بیاساق رسانیدند و پسرش را نیز همان شربت چشانیدند و قوشون و نوکران او را برستم فولاد دادند فسبحان الذي یعز من یشاء و یذل من یشاء وهو علی کل شیئ قدیر *

تتمه احوال امیرزاده رستم که ازجام متوجه شیراز شده بود وذکر جریمه که از برادر بزرگ او امیرزاده پیرمحمد بظهور آمد

گفته شد که امیرزاده رستم برحسب فرمان صاحب قران گیتي ستان ازجام متوجه شیراز شد و امیر سونجک

با دو هزار سوار بموجب فرموده ملازم رکاب او بود و چون ایشان از راه یزد و ابرقوه بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را در قراباغ طوی کرده خلعت پوشانید و صد هزار دینار کپکی بخشید و امیرزاده رستم و امیر سونجک و برادرزاده اش حسن جاندار و حسن چغداول که هردو در شیراز بودند بر حسب فرموده از راه بهبهان و تستر عازم جانب بغداد شدند و امیر سعید برلاس و علي بیگ عیسی که از خویشان امیر عباس بود در شیراز جهت ضبط شهر باستادند چه اشارت علیه باین معنی نفاذ یافته بود و امیرزاده پیر محمد که حکم جهان مطاع چنان بود که او لشکر را سرکرده برود از عقب ایشان روان شد و تن بخستگی داده ببهانه مرضی که نداشت تخلف نمود و از نوبنجان شولستان باز گشت و امیرزاده رستم و امراء مذکور لُر آسترک را در رامهرمز تاخت کردند و غنیمت بسیار گرفتند و از آنجا ایلغار کرده و از دزپل گذشته در موضع دوبندار تمام احشام ساکی و فیلي را بغارتیدند و از آن جا روان شده باد را و باکسار را غارت کردند و اسیر گرفتند و چون جمادی الآخر سنه (اثنین و ثمانمایة) بمندلي رسیدند امیر علي قلندر که از قِبَل سلطان احمد آنجا بود آهنگ جنگ کرد و او را بیک حمله شکسته از مردم او یازده کس را دستگیر کردند و به تیغ سر افشان

از پا در آوردند و منذلي را عرضه نهب و تاراج ساختند و امیرزاده پیرمحمد که بعلت تمارض از راه برگشت چون بشیراز رسید بواسطه اغواء و افساد جمعي تاجیك بد فعل که ملازم او شده بودند خیالی فاسد بدماغ راه داد و بترتیب سموم قاتل و دیگر تصورات باطل اقدام نمود و هم از نوکران او جمعی امیرسعید برلاس را ازان حال آگاهي دادند و هنگام تفتیش در روی او بمشافهه بگفتند امیرسعید او را در قلعه قهندز محبوس گردانید و خود جهت محافظت او در قلعه ساکن شد و علي بیگ عیسی را در شهر بگذاشت و خبر بپایه سریر اعلی فرستاد و در قشلاق قراباغ که مخیم نزول صاحبقران بود فرستاده امیرسعید برسید و صورت حال بعرض رسانید یرلیغ عالم مطاع صادر شد که امیرالله داد بشیراز رود و مفسدان که شاهزاده را بد آموزي کرده اند بیاساق رساند و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نصب کند و او را بند کرده بیاورد امیرالله داد برحسب فرمان روان شد و چون بشیراز رسید از مفسدان بد آموز مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خراساني را همانجا بیاساق رسانید و مستوی قوشجي(۱) را دست و پای بریدند و مبارك خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را بند کرد

(۱) در بعض نسخه بجای - قوشجي - (قوجین) است *

و نشان صاحب قران گیتي ستان را بعراق عرب پیش امیرزاده رستم فرستاد و درمندلی بعد از انهزام امیرعلي قلندر باو رسید و چون امیرزاده مشار الیه بر مضمون فرمان واقف شد بی توقف ازانجا متوجه شیراز گشت و برحسب فرموده حسن جاندار و حسن جغداول ملازم او باز گشتند و امیرسونجک براه جمجمال (۱) روی توجه بقراباغ آورد که محل اردوي همایون بود و چون امیرعلي قلندر که درمندلي ازصدمه جلادت عساکر منصور گریخته ببغداد رسید و صورت واقعه بعرض سلطان احمد رسانید اضطرابي عظیم بحال او راه یافت و ازغایت دهشت و حیرت بفرمود تا دروازها را مجموع ببستند و جسر بکشادند و از آمارات دولت قاهره دران ولا قضیه غریب روی نمود شرحش آنکه حضرت صاحب قران حکومت خوزستان و ضبط آن بشروان ارزاني داشته بود و او درانجا دل برجمع مال بسته دست استیلاء بر کشاد و از شمس الدین دهدار و دیگر متعینان و متمولان آن دیار وجه بسیار بزجر وا ضرار بستد و بعضی از کلافتران جویزه را بقتل آورد و با هزار سوار آراسته متوجه بغداد شد و کمر خدمتکاري بسته باقدام هواداري پیش سلطان احمد رفت سلطان احمد مقدم او را گرامي داشته بمزید تربیت اختصاص

(۱) دردوکتاب بجای - جمجمال - (چیچمال) دیده شد ٭

بخشید و او بخفیه با امراء و اتباع او از در دوستي درآمده هرکس را بمبلغي گرانمند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادي محظوظ گردانید و از تصادم تقدیرات الهي مفصل وجهي که بهرکس داده بود از نویسنده او ضایع شد و بدست یکي از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام افتاد و دران اثنا که سلطان احمد از غلبه حیرت دروازها بسته بود بعرض او رسانید و توهمي که داشت یکي هزار شد و از جمله مبلغ ده هزار دینار باسم رافع مفصل ثبت بود سلطان احمد في الحال اورا به نشاند و بدست خود گردن زد و دران وقت شروان را با جمعي امراء مثل قطب حیدري و منصور بتاخت ایرات فرستاده بود یادگار اختاجي را بفرستاد و امراء را پیغام داد تا شروان را بقتل آوردند و سرش را ببغداد فرستادند و درشهر بکمتر از هفته قریب دوهزار کس را از مردم خود بکشت و وفا خاتون را که بجای مادرش بود و اورا از خردي پرورده و بزرگ کرده بواسط فرستاد و بالشي بر روی او نهاده بآن طریق هلاک کردند و دیگر زنان و خدمتکاران که درحریم دولت او بودند بیشتر را بدست خود بکشت و در دجله انداخت وبعد ازان در خانه را به بست و هیچ افریده را راه نمي داد چنانچه آش خاصه که باورچیان مي آوردند در میزدند

وآن را سپرده هم از در باز میگشتند چون چند روز برین و تیره بگذشت شش کس از محـــرمان را بفرمود ته هفت بارگیر از طویله خاصه گرفتند وبآن جانب دجله بردند و شبی بکشتي از آب بگذشت وبآن شش کس سوار گشته متوجه قرا یوسف ترکمان شد و مدتي مطبخیـــان برقرار طعام مي بردند و بحد متکاري مي سپـــردند و مردم را از غیبت او اصلا خبر نبود و چون سلطان احمد بقرا یوسف رسید او را و لشکریانش را بغارت شهر تطمیـع کرده ببغداد آورد و چون برسیدند ایشان را بآن طرف آب منزل تعیین فرمود وخود بکشتي بگذشت و از بس نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازي و سایر رخوت و اجناس که بقرا یوسف و ترکمانان داد ایشانرا خرسنـــد ساخت و نگذاشت که دست تعدي بغارت دراز کنند و چون از هجوم سپاه حضرت صاحب قران بغایت خایف و ترسان بود پیوسته جاسوسان را برگماشته تفحص احوال آنحضرت میکرد و چون در اواخر سنه (اثنین و ثمانمایة) خبرآوردند که رایت کشورکشای روی عزیمت بصوب سیواس آورده اندیشه کرد که اگر عساکر گردون مآثر بحدود روم و شام در آیند راه گریز که ممر نجاتش همان بود برو بسته ماند فرج را جهت ضبط شهر بازگذاشت و زن و فرزند و اموال و نفایس خود را برداشته با قرا یوسف از بغداد روان شد و از فرات

گذشته روی گریز بروم نهاد و چون بحلب رسیدند حاکم آنجا تمور تاش با دیگر امراء از شهر بیرون آمدند و راه بر ایشان بستند و چون جنگ در پیوست شکست بر لشکر حلب افتاد و ایشان ازانجا گذشته بروم رفتند و قصه فوجي از سپاه ظفرپناه که در یورش سیواس با ایشان دوچار خوردند و کردند آنچه کردند خواهد آمد *

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران بعزم غزای گرجستان

چون فصل زمستان که اوان جولان بنفشه نصرانی شعار و نرگس یهودي عیار مي باشد بآخر انجامید و مبشر صبا که مفسر آیت و احیینا به الارض بعد موتها است بشارت ورود ورد محمدي انتما که من شم الورد الاحمر و لم یصل عليّ فقد جفا ني — صلی الله علیه و سلم - رسانید حضرت صاحب قران کامکار سپهر اقتدار در اول لوی یلْ از قشلاق بیرون آمد * * نظم *

* قورلتـــای فرمود وقت بهـــار *
* که پشت زمین شد چو روی ...
* شدند انجمن جملـــه شهزاد ...
* بزرگان و گُردان و آزاد ...

* جهان جوی با سروران رای زد *

* بموج اندر آمد محیط خرد *

و بعد از ادارت اقداح استشارت تقدیم احراز فضیلت جهاد و غزو با زمرهٔ شرك و عناد وجهه همت عالي نهمت گشت *

* نظم *

* وزان پس شد اسباب طوی ساخته *

* یکی جشن شاهانه پرداخته *

* خدیو جهان گیر روشن ضمیر *

* بر آمد بتخت خلافت مصیر *

* پر از شیره شد صحن هامون تمام *

* خورش خورده شد باده جستند و جام *

* پس از عیش و عشرت ز اندازه بیش *

* مهمات دولت گرفتند پیش *

ورای آفتاب اشراق بر تفقد احوال اعوان و انصار انداخت شاهزادگان و امراء و کافه لشکریان مظفر لوا را اوکلکا داده پیادگان را سوار ساخت و طرق و منازل صوب گرجستان را تفتیش و تحقیق نموده بتفصیل ثبت افتاد و در ضمان حفظ مهیمن معین از قراباغ روی توجه بولایت ملک گرگین نهاد * * بیت *

* با سپ اندر آمد ز بالای تخت *

* روان کرد رایت به نیروی بخت *

و چون بعد از ده روز صحرای بردع مضرب خیام موکب گیتی ستان گشت و قبه بارگاه گردون اشتباه باوج ماه برآمد *

* بیت *

* همه دشت گشت از کران تاکران *
* پر از خیمه و خرگه و سایبان *

طهرتن که از سابقه عنایت ذو المنن به بندگي و هوا خواهي آنحضرت اختصاص یافته بود از آزرنجان[1] برسید و بسعادت بساطبوس استسعاد یافت و زانو زده پیشکشها کشید *

* بیت *

زمین را بلب نقش بندي نمود * ثنا گسترید و ستایش فزود

حضرت صاحب قران صنوف مراحم و عواطف خسروانه در بارهٔ او ارزاني داشت و بخلعت و کلاه و کمر سرافراز گردانید و بتوق و علم و نقاره بلند آوازه ساخت و رخصت مراجعت بآزرنجان کرامت فرمود و اشارت علیه بنفاذ پیوست که در ضبط و محافظت جای خود کوشش نموده شرایط حزم و احتیاط مرعي دارد و آن سرحد را از تعرض سپاه روم صیانت نماید *

* نظم *

* جهاندار گفتش که بیدار باش *

---

(۱) در نسخهٔ کتاب بجاي - آزرنجان - (آذربیجان) است *

* بداد و دهش کوش و درکار باش *
* بمردي نگهدار آن مرز و بوم *
* مشو غافل از بدسگالانِ روم *

و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده شکار کنان منازل و مراحل سپرے مي شد و چون حدود گرجستان از غبار موکب ظفرقرین عطرساي گشت قاصدی پیش گرگین فرستاد که طاهر پسر سلطان احمد جلایر را بجانب ما فرست و چون فرستاده پیغام بآن بد کیش شقاوت فرجام رسانید از غایت جهل و ضلال جواب نه بر نهج صواب باز داد * نظم *

* هر آن کزسعادت نصیبي نیافت *
* برو پرتوِ نور دانش نتافت *
* زبانش چو پوید طریقِ خطاب *
* نگوید بجز هرزه و ناصواب *

لاجرم چون فرستاده باز آمد و صورت حال عرضه داشت از جسارتِ خسارت مآل آن بي دین بد فعال نایره خشم حضرت صاحب قراني افروخته تر گشت و از اغرق(۱) جدا شده بتعجیل روان شد و سپاه ظفرپناه را فرمان داد تا بولایت گرج در آمده خروش تکبیر و تهلیل در دیار کفر انداختند و دستِ جلادت بغزو اهل شرک و ضلال برکشاده مواضع و مساکن

(۱) در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) دیده شد *

ایشان را ویران ساختند واشجار و غلات را با میوه رسیده وخوشه کشیده از بیخ برکندند و گرجیان از غایت خوف واضطرار پناه بکوههای بلند وغارهای استوار برده بودند ودرمواضع سخت که وصول بآن بطریق غلبه واستیلاء در اندیشه ورای عقلاء نگنجد حصارهای محکم ساخته ومسکنها پرداخته بهادران لشکر اسلام را چون پشت شجاعت بقوت دولت قاهره صاحب قرانی قوی بود بی اندیشه روی تهور بقلع وقمع کفار نهادند وبعضی دلاوران از سر جان برخاسته درصندوقها می نشستند وجمعی آنرا بزنجیرها و طنابها استوار کرده از بالای کوه فرو می گذاشتند تا بمقابل مغارها میرسیدند وآن شیرمردان موفق دران صندوقهای معلق بپای مردی ومردانگی بر می خاستند وازسر اخلاص دست جهاد کشاده انتقام اسلام از کفره شقاوت فرجام می خواستند وبی دینان بدکیش را که دران مغارها تحصن جسته بودند بزخم تیر وضرب نیزه و شمشیر مقهور گردانیده بمغارها درمی آمدند وآن خاکساران باد پیما را به تیغ آبدار از مغاره بآتش که وقودها الناس و الحجارة می فرستادند ودر بعضی مواضع که مواقع تحصن ایشان بود آتش ونفط می انداختند و عماراتی که از چوب ساخته بودند می سوختند وهرچند اهل شرك وضلال بسیار بودند

و در مواقف مقاتله و جدال از بیم جان بجان میکوشیدند
بر وفق میعاد الا ان حزب الله هم الغالبون در هر
موقف نسیم نصرت الهي از مهبّ فضل نامتناهي بر رایت
اسلام مي وزید و همای ظفر از تایید خالق قُوَي و قُدَر جناحِ
نجاح بر لشکرِ پادشاه دین پرور داد گستر مي گسترانید و برین
منوال پانزده حصار نامدار که مایه اعتضاد و استظهار کفار
بد کردار بود مفتوح و مسخر گشت و هر که بتلقین و تعلیم
والله یهدي من یشاء الی صراط مستقیم
سعادت اسلام دریافت او را امان بخشیدند و هرکه از غوایت
و طغیان بر ضلال لن نومن بهذا القران اصرار نمود
سرش از تن بتیغ جهاد بریدند * بیت *

* سوی دین بتوفیق پروردگار *
* هر آن کس که ره برد شد رستگار *
* ولی غازیانِ ممالک ستان *
* ندادند امان مشرکان را بجان *

حضرت صاحب قران از سپاه خراسان جمعي نام پرداازان(۱)
و لشکریان پیاده را بمحافظت تفلیس نامزد کرده باز داشت
و در دشت مقران نزول فرمود گرگین بی دین چون آثارِ
کین حامیان شرع مستبین بدیده یقین مشاهده کرد چون روبه

(۱) در دو نسخه بجای - پرداازان - (داران) است *

گرگین از مهابت شیر غرین رو بگریز نهاد * * بیت *

* چو دشمن زبون گشت و بیچاره شد *

* بناچار و ناکام آواره شد *

ازناوران گرج و بزرگتران آن دیار از غایت عجز و اضطرار و نهایت تذلل و انکسار روی تضرع و ابتهال بقبله ترفع و جلال آوردند و در موقف انقیاد و اطاعت بزبان استکانت و خشوع امان خواستند *

* نظم *

بدرگاه صاحب قران آمدند * ثنا خوان و زاري كنان آمدند

بریده دل از جان امید از جهان * کشاده یکایک بپوزش زبان

و چون آن ولایت بتحت تصرف سپاه بهرام انتقام اسلام در آمد کلیسیاها و دورکه از مدتي مدید باز محل عبادت نا مقبول آن مدبران مخذول بود همه را به تبر ظفر و میتین تعصب دین با زمین هموار ساختند و زجل تسبیح و تهلیل دران اماکن انداختند آن اراضي ببرکت وصول غازیان صاحب تایید از میامن اقامت اذان و ادای فرایض و سنن بهترین ادیان وملت زهراء خاتم پیغمبران علیه وعلیهم الصلوة و السلام بهره مند گشت و برکات آن بروزگار این دولت پایدار که تا انقضاء احقاب و اعصار پاینده و مستدام باد واصل و متواصل شد و الحمد لله رب العالمین *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم غزو بجانب جاني بيگ گرجي

بعد از فتح و تسخير ولايت ملك گرگين راى رزين صاحب قران سعادت قرين غزو ديگر ولايات گرجستان مطمح نظر همت ساخت و از دشت مقران ايلغار فرموده اغرقي[1] ديگر بگذاشت و رايت عزم دره جاني بيگ گرجي بر افراشت * نظم *

ز تخت اندر آمد بتخت روان * سمند قمر سير گردون توان
روان از پيش لشكري بي شمار * همه صفدر و تند و خنجر گذار

و چون ماهچه چتر فرقد ساي از مطلع آن دره بر آمد عساكر گردون مآثر حدود و جوانب آن را فرو گرفتند و از صداى نفير و نقاره و برغو زلزله دران كوه و دره انداختند و اطراف آن ولايت را تاخت كرده غنيمت بسيار و مال بي شمار ضميمه ديگر فتوحات سپاه اسلام شد جاني بيگ گرجي با جاني بلب رسيده و دلي چون مرغ نيم بسمل از خوف و هراس در خون طبيده بقدم مطاوعت و انقياد بيرون آمد و حصار و مغاره بيكبار از بيم تسليم كرد * نظم *

چو دشمن فرو ماند يكبارگي * برون آمد از عجز و بيچارگي

---

(۱) در بعض كتب بجاى - اغرقي ديگر - (اورق ديگربار) ديده شد *

بدرگاه صاحب قران سجده برد * ولایت بخدام حضرت سپرد لشکر منصور کمر جهاد و بازوی اجتهاد بسته و کشاده بتیغ غزا که بصیقل ظفر زدوده بود و از چشمه نصرت آب داده آتش فنا در خرمن حیات کافران نهادند و همه را بسقر و سعیر و جهنم و بیس المصیر فرستاده مساکن و عمارات ایشان را هم بسوختند و بفر دولت قاهره صاحب قرانی کرایم غنایم این جهانی و عظایم اجور و مثوبات آن جهانی اندوختند *

* نظم *

* چو برباد تاراج رفت آنچه بود *
* فگندند آتش دران بوم زود *
* نماندند چیزی بجز سنگ و خاک *
* و زان پس بآتش سپردند پاک *

وزانجا در ظل رایت فیروزی آیت مراجعت نموده باغرق(۱) پیوستند و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علی بهادر را از راه سماوا بتاخت روانه ساخت و امیر جهانشاه را با لشکر جرنغار از دهانه دره باستعجال ارسال فرمود و موکب گیتی ستان در ضمان عون و عنایت یزدان از راه سماوا روان شد و لشکریان که از هر جانب بتاخت رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نامحصور از اسپ و گوسفند و غیر آن باردوی

(۱) در بعض نسخ بجای - باغرق - (باورق) است *

همایون ملحق شدند و آن لشکر شیرشکار مور شمار در جمیع اطراف و اکناف آن دیار از برای زجر و اضرار کفار قلعهای ایشان را بر کندند و کلیسیا ها ویران ساختند * بیت *

ز آسیب قهر اندران بوم و بر * نماند از عمارت بکلي اثر

و در سر دره قلعه بود بیل نام در غایت استحکام و حصانت و نهایت ارتفاع و متانت * بیت *

چو عهد عاشقان محکم حصاري * معاذ الله ز خیبر یادگاري

و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران انداخت در زمان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر همان روز جنگ درانداخته آن را نیز مسخر ساختند و ویران گردانیدند * نظم *

* حصاری بدان استواری که بود *
* که تسخیر آن ممتنع مي نمود *
* دلیران لشکر بفرمان شاه *
* گرفتند و کندندش از گرد راه *

و ازانجا کوچ کرده صحرای گرج مضرب خیام نزول همایون گشت حضرت صاحب قران امیرجهانشاه و دیگر امراء را با غلبه تمام از لشکر ظفر قرین بطلب گرگین بی دین بایلغار فرستاد و آن بد فعال لعین چون شغال گرگین در بیشها و درها سرگردان مي گشت لشکر منصور فوج فوج درجست و جوی

او بشتافتند و بمیان بیشها و درها در آمده او را بسیار طلب کردند و چند کس از خواص نوکران او بدست آوردند اما اورا نیافتند و غارت بسیار کرده با غنایم بی شمار باز گشتند و بمعسکر همایون پیوستند حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده و از آب کُر گذشته بسعادت و اقبال نزول فرمود *

* بیت *

توفیق رفیق و چشم بد دور * نصرت یزکِ سپاه منصور

گفتار در فتح قلعه زریت وحصار سوانیت

درین اثنا و منهیان وقایع پژوه بسمع اعلی رسانیدند که جمعي کثیر از ازناوران گرج قلعه زریت را پناه ساخته اند ودرانجا متحصن شده و آن حصاري بود بغایت استوار بر بالای کوهي بلند واقع شده چنانچه هرگز در هیچ تاریخ کس ندیده و نشنیده که آن را بقوت و غلبه گرفته باشند ابر تا بپای او رسیدی عرقش از جبین روان گشتي و باد جهان گرد از فرازِ آن نفس در بر افتاده گذشتي * * بیت *

ز راهش پیک فکرت خسته گشته * بعجز از نیمهٔ ره باز گشته

ضمیر منیر صاحب قران جهانگیر کمند تدبیر بر کنگره تسخیر آن انداخت و بایلغار روان شده و لشکر فیروزي اثر بپای آن کشیده پیرامن آن را مضرب خیام نزول همایون ساخت اعوان و انصار سپهر اقتدار بترتیب منجنیق و عرّاده و دیگر

اسباب جنگ حصار مشغول شدند روز هفتم یرلیغ لازم الاتباع صادر شد و عساکر گردون مآثر جنگ سلطاني در انداختند و آن قلعه را به نیروی دولت قاهره مسخر کردند و هم دران روز کنده و افگنده با زمین برابر کردند و مجموع گرجیان بدکیش را که درانجا بودند بتیغ غزا بگذرانیدند و سپاه ظفر پناه باطراف وجوانب تاخت برده بی دینان سرگشته را گروه گروه دستگیر کرده مي آوردند و بر حسب فرموده اقتلوا المشرکین کافة همه را به تیغ جهاد روانه جهنم وبیس المهاد میگردانیدند ازبس خون که بحکم شرع مبین بر خاک کین ریختند بسیط زمین لاله زار شد وازبس جیفه کشته که برهم افتاده دشت سربسرکوه گشت و دامان کوه از خون رود بار * نظم *

* زبس گرج کژکین دین کشته شد *
* زمین تا سپهر برین پشته شد *
* رسید و گذشت اندران قتل گاه *
* نم خون بماهي بخارش بماه *
* جهان شد زبس جیفهٔ زخم دار *
* چو کوهي که باشد همه (۱) چشمه سار *

و درین اثنا خبر محقق شد که گرگین لعین در موضع سوانیت

(۱) در بعض کتاب بجای - همه - (درو) دیده شد *

نشسته است و از بخت خفته اش خار اضطرار در پای شقاوت شکسته حضرت صاحب قران بتحقیق و ثبت راهها فرمان داد و بجمع سپاه که بهر طرف تاخت برده بودند اشارت نمود و نیمه لشکر را در اغرق گذاشته و رایت عزم خسروانه بر افراشته در کنف حفظ آفریدگار با نیمی دیگر ایلغار فرموده روی توجه براه نهاد * * نظم *

* روان شد جهان دار با داد و دین *
* بعـــزم غزا با سپـــاه گزین *
* ز گرد آسمان در سیـــاهي شده *
* ز جوش زمین پشت ماهي شده *

کرکین از استماع توجه رایت نصرت قرین سراسیمه و بیچاره از سوانیت آواره گشت و با قلق و اضطراب جان گداز بصوب انجا ز گریخت لشکر منصور چون بقلعه سوانیت رسیدند آنرا بفر اقبال بی انتقال صاحب قران بیك حمله بکشادند و دل در کین کرکین بسته بتکامشي او روان شدند و به بسیاري از مردم او رسیده بقتل آوردند کرکین خاکسار از آب ایغرو کرلان گذشتـــه بهزار جان کندن نیم جاني ازان ورطه بیرون برد *

* بیت *

* ز سر ساخت پا تا بموئي برست *
* چو تیرے که یابد رهائي ز شست *

و چون کارش بجان و کارد باستخوان رسید بیقین دانست که دستِ مکنت او از حمایت پسر سلطان احمد جلایر قاصر است اورا براند واو بروم رفت که خبرِ توجه پدرش بدانجانب شنیده بود و کرکین اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاد و صورتِ فرو ماندگي واختلالِ حال برسم تضرع وابتهال عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کرد که نتیجه تبه کاري و بدکرداري خود دیدم و مرارتش چشیدم و بدانچه سزایم بود رسیدم و مقاسات آن کشیدم اگر مرحمت پادشاهانه بندگي حضرت رقم عفو بر جرایم این بنده معترف بگناه کشد و از سرِ خون این بیچاره مضطر درگذرد بعد ازین روی اطاعت از قبله فرمان برداري نگرداند و از اذیت اهل اسلام بغایت محترز بوده بهیچ وجه ایشان را نرنجاند وباج و خراج برگردنِ عجز و احتیاج گرفته سال بسال مال بخزانه عامره رساند * نظم *

اگر عفو شاهم ببخشد گناه * نه پیچم دگر روی خدمت ز راه
کنم در مقامِ سر افگندگي * بجان بندگانِ ترا بندگي
اگرچه گنه کارم و تیره روز * بعفوِ تو امید وارم هنوز

گفتار در توجه رایت حضرت صاحب قران بجانب ایوانی گرجی

چو ملک کرکین از درِ مسکنت و بیچارگي در آمده

بگناهانِ خود اعتراف نمود و ازجسارتي که در محافظت سلطان طاهر جلایر ازو صادر شده بود پشیمان گشت و او را از پیش خود دور کرد و اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاده بشفاعت و زاري عهد بست که مدة العمر در اقامت وظایف خدمتکاري و ادای ساو و جزیه تهاون و تقصیر جایز ندارد مرحمت حضرت صاحب قران جرایم او را بنقوش عفو و اغماض بنگاشت و عنان عزایم خسروانه بصوب ولایت ایواني که یکي ازعظمای امراء گرج بود معطوف داشت *

* نظم *

خدیوِ جهان گیر صاحب قران * درآورد رخشِ ظفر زیر ران
روان شد بتایید حق لشکري * که بگرفت انبوه شان کشورے
سپاهي چو آشفته پیلانِ مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست

و چون رایت ظفر پیکر بآن ولایت درآمد عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را تاخته اعلام اسلام بر افراختند و خروش تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر گذرانیده رسم معهود خویش از تسخیر قلاع و تخریب مساکن و بقاع کفار فجار با تمام رسانیدند و ازانجا با کمال شوکت وشکوه دامن بدامن کوه روان شده روی توجه بدیار قرا قلقنا نلیق نهادند و اهالي آن مردم کوه نشین جلد سپاهي پیشه بودند آن ولایت را نیز تاخت کرده حصارهای ایشان بکشادند و آتشِ قهر در

اماکن و مساکن آن دوزخیان نهاد نه و بتاييد رباني و نيروی دولت صاحب قراني مجموع گرجيان را که دران نواحي و حوالي بودند غارتيده بسی ازايشان را بتيغ جهاد بگذرانيدند و مصدوقه انا کذلک نفعل بالمجرمين باظهار رسانيدند وما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم *

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از جانب گرجستان

چون همت عالي نهمت صاحب قران گيتي ستان که مصروف بود بتقويت دين و تمشيت شرع سيد المرسلين عليه و عليهم افضل الصلوات واکمل التحيات از غزای گرجستان فراغ يافت و مجموع آن ديار و بلاد از خبث وجود اهل ضلال و فساد بآب تيغ جهاد شسته شد و رايت کشور کشاي عالم آرای بعزم معاودت نهضت نمود و بعد از قطع منازل و مراحل ييلاق منکول محل نزول موکب همايون گشت و رتبه آن سر زمين بفر شکوه رايت نصرت قرين از چرخ برين بر گذشت باز بمسامع عليه رسانيدند که جماعتي از بی دينان گرج در موضع فرس گرد نشسته اند يرليغ واجب الامتثال از موقف جلال صدور يافت و امير شيخ نور الدين با لشکر جلادت آيين ايلغار کرده برحسب فرمان بطرف ايشان روان شد و چون

همت پادشاهانه حضرت صاحب قران مقتضي آن بود که عظایم امور ملک و ملت و مصالح ضروریات دین و دولت بنفس مبارک خود سازد بعد از چند روز رایت عزیمت بر افراخت و عساکر گردون مآثر را ترتیب کرده اغرق[۱] بگذاشت و از عقب ایشان نهضت فرموده روی سعادت و اقبال براه آورد * بیت *

پی مرکبش فتح را راهبر * رفیقِ طریقش جنودِ ظفر

و چون چند شب درمیان کرده هوای فرس گرد را از گرد فرس شمامه مشک اذفر بخشید بمدت پنج روز هفت قلعه از قلاع گرجیان بی دین مسخر کرد و با زمین هموار گردانید و زبان تیغ غازیانِ موحد بسی از مشرکان ثالث ثلثه گو را چهار تکبیر فنا بگوش جان رسانید * نظم *

چو فیروز شد رایتِ غازیان * به نیروی اقبال صاحب قران
بکندند یکباره آن بوم و بر * بسی قلعه کردند زیر و زبر
و زان کج نهادان ناراست کیش * بکشتند هر سو زاندازه بیش

و رایت منصور محفوف بعون و تایید ملک غفور ازانجا باز گشت و در منکول باردوی همایون نزول فرمود و دران محل چند روز اقامت نموده درعین عشرت و شادماني و کمال

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض کتاب بجای اغرق (اورق) است *

حشمت و کامرانی به نشست درین اثنا ایلچیان از طرف
فرنگ رسیدند و پسر امیر مراد که از قیاصره روم بود و بقیه
ایشان اسیر شده بیاوردند و بوسیله ارکان دولت غراء بع
زمین بوس استسعاد یافته صورت هوا خواهی امراء خویش
بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانیدند عواطف پادشاهان
ایشان را نوازش فرموده خلعت پوشانید و خوش خاط
بازگردانید * * بیت

* بران آستان هرکه روی نیاز *
* نهاد از درش کامران گشت باز *

و ایشان براه طربزون باز گشتند و اردوی کیهان پوی ر
جهت ملاحظه چهارپایان مدت دوماه در صحراء و علف
زار منکول توقف افتاد و تمام امراء و لشکریان بدرگاه عال
پناه جمع آمدند ملوک اطراف و اکناف سر انقیاد ب
آستان متابعت و مطاوعت نهاده دست تایید ابواب امانی
و آمال بر روی دولت و اقبال کشاده ابلق توسن ایام بکا
رام و ممالک شرق و غرب مسخر فرمان و تابع احکام - والحمد
لله ذی الجلال والاکرام *

گفتار در موجبات توجه موکب قیامت
باس بجانب سیواس

* بیت *

* سبحان خالقي که صفاتش زکبریا *
* بر خاک عجز مي فگند عقل انبیا *

حضرت مسبب الاسباب - تبارکت اسماؤه - برحسب ارادت بی علت وقوع هرحادثه وحدوث هر واقعه بوجود واسطه وحصول رابطه منوط ومربوط فرموده تا درمجاري امور عالم چنانچه آثار کمال قدرت کامله بر نظر اعتبار دیده وران چهار بازار فاعتبروا یا اولی الابصار جلوه مي نماید اسرار جمال حکمت شامله نیز چهره بکشاید و بظهور آید *

* بیت *

* در تمامِ آفرینش پیش هرکو عاقل است *
* هیچ بی حکمت نباشد گرچه قدرت کامل است *

وچون امرالهي که پدید آرنده ونگاه دارنده جمیع اشیاء جز او نیست یکی است که وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر غلبه حکم احدیت امر صلاح حال هرکثرتي را بوحدتي باز بسته که عقد جمعیت آن بي این بهیچ وجه انتظام نیابد ازانجمله نظم احوال دارالخلافة هیکل انساني که عالم صغیراست بتدبیر نفس واحد متعلق است که بی پرتو التفات او اصلا نپاید وهیچ ازو نیاید وبهمین وتیره ثبات وقرار اجتماعاتِ عالم کبیرمرتبط بتمکن واستقلال پادشاهي عدیم المثال است که بی حسن سیاستِ ملوک نظام مملکت را

دوام نماند والبته بفساد وانخرام انجامد و لهذا عظماء حکماء گفته اند نسبة الملک الی المدینة کنسبة النفس الی البدن و ظاهر است که چون تدبیر نفس و افعال قوای طبیعي و حیواني که گماشتگانِ او اند بسنن سنیه سویت و عدالت بود بدن صحیح باشد و احوال او برنهج سلامت و استقامت گذرد و اگر آن تدبیر و اعمال نه بر قانون نصفت و حد اعتدال باشد بدن از حلیه صحت و عافیت عاطل ماند و مآلش بفساد و زوال آنجامد و برهمین منوال اگر ملک مملکتي یا والي ولایتي از صراط مستقیم عدل و راستي عدول جوید و بوسوسهٔ دیو غرور و طغیان طریق بغي و عدوان پوید هر آینه اختر دولتش رو بوبال نهد و حال اهالي مملکتش اختلال پذیرد و از شامت کردار ناصوابِ او ملک و ولایت مصبِّ سیول بلایا و رزایا گردد * بیت *

* خانه کنِ ملک ستمکاري است *

* دولتِ باقي ز کم آزاري است *

و از نظایر این تشبیب حال قیصر روم و سلطان مصر و شام است که چون دران عهد و اوان ازیشان افعال نکوهیده و حرکات ناپسندیده بصدور پیوست نایره غضب حضرت صاحب قران اشتعال یافت و ثوران خشم قیامت نهیبش موجب آن شد که با وجود تمادي مدتِ سفر و بعد عهد عساکر

منصور از مواضع خویش دو مملکت بآن عظمت را در بقیة المیدان یک یورش تاخت فرمود و هر دو را به نیروی دولت قاهره مسخر گردانید و مجموع بلاد و قری و مدن وامصار هر دو دیار فرسوده سنابکِ مراکب مواکب فیروزي عواقب گشته بسی ضرر و نقصان بسکان و قطان آن اماکن و مساکن رسید * * مصراع *

* ولا بد للمقدوران یتکونا *

شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که ایلدرم بایزید که دران عهد قیصر روم او بود بمزید شوکت وسعتِ مملکت از قیاصره سابق امتیاز داشت و بسیاري از ولایات روم مثل ولایت آیدین و منتشا و کرمیان و قرمان که دستِ استیلاء وتسلطِ پدرانش بآن نمي رسید بتحت تسخیر و تصرف در آورد و از دیار فرنگ چهار ماهه راه مطیع و منقاد گردانید وبعد ازانکه قرا عثمان قاضي برهان الدین حاکم سیواس را در جنگ دستگیر کرده بقتل آورد و لشکر کشید و سیواس را مسخر ساخت و تا بملَطْیَه که متصل است بولایت حلب بحوزه تصرف در آورد و ملطیه را نیز که از مدتي مدید باز تابع شام بود محاصره کرد و بگرفت و در سیواس امیري مصطفي نام داروغه گذاشت و حکومت ملطیه به پسر مصطفي تفویض کرد و بي آنکه کسي متعرض شود و بمقابله او درآید

سالم و غانم بمستقر سریر سلطنت و ایالت معاودت نمود و کثرت و غلبه اتباع و اشیاعش بدرجه رسید که دوازده هزار سگبان داشت لاجرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور بدماغ پندار او برآمد و جاده صواب و سداد از نظر بصیرت او پوشیده ازین معنی غافل ماند که * بیت *

* خدائي که بالا و پست آفرید *

* زبردست هردست دست آفرید *

و باندیشه فاسد ایلچي پیش طُهرتن فرستاد که ترا بعد ازین مطیع و منقاد این جانب مي باید بود و خراج ازرنجان و ازرروم و آن اطراف و جوانب حاصل کرده بخزانه ما رسانید و سخني چند زیاده برطور خود که نه حد امثال او بود پیغام داد طهرتن صورت حال عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کرد حضرت صاحب قران دانست که صاحب روم رادیو شوم غرور ازراه انداخته است خواست که او را بوساطت خضر قلم که درظلمات دوات بآب حیات رسیده راهنمائي فرماید *

گفتار درنامه فرستادن حضرت صاحب قران قضا هجوم خجسته قدوم بقیصرروم

رای ممالک آرای خدیو جهانگیر دبیردانشور روشن

ضمیررا طلب داشته فرمان داد که نصیحت نامه عتاب امیز بایلدرم بایزید نویسد باشد که از بیخودی نشوه حکومت وجاه و غلبه لشکر و سپاه هشیار گشته روی صلاح و رشاد براه سلامت و سداد آورد دبیر بلاغت شعار قلم وار سرِ امتثال بر خط فرمان نهاده خامه مشکبار دربنان لطافت نگار گرفت و صدر کتاب بحمد و ستایش حضرت آفریدگار و تحیت و درود سید و سرور اخیار و ابرار علیه و علی آله الکرام و صحبه الکبار افضل الصلوات و اکمل التحیات موشح ساخت * نظم *

* سرِنامه کرد آفرینِ خدای *
* که او دست گیرد بهر دو سرای *
* خدائي که عالم بفرمان اوست *
* زمین و زمان غرق احسان اوست *
* ثنای خدا را برای رزین *
* درود نبي ساخت نعم القرین *
* وزان پس رقم زد بکلکِ هنر *
* سخنها که برجان زند نیشتر *
* خطابی سراسر عتاب و ستیز *
* چو تیغی بالماس کین کرده تیز *
* عتابی بیکبارہ تهدید و بیم *
* که گردد دل از خواندنِ آن دو نیم *

و سخن را بر مضمون فرموده رحم الله امراء عرف قدره ولم يتعد طوره اساس انداخت محصلش آنكه خداى بر بندهٔ رحمت كناد كه قدر و پايه خود را بشناسد و پاى از حد خود فراتر ننهد امروز بحمد الله تعالى - ممالك ربع مسكون در تحت تصرف بندگان ما است و بسيط روى زمين جولان گاه يكرانِ فرمانِ ما سلاطين عالم و ملوكِ اطراف مطيع اند و منقاد و امور سلطنت و فرمان روائي جاري برحسب آرزو و نهج مراد سروران آفاق اوامر و نواهي مارا گردن نهاده و گردن كشانِ جهان درآستانِ اطاعت ما بسرايستاده *

* ز دريا بدريا سپاهِ من است *
* جهان زير پرِّ كلاهِ من است *
* ملوكِ زمان صف زده بر درم *
* بسيطِ زمين تنگ بر لشكرم *
* بروى زمين حكم راني كجا است *
* كه از جان نه منقاد فرمان ما است *

كوه گران سنگ يك حمله سپاه ظفرپناه مارا تاب نمي آرد و گردون گردان سر از متابعت تابعان امر ما برنمي دارد *

* بيت *

* چرخِ فلك ار نه برمرادم گردد *
* قطبش بدو پاره محورش خم گردد *

وحالِ نسب و تبار تو که منتهی بترکمانی کشتي بان میشود برراى منیر ما روشن است محتاج بیان نیست * بیت *

چه حاجت که گویم تبـارِ ترا * شمـارم نهان و آشکارِ ترا
همه مردمِ روم تا مصر و شام * شناسند اصلِ ترا خاص و عام

همان بهتر که کشتي سوداى محال را که درغرقاب غرور و پندار افگنده باد بان جرأت و جسارت فرو گیري و در ساحلِ سلامت و استقامت لنگرِ توبه و ندامت به یندازي تا از تلاطم امواجِ انتقام وعقوبت غرق دریاى بلا و محنت نگردي چه تا غایت استماع میرفت که باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته و بغزو لشکر فرنگ بازوى جلادت کشاده و بدان سبب اصلا عنان توجه و تعرض بصوب آن دیار انعطاف نیافت خاص بآن نیت که چون آن ولایت ازثغور اسلام است بسلامت باشد واز مرور وعبور لشکر منصور غبار تفرقه بر دامن روزگار اهالي آن دیار نه نشیند که این معني عوذًا بالله موجب ملالت مسلمانان و شماتت بی دینان گردد زینهار زینهار طریقه و وار پدرانِ خود نگهدار و پاى پندار از گلیمِ قدر خود درازتر مکن * نظم *

* که برخونِ خود ترک و تازي کني *
* که گنجشک باشي وبازي کنـي *
* چرا حدِّ خود را نداري نـگاه *

* مکن چهرهٔ بخت خود را سیاه *
* منه پا از اندازهٔ خود برون *
* که افتی بچاهِ بلا سرنگون *

بعد ازین باقدام غرور پیرامن فضول مگرد * * مصراع *

* که شمع مهر نمیرد یقین باین دمِ سرد *

وفحوای * مصراع *

* اطرق کری ان النعامة فی القری *

بگوش هوش شنو وعقل را کار فرمای ومودای اترک الترک ما ترکوکم نصب العین ضمیر ساخته درِ فتنه بروی خود مکشای * * نظم *

* مکن آنکه هرگز نکردست کس *
* بدین رهنمونِ تو دیوست وبس *
* ترا با من این سرکشی از کجاست *
* ندانم که افگندت از راه راست *
* چه سودای خام ست آخر ترا *
* سها از کجا آفتاب از کجا *
* اگر پشه را تاب عنقا بود *
* سزد گر ترا کینه با ما بود *
* کجا صعوه را این میسر شود *
* که با باز روزی برابر شود *

* تو در بیشهٔ روم گردیدهٔ *
* نبردِ دلیران کجا دیدهٔ *
* به پیکار افرنجت ار بونریست *
* ز تایید دین و دعای نبي ست *
* مشو غرّه کانها نه مردي تست *
* اگر بشنوي با تو گویم درست *
* مجو رزم پیلان به نیروی مور *
* بلا بر سرِ خود میاور بزور *
* کبوتر که پهلو زند با عقاب *
* بقصدِ سرِ خویش دارد شتاب *
* شغال ار کند پنجه با نره شیر *
* سرِ بخت خود را درآرد بزیر *
* بدستِ خود ار نیستي بی خرد *
* مزن تیشه از جهل بر پای خود *
* کجا باز گویم من این داوري *
* که با من کند چون توئي هم سري *
* ولي ازتو اینها نباشد غریب *
* که هست ازخرد ترکمان بیِ نصیب *
* مبادا که این پندِ من نشنوي *
* که بی شک درآخر پشیمان شوي *

* اگر من بروم اندر آرم سپـــاه *
* چو هفد آن همه بوم گردد سیاه *
* مباد آنکه من زین کنم رخش کین *
* که برهم زنم آسمـــان و زمیـــن *
* مفت آنچه حق است دادم پیـام *
* تو داني و تدبیـــر خود والســلام *

چون مکتوب بمهر اشرف اعلی موشح و محلی گشت درصحبت جمعی مردم کاردان پیش ایلدرم بایزید فرستاد ایشان از برق سرعت سیر استعاره کرده روی بصوب روم نهادند و چون بمقصد رسیده مکتوب برسانیدند و باداء رسالت و پیغام قیام نمودند. مادۀ سودای محال دردماغ قیصرروم بیش ازان غلبه داشت که بلعاب خامه وجلاب کتاب و خطاب تسکین یابد بجواب نا صواب مشغول شد و زبانِ جرأت بلاف و گزاف بکشاد که مدتیست که مرا مقابله ومقاتله اودرخاطر است این زمان عزم جزم کرده برانم که با لشکرِ جرار بی شمار توجه نمایم اگر او پیش نیاید تا به تبریز و سلطانیه بیایم *

* نظم *

* به بینیم تا دور گردان سپهر *
* کرا سر برآرد ز پستي بمهر *
* و یا گردشِ چرخ ناپایدار *

* کرا کرد خواهد درین کار خواره *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتي ستان بصوب سیواس و تسخیر آن

چون ایلچیان از روم معاودت کرده بدرگاه عالم پناه آمدند و جواب دور از صواب ایلدرم بایزید بعز عرض بندگان حضرت رسانیدند شعله خشم پادشاهانه برافروخت و قهرمان قهر رایت عزم بلاد روم برافراخت وچون حوالي اونیک معسکر ظفر پناه گشت امیر الله داد که بر حسب فرمان بآوردن امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود رسید و اورا بند کرده بیاورد و حکم لازم الامتثال نفاذ یافت که در دیوان بزرگ امیرزاده مشار الیه را یرغو پرسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و ازبد آموزانش شیخ زاده فرید و مبارک خواجه که بند کرده آورده بودند بیاساق رسانیدند و حضرت صاحب قران حضرات عالیات سرای ملك خانم و خانزاده و دیگر حرمان شاهزادگان با شاهزاده جوان بخت الغ بیگ و دیگر ذراري برج سلطنت وجهانباني را درعهده ضبط و اهتمام امیرزاده عمر و برادر بزرگ امیر الله داد خداداد ومولانا قطب الدین بجانب سلطانیه روان گردانید ورایت فرخنده فال بسعادت واقبال نهضت

فرموده در کنف حفظ ذو الجلال روان شد و در ظل آن رایت فتح آیت لشکری گران همه آراسته و مرتب و کثرتی بی پایان مجموع سنگین دل و آهنین سلب(۱) روی جلادت براه آوردند *

* نظم *

* چو دریا دمان لشکری فوج فوج *
* درو هرسواری یکی(۲) تند موج *
* بهر موجی اندر نهان یك نهنگ *
* ز شمشیر دندان و از نیزه چنگ *
* سنانها بابر اندر افراشته *
* ز چرخ برین نعره بگذاشته *

و چون هوای ارزدوم از غبار موکب گیتی کشای عطرسای گشت و فضای بیابان و صحراء از خیمه و خرگاه مالامال شد طهرتن پیش آمده بمعسکر ظفر پناه پیوست و باد راک دولت بساطبوس فایز گشت و بعد از دو روز اردوی کیهان پوی از صدای طنطنه کورگهٔ کوچ بحرکت درآمد و چون از ارزنجان بگذشت حضرت صاحب قران در افتتاح محرم سنه (ثلث و ثمانیة) ایلغار فرموده بسیواس راند * * نظم *

* خود و نامداران پرخاش جوی *

(۱) در بعض نسخه بجای - سلب - (چنگ) است (۲) در بعض کتاب بجای - یکی - (یلی) دیده شد *

* سوی شهر سیواس آورد روی *
* همي برشد آوازه شان تا دو میل *
* به پیشِ سپاه اندرون کوس و پیل *
* نه بُد بر زمین پشه را کارگاه *
* نه اندر هوا باد را مانده راه *
* زجوشِ سواران و از گردِ پیل *
* زمین شد بکردار دریای نیل *
* چنین تا بیامد بدان شارستان *
* که سیواس بُد نام آن کارستان *
* سوی شهر چون لشکر آمد فراز *
* سپه خیمه زد دشت و شیب و فراز *
* بر آورده دیده سر بر هوا *
* پر از مردم و ساز و چنگ و نوا *
* ز خار آبي افکنده در قطر آب *
* کشیده سرِ باره اندر سحاب *
* بچرخ از همه شهر بر شد خروش *
* زجوش وران باره آمد بجوش *

و دران محل از اخبار منهیان بمسامع علیه پیوست که ایلدرم بایزید پسر خود را کرشجي با تمورتاش که دران عهد از عظمای امرای روم بمزید شجاعت و جلادت سمت امتیاز

داشت و دیگر امراء و لشکري گران بوسم منقلای بسیواس فرستاده بود و از استماع توجه رایات نصرت آیات ارکان ثبات شان تزلزل پذیرفته بطرف روم روانه شده اند فرمان قضا جریان صدور یافت و(۱) امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و سونجک و سید خواجه شیخ علي بهادر و دانه خواجه و دیگر امراء قوشون و لشکریان با یلغار از عقب ایشان روان شدند و از قیصریه گذشته بایشان رسیدند و همه را متفرق و پراگنده گردانیدند و تمام آن حدود و نواحي را تاخت کرده بباد تاراج بردادند * نظم *

چو بشتافتند آن سپاهِ گزین * بدشمن رسیدند با تیغ کین
بسي را فگندند برخاک پست * گریزان شد آن کس که از تیغ رست
بهم برزدند آن بر و بوم را * بشد زَهْره زان قیصرِ روم را

و لشکر منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده در ظاهر سیواس بمعسکر ظفر قرین پیوستند و بسعادت بساطبوس مستسعد گشتند و شهر سیواس را باروئي بغایت محکم و استوار از اساس تا کنکره مجموع از سنگ تراشیده هریك دو گز و سه گز و زیاده بود و غلظش یک گز و زیاده بود و پهنای دیوارش ده گز بود و ارتفاعش تا سرِ کنکره بیست گز و هفت دروازه داشت و باني آن علاء الدین کیقباد سلجوقي بوده

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض بجای - و - (که) است *

و در جانب شرقي و شمالي وجنوبي که طرف قبله بود خندقي عظيم پر آب داشت چنانچه نقب زدن اصلا میسر نمیشد که چون یک گز مي کندند آب بر مي آمد لیکن در جانب غربي آن شهر که محل نزول رایت فتح آیت بود نقب بریدن صورت مي بست و در اندرون شهر مصطفی که از قبلِ قیصر روم داروغه بود آنجا چهارهزار سوار که هریك خود را در شمار رستم و اسفندیار مي پنداشتند داشت و اسباب نبرد و پیکار مرتب داشته مقاومت وجدال را آماده شده بود *

* نظم *

* حصاري حصین بود پرساز و برگ *
* سپاه اندرو دل نهاده بمرگ *
* دراز آهن و باره از سنگ بود *
* حصاري بلا نرا سپر جنگ بود *

عساکرستاره شمار گردون اقتدار در اطراف و جوانب حصار عراده و منجنیق برافراختند و در مقابل دروازه عراق ملجور ساختند * * بیت *

بدو ساخت از هرطرف منجنیق * بپا آمد آن بارهٔ باسلیق
بر آمد ز هرسو دِزِ(۱) رستخیز * ندیدند جای گذار و گریز

و دران جانب شهر که نقب زدن متمشي میشد نقبچیان

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض بجای - دِزِ - (دِز) است *

آهنین جنگ بی درنگ مشغول گشتند و از جانبین رزم آزمایان صاحب شجاعت کمرکین و بازوی جلادت بسته وکشاده داد مردی و مردانگی می دادند و جنگهاے عظیم واقع می شد • شعر •

زبر آسمانی بُد از تیره گرد • زمین زیر دریا شد از خونِ مرد
پراز مار پرّان شده آسمان • پراز شیر غرّان زمین و زمان

وبعد از هزده روزکه از تواتر سنگ عراده و منجیق بارو اختلال پذیرشده بود و نقبها تمام گشته و برجها بر سر چوب گرفته شعله قهر برافروخت و فرمان شد تا آتش درنقبها زدند و برجها فروافتاد واهل حصار رادود دهشت و حیرت بسر برآمد و نزدیك شد که عساکرکشورکشا بشهردرآیند مصطفی داروغه که از اصطفاء جز اسم بی رسم نصیبی نداشت از سرِ عجز و اضطرار بپای مسکنت و انکسار بیرون آمد و مجموع اکابر و اشراف از سادات وقضات و علماء و مشایخ روی امید بدرگاه اسلام پناه آوردند و باحراز سعادت بساطبوس مبادرت نمودند • بیت •

• چو چاره نَبُد شهری و لشکری •
• گرفتند زنهار و خواهشگری •
• هراسان بدرگاه شاه آمدند •
• ثناگستر و عذر خواه آمدند •

• خروش آمد از کودك و مرد و زن •

• همه پیر و برنا شدند انجمن •

یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که مسلمانان را امان داده مال اماني بستانند و بلشکر ظفرقرین رسانند و بی دینان ارمني و نصراني را اسیر کنند و چون سپاهیان ایلدرم بایزید که در شهرپای مخالفت فشرده بودند و از سرجهل و ضلالت دست جسارت بمحاربه و قتال برآورده بیشتر ارمني بودند حکم شد که چهارهزار سپاهي را برتومانات قسمت کردند و همه را از برای سیاست زنده در چاهها کرده بخاک به یذباشتند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و فرمان واجب الاذعان صدوریافت تا حصارسیواس را ازکنگره تا اساس ویران سازند و برحسب فرموده با زمین هموار ساختند •

• بیت •

• شد ازقهر سلطان مالک رقاب •

• حصار و حصاري خراب و یباب •

در اثناء محاصره بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد که با قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه صوب روم است حکم واجب الاتباع صدوریافت که فوجي از سپاه ظفر پناه بقصد ایشان روان شوند وچون بامتثال امرمبادرت نموده

باغرق[1] اورسیدند دست جلادت بنهب و غارت برکشادند وخواهر بزرگش سلطان دل شاد وزنان ودختران‌ش را اسیرو دستگیرکردند واو بموئی[2] جسته جان ازان ورطه بیرون انداخت وبروم پیش ایلدرم بایزید رفت وسپاه مظفرلوا سالم وغانم مراجعت نمودند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آبلستان

دران زمان که صاحب قران گیتي ستان بتسخیر سیواس مشغول بود جمعي از اشرار ومفسدان آبلستان ازغایت جهالت وبی باکي مي آمدند واسپان لشکریان مظفرلوا دزدیده مي بردند غافل ازانکه بخار پیشاني شیر خاریدن وبا خرطوم فیل باري کردن درهلاک خویش کوشیدن است وزهرهلاهل باندیشه باطل نوشیدن * * بیت *

کس نخارد بخار پشت هزبر * نکند جنگ سنگ کس با ابر

لاجرم چون رای کشورکشای ازقضیهٔ سیواس فراغ یافت عنان انتقام بجانب ولایت آبلستان معطوف گشت وطهرتن را بازرنجان بازگردانید تا بضبط سرحد قیام نماید وامیرزاده شاهرخ برحسب فرمان قضا جریان برسم منقلای روان شد

---

(۱) دربعض نسخه بجای - باغرق - (باورق) * (۱) دربعض کتب بجای - بموئي - (تنها) دیده شد *

و امیر سلیمانشاه و چند میرد یگر با فوجی از لشکر فیروزی اثر که همه را گزیده بوده ند و قلمی کرده بملازمت رکاب سعادت انتساب شاهزاده مشارالیه مامور گشتند و چون شاهزاده و امراء بایلغار شتافتند و به آبلستان رسیدند جماعت ترکمانان از استماع توجه ایشان شهر را گذاشته گریخته بوده‌ند و در کوهها و بیابانها پراگنده و سرگشته گشته حمیت خسروانه شاهزاده شجاعت آیین رخش جلادت را بمهمیز کین تیز کرده بتعجیل ازعقب ایشان براند و چون سپاه بهرام انتقام بآن قوم شقاوت فرجام رسیدند وایشان از بیم جان چنگ اضطرار بجنگ یازیدند ازگرد راه بباد حمله آتش آهنگ همه را غبار آسا پراگنده گردانیدند و بسیاری ازان خاکساران بی آب را بآب تیغ برخاک هلاک انداختند * نظم

* بکشتند گُردانِ کشورستان *
* به تیغِ سیاست بسی ترکمان *
* شد از خون دشمن زمین لعل فام *
* نهنگان ازین سان کشند انتقام *

و اسپ و استر بسیار و گاو و گوسپند فزون ازحد شمار بحوزه تاراجِ لشکر منصور درآمده بمعسکرِ نصرت مآب پیوستند و حضرت صاحب قران قاصدی باستمالت نامه بمَلَطّیَه فرستاد وایشان را بمطاوعت وانقیاد دعوت فرمود پسرمصطفی

حاکم سیواس که درانجا داروغه بود ازسرِ جهل وبلاهتي که لازمه سرشت ترکمانان است واهل روم اکثر ازان طایفه اند قاصد را محبوس گردانید واز رسیدن این خبر نایره غضب خسروانه اشتعال یافته رایت فتح آیت متوجه آن جانب شد وچون مقاومت با یک فوج ازعساکر گردون مآثر نه حد امثال او واتباع او بود آن روز برگشتگان درشبِ تار فرار اختیار کرده بگریختند وچون رایت نصرت شعار سایه وصول بر ملطیه انداخت سپاه کینه توز دشمن سوز درروز آن را تسخیر کردند وگرجیان وارمنیان را اسیر گرفتند ومسلمانان را امان بخشیده مال اماني بستدند وبلشکریان دادند حضرت صاحب قران امیرجهانشاه ودیگر امراء را بایلغار فرمان داد وباهمه درباب اظهار آثار شجاعت وجلادت واصرار دراقامت قهر مخالفان وایقاع سیاست ومهابت سخن راند واز هرتومان جمعي همراه ایشان کرد وامراء با سپاه مظفرلوا پای امتثال در رکاب استعجال آوردند وعنان اذعان بصوب فرمان تافته روان گشتند وتا قلعه کاخته تاخته رایت غلبه واستیلاء برافراختند وسیل نهب وغارت درفراز ونشیب آن حوالي ونواحي انداختند • نظم •

سپاهِ ظفر پیشه بشتافتند • ندادند امان هرکرا یافتند
بهرجایگه آنچه آمد بدست • زچنگال تاراج ایشان نرست

و از حدود ملطیه تا آن مواضع قلاع متعدد مسخر شد بعضی بقهر و عنف و بعضی بطوع و انقیاد و چون تمام آن ولایات را بغارتیدند و گردن سرکشان در ربقهٔ مطاوعت و بندگی کشیدند با غنایم فراوان و اموال بی پایان بازگشتند و در ملطیه باردوی اعلی ملحق شدند عواطف و مراحم پادشاهانه ملطیه را با توابع و ضمایم بقرا عثمان ترکمان ارزانی داشت و به نیروی اقبال بی انتقال درانداك زمانی سرحد هردو مملکت روم و شام بحوزهٔ تسخیر و تصرف اعوان دولت قاهره درآمد و طنطنهٔ صیت این فتوحات در جنبات خافقین افتاده دل و دیده ملوك و سلاطین عالم از غایت دهشت و هیبت خیره و تیره گشت والله یؤید بنصره من یشاء *

گفتار در موجبات توجه صاحب قران بهرام انتقام بجانب شام

از غرر درر حکم و اسرار که غوامض بحر ما کذب الفؤاد ما رای ـ علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ـ از قعر محیط فعلمت علم الاولین والآخرین برآورده و زیور مخدرهٔ سعادت امت رفیع مقدار ساخته زواهر جواهر این کلمات است که اذا اراد الله انفاذ قضائه وقدره سلب من ذوی العقول عقولهم فحوای ظاهر این حدیث را محصل آنست

که چون خدای تعالی خواهد که حکم خویش را نفاذ بخشد و قضیهٔ که تقدیر فرموده باشد واقع گردد عقل از عاقلان باز ستاند و منهج صلاح و بهبود از نظر بصیرت ایشان بپوشاند تا باندیشه ناصواب خود بکاری چند قیام نمایند که موجب وبال و نکال ایشان شود و انچه ارادت الله ببودن آن تعلق پذیرفته باشد وقوع یابد واز جزئیات این سرّ بدیع که لسان معجز بیان ما ینطق عن الهوی ازان خبر داده آنست که چون منشي قضا بخامه ـ جف القلم ـ پیش از انفجار عیون حوادث از منابع[1] عدم رقم زده بود که اراضي و دیار شام دران ایام معرکه کتایب قهر و انتقام گردد حکام و ولات آن ممالک را از آفتِ سَبَلِ بَطَر و غرور چشم خرد بی نور مانده واز جادهٔ سداد و رشاد انحراف جسته بحرکات شنیع اقدام نمودند ازانجمله در شهور سنه (خمس وتسعین و سبعمایة) که رایت نصرت شعار سایهٔ فتح و فیروزي بدارالسلام بغداد انداخته بود حضرت صاحب قران بعد از تسخیر عراق عرب شخصی هنرور فاضل اصیل ازمشایخ ساوه که ذُرّاعه حسب عالي را بطراز فضایل ومعالي آراسته بود برسم رسالت با جمعي بجانب حاکم مصر برقوق فرستاد چنانکه در قصه فتح بغداد اشارت بآن رفته و چون شیخ مشار الیه برحبه رسید که

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض جهای ـ منابع ـ (ینابیع) است *

از حدود شام است او را درانجا برسم معهود موقوف داشته خبر بمصر فرستادند برقوق از نقصان خرد وکمال جهل باغوای سلطان احمد جلایر بقتل ایشان امرکرد وبا آنکه رنجانیدن ایلچي بهیچ قاعده ورسم از قواعد شرعي و سیاسي ورسوم ملکي وملي روا نیست آن بزرگ را با جمیع ملازمان بتیغ ظلم وبی باکي بگذرانیدند واز وخامت عاقبت چنان امري خطیر شنیع نیندیشیدند والعجب که حکایت حکم سلطان محمد خوارزم شاه درباب کشتن ایلچي و بازرگانان پادشاه جهان گیر چنگیز خان ومآل آن که بچه انجامید *

* مصراع *

* ویا لها قصة في شرحها طول *

شنیده بودند وامثال این معني از شواهد وامارات سلب عقل تواند بود که مضمون حدیث مبارك افصاح ازان نموده *

* بیت *

* قضا چون زگردون فرو هشت پر *
* همه زیرکان کور گشتند وکر *

دیگرآنکه چون صاحب قران گیتي ستان ممالک آذربیجان وعراق عرب را بتحت تصرف وضبط درآورده عنان عزایم خسروانه بصوب دشت قبچاق واراضي روس وچرکس وسایر بلاد شمال معطوف فرمود اتلمش قوچین را که درقلعه

او نیک گذاشته بود در زمان غیبت و بعد رایت نصرت شعار محاربه با قرا یوسف ترکمان اتفاق افتاد و بحکم تقدیر دستگیر شد و قرا یوسف اورا بند کرده بمصر فرستاد پیش برقوق و برقوق حبس و توقیف اورا ضمیمه جریمه سابق ساخت و از همه غریب تر آنکه درین هنگام صاحب قران گردون غلام از حدود ملطیه ایلچي با نامه پیش فرج پسر برقوق که بعد از وفات پدر سلطان ممالك مصر و شام شده بود فرستاد مضمون کتاب آنکه از پدرت انواع حرکات ناپسندیده بظهور آمد ازانجمله بقتل ایلچیان این جانب بی موجبي فرمان داد و اتلمش را که از بندگان درگاه ماست محبوس گردانید و باز نفرستاد و چون او لباس حیات عاریتي باز سپرده پرسش وجزای او بدیوان قیامت افتـــاد و تومي باید که بر خود و اهالي مملکت رحم کني و اتلمش را در زمان روانه این طرف سازي تا از ظلام قهر و انتقام سپاه خون آشام ما روز سلامت اهل مصر و شام بشام نرسد و اگر بوسوسه شیطان لجاج و عناد خلاف این معني بخاطر راه دهي جمیع آن دیار و بلاد از مرور و عبور عساکر منصور ویران خواهد شد و وزر و وبال خون و مال مسلمانان بگردن تو خواهد بود و چون ایلچیان بحلب رسیدند برسم معهود ایشان را موقوف داشته خبر بمصر فرستادند فرج بي فرجام بطریق نکوهیده پدر کس فرستاده

و ایلچیان را مقید ساخته در قلعه حبس کردند * * نظم *

* خطائی عجب کرد صاحب خرد *
* عجب نشمرد گر نکو بنگرد *
* کسی را که نبود شَرَف در نژاد *
* نباشد عجب گر بود بد نهاد *
* نه برقوق با شاهي مصر و شام *
* غلامی بُد و خواجه اش هم غلام *
* غلامی بد از چرکسِ بی تبار *
* خَجِل گشته از بیعِ خود چند بار *
* چو از دولتِ خواجه بفزود قدر *
* کشید از نیامِ حِیَل تیغ غدر *
* ولي نعمتِ خویش را کشت زار *
* فلاح از چنین کس توقع مدار *
* به بی باکي و غدر شاهي گرفت *
* وگرچه بعونِ اِلٰهي گرفت *
* ولی درتبارش چو شاهي نبود *
* درو شیمهٔ پادشاهي نبود *
* چه آید ز چرکس نژاد و نژند *
* که باشد برِ پاک رایان(۱) پسند *

---

(۱) در بعض نسخ بجای ـ پاک رایان ـ (پادشاهان) دیده شد *

* چنین بود برقوق و پورش فرج *
* چو شاخی بُد از بیخ بد رسته کج *
* بخردي بجای پدر گشته شاه *
* نیاموخته از کسي رسم و راه *
* ندیده ز کارِ جهان گرم و سرد *
* نه هنگام رای و نه گاهِ نبرد *
* همان به که مازم سخن مختصر *
* پدر بد گهر بُد پسر بی هنر *
* سخن دانِ طوسي چه درخور نوشت *
* درختی که تلخ است اورا سرشت *
* بیاد آر آن گفتها سربسر *
* که الحق درینجاست چسپنده تر *

وچون شامهٔ خبرِجسارت فرج بمشام شعور ووقوف حضرت صاحب قران رسید مادهٔ خشمی که بواسطه امورمذکور در خاطر اشرف اعلی آن حضرت بود سمت تزاید و تضاعف پذیرفت وچون ایلدرم بایزید باوجود اظهار شجاعت و جلادت و وعید وتهدید که پیشتر ازین بزبان پیغام بازنموده بود اصلا درمعرض نیامد ودرین مدت که عساکر گردون مآثر بتسخیر وتخریب سیواس و مَلَطْیَه تاختنه وفتح آن نواحي واطراف که مجموع داخل مملکت او شده بود مشغول

بودند دم در کشید و بهیچ نوع متعرض نشد و جنبشی نکرد اول عنان عزیمت سعادت انجام بصوب بلاد و امصار مصر و شام معطوف گشت - ولا مرد لقضاء الله تعالی *

گفتار در توجه صاحب قران گردون غلام بصوب ممالک مصر و شام

از طرایف لطایفي که مضمون عبارت میمون اشارت اعملوا فکل میسر لما خلق له - علی قایلها افضل الصلوات و اکمل التحیات - منطوي است بران این است که هر که از برای شغلي عظیم و امری جسیم مخلوق شده باشد آن کار در نظرِ همت او سهل نماید و از دستِ مُکنت و اقتدار او بآساني برآید و اگرچه عقول و اوهام دیگران آن را محال انکارد و از قبیل ممتنعات شمارد و ازین است که چون سابقه عنایت رباني حضرت صاحب قران را از برای جهان باني و کشور ستاني خلعت ایجاد ارزاني داشته آثاري که دران امور از دولتِ او بظهور پیوست و رای طوراندیشه و افکار اهل روزگار بود و ازانجمله دران هنگام که فرمان ده مصر و شام زلات گذشته پدرش را بجریمه ذمیمه خویش ضمیمه ساخت وبتوقیف و حبس ایلچي آن حضرت جرات نمود و خبر آن جسارتِ خسارت مآل بمسامع جلال رسید نایره غضب پادشاهانه شعله

زدن گرفت و عزیمت آن مملکت تصمیم فرمود و امضاء آن عزم و اقدام نمودن بران نسبت با همم عالمیان امري بغایت خطیر و هولناک بود امرای نامدار و عظماء رفیع مقدار زانو زده عرضه داشتند که درین ایام یورش بزرگ هندوستان اتفاق افتاده و بعد از مراجعت بی مهلتی که لشکر منصور در مواضع خویش استراحتي نمایند در ظل رایت فتح آیت متوجه ممالک ایران شدند و در غزوات گرجستان و تسخیر بلاد و قلاع آن ولایات بکرات تاختهاي مردانه کردند و کوششهای عظیم نمودند و در عقب آن چون چتر فرقد فرسا سایه ابهت و استعلاء بر حدود روم انداخت از سیواس تا سرحد حلب به نیروی دولت قاهره کشادند و داد مردي و مردانگي دادند درین ولا روی توجه بدیار مصر و شام آوردن بغایت صعب و دشوار مي‌نماید چه دران دیار شهر و قصبه بسیار با حصارهای رفیع و قلعهای منیع هست و کثرت لشکر و اجناد آن بلاد و بسیاری اسباب و تجملات ایشان شهرتي عظیم دارد و در خاطرها وقعي تمام اگرچنانچه رای عقده کشای اقتضا فرماید سپاه ظفرپناه را اجازت شود تا بخانهای خود رفته چند گاهي بیاسایند و بعد ازان یراقي تازه کرده با ترتیبي که لایق چنان مملکتي باشد بیایند حضرت صاحب قران بتلقین الهامات آسماني درجواب فرمود که نصرت و ظفر عطیه

ایست که از فیض فضل پروردگار قرین روزگار گردد و غلبه لشکرو افزوني اسباب دران باب مدخلي بیش از پیش ندارد و بارها دیدهاید و آزموده که عنایت کردگار چه کارهای دشوار برما آسان کرده است و چه دشمنان قوي را بدام تسلط واستیلاء ما درآورده همت بلند مي باید داشت ودل درخدا بسته صفحات جان وجنان را بنقوش یقین واخلاص نگاشت تاعون وتایید الهي مدد فرماید وکارها برحسب دلخواه برآید امراء مجموع لب بدعا وثنا بکشادند وکمربندگي برمیانِ جان بسته دل بر یورش مصر و شام نهادند حضرت صاحب قران گیتي ستان سایه التفات بر ترتیب لشکرانداخت ورایت عزایم خسروانه باوج فیروزي برافراخته طنطنه کورگهِ کوچ زلزله درزمین و زمان افگند وعساکرگردون مآثر فوج فوج چون دریای پر موج روان شدند *

* نظم *

* جهان جو چواز تخت شد سوی زین *
* بجنبید گفتي سراسر زمین *
* فرو هشت دامن بخورشید گرد *
* بلا بر نوشت آستینِ نبرد *
* بیابان یکی گام بی مرد نه *
* همه چرخ یک برج بی گرد نه *

گفتار در فتح قلعه بهستي و عنتاب

چون آفتاب ظفر تاب رايت فتح انتساب از مطلع صبح سعادت و اقبال بفال فرخنده بر آمده پرتو توجه بصوب شام انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ يافت و اميرزاده شاهرخ با جمعي از عظماء امراء برسم منغلا بايلغار از پيش روان شدند و چون بقلعه بهستي رسيدند در حوالي آن حصار اطناب خيام نزول درهم كشيدند حضرت صاحب قران با ساير عساكر كشورستان برسيد و بنزديک قلعه در محلي بلند فرود آمده بنظر احتياط فراز و نشيب آن حصن ثريا مناط را بازميديد وآن حصني بود درميان دره بسيار آب بارو و برجهاش چون مصاعد همت و قواعد دولت آن حضرت در غايت بلندي و نهايت استواري و حصاري از غلو علو كنگره فرقد فرسايش ايوان كيوان درخجلت و شرمساري اساس عماراتش برسركوهي قوي بلند ممهد و مشيد گشته و شُرفات باره وبرجش ازطاق منطقة البروج گذشته * * نظم *

* سركشي كز تنديش گشتي فلک را قرطه چاك *
* از سمک پيوسته اركانِ رفيعش تا سماک *
* بر فرازِ بارهٔ او پاسبان در تيره شب *
* ماه را چون چشم ماهي ديدي از سوي مغاک *
* گر نشستي في المثل برسطح ديوارش مگس *

* پایش از نرمي بلغزیدي و افتادي بخاک *

عساکرگردون مآثر ازگرد راه اهل شهررا مسخر ساختند و بدست غارت وتاراج ازهرچه اسم مال بران افتد بپرداختند ودرقلعه ازقِبَلِ ولات شام مقبل نام مدبرسرانجام متصدی ضبط ومحافظت آن مقام بود وديوغرورش بمنجنيق تحميق حصن دماغ مسخرساخت وبحصانت ومحكمي حصارش فريفته ازراه صواب بيندلخت ودران حال كه صاحب قران بی همال احتياط قلعه می‌فرمود بمنجنيق گردان كه درميان آن ساخته بودند وبر افراخته سنگي گران از هوای بغي وطغيان بجانب آنحضرت انداختند وآن سنگ به نزديك خيمه خاص برزمين خورد وازانجا لغزيده باندرون خيمه افتاد شعله خشم خسروانه ازان جرأت وبی باكي برافروخت ويرليغ قضا مضا صدوريافت كه اطراف قلعه را براءمراء بخش كرده حصار را مركزوار درميان گيرند بهادران ممالك ستان وقلعه كشا بامتثال امرمبادرت نموده بيست منجنيق از جوانب آن حصار نصب كردند ازان جمله يكي درهمان موضع كه سنگ ايشان فرود آمده بود واول سنگي كه ازان انداختند به نيروی دولت قاهره برمنجنيق اندرون آمد وآن را برهم شكست وامثال چنين اتفاقات ازاظهرامارات نصرعزيز وفتح مبين تواند بود درين اثنا اميرزاده رستم با

لشکر فارس از شیراز آمده بمعسکر ظفر پناه ملحق شد امراء و دلاوران رزم آزما از هر طرف جنگ انداخته نقبچیان بکار داشتند و باندک مدتی حصاری چنان را از جمیع جوانب مجوف ساخته باره و برج آن را که از زخم سنگ منجنیق پر از رخنه گشته بود بر سر چوب گرفتند مقبل از دهشت آن واقعه مشکل چون مرغ نیم بسمل در اضطراب افتاد و مکرر کس بپایه سریر اعلی فرستاد و اظهار عجز و اضطرار کرده عرضه داشت که از هیبت شکوه سلطنت و جلالت آن حضرت قوت بیرون آمدن ندارم از راه مسکنت و بیچارگی مراحم بی کرانه پادشاهانه شفیع می سازم که بنده فرومانده را آزاد فرمایند و از سر خون این خاکسار بی مقدار که ریختن و ناریختن نسبت با بندگان درگاه عالم پناه تفاوتی ندارد بگذرند حضرت صاحب قران فرمود که بعد از تسخیر قلعه ترا آزاد سازم که اگر پیش از آن لشکر برخیزد و این حصار بحصانت و محکمی شهرتی دارد شاید که بعضی مردم کوته نظر تصور کنند که سپاه ما را از کشادن آن عجزی بود * نظم *

مدارا بدشمن جهان جوی را * نزیبد که هر کس گمانی برد

روز یکشنبه هفتم صفر سنه (ثلث و ثمانمایة) فرمان شد تا نقبها را آتش زدند و برجها افتادن گرفت از مشاهده آن حال خوف و هراس در دل اندرونیان استیلاء یافت و ارکان ثبات

و قرار مقبل چون برج و باره حصار بیک بار انهدام پذیرفت درزمان قضات و ایمه و سادات را با هرچه دست مُکْنت او بآن میرسید از انواع تحف و تنسوقات و هر اسپ که در قلعه بود برسم پیشکش بیرون فرستاد و شاهزاده کامگار شاهرخ را شفیع ساخته بعز عرض همایون رسانیدند که مقبل در مقام بندگی بندگان این درگاه است و از ندامتِ گناه خویش زرد روی و نامه سیاه زبانِ مسکنت و انکسار باعتذار و استغفار کشاده امیدوار است که مرحمت بی دریغ فریادرسی فرموده او را بجان امان بخشند عواطف خسروانه حضرت صاحب قران او را بشاهزاده مشار الیه بخشیده شفاعت ایشان را بکرامت قبول تلقي نمود و زلات همه را عفو فرمود جماعت فرستادگان دعاگو و ثنا خوان بازگشتند و سرِ منبر و روی نقره و زر را بفرخنده القاب جلالت انتساب آن حضرت زیور بستند و چون ازان مهم فراغ حاصل شد اردوی کیهان پوی از غریو کورگهٔ کوچ درحرکت آمد و عنان توجه بصوب عنتاب معطوف گشت و آن شهرحصاری داشت بغایت حصین و از هردو جانب بیرون واندرون ازسنگ سفید تراشیده برآورده و خندقی که عمق آن سي گز بود و عرضش تخمینا هفتاد گز پیرامن آن حفرکرده و پولی روان بربالای آن مرتب ساخته وخاك ریزش را که ازسنگ بود مجوف

گردانیده چنانچه سوار در وی توانستی راند و تیراندازها گذاشته وچون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار انداخت شهری یافتند مشحون بنعمت فراوان و غله و میوه بی پایان امابزرگان وارباب ثروت و تمییز مجموع گریخته بودند و جمعی رعایا دروازه بسته وهمانکه موکب همایون برسید شهر بسپردند و این هم ضمیمه دیگر فتوحات شد - و من الله النصر و التایید *

گفتار در توجه موکب گیتی ستان بشهر حلب و فتح آن

حضرت صاحب قران ازمیامن کمال محبت و صدق ولا و تولا که نسبت با دودمان متعالی شان قایل نصرت بالرعب مسیرة شهر - علیه افضل الصلوات واکمل التحیات - داشت ازان معنی بحظی وافر ونصیبی کامل محظوظ وبهره‌مند بود و رایت کشورکشایش بهرصوب که توجه مي نمود بیم وهراس دردلِ ملوک و سلاطینِ آن جانب بنوعی مستولي مي گشت که از غایت دهشت و حیرت محجه صواب از نظرِ بصیرت ایشان محجوب مي ماند *

* نظم *

کسی را که ازبیم شد دل زجا * زحیرت نداند صواب از خطا

ازانجمله درین مدت که اردوی ظفرمآب در حوالي بهستني و عنتاب بود حاکم حلب تمورتاش در قلق و اضطراب افتاد و بجانب مصر که تختگاه آن ممالک است خبر فرستاد و ازانجا حکم شد که مجموع عساکر و اجنادِ دیار و بلاد شام با ترتیب و اسباب تمام از هرمقام روی توجه بحلب آورند و بروفق این تدبیر که تقدیر بران مي خندید شدون که ملک الامراء دمشق بود بالشکرِ جرار و تجملِ بسیار بحلب آمد و همچنین از حمص و حمي و انطاکیه و طرابلس و نابلس و بعلبك و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعة الروم و سایر قصبات و ولایات آن اطراف و اکناف امراء و سرداران اهبه و ساز مقابله و مقاتله مهیا و آماده داشته فوج فوج متوجه آن جانب شدند و باندک زمان سپاهِ گران و حشري بیکران در حلب جمع آمدند * نظم *

نهادند رو لشکرِ پر شغب * زهرمرز و هربوم سوی حلب
زهرسو گروهي فراز آمدند * قضا را بجان پیش باز آمدند
زاعیانِ با نام چندین هزار * زآحادِ لشکر برون از شمار
زاسباب و آیین چه رانم سخن * که هرچند گویم نیاید به بن

و بعد ازان اجتماع تمورتاش که ملك الامراء حلب بود بمزید عقل و کیاست از سایر اقران و امثال امتیاز داشت با دیگر امراء بساط مشورت گسترد که این سرسري کاري

نیست که مارا دست داده پیش از وقوع این واقعه درین باب تاملي مي باید کرد چه این صاحب شوکت که متوجه این طرف شده دولت عظیم دارد و ازو و اتباع او آثار غریب و امور عجیب بظهور میرسد و تا غایت هرجا که توجه نموده اگر شهر بوده و اگر قلعه آن را فتح کرده و کشوده و هرکس که با او مخالفت ورزیده پشتِ دستِ ندامت بدندان دریغ گزیده و جزای آن ببدترین صورتی دیده و کشیده اندیشه کنید که مملکتهای وسیع چون خوارزم و بلاد ترکستان و خراسان و زابلستان و هندوستان تا انتهای دریای گنگ و طبرستان و عراقین و فارس و خوزستان و گرجستان و آذربیجان و دیاربکر با جمیع توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء پادشاهان معتبر و سروران صاحب شوکت نامور باندک زمان استخلاص نموده و در تحت تصرف و اقتدار بنوعی قرارداده که شهری را یکی از گماشتگانِ او با چند نفر از نوکران خود نگاه مي دارد و در ایران وتوران کس را مجـــال نیست که سر فضولي بناخن جسارت بخارد و امثال این امور بی تایید عظیم از جانب حق نتواند بود *

* بیت *

خدائي بود این چندین کارها * خداي آزمائي نباشد روا

آنچه بخاطر من مي آید مصلحت آنست که از راه اطاعت و مصالحت درآییم و سکه و خطبه بنامِ او بیاراییم و سادات

و ایمه و علماء را که غیر ازین طایفه پیش او وقعی ندارند وسیله سازیم و آنچه توانیم از پیشکشهای لایق و تنسوقات موافق بفرستیم باشد که بحسن حیل چندان توان ساختن که روی توجه ازین دیار بگرداند و این مملکت سلامت بماند *

* مثنوی *

* که آن صاحب تاج و شمشیر و تخت *
* روان کرد رایت به نیروی بخت *
* قوی دولت و تیز گردن کش است *
* گهِ خشم سوزنده چون آتش است *
* نبـــاید که آن آتش آرد شتـــاب *
* که نه نشینــــد آنگـــه بدریای آب *

و چون تمورتاش این سخنان تقریر کرد و جمعی که از خرد و کاردانی بهره بیشتر داشتند رای او را استحسان نمودند که طریق صواب همین است و غیر ازین نه لیکن اکثر ایشان را بتخصیص شدون حاکم دمشق را دماغ پندار از بخار غرور آشفته بود و بخت گران خواب بر بسترِ جهل و غفلت خفتـــه گفتار او را که راهی بمـــامن نجات و سلامت می برد وقعی ننهاد و زبانِ لاف بهرگونه گزاف برکشاد که من هاب خاب هرکه دل بترساند از یافتنِ مراد محروم ماند این مملکت بدیگر ممالک که تو برشمردی چه نسبت دارد شهرهای

ایشان را ازگل و خشت برج و باره مي باشد و حصارهای ما مجموع ازسنگ خاره و ازجمله درین دیار چندین شهرسنگین پرازذخایر و اسباب حرب و کارزار درتصرف ماست که اگریکی ازان خواهند که بجنگ بستانند بسالها میسر نگردد واین چه وهم بی جایگاه است که بخاطرخود راه داده اید واگراندیشه شما ازکثرتِ ساز و سلاحِ ایشان است و بسیاري سپاه و لشکریان درینها نیز بحمد الله تعالی بسی تفاوت است میان ما و ایشان کمانهای ما دمشقي است و شمشیرهای ما مصري و نیزهای ما عربي و سپرهای حلبي و درین مملکت بغیرازشهرهای معظم شصت هزار قصبه ودیه در قلم آمده اگرازهرموضعی یک دو نفرمرد بیرون آیند لشکري جمع شود که درهیچ عرصه گاه نگنجد وبا این همه پناه گاه ایشان ریسمان است وکرباس و حصارهای ما سنگ تراشیده ازکنگره تا باساس وچون قلم تقدیربویل و ثبور آن سرگشتگان تیه جهالت و غرورجریان یافته بود هرچند تمورتاش وبعضی مردم زیرک مبالغه کردند که مآل جنگ وجدال کس نمي داند که بچه رسد ونسیم نصرت و فیروزي معلوم نه که از مهبّ غیب بکدام طرف وزد طریق مجاملت و مصالحت سپردن وکارخود برفق و مدارا پیش بردن بسلامت و نجات نزدیکتر مي نماید * نظم *

* شنیدم ز دانای فرهنگ دوست *
* که درکارها رفق و نرمي نکواست *
* به نرمي چو کاري توان برد پیش *
* درشتي مجویید ز اندازه بیش *

جماعت مغروران برفکرِ فاسد خویش اصرار نمودند که در امثال این وقایع ثبات و تهور و مردانگي بکار آید که از عجز و بد دلي و کَسَل جز فساد و فتور و خلل چیزي نکشاید و بعد از گفت و گوی بسیار امر بران قرار یافت که از شهر بیرون نروند و پشتِ استظهار بحصانت حصار باز داده شهر را بزخم تیر، ناوک از تعرضِ معارضان نگاه دارند * * نظم *

بیارو برآییم با تیر و سنگ * برانیم خصم ار بود چون نهنگ
کمان گوشها سوی گوش آوریم * ز پیکانها خون بجوش آوریم
بسازیم رزمي بروزِ ستیز * کزان باز گویند تا رستخیز

و ازین جانب صاحب قران گیتي ستان بالهام دولت ثابت ارکان از عنتاب کامران و کامیاب نهضت فرمود و بعد از یك دو کوچ شش هفت فرسخي رکاب تمکن و وقار گران کرده عنان سیر کشیده میداشت و هر روز مقدار نیم فرسخ به تخمین کوچ مي فرمود و بعد از نزول فرمان واجب القبول نفاذ مي یافت و گرد اگرد معسکر ظفر قرین خندقي مي کندند و از تورها حصار گونه پیرامنِ آن مي کشیدند چنانکه یك

روزه راه بیک هفته قطع کرده شد و در هر منزل شرایط حزم و احتیاط مرعي گشت مخالفان چون بر لطایف تدبیرات آن حضرت وقوف نداشتند پنداشتند که ایشان را بیمي و اندیشه هست و آن قوت و شوکت ندارند که زود زود پیش توانند آمد و بدین سبب دلیر شدند و ازان رای که في الجمله بصواب نزدیکتر بود تجاوز نموده باقدام تهور از شهر بیرون آمدند و خیام اوهام خطا فرجام بهوای سودای فاسد و خیال خام برافراشتند * * بیت *

* کسي را که دولت بگردد ز راه *
* براهي شتابد که افتد بچاه *

روز پنجشنبه نهم ربیع الاول موافق لوي یلّ رایت گیتي فروز سایه قرب وصول بحوالي حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با نوکري چند خاصه بقراول دشمن رسید و با وجود آنکه بغایت غلبه بودند بی اندیشه بر ایشان تاخت و باول حمله سواري را از پشت زین بر روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده از میان معرکه بیرون آورد و نوکرانش نیز دا[د] مردي و مردانگي داده دو کس را بگرفتند و باقي لشکر چو[ن] آن دست برد بهادرانه که هرگز مثل آن ندیده بودند مشاهد[ه] نمودند مجموع رو بگریز نهادند * * نظم *

* چون بر افروخت فتنه آتش جنگ *

* حلبي شیشه شد حریفان سنگ *

* جز شکستن چه باشدش چاره *

* حلبی چون فتد برو خاره *

و در همان روز امیرزاده ابابکر با شصت کس پیش رفته لشکری گران به مقابله ایشان در آمدند و جنگی عظیم در پیوست بعد از کوششِ بسیار از طرفین بساط محاربه بقایم بریختند و هرکس بمحل خود بازگشت روز دیگر بعضی از بهادرانِ لشکر نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفان باستادند وکس را مجال آنکه یک قدم پیش تواند نهاد ندادند سیوم روز چون افراسیاب شرقي انتساب آفتاب تیغ ظفر تاب از نیام ظلام برکشیده بمیدان خرامید و سپاه بی شمار کواکب را که از اول شام تا آخر بام مصر فیروزه حصار چرخ دوار مرکزِ اعلام شوکت و احتشام ایشان بود روز بقا بشب رسانید *

* نظم *

سیوم روز کافراسیابِ سپهر * برافروخت از جانبِ شرق چهر

دلیران شامي انجم تمام * بجستند از بیم زرین حسام

حضرت صاحب قران به برنشستن سپاه نصرت قرین و بر افراشتن رایات رزم و کین فرمان داد * * نظم *

بجنبید لشکر ز که تا بِمه * گران گشت یالِ یلان از زره

پر از شیر و شمشیر شد رزمگاه * ز آهن قبایان زرین کلاه

برآمد ز کوس و کورگه غریو * ز بیم آب شد زهرهٔ نره دیو

و بر حسب رای ممالک آرای و فرمان قضا جریان ضبط و ترتیب لشکر برنغار بعهده جلادت و اقتدار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و جماعتي از اعاظم امراء و نوینان مثل امیرسلیمان شاه و دیگر امراء نامدار قرار یافت و در قنبل امیرزاده ابابکر بود * * نظم *

* بر آراست شهزادهٔ کامگار *
* سپاهي ز کثرت برون از شمار *
* گروهی ز جان گشته جویای کین *
* بر ابروی مردي درافگنده چین *

و در جرنغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوینان عالیشان و امراء تومان بذسق و سامان سپاه کشورستان قیام نموده آثار شهامت و صرامت بظهور رسانیدند و در قنبل ایشان سلطان حسین بود * * نظم *

شد آراسته لشکري بیکران * یل و پردل و دروغا جان ستان
همه بیشهٔ رزم را نره شیر * بدریای هیجا نهنگِ دلیر

و قلب سپهر اشتباه در سایه چتر آفتاب پناه حضرت صاحب قران از کثرتِ اصناف و افراد انساني و حیواني و بسیاري اهبه و ساز جهانباني و ملك ستاني جهاني ثاني می نمود و از جمله اسباب ابهت و مهابت صفِ پیلان کوه شکوه از

بقایای غنایم و فتوحات غزو دیار هند و دهلی بآیینی آراسته شد که ارکان تمکن و استظهار مخالفان چون دیوار سست بنیان از صدمه پهلوی پیلان بلرزه درآمد * نظم *

* سوار آهنین بارهٔ بُد سه میل *
* همه برج آن باره از زنده پیل *
* همه پشت پیلان پولاد تن *
* پر از آتش انداز و ناوک فکن *
* درآورده خرطوم پیلان بهم *
* چو ماران خم اندر فگنده بخم *

و هنگام ترتیب لشکر مورشمار شیرشکار و تعیین مواضع شاهزادگان بزرگوار و امراء رفیع مقدار یرلیغ مطاع لازم الاتباع نفاذ یافت که یک تومان سوار از مردان کار بربالای پشته که برطرف راست معرکه واقع بود باستند قرار برانکه لنگرِ وقار گران دارند و از جای خود بهیچ حال حرکت ننمایند و اگرچه دشمنان انهزام یافته بیکبار رو بفرار آرند و ازان جانب سپاه و اجنادِ حلب و شام با کثرتی وافر و تجملی تمام میمنه و میسره و قلب مرتب ساختند و صفها برکشیده رایتِ عناد و استبداد برافراختند * نظم *

* سپاهي مرتب بآیین و ساز *
* همه تند و گردن کش و سرفراز *

* گروهی که هریک به پندار خویش *
* گهِ کین بُد از رستمِ زال بیش *
* یکایک ز مردی بهنگام حرب *
* فرِه برده از شیر غران بضرب *
* بمهمیز خاریده پهلوی بور *
* به نیزه دودر کرده سندان بزور *

وچون از جانبین کوس و تبیره درخروش آمد وسورن انداختند خون حمیت دررگ مردی بهادران جوش زدن گرفت * * نظم *

* بکوه اندراز کوس کین ناله خواست *
* زپیکان درابرآهنین ژاله خواست *
* سواران شد آمد فزون ساختند *
* یلان از کمینها برون تاختند *
* زخون غیبها لاله کردار گشت *
* سنان ارغوان تیغ گلنار گشت *
* زهر گوشه آویزشی سخت بود *
* سرِکار با گردشِ بخت بود *

در برنغار امیرزاده ابابکر با سپاه نصرت شعار کوششهای مردانه نموده میسیره مخالف را بعون الهي چون شکنج زلف بنفشه مویان ازباد صبح گاهي برهم شکستند * * نظم *

* مظفر اها بکو نیروز جنگ *
* درآمد بمیدان کین بی درنگ *
* جهان گشت برجان خصمان بنفش *
* فکندند یک سر سلاح و درفش *
* بسر برشده خاک وخون خود وترک *
* بکف تیغ شان گشت منشور مرگ *

وبهادران جرنغار به نیروی مردي سلطان حسین و امیر جهانشاه میمنه دشمن را فرو ریخته پراگنده و متفرق ساختند * * نظم *

* چو سلطان حسین آن یل نیزه دار *
* بر آورد از اعداء بمردي دمار *
* یکی خواست زنهار و دیگرگریخت *
* گریزنده هرسو همي رخت ریخت *
* یکی ترکش افگند و دیگر کلاه *
* گریزان گرفتند بی راه و راه *

و دلیران جلادت آیین در قلب ظفرقرین داد دلاوري ومردانگي داده نوک پیکان وسنان را دردیده وسینه معاندان نشاندند و پیلان خورنق ران جودي بنیان را پیش راندند *

* نظم *

* زخم کرده خرطوم پیلان کمند *

* بیال یلان اندر افگنده بند *
* زدندان بزخم آتش انگیختند *
* همه خاک با خون بر آمیختند *
* یکی را بدندان بر افراخته *
* یکی را بزیر پی انداخته *

شدون و تمورتاش را از مشاهده آن حالات ارکان تمکن و ثبات تزلزل پذیرفت و عنان خوف بصوب گریز تافته رو بدروازه منقوصه نهادند و تمام لشکرِ مخالف متفرق و پراگنده گشته اکثر روی فرار بدمشق آوردند و فوجي از عساکر منصور بتگامشي ایشان رفته بسیاري ازیشان را بقتل آوردند وبعضی را فرود آورده اسپ و اسلحه بستدند چنانچه از کثرت واجتماعي بآن انبوهي وبسیاري بغیر از یک سوار که گریخته خبر این واقعه بدمشق رسانید کس بسلامت نرفت * نظم *
سُبک رزم جویان بشمشیر تیز * فگندند در شامیان رستخیز
ز چندان سپه یک دلاور نماند * کرا تن بُد از خیلِ شان سر نماند
بر آمد زشرقِ ظفر صبح کام * شده روز فرمان دهِ شام شام
و چون لشکرِ حلب انهزام یافته روی فرار از اضطرار باندرون شهر و حصار آوردند در شارع شهر و دروازه ازدحامي واقع شد که کس را مجال گذار نماند و عساکر گردون مآثر از عقب ایشان لجام ریز روان شده بهر که میرسیدند به تیغ کین

میگذرانیدند لاجرم از غایت هول و هراس چندان خلق در خندق ریختند که از اسپ و مرد مالامال شد و تا نزدیک طاق دروازه بربالای یکدیگر افتاده مرده بودند و در تمام آن راه چندان خلایق بریکدیگر ریخته تلف شدند که اگرکسی را بندرت گذار میسر میشد پیاده بر بالای افتادگان می گذشت *

* نظم *

* چه برمرد اسپ و چه بر اسپ مرد *
* بُد افتاده هرجای پرخون وگرد *
* همه دل خدنگ و همه مغز چاک *
* همه جامه خون و همه کام خاک *
* یکی درع در برسر از گرز پست *
* یکی بی‌سر افتاده خنجر بدست *

فوجی از لشکر منصور بغارت اردوی ایشان که بخیال فاسد از شهربیرون زده (۱) بودند مبادرت نمودند و هرچه یافتند تاراج کردند * * نظم *

* سراپرده و خیمه و خواسته *
* سلاح و ستورانِ آراسته *
* همه گردِ کردند از اندازه بیش *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجای - زده - (رفته) است *

* جدا هر کسی برده از بهر خویش *

وگروهي ازبهادران وانبوهي از دلاوران روي جلادت بتسخیرشهر آوردند ودرهمان روزشنبه یازدهم ربیع الاول سنه (ثلاث و ثمانماية) شهررا به نیروی دولت قاهره مسخر گردانیدند * * نظم *

* وزان پس بغارت نهادند روی *
* فتادند در شهر و بازار وکوی *
* برافروخت گوئي بجنت سعیر *
* چه حور و چه ولدان که گشتند اسیر *
* بشهر اندرون اسپ واستر نماند *
* سپه هرچه ازچارپا بُد براند *
* نهان و آشکار انچه درشهر بود *
* سراسر بتاراج بردند زود *
* چه از زر چه از دیبهٔ هفت رنگ *
* زآرایشِ بزم و از ساز جنگ *
* بسي جامه و زیورِ پر بها *
* پر از گوهرِ قیمتی درجها *
* ز زرینه آلات و سیمین ظروف *
* نه چندانکه یابد بران کس وقوف *
* زنقد و ز اجناس و هرگونه چیز *

* که باشد بنزدیک مردم عزیز *

گفتار در جنگ قلعه حلب و فتح آن

چون شدون و تمورتاش از صدمه پرخاش بهادرانِ لشکر منصور بشهر گریختند از بیم جان روان بقلعه در آمدند و چه قلعه کوهی معمول از سنگ خارا سر باوج قبه خضراء کشیده و در دامنش خندقی بعرض سي گز پر آب بآب رسانیده چنانکه اجراء کشتي بران آب اگر خواستندی متمشي گشتي *

* نظم *

* ز بالاش گفتی که در ژرف چاه *
* فلك چشمه و چشم ماهي است ماه *
* بسالی شدی مرغ ازو بر فراز *
* بماهي رسیدی سوی زیر باز *

و خاك‌ریز قلعه از بنِ خندق تا بدیوارِ حصار مقدار صد گز به تخمین و بنوعي کند و تیز ساخته و پرداخته که پیاده را صعود بران اصلا میسر نشدی شدون و تمورتاش پشت استظهار بحصانت و محکمي حصار باز گذاشتند و رایتِ تمرد و استکبار دگربار برافراشتند و اهل قلعه بجوش و خروش در آمده بباره و برجها تاختند و غریو نقاره و کوس در عالم انداختند نفط بازان از هر طرف دست تجلد برکشادند و رعد اندازي

اغاز نهادند * * نظم *

* زکین ابروي شاميان چين گرفت *
* سرِ باره از نیزه پر چيــن گرفت *
* بپوشید باران سنگ آفتــاب *
* ز پیکان فرو ریخت پرّ عقــاب *

صاحب قران گيتي ستان بسعادت و اقبال بشهر درآمد و در برابر قلعه نزول عظمت و جلال فرموده بر مسنــدِ سلطنت و فرمان روائي متمكن شد و حكم واجب الامتثال بصدور پیوست تا عساكر گردون مآثر پيرامون خندق فرود آمدند و بزخم تير هيبت صفير نگذاشتند كه كس را از مخالفان مجال آن شود كه سر از برج و باره بيرون توانند كرد * * نظم *

* شد از گرد ره شست(۱) گردان گره *
* دهان كرده سوفارها بر زره *
* ز زاغِ كمان گشته پرّان عقاب *
* دلِ دشمنان ديده شد تير خواب *

و بر حسب فرمان قضا جريان نقبچيان چيره دست ببازوی قوت و توان حوالي خندق را غربال مثــال سوراخ كردند و باستظهار دولت قاهره پايدار و حمايت جمعي از بهادران

(۱) در جميع نسخ موجوده - شصــت - بصاد است و آن صواب نیست *

جلادت آثار بعمد از آب خندق بگذشتند و بکار مشغول شدند *

* بیت *

کمرِ سعی بسته پیشه وران * بگشادند زخم تیشه وران

و دران حال پنج دلاور از سرِ جان برخاسته بپای تهور از دروازهٔ قلعه بیرون آمدند و حزم را مرعی داشته سرِ طنابی که در بالای حصار بدست مردم بود برمیانِ خود بستند تا در تندی خاک ریز بزیر آمدن و برآمدن بی وهم توانند و تیغ کین از نیامِ انتقام برآورده بسوی نقب شتافتند بهادرانِ لشکر منصور که با نقبچیان بودند از نقب بیرون آمدند و همه را بزخم تیر بیندا ختند * * نظم *

* دو خم کمان کاف و زه دال شد *
* خدنگش عقابِ سَبُک بال شد *
* بهرکس که منقار او می رسید *
* روان مرغ جانش ز تن می پرید *

اهل قلعه از سهمِ آن دست برد چون بید بلرزیدند و ایشان را بطناب بالا کشیدند و بعد ازان کس را یارا نبود که از سوراخ برجها نگاه کنند تا به بیرون آمدن چه رسد و همگنان را یقین گشت که کار این دولتِ روزافزون امریست آسمانی و حاصل ستیزه و عناد با آن خسارت است و پشیمانی حضرت صاحب قران کس را برسالت پیش ایشان فرستاد با مکتوبی

مضمونش آنکه تایید ملک منان - جل سلطانه - جهان را مسخر فرمان ما کرده است و عنایت ازلي بقدرت لم یزلي ممالك عالم را بقبضه اقتدارِ ما سپرده نه حصانتِ قلعه و حصار لشکرِ ما را مانع میشود و نه کثرت سپاه و اسباب نکابتِ خشم ما را دافع اگر برجانِ خود رحم کنید شما را به بود و اگرنه درخونِ خود و اهل و عیال سعي کرده باشید و وزر و وبال آن اندوخته اهل قلعه را چون چاره نبود ضرورت دامن گرفت و دستِ قضا گریبان شدون و تمورتاش با سادات و قضات و ایمه و اشرافِ مملکت کلید قلعه و مفاتیح خزاین برداشته دروازه بازکردند و باقدام اضطرار و انکسار بدرگاه عالم پناه آمده روی عجز و مذلت برخاك نهادند و یرلیغ مطاع واجب الاتباع بنفاذ پیوست شدون و تمورتاش و قریب هزارنفررا از سرداران و لشکریان که با ایشان در قلعه بودند برتومانات قسمت کرده مقید ساختند و چون قلعه با آن حصانت و متانت از جلادت و تیزجنگي بهادران فتح آیین خجالت یافت بعضي کنگرهای آن بمیتین قهر کنده چون سرِ خجلت زدگان در پیش افتاد و رای عدوبند جهان کشای ایسن بوغا دوات دار راکه درقلعه گرفته بودند بمصر پیش پسرِ برقوق فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش دردست بندگانِ ما اسیرند و خلاص ایشان موقوف برسیدن

اتلمش است باین جانب اورا بزودي بفرست تا از سرِ خون اسیران درگذشته ایشان را آزاد کنیم و بگذاریم و او را بموعدي معین بُلْجَارْ فرموده بتعجیل روان ساخت و بقصد تفرج و احتیاط بقلعه درآمد و بعد ازدو روز بیرون فرمود و امیرجهانشاه بردروازه قلعه نشسته بضبط اموال مشغول شد و از غنایم قلعه که مالامال بود از خزاینِ قدیم که سلاطین بروزگار ادخار نموده بودند و از کرایم اموال و اسباب جدید که اهل شهر درین مدت آنجا کشیده بودند چندان نقد و جنس بتحت ضبط نواب کامیاب درآمد که از حیز شمار و حساب بیرونِ بود و چنانچه از همم ملوک و شیم پادشاهانه زیبد *

* بیت *

که جهان را به تیغ بستانند * بسرِ تازیانه بخش کنند

مجموع آن غنایم بامراء و لشکریان ارزاني داشت و اغرق(۱) و اثقال را با خزاین و اموال درقلعه حلب بگذاشت و سید عزالدین ملک هزارکري و شاه شاهان که والي سیستان بود و موسی توی(۲) بوغا و سلطان محمود و پسربیان تمور آقبوغا و سلطان ملک و مراد قوچین و پایغده جوره و شیخ عمر تواجي را بضبط و محافظت قلعه نامزد فرمود و بعد از پانزده

(۱) دربعض نسخه بجاي - اغرق - (اورق) است (۲) چنین است دراکثرنسخ و دربعض نسخه بجاي - توی - (طغا) دیده شد *

روز توقف درانجا روي عزم خسروانه بتسخير ديگر بلاد شام آورد و من الله العون و التاييد انه ولي حميد *

گفتار در تسخير شهر و قلعه حمي و ذكر فتح حمص

حضرت صاحبقران دران اوان كه اردوي كيهان پوي بظاهر حلب نشسته بود اميرزاده پيرمحمد عمرشيخ و اميرزاده ابابكر و اميرسليمانشاه و امير سونجك و ديگر امراء برسم منقلاي بايلغار بجانب حمي فرستاد وايشان چون بآنجا رسيدند حصار شهر به نيروي دولت قاهره بكشادند اما فتح قلعه اندرون شهر بواسطه آنكه بغايت حصين و مستحكم بود در توقف افتاد و چون راي كشورگشاي عالم آراي از اتمام قضيه حلب برحسب دلخواه دولت خواهان فراغ يافت رايت فتح آيت درظل حمايت تاييد الهي بصوب حمي روان شد و در اثناء راه سه چهار قلعه كه دران حوالي ونواحي بود بصدمه جلادت عساكر گردون مآثر مجموع مسخر گشت و چون چتر فرقد فرساي سايه وصول بران ديار انداخت واهل قلعه حمي ازبالاي حصار شكوه شوكت وكثرت معسكر ظفر پناه ازدور مشاهده كردند بغير از اطاعت وانقياد چاره نديدند و از سرِ ضرورت هرچه دستِ مُكْنت ايشان بدان ميرسيد از پيشكش و تبركات برداشتند وبپاي ضراعت و خضوع از قلعه بيرون آمده پناه بشاهزادگان و امراي

که پیشتر آمده بودند بردند و ایشان را شفیع ساخته امان خواستند مراحم پادشاهانه از خون ایشان درگذشت و مجموع غنایم و فتوحات آن دیار بشاهزادگان و امراء مذکور ارزاني داشت و مدت بیست روز درانجا توقف فرمود تا لشکر درعین رفاهیت بفراغت استراحت نموده و چهارپایان از تعب سیر پیاپی برآسودند و دران مدت دیوان خانه جهت نزول آنحضرت بناکرده باتمام پیوست و شاهزادگان امراء و ارکان دولت نیز ازبرای خود خانها پرداختند

* بیت *

* بیک دو هفته که اردو مقیم گشت آنجا *
* شد آن مقام چو شهری پر از مقام و بنا *

آزان امراء برحسب تدبیر خویش مصلحتی اندیشیدند بعرض همایون رسانیدند که لشکر منصور قریب دوسال ت که درسفرند و پیوسته تا غایت راه پیموده اند یا در بل مخالفان درحرب و ضرب بوده و دشمنان با سپاه بسیار سپاهان آسوده درخانهاي خود نشسته اند اگر رای عالي ب داند ازینجا بساحل دریاي طرابلس کشیم و این زمستان ریان درانجا استراحت نمایند و چهارپایان بیاسایند ل بهار از سرقوت و اقتدار از روي توجه بقلع وقمع دشمنان م نقد این تدبیر هرچند در نظر صیرفي خرد که ناقد یست

بصیر سره مي نمود اما بر محک ضمیر منیر الهام پذیر صاحب قران جهانگیر تمام عیار نبود بدان التفات ننمود * نظم *

* شهِ شیـر دل خسـروِ پیل تن *
* دران داوري گفت با خویشتـن *
* صواب آن چنان شد که آرم شتاب *
* که آزرم دشمـن نباشـد صواب *

و از عزایم خسروانه رایت فیروزي نشانه روانه صوب حمص گشت و یکی از امراء بزرگ برسم قراولي پیشتر بشهر رسید و از خیر اندیشي و نیک خواهي خلایق مضمون انی لکم نذیر مبین باد ا رسانید و اهالي آنجا را از وخامتِ عاقبت ترسانید و چون هوای آن دیار از غبارِ موکب گردون اقتدار شکبار شد اصول و اعیان حمص کمر مطاوعت و بندگي بسته پیشکش و نثار بیرون آمدند و بدرگاه عالم پناه شتافتند مراسم خاک بوسي بتقدیم رسانیدند لاجرم آفتابِ عاطفت حضرت از اوج برج نصفت و مرحمت پرتوِ امن و امان بران ث انداخت و علي اکبر را داروغه وحامي ایشان ساخت

* بیت *

صیحت شنودند از آموزگاره شدند از بلای عنا رستگار

گفتار در فتح قلعه بعلبک

صاحب قران گیتي ستان بسعادت و اقبال از حمص

نهضت فرموده با سپاه ظفر طلایه نصرت یزک متوجه شهر بعلبک شد بعد از قطع یک منزل حوالي نمک زاري مضرب خیام نزول همایون گشت و درانجا فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که فوجي از عساکر گردون مآثر بطرف ساحل بصوب صیده و بیروت بایلغار روان شوند و چون رایت نصرت شعار به بعلبک رسید مردم از نظاره حصار آن شهر در تعجب افتادند چه آنرا از سنگهای بغایت بزرگ برافراشته اند چنانکه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بطرف باغستان احتیاط کرده بودند از یک طرف بیست و هشت گز بود و از طرف دیگرشانزده گزو ارتفاعش هفت گز بگزشرع و بعلبك بواسطهٔ غرابت حصار و بلندي عمارات در افواه مردم چنانست که از مستحدثات حضرت سلیمان علي نبینا و علیه الصلوة و السلام است و عاملان یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل بتعمیرآن قیام نموده اند - والله اعلم بحقیقة الحال - وبا این همه از فردولت فیروزي اثر بی هیچ زحمتي مسخرشد و ازبسیاری غله و میوه و هرگونه نعمت لشکریان را سعتي عظیم روی نمود و برحسب حکم واجب الاتباع که از موقف جلال صدور یافت امیر شیخ نورالدین وامیرشاه ملك و امیرسونجک و دیگرامراء با سي هزار سوارمتوجه دمشق شدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب دمشق

چون بعلبك نزديک کوه واقع شده و دران هنگام زمستان درآمده بود و برودت هوا اشتداد یافته و برف و باران باریده درانجا توقف بسیار نرفت و رایت فتح آیت درروز یکشنبه سیوم جمادي الاول که آفتاب بششم درجه جدي رسیده بود ازانجا نهضت نمود و بعد از قطع یک منزل بقصد زیارت روضهٔ مطهره نوح نبي علی نبينا و علیه الصلوة والسلام بکرک نزول فرمود و بعد از حیازت آن سعادت واستفاضت انوار یمن و برکت روی توجه بدمشق آورد ودران اثنا جماعتي از عساکر منصور که بصوب صیده و بیروت رفته بودند آن اطراف و نواحي را تاخت کرده سالم و غانم با بسی غنایم بموکب گیتي کشای پیوستند ودرین مدت که اهالي شام از توجه صاحب قران گردون غلام آگاه گشته بودند چون مستقر سریر سلطنت آن ممالک مصراست امراء واعیان همواره اخبار مجدد بعرض فرج پسر برقوق که دران وقت صاحب تخت مصر او بود میرسانیدند و پیوسته او را بر عزیمت جانب دمشق ترغیب و تحریض مي نمودند تا باغواء ایشان ازراه صواب بیفتاد و بترتیب و تجهیز لشکر

مشغول شد و سپاه گران و کثرت بی پایان جمع آورده با شوکتي تمام و تجملی بیش از اندازه ادراک عقول و اوهام متوجه شام گشت * نظم *

* برافراخت فرمان ده مصر و شام *
* ببازوی کین رایت انتقام *
* روان جمع کرد از سر اقتدار *
* سپاهي بکثرت فزون از شمار *
* گروهي دلاور که هنگام جنگ *
* برآرند دندان ز کام نهنگ *
* چو بندند بگاه وغا کلـه گرد *
* شب وصل دانند روز نبرد *
* همه یک دل و وقت کین جمله دل *
* همه آهنین چنگ و آهن گسل *
* چو زین سان سپاهي گران جمع یافت *
* عنان عزیمت سوی شام تافت *

و چون بدمشق رسید در ضبط و استحکام شهر و قلعه شرایط حزم ولوازم تحفظ و احتیاط بجای آورد و بفریب اماني کاذبه بنیاد مکري نهاد و شخصي مزور زبان آور فتان را که از تلبیس و زرق بصورت اهل فقر برآمده بود و دو جاهل فدائي همراه او کرد و هریك را خنجری زهر آلود داده برسم رسالت

پیش حضرت صاحبقران فرستاد تا مگر هنگام گزاردن پیغام
فرصتی یابند و غدری سگالند و چون آن حضرت بحوالی
دمشق رسید آن مفسدان مکار ملعون بموکب همایون پیوستند
و بی دهشت روی تزویر بپایه سریر خلافت مصیر نهادند که
رسالت بگزارند و بدان بهانه کام خود برآرند و با وجود آنکه
ایشان را چند نوبت سعادت قرب آنحضرت دست داد
و مجال یافتند از میامن حفظ الهي که پیوسته حارس ذات
همایون آنحضرت بود فرصت نیافتند تا از قوت دولت قاهره
حال حیله و شراندیشي آن بی باکان بد نهاد در خاطر خواجه
مسعود سمناني که از نویسندگان بزرگ دیوان اعلی بود
افتاد وچون ایشان را گرفته بکاویدند دشنهای زهرآلود در
ساق موزه داشتند بدبختان را چاره نماند و مقدّم شان
بضرورت صورت قضیه چنانچه بود بازراندند * * بیت *
اگر فتنه گیرد سمک تاسماك * چو ایزد نگه دارد از بد چه باک
صاحب قران کامکار وظایف شکر و سپاس پروردگار بجای
آورد و صلات و صدقات بمستحقان رسانید و بزبان صواب
نشان که ترجمان ملهم دولت بود بیان فرمود که بقواعد و آیین
سلاطین کشتن ایلچي رسم نیست اما این شخص که با نفسی
چنین بی باک و شریر صورت ارباب کمال بتزویر بر خود بسته
بغایت مفسد است و فتان و ابقاء او هم او را وهم دیگران را

محض وبال تواند بود و عین خسران بغابران فرمان شد تا بحکم
ولا یحیق المکر السیء الا باهله او را بهمــان کارد زهر
آلود که با خود داشت کار بساختند و زمزمه نغمه *

* مصراع * * اگر بار خار است خود کشتهٔ *

درگوش جان انداختند و جیفه مردارش ازبرای عبرت دیگر
بد اندیشان بسوزانیدند و رفیقان دوگانه اش را خون بخشیدند
وگوش وبینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند
وبسعادت و اقبال سوار گشته عساکر گردون مآثر را ترتیب
داده روی توجه بشهر دمشق نهادند ودامن پشته که بقبه سیار
اشتهار دارد مضرب خیام معسکر ظفر قرین گشت و رعایت حزم
را پیرامن لشکر خندق کندند وبچپر ومند و استوار کردند
و صاحب قران متعالي مکان ببالا پشته برآمد وسواد شهر
وظاهر آن را بنظر احتیاط درآورده اشارت فرمود که قراولان
بازوی جلادت بجنگ بکشایند وهم ازگرد راه دست بردی
بمخالفان سرکش نمایند بر حسب فرموده امیر سونجک
با دیگر قراولان مسابقت نمودند و از جمله صاین تمور بهادر
ودانه خواجه پسر اپاجي وتوکل باورچي و الطون بخشي
وتکل پسر تموك قوجین پیش رفته ببناد حمله آتش پیکار
برافروختند و چون نیران محاربه بالا گرفت ازطرف دست
راست سید خواجه شیخ علي بهادر و ازدست چپ امیرزاده

رستم بمدد ایشان رانده داد مردی و مردانگي دادند * نظم *

* غوِ کوس و نای نبردی بخاست *
* زمین کرد شد کشت با چرخ راست *
* جهان نعرۀ مرد جنگي گرفت *
* خور از رنگِ خون چهره زنگي گرفت *

و چون صبح تیغ آفتاب التهاب از مطلع شجاعت سپاه مشرقي انتساب برآمد قراولِ لشکر شام روی اضطرار بمغرب فرار وانکسار نهادند و بهادران بهرام انتقام بحسام خون آشام بسیاری از ایشان را روز حیات بشام ممات رسانیدند و جمعی را دستگیر کرده بلشکرگاه ظفرپناه آوردند و قهرمان قهر بریختن خون دشمنان فرمان داد وایشان و شدون و جماعت بندیان راکه از حلب آورده بودند همه را به تیغ سیاست بگذرانیدند و در همین شب از لعبت بازي چرخ شعبده باز صورتی غریب روی نمود و امری عجیب واقع شد امیرزاده سلطان حسین درحال سکر و غُلَوای مستي بوسوسه وفریب جمعي تاجیک مفسد روی جسارت از صوب صواب وسداد بگردانید و متوجه اندرون دمشق شد شامیان را ازان حال صبح شادماني ازکوه اندوه برآمد واو را بآیین سلاطین بشهر بردند و مقدمش را بتعظیم عظیم واکرام تمام تلقی نمودند وفرج حاکم مصر موافقت اورا فرج بعد الشدة انگاشت و از

دقایق اجلال وتبجیل سرموئی فرو نگذاشت واز نوکران سلطان حسین براتخواجه وادوک امیر شاه ملک را ازان حال آگاه گردانیدند و او صورت واقعه را بمسامع علیه رسانید و چون روز شد اردوی کیهان پوی کوچ کرده روان شدند وبطرف قبلي دمشق که صوب کنعان ومصراست وصحرای کشاده مقدار یک فرسنغ راه برفتند وفرود آمدند وبرحسب حکم واجب الامتثال درگرد اردوی خجسته نزول فرخنده ارتحال از جمیع جوانب حصاری ببالای شخصی بلند قامت از سنگ برآوردند ودرپیرامن آن خندقي حفرکردند وقراولان بهرطرف روان شدند واز تومانات وهزارجات پیاده وسوار بچَنْدَاوُل بیرون آوردند که تا بشب پاس دارند وبعد از دو روز حضرت صاحب قران پادشاه پوران را برسالت پیش حاکم مصر فرستاد محصل پیغام آنکه آثار حزم وعزم ما در کارها دانسته اید وعلو همت ما در تحصیل مطالب واتمام مقاصد ومآرب شناخته وعاقلان دانند که دامن گیر مردان درامور غیرت است وحمیت اگر پادشاه است واگر رعیت ومقصود اصلي پادشاهان از کشیدن لشکر وکشادن کشور با آن همه خوف وخطر رعایت ناموس است درحال وبقاء ذکر جمیل درمآل نه مجرد جمع مال وتکثیر منال • بیت •

• همه کارِ جهان ناموس و نام است •

* وگرنه نیم نان روزی تمام است *

بکرات اتلمش را طلب داشتیم و نفرستادید ودران جزوی قضیه چندان تعلل و تاخیر کردید که دست حمیت عنان عزیمت ما بایجانب تافت وبسی خرابي وخلل باحوال و اوضاعِ مردم این مملکت راه یافت * بیت *

گر از کوه پرسي بیابي جواب * که شاخِ خطا میوه ندهد صواب

با این همه اگر اتلمش را ارسال نمایید وسکه وخطبه بالقابِ ما بیارایید تا بساطِ نزاع در نوردیده شود وبر خود رحم کرده باشید وبراهالي این دیار وگرنه لشکر جرار خونخوار ما را قتل مخالف وقهر دشمن وشهر گرفتن وکندن رسم معهود است وغایت مقصود * نظم *

* طریقِ مدارا و راهِ ستیز *
* کزان امن خیزد و زین رستخیز *
* نمودم بتو عقل را کار بند *
* وزین هردو ره کن یکی را پسند *

وچون فرستاده بایشان رسید برخلاف گذشته مقدم اورا باعزاز واکرام پیش آمدند ومراسم ترحیب وتعظیم بجای آوردند وچون دران دیار آتش بازي و رعد اندازي بسیار مي ورزند وآن را پیش ایشان وقعی هست غلبه ازان طایفه مردم را جمع آوردند ودرنظراو مي گذرانیدند وآن

را اظهار قوتی و شوکتی تصور میکردند و حال ایشان دران قضیه برسبیل تمثیل از قبیل مضمون این بیت بود بحقیقت *

* بیت *

* ماییم و آب دیده که سَقّای کوی دوست *
* صد مشك ازین متاع بیکتای نان دهد *

القصه چون فرستاده را بانواع خدمات خاطرجوئي کرده باز گردانیدند جماعتی ازاصول واعیان را درعقب او روانه درگاه عالم پناه کردند وبعزعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانیدند که ما بندگان درمقام اطاعت وانقیادیم واتلمش را تا پنج روز دیگر بفرستیم واگر آنحضرت ازسرِجرایم ما درگذرد بعد ازین در اقامت وظایف فرمان برداري وطاعت گذاري تقصیر واهمال جایز نداریم وبآنچه در مُکنت وتُوان ما گنجد رضای جانب شریف بندگان ایشان بدست آریم عواطف پادشاهانه ایلچیان را بمرحمت ونوازش سرافراز گردانید وبتشریفات وصلات اختصاص بخشیده وعدهای نیکو داد وخوش خاطر بازفرستاد واهالي آن مملکت از نیرنگ آن مصالحت بغایت شادمان وفرحناک شدند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران با سلطان مصر وظفر یافتن درعین تسلط وکامرانی

چون رایت نصرت شعار را ده روز دران منزل توقف افتاده

بود و علف نمانده فرمان شد که یورتچیان علف غوطه را که در طرف شرقی دمشق واقع است احتیاط نمایند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده صورت حال عرضه داشتند حکم جهان مطاع صدور یافت که لشکر ازانجا کوچ کنند و بغوطه نشیفند تا چهارپایان را علف باشد وچون اردوی کیهان پوی درحرکت آمد و تقدیر آسمـــانی بویرانی آن دیار جریان پذیرفته بود اهل شهر از جهل و نادانی گمان بردند که ایشان را خوفی وضعفی رو نموده و بعزم فرار سوار شده اند و متوجه صوب مشرق گشته بنابران ظن کاذب اندیشه کردند که لشکری بدین انبوهي را در حال کوچ کسی ضبط نتواند کرد فرصت غنیمت مي باید شمرد و کار از پیش باید برد اگر ما با حشری عظیم بیرون مي رویم و بیکبار ازپس پشت ایشان درآمده حمله مي کنیم البته سراسیمه و دست پاچه میشـــوند و ازهم فروریخته متفرق و پراگنده مي گردند و ما را همین ناموس درعالم بس که تا روز قیامت مردم باز گویند و با این امانی که نتیجه وساوس شیطانی بود لشکـــر مصر و شام تمام سوار گشتند * نظم *

سبک رزم را لشکر آراستند * بکوشش همه شهر برخاستند
زمین با مه از گرد همراز شد * در حشر پنداشتي باز شد

و ازاوباش و عوام شهرو ولایت که در اندرون شهر جمع شده

بودند هرکه در خود اندک قوتی می دید سر در پی سواران نهاد و در عقب ایشان افتاد * * نظم *

* حشری بی حد از عوام الناس *
* بیش از اندازهٔ گمان و قیاس *
* همه در سر فگنده باد غرور *
* بر گرفته ز تیغ تا ساطور *
* دل نهاده بمرگ و روی بجنگ *
* خنجر و گرز و چوب و سنگ بچنگ *

و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که مجموع صحراے دمشق ازسوار و پیاده مالا مال گشت سواران همه جبها پوشیده و برگستوان انداخته و خود را بانواع اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته و پیادگان از تیر وکمان و شمشیر و سپر و چماق و تبر هر کس هرچه یافته بود برداشته و صورت غلبه و یغما بکلک سودا و جهل مرکب برلوح خیال نگاشته و حقیقت در ظاهر دمشق از طوایف خلایق اجتماعی اتفاق افتاد که کثرتی چنان در یک محل کس ندیده بود و نشنیده و چون قراولان حضرت صاحب قران را ازان حال آگاهي دادند دانست که روز سلامتِ شامیان بشام نزدیك شد و آفتاب سعادتِ شان بسر دیوار ادبار رسیدهٔ دل بعون و رحمت نامتناهي الهي قوي داشته رای صواب نمای را بتدبیر

آن واقعه گماشت و بازگشته روی شجاعت بایشان آورد و فرمان داد تا لشکر فرود آمدند و از سنگ و احمال و اثقال در پیش خود پناهي ساختند و در ساعت خیمه و خرگاه برافراختند و آنحضرت با پنجاه کس از خواص ملازمان ببالای پشته برآمد و بر قاعدهٔ معهود بنماز مشغول شد بعد از نماز و عرض نیاز بدرگاه منان بنده نواز جبه توکل پوشیده برسمند دولت ابد پیوند بسعادت و اقبال سوار گشت و از بس کورگه و کوس که فرو کوفتند غریو و خروش سورن که سپاه سخت کوش در خم طاق آبنوس سپهر انداختند زلزله در زمین و زمان افتاد و دران حال لشکرِ جرنغار بتمام برسیدند و سپاهِ شام پیش آمده بودند و نزدیک شده صاحبقران کامکار سپهر اقتدار بسوی برنغار کس فرستاد که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه و دیگر امراء تومان روی جلادت بمقابله و مقاتله دشمنان آورند و فرمان داد که سایر عساکر گردون مآثر بباد حمله آتش پیکار بر افروزند و خرمنِ اعمار مخالفان خاکسار به تیغ آبدار صاعقه کردار بسوزند و در جرنغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهان شاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکل یادگار برلاس و شیخ ارسلان و تغلق خواجه برلاس و پیرعلي سلدوز و دیگر امراء تومان و هزاره با سپاه ظفر پناه بتاختن

و سر انداختن درآمدند * * نظم *

* فرو ریختند از دو جانب سپاه *
* دلیرانِ خصم افکنِ کینه خواه *
* سر افشان شده تیغ گردن کشان *
* چو برگِ خزانی ز بادِ وزان *
* زمین و زمان گشته پرخاش جوی *
* ز خون درهم افتاده بسیار جوی *
* توگفتی جهان ابر دارد همی *
* وزان ابر الماس بارد همی *
* ز بس جیفه کافتاد بر یکدیگر *
* بهر گوشه کوهی برافراخت سر *
* ز بس کشته کافتاده در رزم گاه *
* مجالِ گذر تنگ شد بر سپاه *
* بسی شامیان را بکشتند زار *
* بسی را فگندند بر خاک خوار *
* روان شام را مصروش رود نیل *
* ز بس خون که در دشت کین شد سبیل *

و در مقدمه و هراول و قول از امراء تومان امیر سونجک و امیر شاه ملک و سید خواجه شیخ علی بهادر و از امراء قوشون صاین تمور و محمد آزاد و توکل باورچی و دریا و دیگر

بهادران یکران شجاعت در میدان مبارزت راندند و در تمام میمنه و میسره و قلب جنگ در پیوسته رستخیزی برخاست که آسمان از بیم وصول وعده یوم نطوي السماء کطی السجل للکتب در قلق و اضطراب افتاد * نظم *

* بر آورد کوسِ نبردي خروش *
* محیطِ بلا زد بیک بار جوش *
* دو لشکر نهادند دلها بمرگ *
* بباریده تیر از دوسو چون تگرگ *
* زخون گشت روی زمین پر نگار *
* ز پیکان دل و چشمِ کیوان فگار *
* زکُه تا کُه از گرد پیوسته میغ *
* زکشور بکشور چکاچاك تیغ *
* سنان را دلِ زنده زندان شده *
* بر امیدها مرگ خندان شده *

عاقبت صبح فیروزي از مطالع اقبال بی انتقال دمیده شکست بر سپاه شام افتاد وبهادرانِ لشکر منصور بضرب بازوی جلادت وساعدِ سعادت آن لشکر بیکران وحشرِ بی پایان را تا کنار عمارت دمشق رانده پراگنده ساختند وبسیاری از سواران وتیغ گذاران را بشمشیر هتّاک فتاک برخاك هلاك انداختند وپیاده افتاده جان داده زیاده

ازان بود که شهسوار اندیشه بسرحد حصر واحصاء آن تواند رسید *

* نظم *

* فگندند چندان گروها گروه *
* که از کشته شد پشته هرسو چو کوه *
* همه دشت بُد رود خون تاخته *
* سلاح و درفش و سر انداخته *
* کسي رست کو شد بشهر اندرون *
* دگر کشته گشت آنکه ماند او برون *
* زبس خون که هرجای پاشیده بود *
* زمین همچو روی خراشیده بود *

واین واقعه در سه شنبه نوزدهم جمادي الاول سنه (ثلاث وثمانمایة) موافق لوی یِلّ وقوع یافت و در اثناء کارزار وغُلواء گیر ودار سلطان حسین که میسرهٔ لشکر شام بماهچه رایت او آراسته بود درمقابل امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ افتاد و توپلاق قوچین که ازجمله بندگان امیرزاده شاهرخ بود باو رسید وعنان اسپ او گرفته پیش شاهزاده مشارالیه آورد و خود بتعجیل خبر بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسانید حکم مهیب از موقف اشفاق وتادیب بقید وحبس او اطلاق یافت و بعد از چند روز بشفاعت امیرزاده شاهرخ اورا چوب یاساق زده بگذاشتند

اما همچنان در حجاب عتاب مانده راه درآمدن بمجلس همایون نداشت *

گفتار در فتح دمشق

روز دیگر رایت فتح آیت ازانجا کوچ کرده واندک مسافتی رفته در دامن پشته فرود آمد و دیگر روزکه از ارتفاع رایت صبح راستین شب شامی نژاد تیره جبین پشت داد ورو بهزیمت نهاد و طنطنه بشارت فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین درجهان افتاد اردوی کیهان پوی برحسب فرمان قضا جریان از غریو کورگه کوچ در حرکت آمد و یرلیغ مطاع صادر شد که عساکر گردون مآثر مکمل و آراسته روان شوند و درپیش صفوف عساکر ازپیلان شکوه مند آلوند مانند که هریک ازان کوهی بود بخلاف عادت درآهن نهان و بی ستونی نه بررسم معهود فراز چهار ستون روان * * نظم *

پیکرے پر ز کوه ازو هامون * بی ستونی روان بچار ستون
شد(۱) حصنی حصار او آهن * زخم دندان او حصار افگن
چون فلک نیل گون و راه براه * سرمه سایه کفش زسنگ سیاه
برسر شورش ازنشیب و فراز * اژدهای دماں کمند انداز

صفی بیارایند و دراثناء راه لشکری که از بدایت برنغار

(۱) درچهارنسخه بجای - شد - (تند) دیده شد *

تا نهایت جرنغار مقدار سه چهار فرسنگ با آن صف آراسته از پیل در پیش بمحلی بلند که مشرف بود بشهر بر آمدند چنانچه اهالي آن مملکت از لشکري و رعیت از کثرتِ آن سپاه ظفر پناه آگاه گشتند چه تا غایت بر کمیتِ آن اطلاع نیافته بودند و چنان انبوهي مجتمع دران محل مرتفع صفها بسته و آرمیده و تیغها بر کشیده کورگه فرو کوفتند و سورن انداختند * بیت *

* خروشي بر آمد که کیوان شنید *
* تو گفتي که صورِ قیامت دمید *

و ازانجاً پیش رانده بنزدیک شهر برلب جوی مغاک که بمثابه خندقي بود فرود آمدند و از توراها و گاو سپرها و سه پایها پیرامن معسکر نصرت مقر حصار گونه ساختند و بعد از رعایت حزم حکم شد و سواران از جوی گذشته در مقابل دشمن صف کشیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح بفوز و نجاح بیاراستند و در طرف مخالف هرچند کثرتی بی حد و اندازه از سوار و پیاده باسلحه و اسباب آماده بود اما ازبیم و هراسِ دستبردی که روز پیشتر مشاهده کرده بودند خوفی عظیم داشتند و یارای پیش آمدن نداشتند حاکم مصر با امراء بزرگ مثل نوروز حافظي و یشبك و سدون تاز و شیخي خاصکی و جمعی از

مقربان و محرمان مشورت کرد که درین واقعه هایله مصلحت چه مي دانید بعضی گفتند که اگرچه چشم زخمی رسید و بسی مردم ما کشته شدند شهر و حصار برقرار است و مردم تیغ زن نیزه گذار بسیار وظیفه آنست که دل قوي داشته رو بکار آریم و جنگ را ساختگي کرده شهر و قلعه را نگاه داریم و بعضی دیگر که بمزید خبرت و دانش ممتاز بودند این رای را صواب ندیدند و رقم تزییف کشیدند که خود را بتصورات فاسده بازي دادن نه کار دانایانست در حالتی که این جماعت بی رعایت ضبط و محافظتِ حزم کوچ میکردند و هر کس بحال خود مشغول بود ما با آن غلبه و ترتیب از پس پشتِ ایشان درآمدیم و آنچه غایت سعي و کوشش ما بود بجای آوردیم و قضیه بآن رسید که هرکس بچشم خود دید چاره آنست که امروز بسازیم و چون شب درآید ظلام لیل را لباس سلامت سازیم و راه مصر پیش گیریم که ازینجا براسه فقد ربح کثرتی گران وانبوهي بی کران از اجناد ولشکریان در شهر و قلعه هستند وعوام الناس که شمار ایشان عالم الغیب والشهادة داند که چند است ازبهر نفس و مال و عیال بجان خواهند کوشید اگر دولت یاوري نماید و شهر نگاه دارند مقصود ما حاصل است واگر امر برخلاف آن باشد ما بارے ازین غرقاب بلا خلاص یافته باشیم همگنان را

این سخن معقول نمود بعد قرار برین فرج حاکم مصر ایلچی با پیشکش پیش صاحب قران فرستاد که آنچه دی روز واقع شد غوغای عام بود بی اختیارِ ما جمعی جهال و اوباش از نادانی جسارت نمودند و سزای خود دیدند ما بر همان عهدیم که عرضه داشت کرده ایم اگر لشکر امروز مصاف موقوف دارند و بسلامت فرود آیند فردا هرچه فرمان آنحضرت باشد کاربند شویم و بعذر تقصیرات گذشته حسب المقدور قیام نماییم و چون ایلچی بدرگاه عالم پناه آمد و رسالت بگذارد یرلیغ جهان مطاع صادر شد و لشکرِ جلادت آیین بمعسکر ظفر قرین باز گشته فرود آمدند و چون والی مصر سپهر از بیم خون ریز شفق که درحدود شام واقع شد بصوب مغرب گریخت و فراش شب پردهای مشکین فام ظلام از جمیع جوانب فروآویخت فرمان ده مصر و شام با اکثر امراء و ارکان دولت ساختگی گریز کردند و در نیم شب جمعه سوار شدند وروی فرار بمصر نهادند و چقماق ازیشان گریخته بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ آمد وصورت حال باز نمود و شاهزاده جوان بخت اورا بحضرت اعلی فرستاد و چون رای ممالک آرای بران قضیه اطلاع یافت اشارت علیه بنفاذ پیوست وامیرزاده ابابکر از دست راست و امیر جهانشاه از دست چپ گرد شهر فرو گرفتند تا کس بیرون

نتواند رفت واز امراء نامدار و نوینان رفیع مقدار سونجک و شیخ نورالدین و شاه ملک و الله داد و برندق جهانشاه و علي سلطان با دیگر سرداران و بهادران و غلبه از لشکریان درعقب گریختگان روان شدند و بیشتر ایشان را پیاده ساخته بر خاک هلاک انداختند وباقي هرچه داشتند تا اسپ واستر وشتر همه را بگذاشتند ونیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند * نظم *

* شب قیرگون شد زگرد سپاه *
* چو زنگي که پوشد پرند سیاه *
* جهان پاک چون تیره دوزخ نمود *
* در و تیغ چون آتش و شب چو دود *
* مخالف شتابان براه گریز *
سپه در عقب رانده با تیغ تیز *
مبادا چنان حال برهیچ کس *
* ره دور درپیش و دشمن ز پس *
* فگند این سلاح آن یکي رخت ریخت *
* فلک خاکشان برسر بخت بیخت *
* سلاح وقماش و زهرگونه چیز *
فتاده همه راه و بي راه نیز *

وچون روز شد حضرت صاحب قران بسعادت واقبال سوار

شد و فرمان داد تا سپاه ظفرپناه پیرامون شهر را تاخت کردند روز دیگر که شنبه بیست و سیوم ماه مذکور بوده چون خسرو شرقي انتساب آفتاب رایت سعادت از قله حصار فیروزه کار سپهر برافراخت بحکم بارک الله فی سبتها و خمیسها فرمان قضا جریان صدور یافت که لشکر تمام کوچ کرده بترتیب روان شوند و از باغستان گذشته نفس شهر را درمیان گیرند برحسب فرموده کاربند شدند و قصر ابلق که در برابر قلعه واقع است و از مستحدثات ملک الظاهر سلطان مصر بوده بفر نزول همایون غیرت قصر ازرق گردون گشت و شاهزادگان و نوئینان و امراء و لشکریان در عمارت ظاهر شهر فرود آمدند و مواضع و محلات بیرون که اصل دمشق آنست بتمام بی توقف بتحت تصرف عساکر گردون مآثر درآمد و چندان از مال و خواسته و اسلحه و انواع اقمشه و اصنـــاف امتعـــه بدست ایشان افتاد که انامل محاسبان چالاک از عقد شمار بعضـــی ازان عاجز آید و صاحب قران دین پرور از صدق نیت و صفاء طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضوان الله تعالی علیهما که از ازواج طاهرات سید کائنات و سرور مخلوقات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات المبارکات بودند و زیارت بلال حبشي رضی الله تعالی عنه بسعادت و اقبال سوار شد و دران مقامات با برکات بمناجات عالم السر و الخفیات قیام نموده و استعانت

فرموده بمنزل همایون بازگشت اهالي دمشق درقلق واضطراب افتادند وسادات وقضات وایمه وعلماء و مشایخ وصلحاء در دروازه کشاده بقدمِ اطاعت و انقیاد بیرون آمدند و درموقف سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال پیشکشها کشیدند و تبرکات وتنسوقات بعرض بندگان درگاه عالم پناه رسانیدند و مال اماني قبول کرده بازگشتند وحکم شد که تحصیل وجوه اماني برامراء قسمت کرده باستخلاص آن قیام نمایند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک وامیر الله داد وازِ بتکچیان خواجه مسعود سمناني وجلال الاسلام بشهر درآمدند و برحسب فرموده هشت دروازه بگیچ وسنگ برآوردند وباب الفرادیس را کشاده بگذاشتند وامراء ونویسندگان درانجا نشسته بضبط مال مشغول شدند ومحصلان دراندرون وجوه و اموال استحصال نموده بیرون مي آوردند ومي سپردند وروزجمعه درمسجد بني امیه خطبه بفرالقاب همایون زیب وزینت یافت *

گفتار در فتح قلعه دمشق

با آنکه حال شهربااین مرتبه رسیده بود یزدارکوتوال با جمعي جندیان که آنجا بودند پشت استظهار از پندار باطل بحصانت آن حصار بازداده باظهار مخالفت جسارت نمودند والحق آن قلعه ازقلاع معتبر وحصون نامور عالم

است ازاساس تا بکنکره از سنگهای عظیم بر افراخته اند و در غایت بلندي و استواري ساخته و پرداخته و خندقي بعرض بیست گز تخمینا پیرامن آن فرو برده و با این محکمي مشحون بود بذخایر بسیار و اسباب بی‌شمار و فنون آلات و ادوات کارزار و چون مردان کارو دلاوران جلادت آثار بر فراز چنان حصاري استوار رعد آزمائي و منجنیق کشائي آغاز نهادند و بزخم تیرو ناوك و قارورهای نفط و غیرآن مجال نمیدادند که کس بنزدیک تواند رفت یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و شاهزادگان و امراء تومان و لشکریان از جمیع جوانب قلعه بترتیب پیش رفتند و سرکارها بخش کرده بساختگي اسباب جنگ حصار مشغول شدند و منجنیقها و عرادها برافراختند و از چوب سبها گرفته سه ملجور بساختند چنانکه بر قلعه مشرف بود و آب خندق را نقب زده بیرون بردند و دراندرون خندق خرکها پیش برده نقبچیان بجد هرچه تمامتر بکار مشغول شدند و همواره از فراز و نشیب صوری که برخلاف معني مي نمود * بیت *

نبرد آزمایان آهن کسل * پر از خشم سرها پر از کینه دل

آثار بهادري و مردي بظهور مي رسانیدند گاه از تند خوئی کمان نیش مانند مار مرگ بررگ جانها می‌رسید و گاه از سرکشي منجنیق و عراده کوه بلا برسر مردم می‌بارید و گاه از

آسیب کمان رعد نغان از جان و پیکان در دل بر می آمد و در می آمد و گاه از تیزی طبع قاروه نفط دود برسر و آتش در جگر میرفت و می افتاد * * نظم *

* کمان گشت دهقان صفت تخم کار *
* ورا تخم پیـکان و دل گشت زار *
* ازان تخم هر کشت کامد درست *
* زخون خورد آب و برش مرگ رست *
* هوا گشت زنبـور خانـه ز تیـر *
* شد از سنگ باران رخِ خور چو قیر *
* همـی زخم عرّاده از هر کران *
* ببـارید بر مغـز سنگِ گران *
* همـان ابر کُه بار پیکار سـاز *
* که بارانش از زیر بُد بر فراز *
درختی ست گفتی روان قلعه کَن *
* از آهن ورا برگ و شاخ از رسن *
* برو آشیان کرده مرغانِ جنگ *
* چه مرغان که شان مرگ منقار و چنگ *
* هر آن مرغ کزوی به پرواز شد *
* ز زخمش دلِ کوه بر سـاز شد *

درین اثنا امر عالی صادر شد که از شاهزادگان امیرزاده

میرانشاه وامیرزاده شاهرخ واز نوینان امیر سلیمانشاه
وامیرجهانشاه و دیگرامراء قشلاق بجانب کنعان کنند وتمام
چهارپایان لشکریان درحمایت مواکب ایشان بعلفخوار
روان شوند وبرحسب فرموده بنفاذ پیوست ودرین ایام
نقبچیان بسعي تمام درکاربودند وسنگهای عظیم را بآتش
مي تافتند و سرکه بران مي ریختند وبمیتین شکسته بیـــرون
مي آوردند و باره و برجها را برسرِ چوب میگرفتند وپیش از
همه نقب برج طارمه که بلندترین برجها بود وسرکار الطون
بخشي تمام عمل شد وفرمان صادرشد که آتش دران زنند
وچون شعله قهر دران نقـــب زبانه زدن گرفت برجی بآن
بلندي واستحکام تمام فروافتاد وراه کشاده درحصارپدید
آمد بهادرانِ لشکرمنصور سپرها درسرکشیده بتعجیل دویدند
که ازان رخنه بقلعه درآیند ناگاه پاره دیگر از دیوار بیفتاد
وگردی عظیم برخاست وازمردم خراسان وسیستان ودیگر
مواضع قریب هفتاد وهشتاد کس درزیرآن بماندند ودلاوران
سپاه که روی جلادت بقلعه نهاده بودند بازایستادند وحصاریان
فرصت یافته آن رخنه را بازمحکم ساختند لیکن خوفی عظیم
وهراسی تمام بخاطر ایشان راه یافت ودرقلق واضطراب
افتادند از بیم جسارتی که دراظهار مخالفت نموده بودند
یارا نداشتند که بیرون آیند بازحکم قضا مضا ازحضرت اعلی

بصدور پیوست و دیگر نقبها را آتش زدند و یك طرف از حصار بیك بار بیفتاد ویزدارکوتوال و کلان تران قلعه از شر ضرورت دروازه باز کردند وبپای اضطرار بیرون آمده مفاتیح ذخایر و خزاین بسپردند و دیگر اطراف حصار که برچوبها گرفته بودند همچنان بماند و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت ویزدار را که مقدم اهل قلعه بود بیاساق رسانیدند *

* مصراع * * که ایلی پس از جنگ نآید بکار *

و اموال واسباب فراوان ونفایس و تنسوقات بی پایان که از قرنها باز درانجا جمع شده بود بتحت ضبط و تصرف نواب دیوان اعلی درآمد ودرقلعه انباری معتبر بود و از محصول اوقاف حرمین غله بسیار درانجا منبّر شده چون صاحبقران دین پرور بران حال اطلاع یافت فرمان داد که هیچکس متعرض آن نشود چنانکه یکی از تواجیان هري ملك نام صد من جو برداشته اورا چوب پس وپیش زدند وبها بستند و اشارت علیه صدور یافت ومعتمدان امین آنرا یك من شرع بسه دینار کبکي بفروختند چه آخرسال بود وایام پریشانی و قوت بهای تمام داشت ومبلغي گران مند ازان حاصل شد وبرحسب فرموده مجموع را تسلیم خدام حرمین کردند وانواع نوازش فرموده بجانب قدس روان ساختند وجندیان را که همه غلامان مي باشند بیشتر چرکس و ممالیك

و عبید حبشي و زنگي مجمـوع از قلعه بیـرون آورده بر شاهزادگان و امراء بخش کردند و هرکه در قلعه بماند کوچك و بزرگ از مرد و زن همه را اسیر گرفتند و اهل حرفه را ازیشان جدا کرده با دیگر پیشه وران و صنعت کاران آن شهر از جمیع اصنـاف برحسب فرموده باکوچ بر امراء قسمت کردند که بسمرقند برند و از اطبا مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان را با کوچ نقل نمودند ودرین اثنا حضرت صاحب قران از قصر ابلق بخانه تبخاس که از عظماء امراء شام بود نقـل فرمود ودران محل دل‌کشا که عمارتی بود بغایت نزه و جان فزای از لمعانِ بوارق توفیق ضمیر منیر صاحب قران جهانگیرنقش پذیر تصویر این معني شد که در مملکتی بدین سعت وآیین مردم بهوا و هوس این همه عمارات مستحکم و مواضع نزه و خرم و باغهای دل کشا و سراهای فرح افزا ساخته‌اند وپرداخته وازبرای حرمهای پیغمبرعلیه وعلي اهل بیته افضل الصلوة والسلام نه از روی مروت ونه ازراه دین داري مردي را همت آن نبوده که برسرضریح مبارک ایشان چهاردیواري برآرد وچون زبان استعجاب آنحضرت باداء این‌معني گوهربار گشت اشارت علیه بنفاذ پیوست تابران دو مزار شریف متبرك دو قبه عالي بسازند واتمام آن را بعهـده اهتمام امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل‌سلطان واز امراء امیر

شیخ نورالدین و علی سلطان و منگلی خواجه ساخت و بمدت بیست و پنج روز دو گنبد فلک مثال از سنگ سفید تراشیده سمت استکمال یافت و چون نقد رایج دران بلاد نقره مغشوش ظاهري جهت تخفیف حمل آن برحسب فرمان قضا جریان نقره و زر را کاه بسته و بخلاص برده مسکوك گردانیدند و تنکچات صد مثقالی و پنجاه مثقالي و ده مثقالی وغیر آن باسم و القاب همایون مشرف ساختند و بسیاری نقره درمیان لشکریان بحدی بود که بمدت اندک از حاصل دارالضرب اردوی اعلی شش صد هزار دینار کبکی بوصول پیوست و اشارت علیه صادر شد که فتح نامها بمستقر سریر سلطنت و دیگر ممالك ایران و توران ارسال نمایند منشیان بلاغت شعار و کُتّاب براعت آثار بکلک لطایف گذار ظرایف نگار ظفرنامها پرداختند و مبشران برق سرعت را باطراف و جوانب عالم روان ساختند و ازان تنکچات طلا و نقره که در تخت شام بعز فرخنده نام عالي زینت یافته بود بحضرات و شاهزادگان و سایراشراف و اعیان ممالک ایران و توران پیلاک فرستادند صاحبقران گیتي ستان خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده میران شاه و امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیرسلیمان شاه و امیرجهانشاه بطرف دریای افرنج و آن نواحي وحوالی را تا شهر عکه بتازند و ایشان تمامت آن ولایت را بسنابک

مراکب تسلط و استیلاء سپرده اموال و اسباب بسیار گرفتند
و بکنعان معاودت نمودند در تضاعیف این احوال حضرت
صاحب قران را مرضی طاری شد و چند روز بواسطه ماده که
بر پشت مبارک که پشت گرمی اسلام و اسلامیان بدان بود
ریخت و بقرحه انجامید و مزاج همایون از نهج اعتدال
انحراف یافت و به بیماری صعب مفضی شد و از امراء
که ملازم بودند این قضیه را کتابت کرده بکنعان فرستادند
تا شاهزادگان و امراء بزرگ بزودی معاودت فرمایند
مقارن وصول ایشان آن عارضه رو بانحطاط آورده از
دارو خانه واذا مرضت فهو یشفین بزودی شفاپذیر گشت
و دران اثنا حضرت صاحبقران را اندیشه رو نمود و در مجمع
خاص از سادات و علماء و امراء وارکان دولت فرمود که
همیشه بسمع ما میرسید که دران زمان که مروانیان با اهل بیت
نبی بتخصیص با داماد و عم زاده و وصی او علی مرتضی
علی المصطفی وعلیه الصلوة والسلام عداوت می ورزیدند وآنچه
میتوانستند از حرب وقتل واسر درباره آن زمره واجب التعظیم
بتقدیم میرسانیدند اهل شام با ایشان دران افعال ذمیمه
وحرکات ناپسندیده موافق بودند و معاونت می نمودند
و عقل این معنی را بغایت غریب و مستبعد می شمرد که چگونه
طایفه که از امت بهترین پیغمبران باشند بمیامن انوار هدایت

وارشاد او ازتیه کفر و ضلالت رهیده بدارالسلام اسلام وعرفان رسیده جانب اهل بیت او بگذارند و با مخالفان ایشان هم داستان گشته هرگونه ستم وبیداد درحق او روا دارند أن هذا الشیٔ عجاب واین زمان آن نقل بتحقیق پیوست که اگر درواقع نه آن چنان بودي ازدیوان عدل پادشاهِ پادشاهان چنین جزای و سزای حواله بایشان نرفتي وچون این ماجرا از خاطرعاطر آن حضرت سربر زد و بزبان ناقد بیان بگذرانید بحکم قضیه - حکم الاصل یسری فی الفرع - درجمیع خواطر اتباع واشیاع سرایت کرد ودر روزچهارشنبه غره شعبان سنه (ثلاث وثمانمایة) عساکر گردون مآثر دستِ تسلط واستیلاء بنهب وغارت برکشادند وروی قهربشهرنهادند * نظم *

* بهرگوشه یغما و تاراج خواست *
* زمانه بترسید و زنهار خواست *
* خروشِ خلایق بگردون رسید *
* توگفتي که صورِ قیامت دمید *
* همه بام زن بُد همه کوی مرد *
* همه شهر شور و همه چرخ گرد *

اهالي دمشق را از ذکوروانات الجه کرده ند واموال وتجملات ایشان بغارت برده ند واز بسیاري زر وجواهرو نفایس وامتعه واقمشه فاخر و هرگونه اسباب و تنسوقات متکاثرصورت

و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد و لسان تعجب همگنان از بسیاري آن مالها بفحوای و قال الانسان مالها قایل گشت و الحق کثرتِ غنایم آن مملکت بحیثیتي بود که چهارپایان اردوي بآن عظمت با آن همه اسپ و استر و شتر زیادتي که از حدود سیواس باز بدست لشکریان آمده بود بحملِ آن وفا نمیکرد و بسی مردم نفایس و اقمشه و رخوت مصري و قُبرُسي و روسي و غیرآن که دراول وهله گرفته بودند مي انداختنـــد و نقود و جواهر و اواني زر و نقره بارمي کردند این معني از بسیاری مردم صادق القول که برای العین مشاهده کرده بودند استماع رفته و چون وضع عمارات دمشق چنان افتاده که طبقه زیر از سنگ بر آورده اند و بر بالای آن دو طبقه و سه طبقه از چوب ساخته و در اکثر مواضع از برای تزویق و تزیین آن را رنگ و روغن داده بغایت قابل احتراق است و چون آتش معاذاً بالله در موضعي مي افتد با آنکه قضات و اکابر و اعیان در زمان متوجه تدارك آن میشوند و عامه مردم بسعي تمام مي کوشند تا مقدار محله و زیاده سوخته نشود آتش فرو نمی نشیند و این واقعه در ایام امن و استقامت بسیار اتفاق مي افتد و درین ولا روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد مردم را از پریشاني و سراسیمگي پرواي اطفاء

آن وسعي دران نبود * * نظم *

* جهان پاك از آتش چنان برفروخت *
* كه زيرِزمين گاو و ماهي بسوخت *
* ز پاشيدنِ آتش از هركران *
* همي ريخت گفتي ز چرخ اختران *
* چو جوشنده درياى از سند (۱) روس *
* بخارش همه زبدهٔ آبنوس *
* كجا خانهٔ بُد ز خوبي بهشت *
* از آتش دمان دوزخي گشت زشت *

و چون حسن اهتمام حضرت صاحب قران دين پرور دربارهٔ محافظت مساجد و بقاعِ خير بسيار بود اميرشاه ملك را بفرستاد تا جامع بني اميه را از آسيب آتش صيانت نمايد و چون سقف آن نيز ازچوب بود و قطعهاى اسرب بجاى بام اندوده بربالاى آن زده دران وقت پرتو شعله قهرالهي بران ديار تافته بود هرچند لشكريان كوشش زياده كردند آتش قهر افروخته ترگشت تا بحدى كه منار شرقي آن مسجد كه مجموع از سنگ برافراخته بودند تمام خاكستر گشت وفرو ريخت مگرمنار عروس كه بلسان نبوت بمنار بيضا مذكور شده و وعده رفته كه حضرت مسيح على نبينا و عليه الصلوة

(۱) چنين است در اكثرنسخ ودربعض كتاب بجاى آن (هند وروس) است *

و السلام بدان منار نزول خواهد فرمود چه با وجود آنکه اصلش از چوب است و ظاهر آنرا بگچ اندوده اند بسلامت بماند و چون دمشق بکلي بسوخت و انچه درانجا بود بتاراج رفت وسایر ولایات شام را تاخته بودند و غارتیده رای صواب نمای جهان آرای خسروِ گیتي کشای عزم مراجعت تصمیم فرمود و اشارت علیه از موقف مرحمت صدور یافت که اسیران دمشق وسایر ولایات شام را رها کنند وجلال الاسلام مامور شد که باتمام آن مهم قیام نموده همه را جمع آورده باندرون شهر دمشق رساند برحسب فرموده بنفاذ پیوست * * نظم *

* قصه بسیار است ثبتش نا گزیر *
* خامهٔ توفیق با دم دستگیر *
* تا کنم ز آثارِ این گیتي ستان *
* پر ز گوهر دامنِ آخر زمان *
* صورتي کاثار این دولت گذاشت *
* دولتي دیگر چنین قوت نداشت *
* گرچه بسیار از افاضل پیش ازین *
* لفظ پردازان معنـي آفرین *
* ضبط احوالِ سلاطین کرده اند *
* هم به نثر و هم بنظم آورده اند *
* کس بتاریخي نکرد از باستان *

* زین نمط تحقیق یک یک داستان *
* گشته روشن صورتِ هر ماجرا *
* جمله تا چون بود وکي شد در کجا *
* حلهٔ این طرز را من بود و تار *
* کی توانم کرد و چون من صد هزار *
* در رهِ اخلاص مي پویم بسر *
* تا بود دخلي دران بابم مگر *
* گرچه کلکم مرغ این انجیر نیست *
* صدق نیست قابلِ تغییر نیست *
* ورچه شغل ازقوتِ من برتر است *
* دولتِ صاحب قراني یاور است *
* آخر این معني ز اول گفته شد *
* کین گهرهای گزین چون سفته شد *
* ز التفاتِ خاطرِ فیاض شاه *
* آن بدولت ملک و ملت را پناه *
* داورِ دین پرورِ والا گهر *
* زو مَلَک ملزم بتفضیلِ بشر *
* زبدهٔ تکوین مغیثِ ملک و دین *
* عدلِ عامش رحمة للعالمین *
* شاه ابوالفتحِ ثریا منزلت *

* ماه اوج ملك و تابش معدلت *
* لاجرم هست اهلِ دل را در جهان *
* ذکر ابراهیم سلطان حرز جان *
* رفعتِ شانش باسکاتِ ادب *
* نطق را گاهِ مدیحش بسته لب *
* پایهٔ قدرش برون از درکِ وهم *
* قاصراز دامانِ وصفش دستِ فهم *
* عدلش از گردون بریده راه آه *
* لال از انصافش زبانِ دادخواه *
* نیّرِ عدلش برآمد مرتفع *
* ظلمتِ ظلم از جهان شد منقطع *
* شحنهٔ عدلش جهان را زیب داد *
* تا قیامت امن از آسیب داد *
* اخترِ امرش بهر کشور که تافت *
* ازستم کس خاطری برهم نیافت *
* پرتوِ جودش بهرکس کاوفتاد (۱) *
* حاجتش دیگر نیامد هیچ یاد *
* فتنه در ایام تیغش (۲) ناپدید *

(۱) درسه نسخه بجای « کاوفتاد » (کوفتاد) (۲) دربعض نسخه بجای « تیغش » (عدلش) دیده شد *

* گنج هر مقصود را کلکش کلید *
* بارک الله خامهٔ دربار او *
* شاخ اقبال است دولت یار او *
* نقش بند حلهٔ حوري وحي *
* شقه باف کسوت صوري وحي *
* این فضائل زینت تاج مهي است *
* منشأ آن شاهي وفرمان دهي است *
* عالم عرفان جهان دیگر است *
* رتبهٔ معني ز صورت برتر است *
* ظاهرش مشغول نظم ملك و دین *
* جان انیس حضرت جان آفرین *
* بر دلش نور تجلي تافته *
* بهره از علم لدني یافته *
* گوهر بحر ضمیرش سرّ غیب *
* وآنچه اورانیست همتائیست و عیب *
* چتر السلطان ظل الله را *
* اوست صاحب حق تاج و گاه را *
* یارب این اقبال را پاینده دار *
* کامراني حاصل و توفیق یار *
* تا ابد باد این سعادت بر مزید *

* ربع مسکون ملک و سکّانش عبید *
* باطن از انوار عرفان مستنیر *
* مظهر فرمان دیان قدیر *

گفتار در مراجعت نمودن رایت نصرت فرجام از دیار شام

روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ییلان ئیل که خسرو هفت اقلیم گردون به بیت الشرف خویش معاودت نموده بود حضرت صاحبقران بی همال بسعادت و اقبال از قبیبات که در ظاهر دمشق بجانب مصر واقع است نهضت نمود و براه قاره و نیلك روان شده در غوطه نزول فرمود و ازانجا اشارت علیه صدور یافت که دو مثال متحتم الامتثال قلمي گردد مضمون یکی آنکه امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان قضا جریان در سرحد مغولستان نشسته بود محافظت و ضبط آن حدود را بعهده خداداد حسیني و بردي بیگ ساربوغا و دیگر امراء که آنجا بودند کرده خود متوجه درگاه عالم پناه شود که ایالت تخت هولاکوخان نامزد استحقاق و استیهال او شده و مضمون مثال دیگر آنکه مهد اعلی تومان آغا با فرزندان روی توجه بمعسکر ظفرقرین آورند و چون احکام لازم الاتباع بمهر مبارک موشح گشت مصحوب دانه خواجه روانه

داشتند چون اردوی کیهان پوی از غوطه کوچ کرده و از قاره و نیک گذشته بعد از قطع سه منزل هوای حمص از غبار موکب همایون عطرسا گشت اهالی آنجا بارشاد سعادت از طریق مستقیم متابعت و انقیاد انحراف نجسته بودند لاجرم از عبور لشکـــر منصور هیچ تشویش و ضرر بحال ایشان راه نیافت و حضرت صاحبقران بامراء مشورت فرموده یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که از برنغار امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین باده هزار سوار بطرف شهر تدمر که سلیمان نبي علي نبینا و علیه الصلوة والسلام احداث فرموده بود و عمارات آن از سنگ تراشیده است روان شوند و حشم ذوالقدر که دران صحاري گریخته میرفتند تاخت کنند و از جرنغار امیرزاده سلطان حسین و امیر برندق با پنج هزار سوار متوجه صوب انطاکیه گردند و از قول امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغي بوغا برلاس و تمور خواجه آق بوغا و علي سلطان تواجي و دولت تمور تواجي و توکل قرقرا با پانزده هزار سوار بقصد ترکمانان کوپک که بکنار فرات نشسته بودند آن صوب را وجهه توجه سازند مجموع برحسب فرمان روان شدند و لشکر برنغار تا شهر تدمر بشتاب رفته کمابیش دویست هزار گوسفند از احشام ذوالقدر بگرفتند و ایشان با شتر و اسپ گریخته خود را ببادیه مکه انداختند و شاهزادگان و امراء با عساکر منصور

ازانجا بازگشته واز چول عبور نموده بکنار فرات آمدند و ببالای آب روان شدند وسپاه جرنغار چون به نزد یک انطاکیه رسیدند آب عاصي درراه انداخته بودند وگل ولای عظیم بود آنچه دران حوالي یافتند غارت کردند و عنان بصوب حلب تافتند و درراه بالشکرقول که درظل رایت امیرزاده خلیل سلطان بود ملحق شدند وباتفاق توجه نموده درکنار فرات بحوالي قلعة الروم بترکمانان رسیدند ایشان ازسر جهل پای تهور بفشردند ودست جلادت بجنگ وپیکار برکشادند *

* نظم *

* غریو جنگ جویان رفته برمیغ *
* روان شد سیل خون از چشمهٔ تیغ *
* سنان حالی زبان ازپند بکشاد *
* دلیران را پیام مرگ مي داد *
* ز دست نامداران زبردست *
* همي لرزید رمح وتیر مي جست *

و چون مقابله با سپاه پیروزنه حد آن سرگشتگان برگشته روز بود شیخ حسین پسرکوپلک که کلان تر ایشان بود کشته شد و دیگر برادرانش با اتباع روی عجز واضطرار ببادیه فرار آوردند و بسیاری ازیشان بقتل آمد و غنایم فراوان ازاسپ وشتر وگله و رمه ضمیمه دیگرفتوحات عساکر گردون مآثر گشت و

ازانجمله گوسفند از هشتصد هزار سر زیاده بود ولشکریان از راندنِ اسپ وشتر و دیگر مواشي به تنگ آمدند و چون رایت نصرت انتما حوالي حمي رسید مردم آنجا از شقاوت و بدبختي اظهار مخالفت نموده عماراتي که سپاه ظفر پناه گاهِ توجه ساخته بودند مجموع کنده بودند و ویران کرده ازان حرکت ناپسندیده شعله خشم جهان سوز اشتعال یافت و لشکریان هرچه دران شهربود بباد تاراج بردادند و سُکّانش را اسیر کرده آتش در مساکن واماکن شان نهادند * نظم *

* چو بردند پاک آنچه شایسته بود *

* زدند آتش اندر همه شهر زود *

* همه بوم و بر آتش وگرد خاست *

* زهرسو خروشِ زن و مرد خاست *

حضرت صاحب قران ازانجا روان گشته متوجه جانب حلب شد واز دمشق تا حلب هفتاد فرسخ است و چون منازل و مراحل قطع کرده بآن نواحی رسید سید عزالدین هزارکري و شاه شاهان و موسي تویبوغا و دیگر امراء قوشون که درقلعه حلب بودند برحسب فرموده آن را با زمین برابر ساختند واز شهر بقیه که مانده بود بسوختند و اقبال آسا بموکب ظفرقرین پیوستند و رایت فتح آیت ازانجا بچهارکوچ بکنار آب فرات رسیدند ودرین محل امیرزاده رستم وامیرزاده

ابابکر و امراء برنغار که بایلغار رفته بودند از زیرآب فرات برسیدند و امیر زاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امراءِ قول و جرنغار از بالای آب بیامدند و مجموع بعز بساط بوس مستعد گشته پیشکش بسیار از اسپ و شتر و غیر آن بکشیدند و از کثرتِ غنایم چندان مواشي در معسکرِ همایون جمع آمد که در اردوی بآن عظمت گوسفندی بیك دینار شد و چون امیرزاده سلطان حسین درین ایلغار آثارِ جلادت و مردانگي بظهور رسانیده بود و بمراسم نیکو بندگي قیام نموده عواطف پادشاهانه نقوش جرایم او را بزلال عفو تمام فروشست و اجازتِ ملاقات کرامت فرموده بشرف پایبوس سرافراز گشت و از لحاظه نظر التفات دیده دولتش روشنائي فزود *

گفتار در گذشتن حضرت صاحب قران با سپاه از آب فرات و شکار فرمودن

و چون شاهزادگان و امراء که بچیقون رفتـــه بودند از اطراف و جوانب سالم و غانم با فتوحات و غنایم باز آمدند و باردوي اعلی ملحق شدند فرمان قضا جریان صادر گشت که از فرات عبور نموده از براي حمل رخوت خاصه از قصبه بیره که برکنار فرات واقع است دو کشتي بیاورند و شاهزادگان و امراء و تمام لشکریان بکوب سر و شناه از آب بگذشتند و

بحوالی قلعه بیره فرود آمدند امیر آنجا با پیشکش بدرگاه عالم پناه آمد وبقدر مُکنت و مقدار خویش وظایف خدمتگاري بجای آورد عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و حکومت آن شهر باو ارزاني داشت و اهالي آنجا بسلامت ماندہ هیچ آسیب بایشان نرسید و دران محل قرا عثمان برسید و بعز بساط بوس سرافراز گشته پیشکش کشید و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافت و چون رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نمود خاطر همایون میل شکار فرمود و شاهزادگان و امراء ولشکریان ازجرنغار وبرنغار بجرگه روان شدند و پنج روزہ راه جرگه انداختند * نظم *

* باقبال کردند رای شکار *
* که بُد وقت نخچیروگاهِ بهار *
* شدہ لاله از ژاله پر در دهن *
* ز پیروزہ پوشیدہ گل پیرهن *

و چون بسرچشمه راس العین جرگه بهم رسید با آنکه درین ایام صید بسیار به تیر و نیزہ افگندہ بودند چندان شکاري ازانواع و اصنافِ حیوانات جمع شدہ بود که هرکس بدست میگرفت و به تیغ میزد * نظم *

زبس گرد اسپان سیه گشته هور * بخم کمندِ یلان یال گور
کشادہ کمین یوز بر آهوان * چو دزدی کَهِ حمله برکاروان

نشسته بر آهو عقاب دلیر * چو بر اسپ گردی بفاورد چیر
از افگنده نخچیر بی راه و راه * پر از کشتگان دشت چون رزمگاه
خیمها از گوشت شکاري مالا مال شد و ساغرهای مالا مال بر دست ساقیان صاحب جمال در گردش آمد * * بیت *

* بکف جام و در گوش بانگِ رباب *

* بر آتش سرینِ گوزنان کباب *

و رایات نقم آیات از انجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون هوای شهر روحا از روح وصول رایت جهان کشای روح افزای گشت اکابر و اعیان با تحف و هدایا بیرون آمدند و مشمول مرحمت بی‌دریغ گشته ایمن و آسوده خاطر باز گشتند * * بیت *

* جهان جو بجان ایمني داد شان *

* سوی شهر خوش دل فرستاد شان *

و از انجا گذشته موکب همایون را بر حصاری که محل ارمنیان مخالف بود عبور افتاد و یرلیغ مطاع واجب الاتباع از موقف جلال صدور یافت که بهادرانِ جهاد پیشه ساحهٔ اسلام را از خبثِ وجود ایشان پاک ساختند و مال و منال ایشان را غنیمت گرفته قلعه را با زمین هموار گردانیدند ودران اثنا از سمرقند هندوشاه خزانچي آمد و جواهر بشایر و اخبار امن و استقامت که از خزانه عنایت رباني

بفر سعادت صاحب قراني آن ديار و بلاد را كرامت شده بود و استدامت يافته بعز عرض رسانيد و از پيش حضرات عاليات از سمرقند نوكر تكل خانم و تومان آغا و از سلطانيه نوكر سراى ملك خانم با هدايا و خعلتها همراه هندوشاه بدرگاه عالم پناه آمدند و خلعتها و تحفها معروض داشته خبر سلامتي و صحت شاهزادگان بمسامع عليه رسانيدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران ظفر قرين بشهر ماردين

رايت نصرت شعار درضمان حفظ وكلاءت پروردگار روى توجه بصوب ماردين آورد و دران نواحي هندوشاه خزانچي و ملازمان حضرات عاليات را كه همراه او آمده بودند با يرلاكات و مكاتبات كه نگاشته قلم نوازش و عاطفت شده بود بازگردانيد و سلطان حسن كيفا كه بحسن كيف اشتهار يافته و سلطان ارزين و ديگر امراء و سرداران آن نواحي و اطراف با نثارها و پيشكشها بدرگاه سپهر اشتباه آمده بدولت زمين بوس فايز گشتند و چون ملك ماردين پيش ازين بقيد اسر بندگان درگاه بود و درقلعه سلطانيه محبوس مانده و بعد ازمدتي عفو گناه سوز شاه مفاخر اندوز دست گير آن برگشته روز گشته اورا خلعت كرامت پوشانيده

و بانواع نوازش و تربیت سرافراز و بلند پایه گردانیده و او با بندگانِ حضرت عهد و پیمان موکد کرده که تا باشد وظیفه خدمتگاري و نیکو بندگي حسب المقدور بجای آورد و در استرضای خاطر خدام گردون غلام بهیچ وجه اهمال و تقصیر جایز ندارد و مقتضاي چنان عهدی آن بود که در یورش شام ملازم اردوی کیهان پوی بودی و اگر بواسطه همسایگي دشمنان مانعي داشتی یکی از فرزندان یا برادران را بحیازت آن سعادت امر نمودی و چون درین ابواب از سخافت رای ناصواب تقصیر کرده بود از خبثِ باطن خود متوهم شد و درین ولا از اقامتِ رسم استقبالِ رایتِ خجسته فال متقاعد گشت و با این همه چون ظاهر ماردین از فر قدوم موکب نصرت آیین غیرت سپهر برین شد مرحمت صاحب قران خورشید، امتنان سایه التفات بر تفقدِ حال او انداخت و بنوید عنایت و رعایت استمالت فرموده طلب داشت و خدمتش از سابقه شقاوت - اشقي ام سعید - روی جهالت به تیه ضلالت نهاد و پشت ادبار بحصانت حصار باز داده و طریق استخلاص آن قلعه چنانچه سبق ذکر یافته بر طول محاصره منحصراست و دران حوالي علف خواري که محل توقف عساکر گردون مآثر تواند بود نبود لاجرم فرمان شد که مجموع عمارات از بازارها و خانها و غیر آن خراب کردند و آتش زدند و رای

ممالک آرای قرا عثمان را که موضع او بآن قلعه نزدیک افتاده بخلعت اعزاز سرافراز گردانید و بصنوف نوازش مخصوص داشته امر فرمود که بمحاصره آن حصـــار اقدام نماید و در تضییق و تحنیق اهالي آن شرایط تحفظ و تیقظ مرعي دارد و عاطفت پادشاهانه سلطان حسن کیف و سلطـــان ازرین و دیگر حکام اطراف و بلاد که باقدام اطاعت و انقیاد بآستان سلطنت آشیان شتافته بودند همه را نوازش نموده بخلعت طلادوز و کمر شمشیر زر محسود نیرین و دو پیکر گردانید و اجازت انصراف ارزاني داشت و درین اثنا حضرت صاحب قران امیرالله داد را بسمرقنـــد فرستاد تا ازانجا بآش پره رود بمحافظت سرحد جته قیام نماید *

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران اسلام ملاذ بطرف گرجستان و جانب بغداد

چون اردوی گیهان پوی از ماردین کوچ کرده روان شد حکم بري از انتکاث انبعاث یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر تمور خواجه آقبوغا و سید خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امراء با لشکرِ جرار از راه آمِد بجانب النجق و دیار گرج روان شوند و قلعه النجق را فتح کرده روی توجه بصوب گرجستان آورند

شاهزادگان و امراء بامتثال امر مبادرت نمودند و چون النجق از ده سال باز در مضیق محاصره عساکر منصور بود و دران مدت امراء و بهادران بنوبت بمحاصره آن قیام می نمودند و درهنگام توجه رایت نصرت فرجام بصوب سیواس وشام از سپاه امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه و از لشکر امیرزاده شاهرخ فیروزشاه برحسب فرموده بآنجا رفته بمحاصره مشغول بودند و اهالی آن حصار ازبدحالی نیک به تنگ آمدند چنانکه اندک نفری ازیشان مانده بودند و ازبی قوتي پوست و چرم کهنه و امثال آن سدّ رمق می ساختند وآن هم نماند بضرورت بیرون آمده قلعه را بسپردند وکوتوال سیدی احمد اغلشاني را بند کرده بدرگاه عالم پناه روانه داشتند و چون شاهزادگان و امراء بحوالي اونیک رسیدند و ازفتح النجق آگاه گشتند روی توجه بگرجستان نهادند و بتعجیل رانده ورسیده دست تسلط واستیلاء بغارت آن ولایت برکشادند ملک کرکین ازان واقعه درحیرت واضطراب افتاد واز درعجز ومسکنت درآمده کس فرستاد که من کمترین بنده ازبندگان درگاه عالم پناهم و چون رایت فتح آیت سایه سعادت باین جانب انداز‌د بدریافت دولت زمین‌بوس خواهم شتافت شاهزادگان وامراء کس فرستاده صورت انقیاد واذعان

اورا عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کردند و روی
تهور از تخریب و اضرار آن دیار و اهالی آن تافته در منکول
و آن حوالی که ییلاق مناسب بود توقف نمودند * مصراع *

* تا چه فرمان آید از فرمان دهِ گیتی ستان *

و هم دران ایام حکم واجب الامتثال از موقف جلال صدور
یافت که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمان
شاه و امیر مضراب چاکو و رستم طغی بوغا و سونجک بهادر
و توکل برلاس و دیگر امراء تومان و قوشون با انبوهی از
سپاه ظفرپناه بایلغار روانه صوب بغداد شوند و چون بر حسب
فرموده مبادرت نمودند منازل و مراحل پیموده جانب
قبلی بغداد مضربِ خیام نزول ایشان گشت فرج نامی از
قوم جلایر از قبل سلطان احمد متصدی حکومت آن مملکت
بود و بواسطه کثرتی از اتراک و اعراب که دران وقت آنجا
جمع شده بودند طیور نخوت و غرور در آشیان دماغ پریشان
او بیضه خیال محال نهاد و عنان جهالت از ضلالت بدست
فریب امانی و آمال خسارت مآل داد و باستظهار حصانت
حصار و کثرتِ اعوان و انصار با حشری بی شمار روی تهور
بجنگ و پیکار آورد و در مقام مقابله و مقاتله بایستاد و چون
آوازه لشکر نصرت شعار انتشار یافت امیر علی قلندر از منذلی
و جان احمد از یعقوبیه توجه نموده بقرب مداین از دجله

بگذشتند و فرخ شاه از حله و میکائیل از سیب متوجه گشته در صرصر بهم رسیدند و با سه هزار مرد آراسته روی تهور به پیکار آوردند و ازین جانب امیرزاده رستم و امیرسلیمان شاه و دیگر امراء با سپاه ظفرپناه سوار شده ایشان را شکاري وار در میان گرفتند و بجانب دجله رانده در حوالي عمارت امیر احمد جنگ واقع شد وجان احمد با بسی بهادران و لشکریان کشته شدند وجمعی از بیم تیغ آتش بار خود را در آب انداختند و بیشتر غرق شدند ودیگر امراء بکوشش بسیار جان ازان ورطه بیرون بردند وبا وجود چنین شکستي که بحال ایشان راه یافت فرج بی فرجام چون عرق اصالتي در بزرگي و ایالت نداشت وآن مرتبه بگزاف یافته بود دلش نمي داد که زود زود از سرِ منصب وجاه برخیزد وآب تسکیني برآتش فتنه ریزد زبانِ تزویر بتقـــریر این معذرت برکشاد که سلطان احمد با من قرار فرموده و مبالغه نموده که اگر حضرت صاحب قران بنفس خود بیاید شهر تسلیم کن و رعیت را دربلا میفداز و بغیر ازیشان هرکه باشد و هرچند لشکر بیاید البته درمقام مقاومت ثبات قدم نموده مملکت نگاه دار و بهیچ کس مسپار و من از سخن او تجاوز نمي توانم کرد و بدین بهانه عصا به یاغي گري به پیشاني شقاوت وا بسته رایتِ عناد و استبداد برافراشت وعامه مردم را

از رعايا و لشكري اغواء كرده بملازمت بارو و محافظت شهر بازداشت و در هرمجال باشتعال نيران قتال و جدال اشتغال نموده جسارت ميكرد و بكشتيها پيش آمده درياى هيجا را بموج درمي آورد * نظم *

* چون جهان از بودنِ او سير گشت *
* دردلش ديوِ جهالت چير گشت *
* از خيالِ فاسد و فكرِ محال *
* برده دندانِ طمع درملك و مال *
* تا سرش رفت از براى سروري *
* هم رعيت نيست شد هم لشكري *

و اردوى كيهان پوى درظل رايت صاحب قران جهان جوى متوجه صوب تبريزگشت و سپاه ظفرپناه برحسب فرمان بجرگه روان شدند و همه راه شكاركنان طى مسافت مي نمودند * نظم *

* شه و لشكر چو شيرانِ شكاري *
* شكارافگن روان اندر صحاري *
* كشيده چيره دستان در كمان تير *
* چو شير افتاده در دنبال نخچير *
* گروهي بند يوزان بركشوده * (١)

(١) دربعض نسخه بجاى آن بيت اين بيت است (گروهي بند بر يوزان نهاده * چوشيران روى درصحرا نهاده) *

• گروهی تیغ بر گور آزموده •
• گروهی از سگان برداشته قید •
• بنعره تیز کرده در پیٔ صید •
• گروهی باز را پرواز داده •
• کُلَنگان را بچنگِ باز داده •

در اثناء راه لشکرِ نصرت پناه را بر قلعه نصیبین که حصنی حصین بود گذار افتاد و اشارت علیه بتسخیر و تخریب آن صادر گشت مردم قلعه را خبر شد و با پیشکشهای پسندیده بیرون آمدند و کلید قلعه را پیش آوردند مرحمت پادشاهانه ایشان را امان بخشید و از عبور سپاه منصور هیچ مضرت بایشان نرسید و چون موکب ظفرقرین را وصول بموصل اتفاق افتاد حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست و بر آب دجله از کشتي جسری بستند و بیك هفته تمامي اردو ازان آب بگذشتند •

گفتار در توجه صاحب قران گیتی ستان بجانب بغداد و فتح آن

امراء و نوییناں که برحسب فرمان ببغداد رفته بودند کس فرستاده صورت عصیان و طغیان فرج و سخنانِ او که عذر مخالفت ساخته بود بعرض ملازمانِ درگاه عالم پناه رسانیدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع

یافت بنفس مبارک با فوجی از عساکر گردون مآثر ایلغار فرمود و مهد اعلی چلپان ملک آغا را با اغرق و باقي لشکر بگذاشت وضبط آن بعهدهٔ شهامت و صرامت امیرزاده شاهرخ کرد و امیرشاه ملک را ملازم رکاب او ساخت و مقرر فرمود که براه چناران و قلاغي به تبریز روند و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ و تایید پروردگار براه الطون کپرک متوجه بغداد شد وچون سایه وصول بران دیار انداخت برکنار دجله بزیر آب در مقابل دروازه قریة العقاب قبه بارگاه گردون اشتباه باوج مهر و ماه برآمد و اطراف و جوانب شهر مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت و یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ بازوی جلادت بکشایند و بوظایف خود قیام نمایند از شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از نوییغان امیرسلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و برندق جهانشاه و رستم طغي بوغا و علي سلطان و دیگر امراء تومان و هزاره و قوشونات هرکس درسرکار خود نقبچیان را برگماشتند و بهادران پردل کاردان بمحافظت و معاونت ایشان بازداشتند فرج بی فرجام از برای تحقیق قضیه معتمدي را که پیش ازین بمطالعه طلعت همایون حضرت صاحب قران مشرف شده بود برسم رسالت بیرون فرستاد تا کیفیت حال

بیقین بازداند و چون بعز بساطبوس استسعاد یافت و در پایه سریر اعلی بمشافهه پیغام گزارد و بخلعت و نوازش مخصوص گشته بازگردید و صورت واقعه چنانچه بود بفرج رسانید آن تیره رای بخت برگشته با آنکه دانست که راست می گوید از جهل و بد بختی اورا بدروغ متهم گردانید و برنجانید و در حبس بازداشت تا آن سخن با دیگران نگوید و در انکار آمدن حضرت صاحب قران اصرار نموده برقرار در جنگ و پیکار می کوشید واز وخامت عاقبت آن جسارت خسارت مآل نمی اندیشید * * بیت *

* شوم اختري که بخت بد آشفته حالِ او *
* هر کار کو کند همه گردد وبالِ او *

و در اثنای این احوال مسعود سمناني ومنگلی خواجه را که بر سرکار ملجور بودند از شستِ تقدیر تیر رسیده و سببِ حلول حادثه ناگزیر بی تدبیر گشت * * بیت *

* مرگ حق است لیکن ازتقدیر *
* گاه سنگش سبب شود گه تیر *

حضرت صاحب قران لقمان تواجي را پیش امیرزاده شاه رخ فرستاد تا بااغرق معاودت نموده متوجه این جانب شوند لقمان درموضع قلاغي بشهزاده رسید و ایشان برحسب فرمان بازگشتند چون لشکرگران و کثرتِ بی پایان یسال کرده

ببغداد رسیدند مخالفان را دود حیرت از سر بر آمد و بغداد که آن را دار السلام گفتندی نسبت بایشان دار الظلام گشت٭ و عساکر گردون مآثر در جمیع جوانب شهر هم ازین طرف آب و هم ازان طرف اطنبه خیام نزول درهم کشیدند و عرصه بغداد را با آنکه دورِ آن قریب دو فرسخ بود چون نگین در حلقه گرفتند و حکم قضا مضا بنفـــاذ پیـــوست و در زیر قریة العقاب جسری برروی دجله به بستند و کمان داران حکم اندازدرانجا کمین ساختند تا کسی زیر آب نتواند گریخت و محافظت بالای آب را درعهده اهتمام شاهزادگانِ عِظام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ مقرر فرمود وایشان دربرابر دروازه سوق سلطان فرود آمدند ودران طرف آب محمد آزاد و تذکری برمش خواجه با فوجي از لشکربرحسب فرموده مقابل شهررا سرتا سر حراست مي نمود تا هیـــچ افریده بدر نرود في الجمله تمام شهرازجمیع جوانب چنان محصور و منضبط گشت که با آنکه یک طرف دجله متصـــل است باندرون شهر و کشتي بسیار داشتند هیچ افریده را از هیچ طرف راه خلاص و مجال گریز نبود و در تضاعیف این احوال سیدی احمد اغلشاني را که کوتوال قلعه النجق بود وبعد از فتح او را بدرگاه عالم پناه روانه داشته بودند چنانکه سبق ذکر یافت بیاوردند قهرمان قهر بقتل او اشارت فرمود

و گفتي که هرگز نبود و يرليغ مطاع بصدور پيوست که قلعه را
بملک محمد اوبهي سپارند تا بشرايط ضبط و محافظتِ آن
قيام نمايد و آن کس که سيدي احمد را بدرگاه عالم پناه
آورده بود با يرليغ بازگشت و هم درين ولا امير موسي که از
جانب ماوراء النهر از پيش اميرزاده محمد سلطان رسيده
اخبار سارّ امن و سلامتِ آن ديار بعرض همايون رسانيد
و لعل پاره مقدار صد و بيست مثقال که از کان بدخشان حاصل
شده بود معروض داشت و فرج بي فرجام را با اهالي شهر
از غايت دهشت و هراس ديده عقل تيره گشته بود و چشم
بصيرت خيره مانده از بيم سر دست بردهاي ديوانه گانه
مي نمودند و فدائي وار دست از سر شسته بجان مي کوشيدند
و چون سپاه منصور نقبي را آتش زدندي و پاره از ديوار حصار
بيفتادي ايشان درزمان آن رخنه را بخشت پخته وگچ برآوردندي
و حصار را استوار کردندي و بحسب اتفاق فصل تابستان
بود و آفتاب درسرطان و بغداد از بلاد گرم سير سورتِ حرارت
... تي که ماهي را درميان آب لعاب در دهان بجوش مي آمد
و مرغ را درهوا بتاب گرما جگرسوخته از هوش ميرفت *

* نظم *

* ز گرمي کوه را ظاهر شده دق *
* گرفته سنگ را حمّاي محرق *

* فلک را شمع کافوری فروزان *
* زتابش خلق چون پروانه سوزان *
* چنان خورشید را هنگام شد گرم *
* که از افسانه اش پولاد شد نرم *
* شدی خون از حرارت در بدن خشک *
* چو در نافِ غزالانِ ختن مشک *
* زمین چون دیگ بر آتش خروشان *
* میانِ استخوانها مغز جوشان *
* صدف را در میانِ بحر زخار *
* گهر در سینه همچون دانهٔ نار *

و بهادران لشکر ظفرقرین در چنان حال جبها پوشیده بودند و ملجور ساخته و رایت و تیغ حزم و رزم بر افراخته و آخته و با آنکه شاهزادگان و امراء چند نوبت زانو زده اجازت خواستند که بیک بار از مجموع اطراف حمله کنند و شهر را بقهر و غلبه بستانند هر نوبت وقار و تمکین پادشاه مکرمت آیین ایشان را منع فرمود که تعجیل منمایید باشد که این بیخردان بهوش آیند و ازدرِ پوزش و اعتذار در آمده شهر را برسبیل مطاوعت و انقیاد بسپارند تا مستحق قتل و اسر نگردند و این مملکت بکلی خراب نگردد و چون بر طبق نکاشته جف القلم بما هو کاین نوبت واقعه وان من قریة

الا محن مهلکوها بآن دیار رسیده بود آن روز برگشتگان اصلا
متنبه نمي شدند و از نکبت و ادبار بر مخالفت اصرار
مي نمودند تا در شهر غلا و قحط پدید آمد چون قریب چهل روز
بگذشت یکشنبه بیست و هفتم ماه ذیقعده سنه (ثلاث و
ثمانمایته) نیم روزی که مردم شهر از شدت حرارت آفتاب
تاب ایستادن نداشتند و بیشتر بخانها رفته بارو را خالي
گذاشته بودند و خودها را بر سر چوبها کرده و بجای خود
برافراشته از شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از امراء
امیر شیخ نورالدین و رستم طغي بوغا روی جلادت بشهر
آوردند و بر دیوار حصار نردبانها نهاده اول امیر شیخ
نورالدین ببالا برآمد و ماهچه توق باوج عیوق برافراشت
و از عقب او بهادران و امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغی
بوغا ببارو برآمدند و سپاه ظفرپناه پیاپی رو ببارو نهادند
و شمشیرهای خون آشام از نیام انتقام برآورده برغو کشیدند
و بیک دفعه کورگه و نقاره فرو کوفتند و هم در زمان از طرف
بالای آب امیرزاده میران شاه و امیرزاده شاهرخ و امیر
سلیمانشاه و دیگر امراء تومان و هزاره و صده و از دیگر طرف
امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و برندق و علي سلطان
و سایر امراء قوشون بیکبار حمله کردند و دیوارهای حصار را
بخندق ریختند و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب

بشهر درآمدند و شهریان را مصدوقه ان زلزلة الساعة شيء عظيم مشاهده افتاد و حضرت صاحب قران دران روز بسرِآن جسر فرمود که برحسب فرمان در زیر آب بغداد بسته بودند و چون سپاه بهرام انتقـــام با تیغ خون آشام بشهـــر شتافتند خون گرفتگان حصاري بهر طرف که توجه نمودند راه نجات مسدود یافتند از باد بی نیازي آتشِ بلا چنان بالا گرفت که بسیاري از خلق خود را درآب انداختند و ازبیم نهنگ جان ستان تیغ تن(۱) را طعمه ماهیان دجله ساختند از جمله بسي مردم درکشتیها نشسته وبسي بشناه بزیر آب روان شدند و جون بجسر مي رسیدند از زخم تیرکمانداران کمین ساز شربت کل نفس ذایقة الموت مي چشیدند وفرج شقاوت فرجام با دختري که داشت بکشتي درآمد و ببـــالای آب گریزان شد سپاه نصرت شعارکنـــار کنار آب مي رفتند وبر ایشان تیرباران مي کردند تا از سهم پیکان آتش بار خود را درآب انداختند وشعله حیات شان فرونشست و آن کشتي هم غرق شد وجماعت ملاحان برحسب فرمان بآب درآمدند و اورا مرده بیرون آوردند و بخاک خذلان انداختند و چون دران مقام هنگام جلوه صفات جلالي بود - نعوذ بالله من

---

(۱) چنین است در اکثرنسخ و دربعض بجای - تن - (خود) است ٭

ذلک - و از عموم تاثیرش بسي از لشکریان کشورکشای بجنگ حصار تلف گشته بودند یرلیغ از موقف قهر صدور یافت که از لشکریان هر نفري سري بیاورد سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان شاه نهادند و بدست اجتهاد کمر انقیاد بسته در طلب سرپای کوشش بکشادند شمشیر از غایت غضب سرخ بر آمده فحوای ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم به بزرگ و خرد مي شنوانید و خنجر از شدت حرارتِ خشم زبانِ انتقام از کام نیام بیرون نکنده پیغام فذوقوا العذاب بما کنتم تکذبونِ بخاص و عام مي رسانید بازارِ سیاست چنان تیز گشت که دلال اجل پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله را بیک نرخ مي فروخت و کانونِ کین بنوعي تافته شد که کسوت هستي منعم صاحب مال و فقیر بد حال بیک منوال بسوخت *

* نظم *

* زبس کشتگان کاوفتادند (۱) زار *
* ندانست کس مردگان را شمار *
* زبس قتل شد مرگ (۲) با خود بجنگ *
* که بسیار کردی بیک جا درنگ *

---

(۱) در دو نسخه بجای کاوفتادند - (کوفتادند (۲) در دو نسخه بجای - مرگ - (مرد) دیده شد *

* بلا گشته از کثرت خود ملول *
* فگنده قضا حیرتي درعقول *

و تواجیان برحسب فرمان بضبط شمار رؤس مخالفان منحوس منکوس قیام نموده ازان سرها منارها برافراختند و عبرت عالمیان ساختند تا دیگرکهتران با مهتران نستیزند و بی باکان بوسوسهٔ دیو غرور فتنه نه انگیزند * نظم *

* نشاید که روباه شیری کند *
* رعیت بشاهان دلیری کند *
* نشاید که مردم نهند از جنون *
* ز اندازهٔ قدر خود پا برون *
* بفرمان ده آن کو جسارت کند *
* فلک ملک هستیش غارت کند *
* ز فرمانِ سلطان کسی سرکشد *
* که گیتی بنامش قلم درکشد *
* اهالي بغداد را زان ممر *
* نه دیدی که آخر چه آمد بسر *

القصه جمعي از علماء ومشایخ که خود را بدرگاه عالم پناه توانستند رسانید سالم بماندند و عاطفتِ پادشاهانه شامل احوال ایشان شد و همه را بانعام و صلات نوازش نمود وجامه والاغ ارزاني داشته سفارش فرمود که ایشان را بمأمني که خواهند

برسانید و دیگر مردم عرضه تلف گشتند و چون کارساکنان باین طریق آخر شد و نوبت بمساکن رسید فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق عمارات نگذارند برحسب فرموده بارو و بازارها و خانها و بقاع و رباع و دور و قصور و غیر آن همه را زیر و زبر ساختند و مضمون و تلک بیوتهم خاویة بما ظلموا بظهور پیوست وکان امرالله قدرا مقدورا *

گفتار در بازگشتن حضرت صاحب قران از بغداد وتوجه نمودن بجانب تبریز

چون آب دجله از بسیارے خون کشتگان گونه سرشک عاشقان مهجور گرفت وهوای بغداد از عفونت جیفهای مردگان چون نکهت انفاس بدحالان رنجور تغییر پذیرفت حضرت صاحب قران گیتي ستان در عشر اول ذی الحجه ازانجا بسعادت و اقبال نهضت نمود و در ضمان حفظ ذوالجلال مقداریک فرسخ ببالای آب رانده و در مزار متبرک امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه استمداد همت نموده بهمان حوالي نزول فرمود و موسي را که از ماوراء النهر آمده بود با احکام و مکاتبات بازگردانید و نمدك را که داروغه خیوق بود با او بفرستاد که بضبط خوارزم قیام نماید تا موسي از پیش امیرزاده محمد سلطان بازآید و فرمان داد که سلطان

محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و برندق و علي سلطان تواجي و توکل برلاس با جمعي از امراء و فوجي از عساکر مظفر لوا بایلغار روان شوند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده از حله[1] گذشته تا مشهد مشرف نجف - علي صاحبها التحیة و السلام - برفتند اما آن موضع معظم مکرم را جز باستلام عتبه علیه و عرض نیاز تعرضي نرسانیدند و سپاه ظفر پناه حله و واسط و تمام آن نواحي را تاخت کرده مخالفان را مقهور گردانیدند و سالم و غانم با بسي از کرایم غنایم بازگشته بعز بساط بوس فایز شدند و آن حضرت از راه شهرزور[2] و قلاغي روی توجه بصوب تبریز آورد و معظم لشکر و اغرق[3] را بعهده اهتمام امیران بزرگ بازگذاشته امر کرد که از عقب بآهستگي بیایند و هیچ افریده از تومان و قوشون خود جدا نشود و بنفس مبارك ایلغار فرمود و شاهزادگان جوان بخت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان اقبال آسا ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و در اثناء آن راه کُردان بی راه از غایت جهل و طغیـــان کسی را که از لشکر جدا مي شد متعرض مي شدند و بقطـــع

---

(١) در دو نسخه بجای - حله - (دجله) است * (٢) در بعض نسخه بجای - شهرزور - (سترود) * (٣) در بعض نسخ بجای - اغرق - (اورق) دیده شد *

طریق اقدام می نمودند و چون این معنی بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید اشارت علیه نفاذ یافت و جمعی ازسپاه در حوالی راه کمین ساختند و همین که آن مفسدان درآمدند ازکمینها بیرون تاختند و ایشان را گرفته قریب سی نفر را بحلق از درختهای بلوط که برسر راه بود بیاویختند و از مخبران صادق القول استماع رفته که درخت بلوط آن مواضع یك سال بلوط بار می آورد و یکسال مازو چون آن حال نوعی غرابتی داشت بتقریب ثبت افتاد و چون رایت نصرت شعار بعد از قطع منازل و مراحل سایه وصول بکنار آب جغتو انداخت حضرات عالیات سرای ملك خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزادگان با فرزندان ارجمند رفیع مقدار امیرزاده الغ بیگ و دیگر ذراری سپهر سلطنت و جهانبانی باقامت رسم استقبال استعجال نمودند و بمقام سینه پر بعز بساط بوس سرافراز گشته زبان مسرت و اهتزاز باداء تهنیت فتوحات برکشودند و نثار بسیار از جواهر و دینار برفرق روزگار خجسته آثار پاشیده پیشکشهای پسندیده کشیدند و ازانجا بدولت و اقبال بی انتقال کوچ کرده روان شدند چون ییلاق آق زیارت از وصول و نزول موکب فرخنده قبولِ حرم و رونقِ ارم یافت سادات وعلماء و اکابر و اعیان ممالک ایران بتخصیص تبریز که به نیت استقبال رایت فتح آیت

خجسته فال احرام ساحهٔ بارگاه جلال بسته بودند برسیدند و دیده امید را از مشاهده انوار اسرّه همایون منور گردانیده شربت نوازش و افضال نوشیدند و خلعت کرامت طراز اکرام و اعزاز پوشیدند و اغرق و لشکر که در عقب بتانّي مي آمدند پیاپي میرسیدند و مدت بیست روز دران نواحي توقف افتاد و چون ایمه و افاضل اطراف و اکناف بدرگاه اسلام پناه جمع آمده بودند و خاطر عاطر حضرت اعلي بکشف عقاید دیني و تحقیق مسایل شرعي میلي عظیم داشت دران مدت اکثر مجالس که در پایه سریر خلافت مصیر منعقد میگشت بمباحثه علمي و مناظره اهل فضل و فتوی میگذشت دران ولا مرحمت خسروانه امیرزاده رستم را اجازت انصراف داده بشیراز فرستاد و فرمان شد که بعد از وصول او حسن جاندار و حسن جغداول متوجه موکب ظفر قرین گردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را بصوب ارزنجان (۱)

دران ایام که حضرت صاحب قران گردون غلام در شام بود ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد و قرا یوسف که از بیم سطوت سپاه بهرام انتقام پناه باو برده بودند لشکر کشید و بانتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره کرد و باطهرتن

(۱) دربعض نسخه بجای - ارزنجان - (آذربیجان) دیده شد *

جنگ کرده شهررا فتح نمود و دران جنگ مقبـــل نایب طهرتن بدست نوکران قرایوسف اسیرگشت و اهالي قلعه ارزنجان امان طلبیدند وسلطان احمد پیش ایلدرم بایزید شفیع گشت و او ارزنجان را بطهرتن باز گذاشت و زن و فرزندان اورا اسیر و بی نوا به نوا به برسا فرستاد و خود نیز مراجعت نمود و درین وقت چون اردوی کیهان پوی ازییلاق آق زیارت کوچ کرده متوجه اوجان شد و از اتفاق نزول مبارک موضع هشت رود رشك نهم چرخ کبود گشت درانجا خبر آمد که قیصرروم ایلدرم بایزید باز متوجه این جانب است از هبوب صرصر این خبر شعله خشم خسروانه اشتعال پذیرفت و فرمان شد که امیرزاده شاهرخ با بعضی عساکر گردون مآثر روی دولت روزافزون بتدارک هجوم قیصر روم آورد و امیرسلیمانشاه و امیرشاه ملك و دیگرامراءِ تومان وهزارها ملازم رکاب فرخنده ذهاب و ایاب او روان شوند و امیر مضراب را پیش شاهزادگان و نوینان که بجانب گرجستان بایلغار رفته بودند و درییلاق منکول توقف نموده ارسال فرمود که باتفاق بموکب شاهزاده مشارالیه پیوندند برحسب فرموده کاربند شدند ودر اثناء راه بشاهزاده پیوستند وچون رایتِ شاهزاده از اونیك گذشته بموضع نویین رسید شیخ علي خواهرزاده طهرتن ازپیش او آمد و خبرآورد که ایلدرم بایزید ازخسارت

عاقبت آن جسارت ترسیده است و طهرتن را وسیله اعتذار و استعطاف ساخته پیغام داده است که بنده نسبت با حضرت صاحبقران درمقام انقیاد واذعان است وازین جرأت ناستوده که بدان اقدام نموده نادم وپشیمان و بمراحم پادشاهانه امید دارد که خامه عفو و اغماض ورقم نسیان برحرف آن جریمه کشد وبعد ازین بابلاغ وارسال رسل و رسایل ازجانبین طریق مخالصت و مصافات مفتوح گردد تا مسلمانان را بمیامن آن امني و استقامتي رو نموده متضرر و خراب نشوند وعهد کرده که چون قضیه مصالحت از مساعي طهرتن باتمام رسد حرم وکسان اورا که بنوا برده بود باز فرستد شاهزاده جوان بخت شیخ علي راکس همراه کرده بدرگاه عالم‌پناه فرستاد وصورت حال را عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید ودران محل توقف فرمود حضرت صاحبقران ازموضع هشت رود بعون داراي فراز وفرود کوچ کرده باوجان فرمود چند روز ازفر وجود مبارکش کوشک ارغون غیرت غرف جنان ورشک روضه رضوان گشت *

ذکر رسیدن مهد اعلی تومان آغا وشاهزادگان ارجمند ازسمرقند

پیش ازین نموده شد که دروقت مراجعت ازدمشق فرمان قضاجریان قلمي شده وارسال یافته که مهد اعلی

تومان آغا با فرزندان متوجه اردوی کیهان پوی گردند
چون حکم همایون در سمرقند بایشان رسید بامتثال امر
مبادرت نموده بی توقف روان شدند و هنگام وصول ببخارا
از مزارات متبرکه آنجا چون مرقد مکرم شیخ عالم سیف الدین
باخرزي و دیگر مشایخ کبار- قدس الله سرهم - استمداد
همت نموده عزم راه کردند و از گذار اموية گذشته و از چول
عبور نموده بماخان آمدند واز راه بیابان تیجن بمشهد
طوس -علی صاحبها التحیة و السلام- فرمودند و درانجا وظایف
زیارت و آداء صدقات ونذور مرتب داشته روی توجه براه
آوردند و چون از سلطانیه گذشته بنزدیك اوجان رسیدند
حضرت صاحب قران از کمال عطوفت و مهرباني عزم استقبال
فرموده کس فرستاد و ذراری برج سلطنت و جهانداري
امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعدوقاص را طلب
داشت و دیده امید را بغره فرخنده ایشان روشن گردانیده
لوح زبان وجنان را به نقوش حمد و سپاس مراد بخش مَنّان
جل و علا- بنگاشت و مهد اعلي تومان آغا بافرزند دل بند
بیکسي سلطان و سادقن آغا که بعز قرابت آنحضرت مشرف
بود بسعادت تلاقي استسعاد یافتند و رسم الجامشي بجای
آورده وظایف نثار وپیشکش از خلعتهای طلادوز و تنسوقات
دل افروز بتقدیم رسانیدند و بعد از چند روز دیگر که در

اوجان توقف افتاد حضرت صاحبقران متوجه تبریز گشت
ودر راه شکار انداخت وچون بدولت واقبال درشهر
بدولتخانه نزول عظمت وجلال فرمود وآن محل را اسم
مجازي حقیقي گشت ابواب مرحمت وافضال برروی
اماني وآمال کبار وصغار آن دیار برکشود وبغور حال رعایا
وضعفاء رسیده دست تسلط متغلبان ازدامن روزگار مظلومان
کوتاه گردانید ودران ولا خواجه علي سمناني از هرات
وخواجه سیف الدین توني از سبزوار برسیدند وبعز
بساطبوس فایزگشته پیشکشها کشیدند چون خواجه مسعود
سمناني برد ربغدان کشته شده بود عاطفت حضرت صاحب
قران شامل حال ایشان گشته هردورا بدیوان نصب فرمود
وجمعي را از اتباع خواجه مسعود وغیرهم انگیز کرده
برجلال اسلام تقریرکردند وخواجگان که ازنو صاحب دیوان
شده بودند آن صورت بعرض همایون رسانیدند فرمان شد
که اورا عزل کرده بند کنند برحسب فرمان قضیه را پرسیده
اورا بمحصل دادند واز بقایای اموال وتصرفات خاصه
واتباعش مبلغی بحصول پیوست واو ازتعذیب محصل
گوشت بري ازمیان خود کشیده برخویش زد وچون زخم
کاري نبود درهمان دوسه روز بمعالجه خوش شد ومعامله
خواجه محمود شهاب بعد از وجوهاتي که فرود آورده بود

درین ولا بدویست سر اسپ که حالیا بدهد آخر کردند و شحنه عدالت حضرت نصفت شعار از برای قطع مادهٔ ظلم وفساد بعضی از عَوّانان ظالم نهاد را بیاویخت و بعضي را ادب بلیغ فرمود و ببذل تمام وانعام عام گردن جان خواص و عوام را بربقه - رقبة الانسان عبید الاحسان - درآورد ٭

گفتار درتوجه حضرت صاحب قران گیتی ستان بجانب گرجستان ورفتن بقراباغ ارّان

بعد از چند روز که تبریز از فرشکوه حضرت صاحب قران گیتي ستان رشک حدیقهٔ جنان و روضه رضوان گشته بود رای عالم آرائی عزیمت صوب گرجستان تصمیم فرمود و بعون ملک قدیر از سریر خلافت مصیر بمرکب سپهر تُوان ماه مسیـــر بر آمد و بموضع قم توپه نزول فرمود و باشارت شحنه قهر خواجه اسماعیل خوافي را عبـــرةً للظالمین برسرِ اردو بازار بدار بر کشیدند چون رایت نصرت شعار درکنف حفظ پروردگار تعالی وتقدس از آب ارس عبور نمود و نخجوان مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت حضرت صاحب قران باخواتین وفرزندان وجمعي ازخواص ملازمان بتفـــرج قلعه النجـــق که بدان زودي فتح شده بود فرمود وببالا برآمده فراز ونشیب آن را بنظر احتیاط درآورد و ازانجا باردوي همایون باز آمده بسعادت واقبال نزول کرد ودران محل طهرتن رسیده بادراك

سعادتِ بساط بوس فایز شد و زانو زده رسالت ایلدرم بایزید
وصورتِ عجز و انکسار و انقیاد و اعتذار او بعرض رسانید
و بزلال حسن تقریر نایرهٔ غضب پادشاهانه را تسکیـــن داد
و حضرت صاحب قران چند روز دران محـــل توقف فرمود
و ایلچی بگرجستان پیش ملك کرکین فرستاد و ساو و خراج
وجزیه و باج طلب داشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و سلطان حسین و امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه و امیر تمور
خواجه آق بوغا و دیگر امراء که برحسب فرموده ازحوالی
منکول متوجه شده بموکب شاهزاده جوان بخت امیرزاده
شاهرخ ملحق شده بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت
نصرت شعار از جلگای نخجوان کوچ کرده بدره شاه بز نزول
فرمود و دران کوهستان روان شد و چون بکوکچه تنکیز رسید
نشاط شکار از خاطر همایون سربرزد و چون رسم جرگه چنانکه
معهود است باقامت پیوست از انواع حیوانات بتخصیص
گوزن چندان جمع آمده بود که شهباز وهم جز ببالِ گمان در
حزر و تخمین آن طیران نتواند نمود وچون شکار کرده فرود
آمدند دران محل امیرزاده شاهرخ و امراء که ملازم رکاب
او بودند برحسب فرمان باز گشته بمعسکر ظفرقرین پیوستند
و رایت فیروزي شعار ازانجا نهضت فرمود وچون موضع
شمکور از وصول اردوي کیهان پوي غیـــرت نزهت گاه هفت

پیکر بهرام گور گشت آید کو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان
آمده بمساعدت تایید بعز بساطبوس رسید و وظیفه التجامشي
اقامت نموده پیشکشها کشید و دران محل محصّل که بکرجستان
رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را با بسی اموال
و اسباب و هرگونه تحف و هدایا از جانوران شکاري و اسپان
جهان پیما روانه درگاه اسلام پناه گردانیده بود و مصدوقه
یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون باظهار رسانیده
برادر ملک کرکین بوسیله امراء فلک تمکین دولت زمین
بوس دریافت و پیش‌کش کشیده پیغام برادر بگذارد محصلش
آنکه ما بندگان کمینه خدام آستان سلطنت آشیانیم و اگر پیش
ازین از جهل و ناداني جریمه بظهور آمده ازان پشیمانیم اگر
مرحمت بی کرانه خسروانه عفو گناه سوز را بمحو نقوش زلات
بندگان فرمان دهد من بعد از وظایف خدمتکاري و طاعت
گذاري هیچ دقیقه نامرعی نگذاریم و جزیه و خراج سال بسال
بخزانه عامره رسانیده بسپاریم و از لشکر آن مقدار که مقرر شود
برحسب اشارت خدام گردون غلام بیاریم عاطفت بی دریغ
معذرت ایشان را عز قبول ارزاني داشت و گناه ملک کرکین
ببخشید و برادرش را ملحوظ نظر عنایت گردانیده خلعت
پوشانید و اجازت انصراف داده فرمود که با برادر بگو که ترا
امان دادم و عنان قهر ازین دیار برمي‌تابم بشرط آنکه بعد

ازین حدِ خود نگاه داري و با مسلمانان طریق ادب سپرده رعایت ایشان واجب شماري و بهیچ وجه از وجوه اندیشه ایذا و تشویش اهل اسلام در خاطر نیاري و لشکر مرتب داشته بمعسکر ظفرقرین رساني و رای صواب نمای تمور خواجه آقبوغا را بسمرقند فرستاد تا با دیگر امراء ملازم امیرزاده عمر باشند و باتفاق بضبط آنجا قیام نمایند و بعد از چند روز رایت فتح آیت از انجا نهضت نموده حوالي قراول توپه مضرب خیام نزول همایون گشت و دران محل خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که پیش ازین طلب داشته بودند او را بر حسب فرمان از سمرقند توجه نموده و چون به نیشاپور رسید امیر حاجي سیف الدین که ملازم رکاب او بود بواسطه عارضه مزاجي بجوار رحمت حق پیوست حضرت صاحب قران را از ملاحظهٔ قدّمت خدمت و سوابق حقوقِ ملازمت او خاطر شریف بغایت متالم شد و قطرات اندوه از دیده رقت باریدن گرفت و بکریمه انا لله وانا الیه راجعون اعتصام نمود الی الله ترجع الامور انه هوالرحیم الغفور *

گفتار در قشلاق حضرت صاحبقران در قرا باغ ارّان و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از سمرقند فردوس نشان

بعد از یک ماه که در حوالي قراول توپه اتفاق توقف

افتاد حضرت صاحبقران ازانجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و از گنجه و بردع گذشته روز سه شنبه - ثاني عشرين ربیع الآخر سنة اربع و ثمانماية - موافق یيلان ییل که آفتاب در منتصف قوس بود در قرا باغ نزول فرمود و از برای صاحب قران کامگار و شاهزادگان نامدار قوریاها از نی ساخته در اندرون آن خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراختند وچون مقرر چنان بود که اول بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قبچاق شود هرکس بجای خود رو بجانب دربند خیمها زدند و قشلاقها گرفتند مراحم پادشاهانه تمام لشکر را اوکلکا داد و درانّ ولا از طرف دشت ایلچیان رسیدند و بوسیله امراء عز زمین بوس دریافته زانو زدند و از زبان خانِ خویش دعا وثنا بادا رسانیده اظهار مطاوعت و انقیاد کردند وبدان سبب نایره خشم آن حضرت تسکین پذیرفت درین اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان از سمرقند با لشکر آراسته وتجمل بی شبه(۱) و مانند توجه نموده بود از اردبیل گذشته بآق تام رسیده است تمام شاهزادگان مثل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و سایراولاد و اسباط بزرگ و خرد با امیرسلیمان شاه و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک و دیگر نویینان باجمعهم بعزم استقبال استعجال

---

(۱) دربعض نسخه بجای - بی شبه ومانند - (پیراسته) دیده شد ه

نمودند و از جسرارس گذشته کنار آب اغلق مجمع البحور گشت و میان شاهزادگان رسم معانقه و ملاطفه باقامت پیوست و زبان بهجت و استبشار باداء تهنیتِ سلامت و استفسار احوال و اخبار گوهرافشان شد و از جانبین طریق پیشکش و نثار مسلوک افتاد و باتفاق روی سعادت بدرگاه عالم پناه آوردند و چون بعز بساط بوس فایزشدند شاهزاده مشارالیه وظیفه الجامشي تقدیم نمود و حضرت صاحبقران گیتي ستان *

* بیت *

* ز مهرش گرفت اندر آغوش تنگ *
* چنین تا برآمد زمانی درنگ *
* بپرسیدش از رنج راهِ دراز *
* روان برد شهزاده پیشش نماز (۱) *

و او در موقف ادب زانو زده پیشکشهای لایق کشید از هر نوع چنانکه مثل آن بندرت چشم زده جهان بسیار امتحان شده باشد بمحل عرض رسانید و اعاظم امراء که اقبال آسا ملازم رکاب شاهزاده بودند چون امیرشمس الدین عباس و دیگر نویینان ضیغم افتراس ساحه کریاس جلالت اساس را مقبل شفاه ستایش و سپاس گردانیدند و در مقام ضراعت و بندگي زانو زده پیشکشها کشیدند روزگار ازان اجتماع

(۱) چنین است در اکثرنسخ و در بعض بجای - نماز - (نیاز) است •

فرخنده آثار در فصل شتا رونق بهار خرم ازهار گرفت و خاطر صغار وکبار ازان حسن اتفاق مطرح انوار فرحت و استبشار شد فرط سرور و نشاط بسط بساطِ عشرت و انبساط استدعاء نمود وطویهای بزرگ وجشنهای پادشاهانه بآیینی فزون از اندیشهٔ عقل فرزانه ترتیب افتاد فرق جمال آغایان خورشید مثال ناهید دلال از بغتاقهای پروین اتساق نیرین اشراق زیب و زینت یافت و چند روزی فحوای طرب موداى این نظم دل کشا ترانه سرود تمتع و احتظا گشت * بیت *

زمانی ز شغلِ جهان بگذریم * بمرجان پرورده جان پروریم

برسمِ فریدون و آیین کی * ستانیم دادِ دل از رود و می

و حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بلحاظ عنایت و تربیت اختصاص بخشید * بیت *

سرش را بیاراست از تاج زر * همان کرده کاهش بزرین کمر

ازجملـه نوازشی که درباره او کرامت فرمود نه تقـوز اسپ تازي مجموع نقره خِنگ بزین زرانعام فرمود و بعد از طي بساطِ طوی و عشرت سایه التفات برنسق امور سلطنت و مصالح مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر که بواسطه جریمه شاهزاده مشار الیه اورا بند کرده بود چنانچه اشارت بدان رفت بپایه سریر خلافت مصیر آورده در دیوان بزرگ اورا یرغو پرسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند ؛

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران انجم مواکب باطراف و جوانب

پیش ازین رقم زده کلک بیان گشت که سلطان احمد جلایر از بیم هجوم عساکر گردون مآثر از بغداد گریخته بروم رفته بود و التجا بایلدرم بایزید برده و چون آوازه توجه رایت ظفر پناه بصوب روم در افواه و السنه مردم افتاد سلطان احمد از حوالي قیصریه از ایلدرم بایزید جدا شده متوجه عراق عرب شد و از راه قلعة الروم کنار بکنار فرات بهیبت آمد و ازانجا ببغداد رفت و باوجود آنکه بغداد از بنیاد برافتاده بود و بکلي مستاصل شده بعمارت آن مشغول شد و دیگر مخالفان که از خوف جان متفرق شده بودند و در گریزگاه آوارگي و پراگندگي هریک بکنجی خزیده چون مور بال رسته بازبطیران آمدند و جمع مي شدند چون پرتو این خبر بر ساحه ضمیر منیر صاحب قران جهانگیر افتاد حزم پادشاهانه اقتضاء آن کرد که پیش ازانکه ایشان را تمکني حاصل شود بکلي مستاصل و ناچیز گردند شاهزادگان و نوینان را احضار فرموده سنت سنیه مشورت بتقدیم رسانید و فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بطریق ایلغار هریک براهی روان شوند ازانجمله امیرزاده پیرمحمد

عمرشیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملك ملكت و پیرعلی تاز و دیگرامراء بتوجه صوب لُرستان و خوزستان و واسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگرامراء تومان را بصوب بغداد تعیین رفت و امیرزاده سلطـــان حسین و امیرزاده خلیل سلطان را با جمعی ازامراء و لشکریان عزیمت بعضی ولایات عراق عرب مقرر شد و امیربرندق را با گروهی ازسپاه ظفرپناه تاخت جزیره و اشتغال بقلع و قمع طاغیان آن نواحي وحوالي نام زد گشت و چون هنگام مراجعت جیش نصرت ملاذ از بغداد اکراد پرفساد ببد فرصتي و گندهٔ دزدي جسارت نموده بودند سفارش بلیغ ازمقام انتقام صدوریافت که اول بمرّ الطریق کارآن فریق بسازند و واقعه زار روزگار از خارِاضرارآن اشراربد کردار بپردازند و با آنکه فصل شتا بود و شدتِ برودت هوا بدرجه اعلی بحیثیتی که تا نمد و امثـــال آن نمي انداختنـــد عبور میسرنمي شد شاهزادگان و امراء بامتثال امر مبادرت نموده هرفوج بصوبی که اشارت رفته بود بی توقف روان شدند و در ناحیه دربند تاشي خاتون که کردان مفسد ازغلبه برف و سختي سرما ازکوهها فرود آمده بودند و درصحرا نشسته نخست ازیشان آغاز کردند و حشری بی شمار به تیغ آبدارآتشبار بگذرانیدند جماعتي روی اضطرار بکوه نهادند که جان ازان

غرقاب بلا بیرون برند و از بسیاری برف و استیلای برد میسر نشد انگشت عجز بزینهار برآورده امان جستند و چون آتش قهر که بحقیقت خود بدست بی باکی برافروخته بودند اشتعال یافته خرمن زندگانی جمله بسوخت و چغد فتنه که در هوای جهل و ضلال پرواز داده بودند سایه شامت وخامت عاقبت برحال ایشان انداخته روز حیاتِ شان تیره تر از پرِ زاغ شد روی برف از خون شان گونه منقار طوطی گرفت * بیت *

* زبس کشته کافتاد برکوه و دشت *

* جهان گفت بس بس که از حد گذشت *

وبعد ازان امیرزاده ابابکر و امیرجهانشاه روی جلادت ببغداد نهادند و راهها را بشهامت و صرامت چنان بربستند که مرغ بلند پرواز را از نشیب وفراز آن مجال عبور و جواز نبود و علی الغفلة آخر روزی چنان ببغداد رسیدند که سلطان احمد از غایت اضطرار بیك توی پیرهن بی ازار خود را بکشتی در انداخته از شط بگذشت و ازان طرف آب با سلطان طاهر پسرش و معدودی چند از نوکران براسپان باد پای سوار شده متوجه صوب حله شد ولشکر بایلغار آمده را آن شب در بغداد توقف افتاد وعلی الصباح چون توجه سلطان احمد بحله محقق اشد امیرجهانشاه بتکامشی او تا حله برفت و چون او جسر بریده بود و بزیر آب فرات بجزیره خالد

مالك رفته همانجا توقف نمود و از براى عرض صورت
حال سوارى را بتعجيل روانه درگاه عالم پناه گردانيد و امير
زاده سلطان حسين و اميرزاده خليل سلطان از راه جمجمال
در آمده مندلى را غارت كردند و امير على قلندر كه از قبل
سلطان احمد آنجا بود گريخته و از شط گذشته مردم و احشام آن
طرف جمع آورده و بكنار دجله باستظهار آب پاى تجلد وقرار
بيفشرد و اميرزاده خليل سلطان پاينده سلطان پسر جهانگير
برلاس را با پانصد مرد جلد از بالاى آب بفرستاد كه بشناه
از شط عبور نمايند و از عقب ايشان در آيند و خود با لشكر
در برابر بايستاد و چون پاينده سلطان از آب گذشته قفاى
مخالفان فرو گرفت لشكر كه در مقابل ايستاده بودند روان
در آب زدند و چون باد گذشته آن خاكساران را آتش قهر در
خرمن ثبات و خرمن حيات انداختند و مجموع را شرار كردار
متفرق و پراگنده ساخته غارت كردند و اسير گرفتند و اميرزاده
پير محمد و امير سليمان شاه دردو پنداربقوت بازوى تسلط
و اقتدار احشام ساكى (۱) و فيلى را تاراج كردند و اميرزاده
رستم كه جهت قشلاق از شيراز بشوشتر آمده بود برحسب
فرموده بايشان پيوست و ازانجا باتفاق روى توجه بجانب
عباده و واسط نهادند و شيخ اويس كرد غجرجى گرى ايشان را

---

(۱) در بعض نسخ بجاى - ساكى - (ميالكى) ديده شده

کمر بندگي بسته بود بگذار عریضهٔ بکوبسراز دجله بگذشتند و شبگیر کرده بمعبدیه زیارت سیدي احمد کبیر دریافتند وازانجا دو روزه راه رفتند واعراب عباده را بتاختند و غارت کرده از اسپ و غنیمت بسیار گرفتند و ازانجا معاودت نموده باز از آب عبور کرده بشوشتر آمدند وامیرسلیمانشاه دوقم داروغه شوشتر و محمد عجب شیر داروغه دزفول وتمور خواجه داروغه حویزه و شمس الدین دهدار که متصرف وعمل دار خوزستان بود همه را مفرد کرد و وجه بسیار ازیشان استخلاص نمود وامیرزاده رستم ازانجا برحسب فرمان عازم شیراز گشت و شاهزادگان و امراء که باطراف وجوانب بچپقون رفته بودند آن زمستان در عراق عرب توقف نمودند ودیگر مخالفان را تاخت کرده غنایم بسیار گرفتند ودراول بهار برحسب فرمان عازم درگاه عالم پناه(۱) گشتند وامیرزاده پیرمحمد وامیرسلیمان شاه ودیگر امراء که با ایشان بودند بهمان عزم روان شدند ودر پل خالص که نزدیك جبل حمري واقع است دردوازده فرسخی بغداد وچهار فرسخی قبهٔ ابراهیم لک(۲) مجموع بهم رسیدند وباتفاق روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر نهادند ٭

---

(۱) در پنج نسخهٔ بجای ـ عالم پناه ـ (صاحبقران گیتي ستان) است ٭ (۲) دردو کتاب بجای ـ لک ـ (مالک) دیده شده ٭

گفتار در ذکر اسبابی که بتجدید موجب عزم حضرت صاحبقران شد بجانب روم

چون قرا یوسف ترکمان درمیان مملکت مسلمانان از مدتی باز دست فساد برکشاده بود و پای ازجادهٔ راستي وسداد بیرون نهاده و سر بی باکي برآورده امن طریق برآینده و رونده از بزرگ و کوچک مي شورانید و ازطبع مخالف آهنگ راه زني را عملي ساخته قافله بلند آوازه حجاز را آسیب مي رسانید حضرت صاحب قران که طبع همایونش بر محض راستي سرشته و راستي رستي برخاتم دولت ابد پیوند که غرهٔ جبین سلطنت و فرمان فرمائي است نوشته انتقام حقوق اسلام وقطع مادهٔ شر وفساد او بر ذمت همت پادشاهانه واجب مي شناخت و او دران وقت ازبیم عساکرگردون مآثر گریخته بود و بروم رفته ساحه حمایت قیصر را مامن نجات تصور کرده بنابرین داعیه یورش روم از خاطر مبارک سربرزد وچون آن معني اشتهار یافت وآوازه بروم رسید قیصر متوهم شد وتمام اهالي آن دیار باضطراب افتادند اکابر واعیان مملکت از علماء وصلحاء واشراف پیش ایلدرم بایزید رفتند وبزبان نصیحت این معني را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسهار

شوکت که عازم این جانب شده دولتی عظیم دارد تا غایت
هرکه پای ازجاده فرمان برداري او بیرون نهاده سر برباد
داده وهرکه روی ازمتابعت او برتافته بجان امان نیافته
اعوان وانصارِاو هرکاربزرگ وشغل خطیرکه پیش میگیرند
بآساني میسر میشود وروی توجه بهرکشور ودیار وشهر
وحصارکه مي آورند باندک سعي مسخرمي گردد واین
معني بی سابقه عنایت ربانی وتاییدات آسماني نتواند بود
با چنین صاحب دولتي مخالفت ورزیدن اصلا مصلحت
نیست صواب آنست که ازدرِ مصالحت وموافقت درآیند
ودرتراضي خاطر ایشان حسب المقدور سعي نمایند
ایلدرم بایزید را آن سخنان معقول نمود وخود نیز خایف
واندیشناك بود یکی ازقضات اسلام را با امیری سخن دان
ومکتوبی مشتمل براظهارِ اطاعت واذعان بحضرت صاحبقران
گیتي ستان فرستاد ودرقراباغ ارّان بدرگاه عالم پناه رسیدند
وبوسیله شاهزادگان ونوییدان بشرف بساطبوس استسعاد
یافته مکتوب رسانیدند وزانوزده باداء رسالت قیام نمودند
محصل کتاب وخطاب همه آنکه چون عنایت ازلي ازخزانه
تؤتی الملک من تشاء خلعت پادشاهي وجهانباني
برقامتِ اقبال آنحضرت آراسته مادر مقامِ مطاوعت
وطاعت گذاري صادق دم وثابت قدمیم واگرپیش ازین خلاف

این معنی بظهور آمده بعد ازین جز طریق اطاعت و انقیاد سپرده نخواهد شد حضرت صاحب قران فرمود که چون والی شما باقامتِ فرض جهاد قیام می نماید و پیوسته بافرنج غزا می کند ما بالطبع اصلا خواهان آن نیستم که متوجه آن طرف شویم و لشکر بآن مملکت کشیم که خاطر بهیچ وجه رخصت نمی دهد که دیار اسلام را خرابی رو نماید و موجب شماتت بی دینان گردد لیکن قرا یوسف ترکمان که یورت او و اتباعش درمیان ممالک اسلام واقع شده مفسد و بد کردار است و از بی باکی بقطع طریق و نهب اموال مردم و سایر افعال ذمیمه جسارت می نماید و آسیب افساد و بیداد او بمسلمانان بیش ازان میرسد که ضرر بیگانگانِ اطراف و درین وقت که از بیم عساکر منصور ما گریخته است و بآن جانب آمده والی شما اورا جای داده حمایت می کند و این معنی بغایت ناپسندیده است اورا یکی از سه کار می باید کرد یا زبان شمشیر بفصل قضیه آن بد فعل برگماشته کار او آخر سازد یا اورا بند کرده پیش ما فرستد تا گناه او پرسیده جزای او داده شود یا اورا از مملکتِ خود براند تا مادهٔ نزاع انقطاع یابد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد بعد ازان جهت غزای کفار آنچه مقدور باشد از مساعدت و معاضدت بجای آوریم فرستادگان روم قبول اوامرِ علیه را

بخضوع و خشوع التزام نمودند آنحضرت پس از روزی چند
بعزم شکار سوار شده از آب ارس عبور فرمود و خدام
بهرام انتصار شیرشکار درآق‌تام تمام آن صحاری وجبال را
احاطه کرده بعد ازچند روز جرگه بهم رسید و از کثرتِ اجتماع
انواع حیوانات و اصناف جانوران مصدوقه و اذا
الوحوش حشرت مشاهده افتاد شاهزادگان برحسب
فرمان بمیان درآمدند و بنوک پیکان آتش‌افشان صید
فراوان انداختند وعاطفت پادشاهانه ظهورتن وایلچیان روم را
رخصت فرمود که با شاهزادگان موافقت نمایند و جمعی
از ایلچیان مثل محمد آزاد وتوکل باورچي و دیگر مرکنان
حکم‌اند از با ایشان بجرگه درآمده بسی شکاري را از حلیه
حیات عاري ساختند و چون جرگه نیک فراهم آمد چنانکه
پنج شش صف لشکر ازعقب یکدیگر بایستادند و شاهزادگان
و امراء هریک بجای خود باز گشتند نقارها فروکوفتند تمام
شکاریان ازوهم بنوعی بربالای هم افتادند که تلها و پشتها
ازیشان پیدا گشت و بعد ازان اجازت شد که عامه سپاه بصید
و قید مشغول گردند و هرکس حسب المقدور پنج شش سر
بدست مي گرفتند و مي بردند و چون خاطر همایون ازشکار
بپرداخت باردوی اعلیٰ مراجعت نمود بعد از چند روز
برحسب اشارت علیه جشني خسروانه بآیینی که چشم زمانه

دران خیره ماند مرتب گشت و دران جشن ایلچیان روم را نوازش فرموده خلعتهای فاخر پوشانید و بانعامات پادشاهانه وکلاه وکمر سرافراز گردانید و فرمود که مارا این زمستان همین جای توقف خواهد بود واول بهار بتایید پروردگار نهضت نموده تا حد روم می آییم و انتظار وصول فرستاده از پیش والي شما مي کشیم اگرجوابی برنهج صواب رسید فهو المراد والا * نظم *

* به بینیم تا خود بهنگام جنگ *
* که گردد چو موم وکه گردد چو سنگ *

و بایزید چهاپي ایلچیکده را با جمعي برسم رسالت با مکتوبي همراه ایشان کرده روانه ساخت مضمون کتابت بعد ازسلام وتحیت آنکه اگر سخنان که ایلچیان رسانیدند از سر صدق و راستي است مي باید که آنچه درباب قرا یوسف ترکمان گفته ایم کاربند شود ویکی از خواص امراء بزرگ خود را بفرستد تا درین جانب عهد ومیثاق را بایمان موکد گرداند وبعد ازان ابواب رسل و رسایل ازجانبین مفتوح گردد و مسلمانان درمیان متضرر نشوند والا * بیت *

* اگر من سپاهي فرستم بروم *
* ترا تیغ فولاد گردد چو موم *

والسلام علی من اتبع الهدی *

گفتار در حفر نهر برلاس

بحر رحمت نامتناهي الهي کرانه ندارد و آثار علم و قدرت قدیم حکیم علیم نهایت پذیر نیست و چون خلعت اعزاز طراز خلافت پادشاه بي نیاز بنده نواز نوع گرامی انسانی را کرامت شده سلسال زلال دایم الاتصال فضل و افضال که پیوسته ازان دریای بی انتها بممر اسماء حسنی و صفات علیا بر اراضي استعدادات مخلوقات جاریست و در مقسم نحن قسمنا بینهم قسمت پذیرفته نصیب هر چیز بقدر معلوم میرسد نهرهای عظیم و جویهای بزرگ بر زمین قابلیت افراد انساني مي افتد و آنچه از منبع عزت و عظمت انفجار یافته بوادی قدرت و اختیار گذار مي کند خلیج اعظم آن در قلزم مُکنت و اقتدار سلاطین بزرگوار میریزد لاجرم ازان طایفه نامدار در هر دیار غرایب آثار و بدایع اطوار بظهور آمده بر روی روزگار یادگار مي ماند و بتعاقب لیل و نهار و تمادي اعصار وادوار فحوای * شعر *

ان آثارنا تدل علینا * فانظروا بعدنا الی الآثار

بگوش هوش - أُولِی البصایر و الابصار - مي رساند و از جمله ملوک گذشته در صحاری حوالي ارس جوئي بزرگ ازان نهر بریده بودند و بمرور ایام انصرام و انخرام پذیرفته بکلي منطمس و انباشته شده بود و در هنگام شکار نظر صاحب قران

کامگار بران افتاده بواعث همت پادشاهانه مقتضی تجدید حفر آن جوی شد وجهت امضای آن قصد از آب ارس عبور نموده بحفر آن نهر فرمان داد و برحسب اشارت تواجیان آن را برامراء ولشکریان قسمت کردند وبقرب یکماه جوئي که ده فرسخ وبیشتر طول آن بود بنوعي حفر کرده شد که جریان کشتي دران امکان داشت ودهنه آن جوی ازنهر ارس موضعی است که بکوشک چنکشی معروف است وپایانش تا بمحلی که آن را سرجه‌پیل گویند وآن جوی بنهر برلاس موسوم گشت وبران آب بسی از قری وطواحین وباغات وبساتین معمور شد وبا آنکه اوقات همایون ساعات صاحب قران ستوده صفات چنانچه ازمطاوي قصص وحکایات گذشته مستفاد میشود ازطی اسفار ویورشهای سنگین بمعظمات مصالح گیتي ستاني وکشورکشائي بفتح وفیروزي وتدبیر مهمات سلطنت وجهانباني از موافق‌نوازي و مخالف سوزي مصروف بود ازین مقوله کارها که بامر عمارت راجع گردد چندان آثار گوناگون درهر دیار از التفات معمار همت آنحضرت صدور یافته که حفر نهر مذکور نسبت با آن جوئی خرد باشد قیاس با عمان ونهری مختصر از بحری بی‌پایان - وما التوفیق الا بالله علیه التکلان ومنه المستعان *

گفتار در نهضت رایت منصور از قراباغ اران وتوجه نمودن بجانب صحاري شمکور

چون آفتاب بهفتم درجه حوت رسید که از بروج ذوجسدین است و امتزاج طبیعت دو فصل مختلف لازم آن افتاب رای صاحب قران گیتي ستان بواسطه آنکه در دیار روم بفرض جهاد قیام مي نمایند و والیش بنسبت با بندگان درگاه نه یکجهتانه میزیست در تصمیم عزم یورش روم و فسخ کردن آن عزیمت متردد بود و چون روم مملکتي عریض و وسیع است و در انجا لشکر بسیار مستعد وآماده رزم وپیکار و عساکر نصرت شعار ازسه سال باز پیوسته در تضاعیف یورش و ایلغار مشغول قهر مخالفان وتسخیر بلاد ودیار امراء درین ولا ازتوجه بجانب روم متفکر و اندیشه ناک بودند و چون شمس الدین المالغي بواسطه زیرکي و زبان آوري درپایه سریر اعلی راه سخن گفتن داشت نوینان و امراء بزرگ باتفاق اورا بران داشتند که هنگام مجال بمسامع جلال رساند که امراء برانند که درباب عزیمت یورش روم تاملي بسزا مي باید فرمود که جای اندیشه است وآن سخن را باین معنی رواج دهد که زعم منجمان آنست که لشکر چغتای را از یورش روم آسیبی مي نماید و چون شمس الدین مذکور مصلحت اندیشي

نوييذان بعرض رسانيد وبكلام احكاميان موكد گردانيد حضرت صاحب قران جهت دفع دغدغه امراء مولانا عبد الله لسّان را طلب داشته از كيفيتِ اوضاع وانظار فلكي استفسار فرمود و مبالغه نمود كه آنچه از دلايل نجومي نمايد بی مداهنه مي بايد گفت مولانا مشار اليه عرضه داشت كه درتقويم امسال كه معروض افتاده احكام قلمي شده است طالع اين دولت درغايت قوت است وازان مخالفان درنهايت ضعف وبحسب اتفاق دران مدت ذوذوابه ظاهر شده بود در برج حمل چنانچه در آخرروز تاوقت غروب شفق از جانب مغرب مي نمود وبعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق پيدا بود مولانا عبد الله ازمولفات مولانا محي الدين مغربي نسخه بمجلس همايون آورده نقل بنمود كه چون ذوذوابه دربرج حمل ظاهرگردد لشكری از جانب شرق بربلاد روم مستولي گردد ووالي روم دردستِ ايشان گرفتار آيد القصه درروز پنجشنبه هيزدهم رجب (سنه اربع و ثمانماية) از يورتی كه قشلاق فرموده بود كوچ كرده هم در قراباغ به سبزه زاری فرود آمد و چند روزهم دران حوالي توقف فرمود وچون فصل شتا تمام آخرشد وسلطان واضح برهان هفت اقليم آسمان از برجهای زمستان عبور نموده بحمل كه اول برجهای بهاراست انتقال كرد آنحضرت در روز

یکشنبه هفتم شعبان سنه مذکور موافق اول نوروز جلالي و مطابق ایت ئیل بسعادت و اقبال سوار شد و از قراباغ اران درضمان حفظ وکلاوت ملک دیان متوجه شمکور گشت و امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان از آب کُر گذشته کنار بکنار آب روان شد و رای جهان آرای مولانا عبد الله[1] صدر را از برای مفرد اصفهان و ضبط اموال آنجا ارسال فرمود و مولانا قطب الدین قومی را که هم از صدور بود جهت نسق معاملات دیوانی بشیراز فرستاد و رایت نصرت شعار از بردع و گنجه گذشته صحاری شمکور مضرب خیام نزول همایون گشت و بعد از چند روز که جهت علف خوار توقف افتاد رایت افتاب اشراق روی توجه بصوب آله ثاق آورد و چون بسرحد گرجستان کنار آب تبدر معسکر ظفرقرین شد از دریای دولت روزافزون گوهري گران مایه زیب افسر سلطنت و پادشاهي گشت و در روز آدینه بیست و چهارم رمضان سنه (اربع و ثمانمایة) هجري که هزدهم اردي بهشت جلالي سنه (اربع وعشرین وثلث مایة) بود موافق ایت ئیل امیرزاده شاهرخ را پسری آمد بطالع سرطان و چون این بشارت بمسامع علیه رسید مواد بهجت و سرور تضاعف پذیرفته بمراسم شکر و سپاس قیام افتاد و اورا محمد جوکي نام نهاد

---

(۱) درهمه نسخه بجای - عبد الله (عبید الله) دیده شده

و تمام آغایان و شاهزادگان و امراء و نوینان زبان و دست استبشار و استظهار بتهنیت و نثار برکشادند و کفالت محافظت او بمهد اعلی خانزاده قرار یافت و امیرزاده محمد سلطان که ازان طرف آبکر روانه شده بود جماعت لکزیان البرز را تاخته و غنایم گرفته درین محل بمعسکر ظفرقرین پیوست و چون اردوی کیهان پوی از طنطه کورگه کوچ درحرکت آمد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت وحضرات عالیات سرای ملک خانم و دیگر خواتین عظام و حرمهای شاهزادگان و فرزندان ارجمند امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و دیگر ذراری سپهر کامکاری بازگشتند و آدینه برادر پنجشنبه قهلغجی بملازمت ایشان مامور گشت و چون به تبریز رسیدند برحسب فرموده بقیه فصل تابستان درانجا توقف نمودند و اول پایز بسلطانیه فرمودند و بسعادت واقبال پشت ابهت و جلال بمسند اقامت و استراحت بازدادند وچون حوالي منکول از اشراق ماهچه رایت فتح آیت منور گشت مکارم اخلاق پادشاهانه برطبق مضمون وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا بتجدید ایلچي پیش ایلدرم بایزید فرستاد موداى رسالت بعد از تقدیم نوازش و استمالت آنکه هرچند عساکر گردون مآثر

روی عزیمت بآنطرف نهاده اند قول ما همان است که پیش
ازین ابلاغ رفت اگر آن سخنان را بسمع قبول راه دهي
و مقتضیات آن را بجای آوری و قلعه کماخ را که پیوسته داخل
این مملکت بوده و در تحت تصرف حکام این ولایت بگماشتگان
ما گذاري ممالک روم ترا مسلم ماند تا دران حدود از سر امن
خاطر و فراغ بال با مخالفان دین بجهاد و قتال اشتغال
نمائی و هرچه ملتمس ازین جانب باشد مدد و مساعدت
دریغ نداریم * نظم *

اگر بشنوی آنچه بهبود تست * نگردی ز پیمان بعهد درست
ندارم دریغ از رضای تو هیچ * عنان از طریق سعادت مپیچ

گفتار در فتح قلعه ترتوم و معاودت شاهزادگان وامراء که در زمستان بتاخت رفته بودند

دران نواحي حصنی بغایت حصانت و استحکام بود
بقلعه ترتوم موسوم و مشهور قریب دویست نفر ازبی دینان
گرج دران قلعه متحصن شده بودند و سر طغیان از اداء جزیه
پیچیده متعرض مسلمانان میشدند و آینده و رونده را زحمت
میرسانیدند طغي که حاکم ایشان بود نایبی کرجیک نام
قایم مقام خود ساخته بود و غیبتی نمود چون صورت این
احوال بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید یرلیغ جهان
مطاع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک

و از امراء قوشون موسی توی بوغا و سعادت تمورتاش و تمور ملک و غیرهم روی اهتمام بقهر و انتقام آن گبران شقاوت فرجام آورند ایشان برحسب فرمان متوجه آن قلعه شدند و از برای الزام حجت پیغام فرستادند که اگر مطیع شوید و جزیه ادا کنید در امان باشید آن تیره روزان بخت برگشته را محکمی حصار و فریب غرور و پندار در ورطه هلاک و بوار انداخت و باستظهار حصانت حصن جنگ و پیکار را آماده شدند و چون سپاه ظفرلوا غلغله صلوات و تکبیر از چرخ اثیر گذرانیده دست اجتهاد باقامت جهاد برکشادند آن خون گرفتگان تا پنج روز در منع و معارضه جانی میدادند و روز ششم صبح ظفر از مطلع تایید آسمانی برآمده قلعه فتح شد و آن خاکساران باد پیما از آب تیغ غازیان بآتش دوزخ پیوستند و قلعه را از بیخ کنده با زمین هموار ساختند و بعد از وقوع واقعه طغی که حاکم آن موضع بود پناه بدرگاه گردون اشتباه آورد و عفو پادشاهانه او را بجان امان بخشید و چون رایت نصرت شعار باونیك رسید چند روز درانجا توقف افتاد تا فرستادگان از روم باز آیند و چون از میعاد مقرر و بُلجار معین دو ماه بگذشت و خبری نیامد حضرت صاحبقران فرمود که عجب حالی است نژاد و تبار اعتباری عظیم داشته است هرچند با ایلدرم بایزید مدارا و سازگاری میکنیم

تا باشد که روم چون ثغر اسلام است از آسیب عبور لشکر کینه ور ما سالم بماند عرق ترکمانی او را نمی گذارد که قدم در طریق مستقیم متابعت و مصالحت نهد و ایلچیان این جانب را باز نمی فرستد واز خود رائی ستیـــزه از حد گذرانیده و بآن رسانید که بضرورت لشکر بسر او می باید کشید با آنکه هیچ طمع بملک و مال او نداریم * * نظم *

* ندانم که تقدیر داد ار چیست *
* گه داوری بر که باید گریست *
* اگر نیک وگر بد بحکم خدا است *
* کرا راه پرسش زچون وچرا است *

و مهد اعلی تومان اغا و امیرزاده سعد وقاص پسر امیرزاده محمد سلطان را ازین محل بسلطانیه بازگردانید و ازانجا کوچ کرده با عساکر گردون مآثر متوجه روم شد چون مرغزار آزر روم از فر نزول افواج سپاه فیروزی علامت نمودار صحرای قیامت گشت شاهزادگان و امراء که در زمستان از قراباغ بطرف کردستان و عراق عرب بایلغار رفته بودند دشمنان را مقهور گردانیده و غارتیده چنانچه بتفصیل گفته شد در اول بهار با غنایم بسیار ازراه قلاغی و عقبه سونتی متوجه درگاه عالم پناه شدند واز آله تاق و اونیک گذشته درین محل بمعسکر ظفر قرین پیوستند *

گفتار در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان از جانب روم

از قلاع مشهور که بحصانت و استواري معروف و مذکور است قلعه کماخ است که بر روی سنگ پاره واقع شده که اندیشه را در ترقي بمعارج آن نردبان از طبقات سماوات باید ساخت و در پیرامن آن دره ایست عظیم که اوهام را در قطع مهابط و مصاعد آن پای بسنگ حیرت برآمده باز بسرحد عجز و فتور بباید انداخت و در دامن آن باغات و بساتین بسیار برکنار فرات خوش گوار مذکّر کریمه جنات تجري من تحتها الانهار * * نظم *

* زمینش سرِ پاره سنگي بلند *
* ز طرفِ حصارش فلك را گزند *
* به پیرامنش درهٔ دیو لاخ *
* به تنگ اندرو وهم میدان فراخ *
* نیفگند بر بامِ تسخیرِ آن *
* کمندِ طمع هیچ عالي مکان *
* بساتینِ او برکنارِ فرات *
* نمودار فردوس و آبِ حیات *

و از غرایب آن سرزمین آنکه هرسال در فصل بهار سه روز

متوالي صغار طيور بچه عفور که از نو پر بر آورده باشد از هوا فرود مي آيد و اهالي آنجا آن را جمع آورده نمک سود مي کنند و در اواني و ظروف ذخيره مي سازند و هرچه دران سه روز گرفته نمي گردد پرش بزرگ شده مي پرد امیرزاده محمد سلطان در پايه سرير اعلي زانو زده التماس نمود که تسخير قلعه مذکور باو حواله رود حضرت صاحبقران گردون غلام ملتمس اورا مبذول داشته با اکثر امراء تومان و هزارجات بتسخير آن قلعه فرمان داد شاهزاده برحسب فرموده با اسباب و آلاتِ محاصره و جنگِ حصار بايلغار متوجه شد و چون آنحضرت بارزنجان رسيد اميرزاده ابابکر و اميرزاده خليل سلطان و اميرزاده سلطان حسين و اميرزاده اسکندر و اميرجهانشاه و اميرشيخ نورالدين و اميربرندق را بالشکري ازعقب اميرزاده محمد سلطان فرستاد و چون ايشان بشاهزاده مشاراليه رسيدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول گشتند * * نظم *

* تا بده روز تاب آتش جنگ *
* همچو موم روان گداخته سنگ *
* وزنهيبِ خروشِ کوس قتال *
* خون روان گشته از عروق جبال *

سپاه منصور آب از قلعه بازستدند و نرد بانها از ريسمان تعبيه

کرده شب یازدهم شیر مردان بکبریت بکمرها که نخچیر جز از بیم سنگ و تیر بچنان جایها نرود بالا رفتند و سرِ طنابها دران بالا استوار کردند و امیرزاده محمد سلطان جماعتی از بهادران را بقلم تعیین نام نوشته مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند مردان کار دران شب تار جبه[1] پوش بی بانگ و خروش بالا رفتن گرفتند و چون اهل حصار خبردار شدند دستِ اضطرار بمنع و مدافعه برآوردند و روان سنگهای گران پران کردند علي شیر پسر بخت دولت عم زاده امیرعباس با چند کس دیگر از نردبان خطا شده درافتادند و ودیعتِ حیات را بمتقاضي اجل باز دادند روز دیگر که خسرو سیارگان با تیغ گیتي ستان بقله قلعه فیروزه حصار برآمده رایت فیروزي برافراخت عساکر گردون مآثر کورگه فرو کوفته جنگ سلطاني درانداختند و از جانبین رعد و منجنیق درکار آمد و از فراز ونشیب سنگ و خدنگ آمد شدن گرفت و از جوش لشکر و خروش کروفرهول روز محشر رو نمود وزبانِ تهور مردان مرد و دلیران روز نبرد درمقام سربازي و جان سپاري این

---

(۱) چنین ست در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - جبه - (جیبا) است لیکن از لغت ترکي ظاهرشد که - جیبه - بکسر جیم و سکون یای حطي و فتحه بای ابجد وهای وقفي جامهٔ ایست که بروز جنگ پوشند وآنرا درفارسي بگتر گویند وهمین صحیح معلوم میشود *

ترانه مي سرود * * نظم *

* گرسر برود ترك كلاهي كم گير *
* ورتن نبود برگ گياهي كم گير *
* برمزرع گيتي اروزد باد فنا *
* از خرمنِ توده توده كاهي كم گير *

اميرزاده محمد سلطان درايقاد نيران قتال و اغراى بهادران درجنگ و جدال سعي جميل مي نمود و اميرزاده ابابكر آثار جلادت و دلاوري بظهور رسانيده نوكرانِ او پيش از ديگران با توق ببالا برآمدند آخرالامر عساكر گردون مآثر بعون باري چون كبك كوهساري براطراف قلعه بردويدند و چنان حصني حصين و حصار منيع را بيك جنگ سلطاني مسخر گردانيدند و چون خبر فتح بحضرت صاحب قران رسيد في الحال از مرغزار ارزنجان سوار شد و بسعادت و اقبال متوجه قلعه مذكور گشت و چون بآنجا رسيد نشيب و فراز آن را بنظر احتياط درآورد و چون ازان قلعه تا ارزنجان هفت فرسنج بيش نبود محافظت آن را بطهرتن كه والي ارزنجان بود رجوع فرمود وازانجا مراجعت نموده رايت عزم قضا مضا برافراخت و تسخير ممالك روم را وجهه همت پادشاهانه ساخت بسياري از ياغيان وجيتاغيان كه در غارها گريخته پناه بجايهاى محكم برده بودند امير شيخ

نورالدین و علي سلطان تواجي و دولت تمور بر حسب فرمان متوجه ایشان شدند وچون سطوت باس امراء بهرام انتقام از دور مشاهده کردند خوف و هراس درباطن ایشان استیلاء یافت و بقدمِ اطاعت و انقیاد پیش آمده بتضرع و انکسار زنهار خواستند و امان یافتند و جان ازان ورطه هایل بسلامت بیرون بردند و چون جلگاء سیواس مضرب خیام عساکر ضرغام افتراس گشت بایزید چهپائی ایلچیکده که برسم رسالت بروم رفته بود با رسولان قیصر برسید و چون سابقه حکم بی دفع قضا بتخریب بلاد روم بالعموم تعلق گرفته بود دیو غرور ایلدرم بایزید را بوسوسه پندار کاذب ازراه صواب بینداخت تا بعد از اظهار اذعان و انقیاد رایت خذلان سرایت عناد و استبداد برافراخت و جواب پیغام نه بر وفق ادب و سداد باز فرستاد و سخنان بیش از حد خویش بزبانِ جسارت رانده بود و درباب قلعه کماخ عذرهای نامقبول فروخوانده مجاری امور عالم منوط بارادت افریدگار است و الایام اسباب وقایع و حوادث مطلقا بتقدیر فاعل مختار تعالی و تقدس * نظم *

* بلی هرچه هست ارصواب ارخطا است *
* سبب دارد اما مسبب خدا است *
* چو خواهد که ویران کند کشوری *
* کند پایمالِ بلا سروری *

* مسلط کند دیو طغیان برو *
* که تا سر بغیری نیارد فرو *
* چو از حدِّ خود پا فراتر نهد *
* عنان را بدستِ جسارت دهد *
* فتد بر سرش قاهری کامیاب *
* شود او گرفتار و ملکش خراب *

القصه فرستادگان قیصرروم بوسیله شاهزادگان و امراء بعزبساط بوس رسیدند و پیشکش و بیلاکات از جمله جانوری چند شکاری و ده سر اسپ بمحل عرض رسانیدند و زانو زده پیغامی که داشتند بگذرانیدند خاطر همایون ازان سخنان بی فرجام بهم برآمد و بیلاکات را رد کرده زبانِ خشم برکشاد که * * بیت *

* گرآیین بُدی هیچ آزاده را *
* که کشتی به تندی فرستاده را *
* سرت را جدا کردمی از تنت *
* شدی مویه گر بر تو پیراهنت *

و بعد ازتسکین غضب فرمود که چون کسی را سعادت یاوری ننماید نصیحت و نیکوخواهی اورا سودمند نیفتد هرچند خواستم که آن بلاد ازگذار لشکرجرار ما آسیبی نیابد بجائی نمیرسد والی شما هردم سخنی میگوید و بیک قول قرار

نمي گيرد اگر او قرايوسف را مي فرستاد و قلعه كماخ را بگماشتگانِ ما مي‌داد هم او وهم مملكت او بسلامت مي ماند بحمد الله تعالى قلعه كماخ بى منتِ او مسخر بندگانِ ما شد اكنون او را بگوييد كه چون سخن نشنيدي و باينجا رسانيدي مردانه بايست و صدمه انتقام لشكرِ ما را آماده باش *

* بيت *

* اگر مرد كاري بيفشار پاى *

* من اينك رسيدم نگه دار جاى *

گفتار در جِيبَه(۱) ديدن حضرت صاحب قران

چون راى جهان آراى خسرو گيتي كشاى عزم رفتن بروم فرمود فرمان قضا جريان نفاذ يافت كه عساكر ضرغام افتراس در صحاري سيواس جبه بنمايند * * نظم *

* بجوشيدند از هرسو سواران *

* دليرانِ نبرد و نامداران *

* سپاهي بى عدد ز اندازه بيرون *

* همه تند وقوي هيكل چو گردون *

* دليراني همه چون نيزه سردار *

* كمرها بسته بهرِ رزم و پيكار *

---

(۱) دراكثرنسخ بجاى - جِيبَه - (جبه) است *

* چو اشکِ عاشقان از هجر دلبر *
* جهان پیما و خون ریز و دلاور *
* همه چون آتشِ سودا جهان سوز *
* همه چون غمزهٔ خوبان جگر دوز *
* یکایك تیغ زن چون نرگسِ یار *
* سراسر صف شکن چون زلفِ دلدار *
* زبس تیر و کمان و کیش و قربان *
* شده تیرِ فلك حیران و لرزان *
* ز گردانِ سپردار و کمان کش *
* جهان پر شد چنان کز تیر ترکش *
* فضای دشت پهناور شده تنگ *
* ز انواعِ سلاح و آلتِ جنگ *
* ز گرز و نیزه و شمشیر و خنجر *
* ز درع و جوشن و خفتان و بگتر *
* بدین سان لشکرِ با ساز و آیین *
* ز کین ابروي مردي کرده پر چین *

صاحب قران بی همال بسعادت و اقبال بر بالای پشته که شامیانه خسروانه باوج سپهر برین برافراخته بود ند به نشست و لشکر فوج فوج و گروه و گروه مکمل و مزین از فرق راکب تا نعل مرکوب غرق آهن بترتیب مي گذشتند هر فوج که

بمقابل صاحب قران که در جهان مقابل نداشت مي رسيدند مقدم ايشان پيش آمده زانو زده اسپ مي کشيد و زبان اخلاص را بدعا وثناى آن حضرت مي آراست * * نظم *

که بادا تن و جان ما بندگان * فداى سم اسپ صاحب قران
برانيم کز فر اقبال شاه * نمانيم در روم و بومش گياه
همه ملك دشمن بهم برزنيم * تنش را بخاك هلاك افگنيم

سر بد سگالت که نيکش مباد * زتن دور گردد بشمشير داد و بزبان عاطفت پادشاهانه اورا مي ستود و بمرحمت قوي دل و مستظهر ساخته مي فرمود * * نظم *

* که گيتي مبادا ز گردان تهي *
* کز يشان بلند است تاج مهي *

و برين منوال تومان تومان و هزاره هزاره و قوشون قوشون متعاقب و متوالى مي رسيدند و باقامت رسم مذکور قيام نموده مي گذشتند و چون نوبت بلشکر اميرزاده محمد سلطان رسيد که بتازگي از مستقر سرير سلطنت مصير آمده بود سپاهي انبوه فلك شکوه بتجمل و آييني معروض گشت که تا مواکب کواکب در ميدان سپهر جولان مي نمايد کس مثل آن نديده بود و نشنيده و چون مقرر است که اتفاق از موجبات و اسباب گيتي ستاني و جهانباني است *

* مصراع *

* آري باتفاق جهان مي توان گرفت *

شاهزاده بتلقين ملهم دولت امر كرده بود كه جماعت هر فوجي ازلشكر در صورت محسوس مبصر كه اقصي نهايت ظهور است اتفاق نمايند و بر حسب فرمودهٔ او طايفه را بتمام علم و سنجق و جبه (۱) و زين و كجيم و مجموع اسلحه و اسباب از تركش و كمر و نيزه و سپر و چماق همه سرخ بود و طايفه را همه زرد و جمعي را همه سفيد و بعضي را همه بنفش و ديگر الوان بهمين قياس بعضي تمام جوشن پوش و فوجي مجموع زره دار و آراستگي و ظرافت بحدي كه وراي آن بكلك تصور برلوح خيال نتوان نگاشت و چون شاهزاده سپاهي چنان را مكمل و آراسته بعرض گاه رسانيد باقامت رسم الجامشي و پيشكش مبادرت نمود و لب ادب بصوالح ادعيه و فوايح اثنيه بركشود *

* نظم *

* كه جاويد بادا جهان مر بسر *
* بفرمانت اي خسرو تاج ور *
* فلك تا زكتم عدم شد پديد *
* نظير تو صاحب قراني نديد *
* همه عالم از دولت آباد باد *

---

(۱) چنين است در جميع شش نسخ موجوده ليكن بتاييد لغت تركي بجاي جبه - جِيْبَه - بايد و جِيْبَه لفظ تركي است فارسي آن بگتوه

* که لطف الهي ترا داد داد *
* کهین بنده و جملهٔ کهتران(۱) *
* بجان بستهایم اندرین ره میان *
* به نیروی بخت تو در یک هجوم *
* برآریم گرد از همه بوم روم *
* نمانیم در روم برگ درخت *
* نه شاه و نه گاه و نه تاج و نه تخت *
* سر بد سگالت بود تاج دار *
* وگر خود بود قیصر تاج دار *
* رخ فرخ شاه ازان بر شکفت *
* بزیر لب حشمت از لطف گفت *
* جوان بخت بادي و روشن خرد *
* خدایت نگه دارد از چشم بد *

چون از اول صباح تا نزدیك عصر که نماز پیشین فوت میشد لشکر میگذشت حضرت صاحب قران بقصد ادای ظهر برخاست و فرمان داد که ایلچیان روم را سوار کرده تا بآخر صف سپاه برسانند و چون فرموده بنفاذ پیوست ایشان را ازمشاهده آن کثرت و عظمت و ملاحظه آن اسباب و آیین دود حیرت از سر برآمد و رعشه هراس و بیم در اعضا و ارکان

(۱) دربعض نسخه بجای - کهتران - (مهتران) دیده شد *

وجود ایشان افتاد و روز دیگر مراحم پادشاهانه ایلچیان را نوازش فرموده اجازت انصراف ارزاني داشت و فرموده که ایلدرم بایزید را بگویید که چون در مملکت تو رسم غزا وجهاد قایم است بر خاطرِ ما بغایت گران مي آید که آن بلاد را از عبورِ لشکر ما آسیبی رسد با این همه هنوز با تو طریق مجامله و مساهله مي سپرم متعلقان طهرتن را باز فرست و یکی از فرزندانت را بجانب ما روان کن که اورا بمثابه فرزندِ خود داشته از فنون تربیت و عنایت آن بیند که از تو که پدر مهرباني ندیده باشد تا ممالک روم برتو مسلم داریم و غبار وحشت بکلي فرونشیند و از میامنِ آن موافقت هم تو در مقر دولت خود بسلامت بماني وهم آهالي آن دیار درمقام امن و استقامت آسوده خاطر وفارغ البال بیاسایند وثواب آن بروزگار همگنان واصل گردد - والسلام علي من اتبع الهدی *

ذکر فتح قلعه هاروک

چون ایلچیان روم برحسب اشارت علیه بازگشتند از منهیان اخبار بسمع مبارك رسید که درین حدود قلعه ایست هاروک نام و جمعي جیتاغیان پناه بآنجا برده متحصن شده اند و باستظهار حصانت ومناعت آن حصن سرِ عصیان از جیب تمرد برآورده درزمان فرمان لازم الاذعان صدور یافت

که امیرشیخ نورالدین و امیربرندق متوجه تسخیر و تخریب آن قلعه شوند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده با لشکر فیروزی اثر روان گشتند و چون بقلعه رسیدند *

* نظم *

* دم نای رویین برآمد بمهر *
* خروش یلان برگذشت از سپهر *
* نبرد آزمایان دشمن شکار *
* رخ از کین نهادند سوی حصار *

چون آتش قتال اشتعال یافت و نیران وغا بالا گرفت حکم نداز ان سپاه فیروز بزخم پیکان دیده دوز حصاریان را از بالای سور بنوعی دور کردند که کس را مجال آن نبود که سر برآورد و نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ آهنگ کار کردند و به نیروی سعادت و قوت بازوی جلادت دیوارهای قلعه را بینداختند و لشکریان نصرت شعار بحصار درآمده جیتاغیان خاکسار را عرضه تیغ آبدار صاعقه کردار گردانیدند *

* بیت *

* چون نهادند جیش فتح آیین *
* روی دولت بدان حصار حصین *
* شد حصار از نهیب شان کنده *
* کس نماند از حصاریان زنده *

گفتار در توجه رایات نصرت عطیه بصوب قیصریه وانکوریه

هم درحوالي سیواس جمعي صاحب وقوف که مسالک وطرق آن دیار میدانستند بعز عرض همایون رسانیدند که راه توقات جنگلستان است وگذارهای تنگ دارد وایلدرم بایزید با حشری فراوان ولشکری بی پایان بتوقات آمده است وسر آب گرفته وقراولان نیــز آن جنگــل را دیده بودند وازان خبر داده صاحب قران کامکار آن راه گذاشته وعنان اقتدار بجانب یسار معطوف داشته براه قیصریه روان شد وعلي سلطان تواجي را ازپیش بقیصریه فرستاد تا لشکررا نگذارد که ازانجا تجاوز نمایند ورایت فتح آیت بشش منزل از سیواس بقیصریه تحشم فرمود واهالي شهــررا خلعت امان ارزانی داشته چند روز درانجا توقف نمود *

* بیت *

* بدان رومیان بر ببخشود شاه *
* گنه کار شد رسته با بی گنــاه *

وجماعتی ازبد گماني پناه بنقبها وسوراخهـــا برده بودند لشکریان نقب زده همه را بگرفتند وغارت کردند وچون غلات آنجارا وقت حصاد رسیده بود فرمان شد که سپاه مور شمار

ادخار علوفه راکمر اجتهاد به بندند و رای کشورکشای ممالک آرای امیرزاده ابابکر و امیرشیخ نورالدین را بقراولي تعیین فرمود و باعساکر گردون مآثر جبهٔ (۱) پوشیده و یسال کرده از قیصریه متوجه صوب انکوریه شد و سه منزل برکنار آبی بزرگ که آنرا یولغون سوئي گویند قطع مسافت نموده روز چهارم اراضي قر شهرمعسکر ظفر قرین گشت و درانجا از قراول خبر آمد که سپاهي لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند فرمان واجب الاذعان صدور یافت و لشکریان صف شکن رو بجانب دشمن آورده بنوره فرود آمدند و برسم معهود رعایت حزم را خندق کنده بچپرو منذو مستحکم گردانیدند و راي صواب نماي امیرشاه ملک را با هزار سوار بزبان گیري فرستاد و او در حجاب ظلام لیل میل بخیل دشمن کرده بشتاب سیل کما بیش ده فرسخ براند و هنگام آنکه کوکبه شاه مُلکِ سپهـــر از جانب شرقي افق بحوالي اردوي رومي چهرگان نجوم هجوم نموده صبح دمیدن گرفت امیر شاه ملک نزدیك اردوي ایلـــدرم بایزید رسیده بود و درمکمني مترصد فرصت پنهان بایستاد وچون قراولانِ مخالف از قیتول بیرون آمدند بریشـــان حمله برده جنگي سخت واقع شد وچون قیصر آگاهي یافت

---

(۱) چنین است درجمیع شش نسخ موجوده لیکن صحیـــح جیبّه بمعنی بگترمعلوم میشود چنانکه درحاشیهٔ صفحهٔ ۵۰۴ مذکور شده

که فوجي سبك از سپاه ظفر پناه بآن دليري پيش رانده اند بر خاطر او بغايت گران آمد و از دهشت و حيرت بر آشفته امراء خود را سرزنشها کرد و وقت طلوع آفتاب کوچ کرده متوجه قرشهر شد و اميرشاه ملک کس بتعجيل پيش حضرت صاحب قران فرستاد و قصه جنگ و توجه ايلدرم بايزيد بصوب قرشهر عرضه داشت آن حضرت الياس خواجه شيخ علي بهادر و صاين تمور و برادرش مراد و دانه خواجه و امير حسين قوچين و سلطان ملک پسر اوج قرا و ديگر دلاوران شصت مرد را باز بزبان گيري روان ساخت و اميرشاه ملک باز گشته شب هنگام بدرگاه عالم پناه رسيد و چون روز شد حضرت صاحب قران تعليم و ارشاد شاهزادگان و امراء را با ايشان بصورت مشورت فرمود که درين مقام دو راى است يکى آنکه همين جا توقف کنيم که تا زمان رسيدن مخالف مردم و چهارپايان استراحت نموده کوفتگي راه بيند ازند و ديگر آنکه بميان مملکت ياغي درآييم و غارت کنان ميرويم و ايلغار بهرجانب ميفرستيم تا او را از عقب ما بتعجيل ببايد راند و لشکرش که بسيار پياده اند ويران شوند و بعد از تنبيه بردقايق جهان گيرى راى ثاني اختيار فرمود و ازان جا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و اميرزاده سلطان حسين را با دو هزار سوار ده يورت باز داشت و يرليغ جهان مطاع صادر گشت

که امیر برندق و پستری (۱) و دیگر امراء قوشون از پیش با نکوریه روند و اگر از طرف دشمن لشکری متوجه باشد راه برایشان به بندند و لشکر پیاده همراه ایشان توجه نمایند و دو مغزل که آب نیست چاهها فرو برند امراء برحسب فرموده رو براه نهادند و عبد الرحمن که تواجی لشکر پیادگان بود پیادگان را سرکرده همراه ایشان ببرد و بهادران که روز پیش بزبان گیری رفته بودند بعضی ازیشان وقت سحر با جمعی از مخالفان بازخوردند و جنگ کرده دو کس را ازیشان فرود آوردند یکی را سر بریده و دیگریرا زنده می آوردند و چون صیقل صبح زنگ ظلام از مرآت گیتی بزدود و بهادران باز گشتند پسر قیصر با هزار مرد دلاور بزبان گیری آمده بود و در شب بی خبر ازیشان گذشته و در دره پنهان شده بهادران که باز گشته بودند بایشان رسیدند و جنگ در پیوستند و با آنکه شصت سوار بیش نبودند و هم نبرد آن غلبه بسیار جنگ کنان جنگ کنان میرفتند و چون مخالفان سیاهی سپاه امیرزاده سلطان حسین را از دور دیدند بایستادند و بهادران بسلامت رانده بموکب ظفر قرین پیوستند و سلطان حسین نیز از عقب برسید و امراء و پیادگان که برحسب فرمان متوجه انکوریه شده بودند امراء از پیش با نکوریه راندند

(۱) دربعض نسخه بجای - پستری - (پسروی) دیده شده

و تمام ولایات و احشام و ایل و الوس آن نواحي تاخته غنایم بسیار گرفتند و پیادگان درعقب ایستاده بحفر چاه و احداث میاه راه براه مشغول گشتند و رایت فتح آیت با سپاه ظفرپناه بسه منزل بانکوریه نزول فرمود و آن سر زمین مضرب خیام نزول اجلال و تمکین گشت و قیصر روم از امراء یعقوب نامي را بانکوریه فرستاده بود که بضبط و محافظت قلعه آنجا قیام نماید * * نظم *

* سر بارهٔ آن ندیدی عقاب *
* یکی کندهٔ گردش اندر پر آب *
* یکی شارستان گردش اندر فراخ *
* سراسر همه قصر و ایوان و کاخ *
* ز رومي سپاهي دلیر اندرو *
* همه نامدارانِ پرخاش جو *

و یعقوب قلعه را محکم ساخته و محاربه و مدافعه را مهیا و آماده شده بود حضرت صاحبقران روز دیگر بعزم احتیاط قلعه بکوه گردون شکوه کیهان نورد برآمد و شیران بیشه شجاعت را بتسخیر قلعه اشارت فرمود دلاوران بی توقف روی جلادت بحصار نهادند و نیران قتال را اشتعال دادند و نقبها برده فی الحال آب ازیشان بازستدند و جمعي دلاوران مثل مقصود و توکل باورچي و شهسوار و سرای و علي شیر و دیگر

بهادران ببرجی که بطرف آب بود برآمدند و نزدیک شد که قلعه فتح شود ناگاه از قراولان خبر آمد که قیصر با لشکری از هرچه تصور نمایند بیشتر از عقب آمده به چهار فرسخی رسید حضرت صاحبقران بمعسکر ظفر قرین فرسود و دلاوران که ببالای برج برآمده بودند جنگ کنان بزیر آمدند و حکم واجب الامتثال بنفاذ پیوست و لشکر کوچ کردند و مقدار یك اسپ تاختن پیشتر رفته آب را در عقب گذاشتند و بنوره فرود آمدند و بوظیفه حفر خندق و استحکام آن بچپر و منده و قیام نمودند * * نظم *

* زمین را بکندن گرفتند پاک *
* شد آن جای هامون سراسر مغاک *
* شب آمد کزان شمع بفروختند *
* همه جای آتش همي سوختند *

و در ممر عبور لشکر مخالف چشمه خرد در دامن کوهی بود و دران گذار بغیر از ان آب یافت نمیشد و چون رایت رومي روز انتکاس یافته چتر سنجري شب سایه مشك فام بر اطراف و اکناف عالم انداخت و چشمه خورشید در دامن کوه گردون بمکدرات ظلمت و تیرگي آلوده گشت اشارت علیه بنفاذ پیوست و جمعی رفته آن چشمه را بهر گونه گندگي و قاذورات خراب ساختند و صاحب قران صافي درون پاک اعتقاد

هنگام آنکه مردم پهلوی استراحت بمراد بر بسترِ رقاد نهند بخلوت خانه راز درآمد و با حضرت کارساز بنده نواز عرض نیاز اغاز نهاد وجبین اخلاص وافتقار بر سجده گاه تضرع وانکسار نهاده زبانِ مناجات برکشاد که پروردگارا هرچه مرا مدة العمر از نصرت و فیروزي روزي شده و از فتح و ظفر روی نموده محض عنایت و مرحمت تو بوده و اگرنه از من چه آید واز عاجزي که پیوندِ جان وتنش بارادت تو باز بسته چه کشاید همان لطف ومکرمت که پیوسته ارزاني داشتهٔ باز چشم میدارم وبکرم بی دریغ که همیشه کرامت فرمودهٔ امیدوارم * نظم *

* ای همه هستي بتو پیدا شده *
* خاک ضعیف ازتو توانا شده *
* چارهٔ ما ساز که بی یاوریم *
* گر تو براني بکه رو آوریم *

گفتار در ترتیب سپاه و تعبیه لشکر

چون حضرت صاحب قران تمام شب بمسکنت و زاري معاونت و یاري از حضرت باري جل و علا مسالت نموده هنگام صبح که درصدر بارگاه خاقان مشرقي انتساب رایت جهان آرای فحوای فالق الاصباح بفوز و نجاح برافراختند و باندك زمان تیغ ظفرمآب افراسیاب آفتاب

بیک وهله تمام بوم روم چون دیگر بلاد روی زمین بعموم مسخر گردانید حضرت صاحب قران گیتي ستان روی دولت غرا بترتیب لشکر کشور کشا آورد و برکوب عساکر گردون مآثر فرمان داد واز سپاه ظفرپناه مردان کار ورزم آزمایان تیغ گذار از خیمها و خندق بیرون آمدند * * نظم *

* بجنبش درآمد سپه فوج فوج *
* چو دریای جوشان بهنگام موج *
* سپاهي فزون از قیاس و گمان *
* شده تنگ ازیشان فضای جهان *
* دلیران گُرد افگن صف شکن *
* همه شیر صولت ولی فیل تن *
* دل و جان پر از کین قیصر همه *
* بکف گرز و شمشیر و خنجر همه *

وبر حسبِ اشارت علیه صفوف عساکر گردون مآثر بآیینی مرتب و آراسته شد که ظفر بصد دل عاشق پرچم اعلام آن رزم آزمایان بهرام انتقام گشت و ابلقِ ایام سخت لگام رام ارادت و کام آن کشور کشایان پیروزي فرجام شد * * بیت *

* برآراست رزمی که خورشید و ماه *
* ندید است هرگز چنان رزم گاه *

لشکر نصرت شعار جرنغار را پشت استظهار بعز اقبال

بی انتقال امیرزادهٔ شاهرخ و امیرزادهٔ خلیل سلطان قوت
گرفت واز شهامت و صرامت نویینان عالي مکان مثّل
امیرسلیمانشاه و امیر یادگار اندخودي و رستم طغي بوغا
و سونجك بهادر و دولت تمور و دیگر امراء مواد اعتضاد
سمت تضاعف و ازدیاد پذیرفت و قنبل ایشان سلطان حسین
بود و علي سلطان و موسی توي بوغا و پستری و دربرنغار
فیروزي آثار رایت شوکت واقتدار امیرزادهٔ میرانشاه
بذروهٔ مهر و ماه برآمد و نیروی شجاعت و جلادت امیرشیخ
نورالدین و امیربرندق و علي قوجین و امیرمبشر و طهرتن
و حاجي عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجي سیف الدین
و عمرتابان و شیخ ابراهیم شرواني وغیرهم علاوهٔ آن شد و قنبل
ایشان امیرزادهٔ ابابکر بود و امیرجهانشاه و قرا عثمان ترکمان
و توکل برلاس و پیرعلي سلدوز واز اطراف قلب قیامت
نهیب که از غایت کثرت وکمال عظمت زبانِ بیان از وصف
آن قاصر است گروهی بی شمار از دلاوران تیغ گذار روی
تهور بی تفکر بجنگ و پیکار آوردند ازان جمله در دست راست
قول باش تمور آغلن بود و امیرزادهٔ احمد عمرشیخ و شهسوار
و سرای و جلال باورچي و تاپتوق و یوسف مغول و حاجي بابا
سوچي و اسکندر هندو بوغا و خواجه علي پسر خواجه یوسف
اپردي و دولت تمور و حسن برات خواجه و محمد قوجین

و سوای خواجه و ادریس قورچي و شمش الدین المالغي
و هریملك تواجي و ارغون ملک و پیرمحمـــد و بهاء الدین
و قرا احمد و بیگت ولي ایلچیکده و چقماق و دولت خواجه
ایلچي بوغا و عبد الله و صوفي خلیل و محمد تواجي و ایسن
تمور و شیخ محمد و قراامان (۱) و سنجر و حسین و حسن و عمر بیگت
پسر نیلک روز جون غربانی و جهانشاه و بیردي بیگت قوجین
و احمدي و عجب شیر و محمود و بهلول و امیرزیرک چاکو
و دیگر امراء و در دست چپ قول جلال الاسلام بود و توکل
قرقرا و علي محمود و شاه ولي و سونجـــك و جاني بیگ
و یادگار و تذکري بیرمش خواجه و محمد خلیل برادر دولت
تمور تواجي و شیخ حسین و میرک ایلچي و ملك پاینده
برادر الطون بخشـــي و لقمـــان تواجي و سلطـــان برلاس
و عبد الکریم حاجي سیف الدین و پیرمحمد شنکوم و شیخ اصلان
کهلك خاني و دولت خواجه برلاس و الیاس کپک خاني
و یوسف برلاس و علي عباس و سید خواجه شیخ علي بهادر
و عثمان تواجی و اسکندر شیخي و شاه شاهان سیستاني
و ابراهیم قمي و شاه نوران سیستاني و شیراول و پادشاه
بوران و دیگرسرداران و در پیش قول ماهچه توق امیرزاده
محمد سلطان ازاوج ظفر برآمده ثالث نیرین شد درعین

(۱) در بعض نسخه بجای - قراامان - (قرا تمور) بنظر آمد *

شرف و تمکین و درظل اقبالش لشکرستاره حشر مجتمع
و مرتب پروین آیین و عقد آن جمعیت از انتظام اعلام
احتشام و اهتمام امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ و برادرش
امیرزاده اسکندر و از نوینان نامدار امیر شمس الدین
عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه شیخ علي بهادر
و ابان و دیگر بهادران سمت استکمال پذیرفت * * نظم *

* قوم اذا الشرابدا ناجذیه لهم *
* طاروا الیه زرافات ووحدانا *
* گروهی که هریک بهنگام کار *
* بمردي زگردون بر آرد دمار *
* سراسر دلیر و نبرد آزمای *
* تهمتن بزور و فریدون برای *

و چهل قوشون آراسته را درظل رایت نصرت آیت باز داشت
که از هرطرف که بمدد احتیاج افتد فوجي ازان برحسب
اشارت به معاونت ایشان شتابند و چند زنجیر پیل شکوه مند
کوه مانند که از بقیه غنایم هندوستان بارد وي ظفرمکان بودند
همه را کجیم انداخته و با اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته
و بربالای هریکی کمانداران حکم انداز و نفط اندازان آتش
باز جنگ را آماده گشته مقدم برصفوف عساکر گردون مآثر
بترتیب باز داشتند * * نظم *

* صف زده پیلانِ هندي پیش صف *
* زهرهٔ شیرانِ رومي در تلف *
* زینتی افزوده پیل آن بوم را *
* ز آبنوسِ هند عاجِ روم را *
* آفرین بر شاهِ شرقي انتساب *
* کو چو بر هندوستان شد کامیاب *
* از دهلي راند پیلان سوی شام *
* تا کشید از صاحبِ مصر انتقام *
* خشم او بغداد را معدوم کرد *
* دولتش آهنگ تختِ روم کرد *
* لاجرم قیصر بتعجیلِ تمام *
* آمده اینک بپای خود بدام *

و ایلدرم بایزید نیز بترتیب و آرایشِ سپاهِ خود قیام نموده لشکری گران و حشری بی پایان که از تمام ممالك روم و چیتنا غیان آن بوم و طوایف افرنج وغیر آن جمع آورده بود بیاراست و فوج فوج را موضعی لایق و محلی مناسب مقرر گردانید از انجمله در قندبل میمنه پسر برلاس افرنجي که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از لشکر افرنج تعیین نمود و ایشان مجموع ظاهر خود را موافق باطن تاریك ساخته سیاه پوشیده بودند و عادت ایشان در لبس جبا چنانست که از

سرتا قدم بفولاد و آهن مي پوشند که بغير از چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بند های آنرا بر پشت پای بهم پیوسته قفل مي زنند و تا آن قفل باز نمي کنند جبا(۱) و خود از یشان جدا نمي شود و در قنبل میسره پسر مهین خود را مسلمان حلبي با عساکر روم باز داشت و خود در قول ایستاده مه پسر موسی و عیسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد حلبي که ارشد اولاد او بود و بکوشجي اشتهار یافته و امراء و سرداران روم مثل یال قوج پاشا و علي پاشا و عبید بیگ و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیگ و حسن پاشا و خلیل مراد پاشا و سروجه و ابرنوس و یعقوب و یوسف و ایل طریان و تنکري برمش و بلبان و داود یاتي(۲) و شاهین و یا پنج پسر ایلدکوز و احمدي و امیرطاهر و محمدي و مقبل و پاشاچق هریک با غلبه سپاه بجای خود قرار یافتند و قیصر با تمام لشکر روی جلادت بآوردگاه آورده مرتب و آراسته روان شدند و چاشت سلطاني قلب و میمنه و میسره ترتیب کرده و پیادگان دلاور با چپر پیش داشته برسیدند و برسر پشتها بایستادند و از جانبین گورگه و کوس فرو کوفته سورن

---

(۱) دربعض نسخه بجای - جبا - (جبه) و دربعض کتاب (جِبَّه) است و همین صحیح است بتایید لغت ترکي (۲) دربعض کتب بجای - یاتي - (ثاني) است ٭

انداختند * * نظم *

* برآمد خروشیدنِ کره نای *
* فغانِ دلیرانِ رزم آزمای *
* دو لشکر بروی اندرآورده روی *
* جهان شد پر آوازِ پرخاش جوی *

گفتار در محاربه صاحب قران جهان جو با قیصر روم و ظفر یافتن برو

چون سپاه طرفین صفها کشیده و برزم گاه رسیده بآهنگ جنگ در مقابل یکدیگر بایستادند و از غریو کورگه وکوس چهرها سندرُوس ولبها آبنوس و زبانها پر از افسوس گشت صاحب قران موید پاک اعتقاد برسم معتاد پیاده شد و روي مسکنت و افتقار بحضرت آفریدگار تعالی سلطانه آورده بوظیفه نماز و عرض راز و نیاز که در هر معرکه عادت پسندیده آن خدیو برگزیده بود قیام نمود تا بدیده همت عالي و صدق نیت صافي روی آرزو و مراد درآیینه حسن اعتقاد بی نقابِ ارتیاب مشاهده فرمود و فرموده خواجه عبدالله انصاري قدس سره که اگر نخواستي داد ندادي خواست راستي مخدره تحقیق را طرفه حله آراست وچون از سرِیقین پای توکل برکاب معادت انتساب درآورده سوار شد و روی عزم خسروانه

بکار زار نهاد و فرمان داد که بهادران عساکر گردون مآثر بپیاد حمله آتش پیکار برافروزند و بشعلهٔ تیغ صاعقه کردار خرمن غرور و پندار مخالفان درهم سوزند نخست از قنبل برنغار امیرزاده ابابکر یکران مسابقت درمیدان مبارزت راند و همپاه نصرت پناه دست کشورکشای دشمن گیر بکمان و تیر یازیده بزخم پیکان جان ستان و پلارک خون افشان جرنغار مخالف را که قنبلش پسر مهین قیصر مسلمان حلبی بود برهم زدند * نظم *

* چو شه زاده برکرد مرکب زجای *
* بچستی شاهین و فرّ همای *
* عقاب خدنگین و زاغ کمان *
* به بستند عقدی بمهری گران *
* وصالی بزور و فراقی بقهر *
* طلاقی روان جان بد خواه مهر *
* ز پرنده مرغان منقار شوم *
* غراب فنا آشیان ساخت روم *

و امیر جهانشاه و قرا عثمان نیز حمله آورده دست چپ دشمن را بکلی براندند و کرشجي که از دیگر فرزندان قیصر بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت کر و فر بسیار کرد و آنچه حد سعي و کوشش بود بجای آورد و چون شیوه

جلادت عساکر ظفر دایر بدید ؤ یقین بدید بی گمان دانست که مقاومت با چنان سپاهي از حیز ممکنت و قدرت ایشان بیرون است روان با مردم خود روی دهشت بصوب گریز آورده ازمیان بدر رفت * * مصراع

* زیرکي جای خود شناختن است *

والفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و از قنبل جرنغار سلطان حسین با لشکر فتح آثار پیش رانده بازوی شجاعت به نیروی دولت بکشاد وبضربات پیاپی نیزه و تیغ مانند صاعقه وبرق ازمیغ بی دریغ آتش درخانه ثبات وقرار دشمنان نهاد * * نظم *

* بتا یید دولت چو غرنده شیــر *
* در آمد به پیــکارِ اعداء دلیــر *
* کفش گفتي ابراست وشمشیر برق *
* زبارانِ قهرش بدم خصــم غرق *
* ز رومیٔ پرکینه چندان بکشت *
* که گفتي فلک تیغ دارد بمشت *

وامیرزادهٔ محمد سلطان را عِرق نجابت وشجاعت موروثي جنبیده لب حمیت برکشاد واز حضرت صاحب قران اجازت خواست که نهنگ هامون نورد را در دریای هیجا تازد وکشتیٔ حیاتِ مخالفان را درغرقاب فنا اندازد * * بیت *

* که من زنده و دشمنِ شه بجای *
* برانم که نه پسندد این را خدای *
* ز شاه آنکه بر تافت رو اندکي *
* من و او نباشیم الا یکی *

اشارت علیه نفاذ یافت که بمدد جرنغار شتابد شاهزاده بامتثال فرمان مبادرت نمود وبا بهادران بازوی جلادت و اقتدار برکشود * * نظم *

* روان شد بکردار شیرِ دلیر *
* نهنگی بچنگ اژدهای بزیر *
* چنین تا بلشکرگهِ رومیان *
* همي تاخت بر سانِ شیرِ ژیان *
* صفِ لشکرِ رومیان بر درید *
* کسی از یلان خویشتن را ندید *

و دلاوران افرنج نیزدر مقابله دستِ تهور بمدافعه و مقاتله برکشاده کوششهای مردانه مي نمودند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده یکدیگر را براندند و آخرالامر ظفرپیشگان لشکر منصور غالب آمده دمار از روزگار پسر برلاس افرنجي و سپاهِ او که برنغار لشکر مخالف بشکوه ایشان آراسته بود برآوردند و پیاده بسیار در زیردست و پای اسپان لگدکوب بلا شده عرضه فنا گشتند * * نظم *

* بکشتند چندان ز رومي سپاه *
* که گِل شد همه خاك آوردگاه *
* به پیشِ صفِ رومیان کس نماند *
* ز گردانِ شمشیرزن بس نماند *

و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ و امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملك با رزم آزمایان قول پیش رانده بسی از دشمنان را نیست گردانیدند و امیرشیخ نورالدین و امیر برندق داد مردي و مردانگي داده پیادگان میسره مخالف را از بالای کوه به نشیب خطروانده راندند و بسي ازیشان را به تیغ بی دریغ گذرانیدند *

* بیت *

پر از کشته شد عرصهٔ رزم گاه * جهان گشت بر چشم دشمن سیاه

چون آثار ضعف و فتور در سپاهِ مخالف مغرور بظهور پیوست امر عالي صدور یافت که شاهزادگان و نوینان بیک بار حمله کنند *

* نظم *

بفرمود شاهِ سپهر احتشام * که لشکر بجنبش درآید تمام
بجنبید لشکر سراسر ز جای * بفرمان سلطان کشور کشای

از میمنه امیرزاده میرانشاه و امیرجهانشاه و شیخ ابراهیم و حاجي عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجي سیف الدین و طهرتن و مبشر و عمرتابان و پیرعلي و دیگر امراء و از میسره امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیرسلیمان شاه

و رستم طغي بوغا و علي سلطان و ديگر نويينان باتفاق حمله كردند و مجموع عساكر گردون مآثر لجام ريز بر مخالفان تاختند و نيران محاربه و قتال بنوعي اشتعال يافت كه بي مبالغه جنگ بزرگ ايرانيان و تورانيان در نظر روزگار خوار گشت و داستان هفت خوان رستم و اسفنديار را اعتبار نماند *

* بيت *

* دليرانِ ايران و توران سپاه *
* گرفتند بر لشكرِ روم راه *
* چنان تيز شد آتشِ كارزار *
* كه مي خواست گردون بجان زينهار *
* زبس خونِ رومي دران ترك و تاز *
* هزار اطلسِ رومي افگنده باز *
* غريوِ كورگه بدرّيد گوش *
* بپا اندر افتاده سرها بدوش *
* زبانگِ سپه گوشها خيره شد *
* ز گردِ سپه (۱) چشمها تيره شد *
* تو گفتي كه دريا بجوش آمد است *
* نهنگِ دژم درخروش آمد است *
* ز بس كشته كافتاد در دشتِ كين *

(۱) در بعض نسخه بجاي - سپه چشمها - (هيونان جهان) ديده شد *

* زمین پشته شد تا بچرخ برین *
* جهان گشت دریا کران تا کران *
* زبس خون که ازکشتگان شد روان *
* گروهي بدادند سر در ستیز *
* گروهي نهادند رو در گریز *

و دران زمان که امیرزاده محمد سلطان برنغار دشمن را براند شش قوشون لشکر شاهزاده ببالای تلي که محل ایشان بود برآمدند و ایلدرم بایزید با لشکر قول متوجه آن محل شد و سپاه شاهزاده را ازان بلندي رانده بجای ایشان بر آمد و ایشان چون بشاهزاده پیوستند بازروی جلادت بجانب مخالف آورده جنگ را آماده بایستادند و چون ایلدرم بایزید بران پشته اطراف لشکر خود را احتیاط کرد و میمنه و میسره را شکسته و پراگنده یافت حیرت برو غالب آمد و از سپاه برنغار و جرنغار او که متفرق شده بودند جمعي از پیاده و سوار پیش او جمع آمدند حضرت صاحب قران با امیرزاده شاهرخ روی نیروی دولت قاهره بقصد قیصر آورده هامون نورد همایون نبرد را براندند وامیرزاده میرانشاه نیز با امراء برنغار و امیرزاده سلطان حسین و امیرسلیمانشاه ازجرنغار متوجه شدند و مجموع سپاه از اطراف روی باس شدید بایلدرم بایزید نهاده او را و لشکرش را چون شکاري که بجرگه

درآید درمیان گرفتند * * بیت *

* گرفتند شان یکسر اندر میان *
* سواران قاآن صاحب قران *
* چنان آتش افروخت ازگرز و تیغ *
* که گفتي هوا کوه بارد ز میغ *

قیصر بقیه روز بهر نوع که بود پای تجلد بفشرد و با بهادران سپاه خود را نگاه داشت و هنگام غروب آفتاب عنان از معرکه پیچیده ازان بالا فرود آمد و بضرورت روی اضطرار بصوب فرار نهاد عساکر گردون مآثر کوچه داده برایشان تیر باران کردند و بسیاري را بخاک هلاک انداختند و ایلدرم بایزید بهزار مشقت از میان بدر رفت و فوجي از سپاه ظفرپناه بتکامشي هزیمت یافتگان روان شدند * * نظم *

ببستند گردانِ توران میان * همي تاختند از پی رومیان
بشمشیر تیز آتش افروختند * همه بوم و برشان همي سوختند
بسي رومیان درهمي تاختند * درودشت ازیشان بپرداختند
زروم و زرومي برآورده گرد * بگردون برافشانده گردِ نبرد

وزبانِ روزگار از تلقین تقدیر پروردگار مصدوقه غلبت الروم برسپاه آن بلاد و دیار خواند و بیشتر گریختگان از تشنگي فوت شدند چه آفتاب درششم درجه اسد بود و هوا بغایت گرم و دران مرحله که ایشان برزمگاه راندند آب نبود *

* بیت *

* هرکس که زآب تیغِ گُردان جان برد *
* درحسرتِ آب جانِ شیرین بسپرد *

و چون نسیم فتح و ظفر از مهب تایید ملک اکبر بر پرچم رایت سعادت پیکر وزید صاحب قران گیتی ستان موید و مظفر ازانجا بازگشته باردوی همایون فرود آمد و وظایف شکر و سپاس آفریدگار که انوار فتح و فیروزی از نیّرِ عون و عنایت بی علت او تابد و بس باداء رسانید *

* نظم *

* زمین شد ز رومي چو دریای نیل *
* جهان جوی با تیغ و کُوپال و پیل *
* به پیروزي از رومیان گشت باز *
* باردوی فرخنده آمد فراز *
* بسی آفرین خواند بر کردگار *
* کزو گشت بر دشمنان کامگار *

شاهزادگان و امراء جمع آمده بعز ملازمت فایز گشتند و زانو زده بتهنیتِ فتح و اقامتِ رسم نثار قیام نمودند و روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه (اربع و ثمانمایة) بود موافق ایت ئیل که خطیب تایید آسماني خطبه این فتح نامي بنام اقبال حضرت صاحب قراني بخواند و لله الحمد و المنة *

گفتار در گرفتن لشکر منصور قیصر روم را و آوردنِ او بدرگاه شاه مظفر لوا

از عساکر فیروزي آثار که بتکامشي در عقب گریختگان رفته بودند سلطان محمود خان بایلدرم بایزید رسید و او را دستگیر کرده در زمان پیش حضرت صاحب قران گیتي ستان فرستاد چون اولیاء دولت بخلود موسوم قیصرروم را دست بسته خفتن گاه بدرگاه عالم پناه آوردند عِرقِ مکارم پادشاهانه در حرکت آمد وحامي عاطفت فرمان داد که او را دست کشاده بحرمت درآورند وچون بعز تلاقي استسعاد یافت مورد او را باعزاز و اکرام تلقي فرموده نزدیک خود بنشاند وبرسبیل معاتبه بطریق رفق و مجامله برزبان نوادر بیان جواهرفشان راند که هرچند احوال عالم مطلقا باراده و قدرت پروردگار است و هیچ کس را بحقیقت اختیار و اقتداري نیست لیکن از روی انصاف و راستي این بود که ترا پیش آمده خود با خود کردهٔ * بیت *

اگر بار خار است خود کشتهٔ * وگر پرنیان است خود رشتهٔ

بارها پای از حد خود بیرون نهاده مرا بران داشتي که روی کین بانتقام تو آورم وازبرای مصلحت غزو کفار که درین دیار بآن قیام مي نمایند تحمل کردم و آنچه وظیفه

مسلماني وخيراندیشي باشد از مدارا و سازگاري با تو بتقدیم رسانیدم ودرخاطر داشتم که چون نصیحت بشنوي واز درِ متابعت وانقیاد درآئي ترا مددها کنم وبهرچه احتیاج افتد از مال و لشکر مساعدت نمایم تا از سر تمکین و استعلاء باقامتِ مراسم غزا اشتغال تواني نمود وبتیغ جهاد شوکتِ شرك بیدینان از اطراف واکناف دیار اسلام تواني درود وبرسبیل آزمایش از تو التماس کردم که قلعه کماخ تسلیم نماني و متعلقان طهرتن را روانه کني و قرایوسف ترکمان را از مملکت خود براني و معتمدي دانسته را بفرستي که عهد و پیمان میان ما موکد گرداند وبدین جزویات مضایقه کردي وسرکشي وعناد پیش گرفتي تا قضیه باین انجامید با این همه همگنان را معلوم است که اگر حال برعکس بودی واین قدرت واستیلاء که حضرت عزت مرا ارزاني داشته ترا دست داده بودی برمن وبرلشکرِ من این زمان چها گذشتي اما بشکرانه نصرت وفیروزي که از عنایت و رحمت حق مرا روزی شده دربارهٔ تو و مردم تو جز نکوئي نخواهم کرد خاطر آسوده دار ایلدرم بایزید در مقام خجالت وانفعال بزلّت وتقصیر خود معترف شد وگفت در واقع خطا کردم که سخن صاحب قراني چون شما نشنیدم لاجرم سزای خود دیدم اگر عفو پادشاهانه گناه مرا ببخشد من و

فرزندان من تا زنده باشیم از جادهٔ خدمتکاري و فرمان برداري پای بیرون نه نهیم صاحب قران دریا نوال اورا خلعت خسروانه پوشانید و بصنوف استمالت و نوازش ایمن و امیدوار گردانید قیصر چون آن مکارم اخلاق مشاهده کرد بعد از اداء دعا وثنا عرضه داشت که فرزندانم موسی و مصطفي در جنگ همراه من بودند خاطرم متعلق ایشان است اگر فرمان عالي نفاذ یابد تا تفحص حال ایشان کرده اگر زنده باشند به بنده رسانند ضمیمه دیگر الطاف باشد حکم جهان مطاع صادر گشت و تواجیان در زمان بجست وجوی ایشان روان شدند و بعد از چند روز موسی را یافته پیش حضرت صاحب قران آوردند مرحمت پادشاهانه اورا بخلعت خاص اختصاص بخشیده پیش پدر فرستاد و از برای او خرگاهی خسروانه بنزدیک منزل همایون مرتب داشته بودند و حسن برلاس و بایزید چهپائي بر حسب فرمان بمحافظت و مراقبت احوال او قیام مي نمودند *

* بیت *

این است کمال کامگاري * دین پروري و بزرگواري

و مناسب کلام درین مقام عنان جُردهٔ خوش خرام خامه را بصوب ثبت اثری از آثار خیر الانام علیه الصلوة و السلام انعطاف میدهد که در روز فتح مکه بهر دو دست مبارک

د و حلقه در کعبه معظمه بگرفت و بآواز بلند فرمود که الحمد
لله الذي صدق وعده ونصر عبده واعز جنده و
هزم الاحزاب وحده ولاشيء بعده یعنی شکر وسپاس
آن خدائی را که راست گردانید وعده خود را ویاري داد
بنده خود را و غلبه بخشید لشکر خود را و بگریزانید گروههای
مختلف مخالف را به تنها چه بحقیقت هیچ نیست که اثری
ازو بظهور آید بغیر ازو و بعد ازان باهل مکه خطاب فرمود
بطریق سوال که ماذا ترون انی فاعل بکم الیوم
یعني چون مي بینید و چه گمان می برید که من با شما بکنم
امروز ایشان کمال کرم آن حضرت مي دانستند گفتند
اخ کریم وابن اخ کریم والکریم اذا قدر غفر کریمي
وکریم زادهٔ وکریم چون دست یابد گناه ببخشد حضرت
رسالت پناه ختمي - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
فرمود من شمارا همان مي گویم که یوسف علیه السلام
با برادران جفاکار گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله
لکم وهو ارحم الراحمین هیچ ملامت و سرزنش نیست
بر شما امروز بیامرزد خدای تعالی شمارا و او ارحم الراحمین
است لاجرم از میامن محاسن افعال واقوال آن موید بی همال
که مذکر مکارم اخلاق سرور آفرینش علی الاطلاق مي شد
همچنانکه آل و عترت طاهره او علیه و علیهم الصلوة والسلام

ازمیان سایر شعب وقبایل بني آدم بمزید شرف وسیادت اختصاص دارند اولاد واسبـــاط دودمان صاحب قران آخرالزمان نیز ازدیگر اعقاب واخلاف ملوک وپادشاهان از اعاظم سلاطین وجهانداران که درهرعصر واوان بوده اند وکیفیتِ احوال واوضاع ایشان ازخصوص ایمه تاریخ معلوم میشود وبالسنه وافواه عالمیان مذکوراست بفنون مفاخر ومزایا بفضل الله تبارك وتعالی ممتازند ومستثنی *

* نظم *

* بتخصیص آنکه نگزید ازسعـــادت *
* جز اخلاقِ نبـــي آییـــن وعادت *
* جهانباني که مقصود از جهان اوست *
* بهین گوهر ز کانِ کن فکان اوست *
* بتـــن زیبِ سریرِ پادشـــاهي *
* بجـــان گنجور اسرارِ الٰهـــي *
* دلش دریا وموجش فیض احسان *
* کفش ابر وعطائ عام باران *
* ز بارانِ عطایش کشت امیـــد *
* چو شاخِ دولتِ او تازه جاوید *
* بیـــانش منبعِ انهـــار توفیق *
* زبانش مطلـــعِ انوار تحقیق *

* بدولت ملک و دین را داد داده *
* بفکرت مشکلِ گردون کشاده *
* بقدرت ملک جم زیرِ نگینش *
* بهمت (۱) بحر و کان در آستینش *
* سپهر از حشمتِ او شرمساری *
* جهان زانقطاع جاهش خشک زاری *
* ز قصرِ قدرِ او ایوان کیوان *
* وثاقی مسکن هندوی دربان *
* جهاندار جوان بخت جهانگیر *
* که از بختش جوان شد عالمِ پیر *
* مغیث الدین ابوالفتح آنکه خورشید *
* برویش کرد روشن چشم امید *
* ازین برتر نیابد مدحتی کس *
* که ابراهیم سلطان گوید و بس *
* مَثَل نشنیدهٔ از پیر دانا *
* همي گفتی (۲) چو گفتي مصطفی را *
* باین لطف و کمال و دانش و داد *
* نه پندارم که باشد آدمي زاد *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي آن مصراع این مصراع است (بحشمت شاه اسکندر کهینش) * (۲) در پنج نسخه بجای - همي - (همه) دیده شد *

* چگویم دُرِّ وصفش سفتنی نیست *
* سخن زان سوی امکان گفتنی نیست *
* خرد پیشِ دلِ هشیار او مست *
* فلک با کاخِ قدرش غرفهٔ پست *
* ظفر خیلِ سپاهش را طلایه *
* لوای جیش او را فتح سایه *
* ز بحرِ همتش گردون حبابی *
* جهان در بَرِّ بِرِّ (۱) او سرابی *
* چو کلکش مشک میساید بکافور *
* کشد نیل از برای چشم بد حور *
* نهالِ خامه اش ز ابرِ گهربار *
* بباغِ دین گلِ وحی آورد بار *
* نیٔ کزوی چو ریزد شَکَّرِ کام (۲) *
* امیدِ خلق را شیرین شود کام *
* ز بیمِ تیغ او بدخواه در خواب *
* گره بیند همه شب در گلو آب *
* چو شمشیرش عدو را چاره سازد *
* نه تنها تن که جان هم پاره سازد *

---

(۱) در بعض نسخه بجای - بَرّبِرّ او - (پرتو او چون) است * (۲) در بعض نسخه بجای - کام - (خام) و در بعض (جام) دیده شد *

* کمان گر یابد آن سهم از سعادت *
* که یازد سوی او دست جلادت *
* کمان نون بینی و زه دال الف تیر *
* ندای فتح ازان گشته جهان گیر *
* بهر مقصد که شد تیرش روانه *
* نباشد منزلش غیر از نشانه *
* بجز تیر قضا از شصت(۱) تقدیر *
* بدین سان بی خطا نفکند کس تیر *
* ثباتش کوه را در موقف جنگ *
* جگر خون کرد و لعل ناب شد سنگ *
* ثنایش هرچه زین منوال گویم *
* بآب چاه روی ماه شویم *
* کلامم پست و قدرش بس بلند است *
* تهی دستیم و کالا ارجمند است *
* بسازم با دعا و آن هست کارم *
* که آنرا چاره اخلاص است و دارم *
* خدایا تا بود گاه انابت *
* ز محتاجان دعا و ز حق اجابت *

---

(۱) چنین است در جمیع نسخ موجوده لیکن بدانید لغت شست دریلجا بسین مهمله صحیح میشود نه بصاد مهمله کما لا یخفی ◦

* قرینِ استجابت باد یکسر *
* دعاءِ دولتِ این داد گستر *
* همه کارش بکام از عونِ توفیق *
* درونش روشن از انوارِ تحقیق *
* جهان بادا بفرِّ این جهان بان *
* ممتَّع جاودان از عدل واحسان *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها باطراف واکناف مملکت روم وفتح نامها به بلاد وامصار ایران وتوران

حضرت صاحب قران ازانجا کوچ کرده در ضمان حفظ ذوالجلال روان شد ودرمرغزار انکوریه بسعادت واقبال نزول فرمود ویعقوب کوتوال باقدام تضرع وابتهال بیرون آمد وقلعه را به بندگانِ درگاه سپرد واورا بعلی سلطان تواجی سپردند وعمال دیوان برحسب فرمان بتوجیه وتحصیل مال امانی انکوریه قیام نمودند وآن را حاصل کرده بخزانه عامره رسانیدند چون خاطر انور ازمحاربه قیصر بنوعي که مقرر ومحرر گشت فراغ یافت فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امیرزاده محمد سلطان بجانب دستِ راست برسا که تخت گاه روم بود

روانه گردد و امیرزاده ابابکر و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و امیرسونجک و دیگر امراء تومان ملازم رکاب او باشند و فرمود که امیرشیخ نورالدین در برسا بضبط اموال وخزاین آنجا قیام نماید و شاهزاده و امراء تا کنار آب اسریقه که بغار اسکندر مشهور است تاخت کنند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیرسلیمان شاه و رستم طغی بوغا و سید خواجه شیخ علي بهادر و پیرعلي سلدوز و دیگر امراء را بطرف قونیه و آق شهر و قراحصار و علانیه و عدالیه فرستاد واشارت علیه صادر گشت که فتح نامها قلمي گردد منشیان بلاغت شعار و دبیران براعت آثار مثل مولانا شمس الدین منشي و دیگر کُتّاب فصاحت دثار بدایع نکار ظفر نامها بپرداختند و بمجموع ممالك ایران و توران روان ساختند فتح نامه بسلطانیه پیش حضرات عالیات ارسال رفت و یکی بتختگاه سمرقند پیش امیرزاده عمر و یکی بجانب کابل و زاوُل و هند پیش امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و یکی بتخت فارس پیش امیرزاده رستم و همچنین بترکستان و کاشغر وختن و بدخشان و خراسان وخوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربیجان وعراق عرب و عجم وکرمان و کیچ و مکران و سیستان و سایر بلاد بر و بحر فتح نامها فرستادند * * بیت *

بهر سو نوید و سوار و هیون * همي رفت با نامه و رهنمون

واز جمله چون بشارت آن فتح ارجمند بدار العباده یزد رسید خواجه غیاث الدین سمنانی که دران سال از قبل دیوان اعلی بضبط مال آنجا آمده بود تیمی (۱) درعین بازار شهر میساخت واز جهت ورود آن خبر آن را دارالفتح نام شد وبدان اشتهار یافت وبی تکلف بزازخانه بآن تکاف وآیین در تمام روی زمین نیست وحکم واجب الامتثال صدور پذیرفت که امیرزاده خلیل سلطان بالشکری متوجه صوب سمرقند شود وبسرحد ترکستان رود وبمحافظت آن مرز مراسم صرامت وتیقظ بتقدیم رساند وازامراء امیر مبشر ودولت تمور تواجی بملازمت موکب او مامور بودند وچون امیر آقبوغا درهرات بجوار رحمت حق پیوسته بود فرمان شد که امیر مضراب نیز باشاهزاده تا خراسان برود وهمانجا توقف نماید وفرموده بنفاذ پیوست وصاحب قران کامگار بعون تایید پروردگار ازانکوریه نهضت فرمود وبشش منزل بسوري حصار فرمود وببالای حصار برآمده اطراف آن را بنظر احتیاط درآورد ومرغزار آنجا ازفر نزول همایون رشک سپهر فیروزه حصار گشت ودراثناء این احوال امیرزاده شاهرخ را باده تومان لشکر جرنغار (۲) بجانب کول حصار و

---

(۱) دربعض نسخه بجای - تیمي - (بزازخانه) است * (۲) در بعض کتاب بجای - جرنغار - (برنغار) است *

استانوس وکتیر روان کرد وآفتاب رایت فتح آیت بعزم ملکانه دوشب درمیان کرده پرتو وصول برکوتاهیه انداخت شهری خوش هوا وجلگهٔ(۱) دل‌کشا انواع میوها درغایت خوبي وبسیاری * * مصراع *

* ییلاقهای دلکش با چشمهای جاري *

لاجرم درانجا مدت یکماه اطناب خیام توقف واقامت باوتاد تمکن واستقامت درعین سعادت وسلامت استوار ماند اهالي آنجا خلعت امان یافته وجوه اماني بمعرفت عمال دیوان بحصول پیوست ومبلغی خطیرازاموال تمورتاش که درکوتاهیه بود وبروزگار دراز اندوخته علاوه آن شد رای صواب نمای دو روز بعد ازوصول بکوتاهیه امیرشاه ملک وعبدالکریم حاجي سیف الدین وازامراء قوشون عبدالخواجه بیراو وشیخ علي سبلای وشیخ حاجي(۲) سلدوز ودیگرامثال ونظایر ایشان را با فوجي ازلشکر کشورستان بطرف کراوه وخواجه ایلي ومن تشاء روان فرمود وچون تمام ممالک روم تا بساحل دریاي مغرب جولان گاه سپاه خاقان مشرقي مکان گشت درعین تسلط وکامراني وقیصربافرزند زنده ونه دربند سلامت بی گزند هم دران ملکمت بسایه رعایت وحمایت

(۱) دربعض نسخ بجای - جلگهٔ - (جلگاه) است * (۲) دربعض کتاب بجای - حاجي - (علي) است *

عبید عتبهٔ جلال از عداد جوچیذان کریاس ابهت اساس بود
وبی تکلف و مداهنه نهایت کمال درقدرت و شوکت واستقلال
مخلوق را همین تصور توان نمود خاطرهمایون ازتوفراسبابِ
بهجت و مسرت پرتوالتفات برعیش وعشرت انداخت ودر
بزم امانی وِشاح افراح وشادمانی ازحضور شاهزادگان
کیخسرو فرجام وسروران سپهر احتشام و نویینان بهرام انتقام
برجیس احترام انتظام یافت * * نظم *

* شاهِ توران نشیـــن ایران گیـــر *
* روم تسخیـــر کرد وقیصـــر اسیـــر *
* چون میسرشد آنچه دل می خواست *
* شاه به نشست وبزم عیش آراست *

واز صباح تا رواح اوقات فوز ونجاح ازبرای استرواح روح
بشرب راح و نَظارهٔ مِلاح می گذشت وراستی * * بیت *
تا با مَی و معشوق توان برد بسر * عاقل نکند رای هوای دیگر
ساقیانِ ماه رخسار شیرین گفتار بادهای تلخ خوشگوار درداده
و مغنیانِ خوش آواز نغمه پرداز زبانِ بهجت واهتزاز بادای
این سرود برکشاده که * * نظم *
زمین خرم ست وزمان شادمان * بفیروزی شاه صاحبقران
جهـــان دار دریادل دادگر * کزو گشت پیدا بگیتی هنـــر
خداوند هند و خداوند چیـــن * خداوند توران و ایران زمین

ازو شاد بادا دلِ اهل حــق * جهان را بعدلش مزین ورق
بمــاناد جاوید درعز و ناز * بکامِ دلِ دوستــان سرفراز
درتضاعیــف این احوال سپــاه فرخنده مآل باطراف وجوانب تاخت برده چندان اسباب واموال بدست مراد هریک افتاد که شرح نمي توان داد کسی که اسپی نداشت صاحب گلها شد و آن راکه ما یحتاج ضروري بزحمت مي يافت انواع تجملها پدید آمد والله خیرالرازقین وهمت پادشاهانه اموال وذخایر تمورتاش که درانجا بتهمت ضبط وتصرف خازنان درآمده بود همه را برامراء ولشکریان قسمت فرمود *

* بیت *

* چه دینار در بزم پیشش چه خاک *
* ز بخشش ندارد بدل ترس وباک *
* زمانه سراسر باو زنده باد *
* خــرد بخت او را فروزنده باد *

تتمه داستان امیرزاده محمد سلطان که بطرف برسا رفته بود

چون امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان بایلغار از انکوریه بجانب برسا روان شد پنج روز چنان بتعجیل براند که با او از سی هزار سوار چهارهزار بیش ببرسا نرسیدند چون

ماهچه رایت اقبال شاه زاده از افق آن دیار برآمد مسلمان حلبي (۱) پیشتر رسیده بود و از خزاین پدر آنچه از روی دست مي توانست برد برداشته بود و روان بدر رفته و از اعیان و اهالي مملکت نیز هرکرا قوت و مکنتی بود عیال و اموال برگرفته بعضی بکوه کشش (۲) که برسا در دامن آن واقع است و چندی بساحل دریا گریخته بودند عساکر گردون مآثر از عقب ایشان شتافته همه را دریافتند و غارت کرده در قید اسار آوردند و از جمله شیخ شمس الدین محمد جزري با اکابر برسا مثل سید بخاري و مولانا شمس الدین فناري و دیگر اشراف و موالي بیرون رفته بودند و در صحراء کریه باو رسیدند و غارت کرده با پسرش بگرفتند و پیش امیر شیخ نورالدین بردند و زن و دو دختر قیصر در نیکي شهر بخانه پنهان شده بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید او را جهت پسر خود مصطفی خواستاري نموده با متعلقان در برسا مانده بود هم اینها وهم آنها بدست سپاه منصور افتادند و گفته شد که سلطان احمد وقرا یوسف ترکمان کدام هنگام از بیم لشکر بهرام انتقام گریخته بودند و بروم آمده و سلطان احمد دیگر باره

---

(۱) در بعض کتاب اکثر جا بجای - حلبي - (چلپي) است ٭

(۲) در دو کتاب بجای - کشش - (کشیش) بزیادت یای حطي بعد شین معجمه اول دیده شد ٭

ببغداد رفته بود و قصه او سبق ذکر یافته قرا یوسف چون سپاه ظفر پناه بحوالی قیصریه رسید از برسا گریخته بطرف حلة و برّ عرب رفته بود و چون برسا که تخت گاه روم بود بی منازعي و معارضي بدست تسلط و استیلاء بندگان حضرت افتاد امیر شیخ نورالدین بقلعهٔ درآمد و خزاین ایلدرم بایزید را که مشحون بود بنقود و اجناس بی قیاس از زر و نقره وافر ولآلي وجواهر و نفایس اقمشه و اثواب فاخر وسایر تنسوقات و تجملات از هرگونه ذخایر مجموع بتحت تصــرف و ضبط درآورد و از بتکچیان دیوان اعلی علی سمناني و سیف الدین توني به ثبت محاسبات آن اشتغال مي نمودند و بعد از انضباط اموال سرّ کریمه ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها بظهور پیوست و تمام شهر را بمکنسه نهب و تاراج پاك رفته آتش افروختند وتر و خشك درهم سوختند چه خانهای ایشان از چوب مي باشد و چون لشکریان که در عقب مانده بودند برسیدند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکر را با ده هزار سوار از طرف دست راست بجانب ارتیک فرستاد که از معظمات مدن و امصار دیار روم است آب وهوایش مشهور بخوبي وسازگاري مسوّر بحصاري از سنگ تراشیده در غایت بلندي و استواري وبر دریك دروازه اش دریاچه ایست که دور آن دو روزه

راه است و آبش در نهایت عذوبت است و خوش گواری و در نزدیکی بغاراسکندر و گذار غلطه و استنبول واقع شده و امیرسونجك را با لشکر جرار از طرف دستِ چپ بصوب کانندہ و دریا کنار روانه ساخت و ایشان آن نواحي و اطراف را تاخت کرده تا ساحل بحر بغارتیدند و چون امیرزاده ابابکر بارتیك رسید و تا کنـــار دریا رانده ساحل را از خون دشمنان دریای دیگر ساخت مسلمان حلبي درانجا بود و کثرتی عظیم از جیتاغیان و مخالفان پیش او جمع آمده بودند لیکن چون صولتِ لشکر مظفرلوا که نهنگان دریای هیجا بودند دیگر باره بمعاینه بدید دانست که قوت مقاومت با ایشان در وسع طاقت مردم روم و سپاهِ آن بوم هرچند باشند نیست * بیت *

* دل بدریا کرد و در کشتي نشست *

* و ز نهیـــبِ لشکرِ سلطـــان برست *

و گریز بهنگام را فیروزي دانسته از آب بغار بگذشت و با سریقه گریخت و زن و کوچش اسیر سپاهِ کشورگیر گشتند و چون لشکر فیروزي اثر شهر ارنیک را غارت کرده خراب ساختند و تا نیکي چه تاخته مخالفان را براند اختند و از تاراج و اسر آن حدود و نواحي بهرداختند امیرزاده ابابکر خبر فتح ارنیک با میرزاده محمد سلطان فرستاد و باز نمود که تمام این ولایات بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و مسلمان حلبي گریخته و از آب گذشته

خود را بهزار حیله بیرون انداخت و شاهزاده در مرغزار مخالیج نشسته بود چون این خبر باو رسید صد مرد گزین را تعیین فرمود که بشارت فتح ارتیک و کیفیت سایر احوال را بمسامع استادگان پایه سریر اعلی رسانند و شنقاری که چون شاهین دولت همای آیین مرغ امید را از هوای سعادت شکار کردی و ببال اقتدار در فضای کامگاری طیران نمودی با دیگر تحف و هدایا در صحبت ایشان ارسال نمود و امیرزاده ابا بکر نیز آق سلطان را با شنقاری بدرگاه عالم پناه فرستاد و میان برسا و کوتاهیه که دو مرحله راه است عَقَبه هست بسیار درخت طول آن زیاده از چهار فرسنخ تشابکِ اشجار بمرتبهٔ که باد آتش نهاد تا ازان مضایق خلاص یافتي صد ره بخاک افتادی و آبش از جبین بکشادی و حشری بی‌شمار از جیتاغیان غدار پناه بآن بیشه برده بودند و چون فرستادگان شاهزاده به بیشه در آمدند جیتاغیان فرصت غنیمت شمرده تیغ انتقام بر کشیدند و از اطراف و جوانب برایشان ریختند الحق جای آن بود که پای وهم چنان بسنگ دهشت برآید که عقل سرگشته شود و دست جلادت از کار فرو ماند لیکن از نیروی دولت قاهره محمد قرمشي یسوری و ابراهیم و احمد و فخرالدین و محمد قلندر و خضر با بقیه صد مرد پائ تجلد و ثبات فشرده دستِ شجاعت به تیر و کمان و شمشیر و سنان بردند و با آن گروه

انبوه جنگي كردند كه چشمِ زمانه دران كوشش مردانه حيران بماند * بيت *

بمـــردانگي آن گروهِ گزين * روان بركشادند بازوي كين
به پيكانِ خون ريز و شمشيرتيز * نمودند بد خواه را رستخيز

و چون جيتاغيان رو بگريز نهادند ايشان بتعجيل تمام براندند و دركوتاهيه ديده اميد را ازسرمه خاك دركاه عالم پناه روشن گردانيده اخبار عرضه داشتند وبيلاكات بگذرانيدند واميرشيخ نورالدين ازخزاين ودفاين قيصر كه ضبط نموده بود طلا وجواهر جدا كرده به شمس الدين المالغي سپرده وجمعي مردان كار بدرقهٔ او ساخته بحضرت صاحب قران فرستاد واو هم دركوتاهيه بعزبساط بوس استسعاد يافتـــه آنها را بمحل عرض رسانيد واميـــرزاده محمد سلطـــان از ولايات مخاليج معاودت نموده دربرسا نزول فرمود وامير زاده ابابكر با بسي غنايم از ايلغار بازگشته درانجا بموكب شاهزاده پيوست واميرسونجك نيـــز ساحل را غارت كرده وكانده را ويران ساخته هم درانجا بايشان ملحق شد وامير زاده محمد سلطان با لشكركوچ كرده بعلف زار نيكي شهر كه ببرسا متصل است نزول فرمود واميرزاده ابابكر باذن و رخصت حضرت صاحب قران دخترِ بزرگ قيصررا بتحت نكاح درآورد *

ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه که بچپقون رفته بودند

امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه که با جمعي از امراء نامدار و غلبه تمام از عساکر فیروزي آثار بطرف جرنغار بایلغار شتافته بودند کپک ترکمان را بغارتیدند و آق شهر و قراحصار را بگرفتند و امیر سلیمان شاه ازبرای محافظت اهالي آن بلاد در هر موضع داروغائي نصب کرد و چرکس سوچي را در آق شهر باز داشت و بر شهرها مال اماني انداخت و حوالي و اطراف را بتاخت و چقربلغ و قوم حمید را غارت کردند و چندان اسپ و شتر و گوسفند جمع شد که لشکریان از راندنِ آن عاجز آمدند و شهرمانه و آق سرا نیز بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و امیر سلیمان شاه در قونیه به نشست و ازین شهرها نیز وجوه اماني حاصل کرده ضبط نموده و الجه(۱) که لشکریان گرفته بودند برسم معهود غان بستد و مجموع آن اموال ازصامت و ناطق بدرگاه عالم پناه فرستاد و سید خواجه شیخ علي بهادر متوجه ولایت و ایل آیدین شد و ایشان را غارت کرد و تا کنار دریا براند و از مخالفان هرکه درمعرض افتاد وهرچه یافت شد عرضه قتل و تاراج

---

(۱) در دو نسخه بجاي - الجه - (آنچه) است *

گشت واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و خزاین
قیصر و اموال برسا که امیر شیخ نور الدین ضبط کرده بود قطار
در قطار و مهار در مهار بار کرده با زن و فرزند و متعلقان ایلدرم
بایزید و کنیزان جنگی او مجموع بیاورد و هم در کوتاهیه بعز
عرض رسانید و مکرمت حضرت صاحبقران زن ایلدرم بایزید
دستنیه دختر برلاس افرنجی را با دختر و سایر متعلقانش
پیش شوهر فرستاد و ازمیامن اخلاق خسرو دین پرور آن
عورت که تا غایت در خانه قیصر بکفر گذرانیده بود بشرف
اسلام استسعاد یافت و شیخ شمس الدین محمد جزری را
هم آورده بودند بدولت دست بوس مبارک سرافراز
گشت و ظفر کردار ملازم شد و امیر محمد پسر قرامان را که از
دوازده سال باز در بند ایلدرم بایزید مقید بود بدرگاه
صاحبقران موید آوردند و مراحم ملکانه او را ملحوظ نظر
عنایت گردانیده بخلعت و کمر گرامی و موقر ساخت و تمام
ولایت قرامان از قونیه ولارنده و آق سرای و انطاریه و علانیه
با توابع و لواحق باو داد و آق شهر نیز باو ارزانی داشت
وازیمن التفات آنحضرت ممالک مذکوره الی یومنا هذا
بر او و بعد ازو بفرزندان او مسلم و مقرر است ٭

گفتار در نهضت رایت فتح آیت از کوتاهیه

حضرت صاحب قران بعد از یکماه که در ییلاق کوتاهیه بعز

دراز درعین نعیم و ناز و بهجت و اهتزاز بگذرانید ازانجا بسعادت و اقبال کوچ کرده روان شد و امیرزاده محمد سلطان که امیر شمس الدین عباس را درشهرنو بضبط اغرق[1] باز داشته بود عازم درگاه عالم پناه شد و امیرزاده ابابکرو امیرجهانشاه وسونجك بهادر ملازم رکاب سعادت انتسابش بودند در اثنای راه برسیدند و باردوي کیهان پوي پیوستند و بسعادت زمین بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند و رای عالم آرای که ملهم بود بمصالح ملك و ملت فرمان داد که صاین تمور و مراد برادرش را که ازیشان جریمه چند بظهور رسیده بود بیاساق رسانند و پسر صاین تمور و دیگر برادرانش را نیز هرجا باشند همان شربت چشانند و فرموده که درنفاذ حکم قضا داشت بوقوع آنجامید و امیرزاده محمد سلطان با امیرزاده ابابکر و امراء که با او بودند برحسب اشارت علیه ازانجا بازگشتند و دربرسا و شهر نو باغرق پیوستند و رایت نصرت شعار بجانب تغغوزلغ روان شد و از عقبه گذشته بحوالي القون تاش بمرغزاري نزه قبه بارگاه سپهراشتباه محاذي ایوان کیوان گشت و قهرمان قهر بقتل خواجه فیروز که اسریقه تعلق باو داشت فرمان داد و دران محل باز مجلس انس انعقاد یافت و بزم عیش و طرب آرایش پذیرفت ولدان و غلمان ماه چهره

---

(۱) در ض نسخه اکثرجا بجاي - اغرق - (اوزق) است .

زهره جبین بادهاي نوشین باکواب واباریق و کاس من معین بگردش درآوردند و مطیفان عشرت گاه همایون حواشي بساط نشاط را بفنون مشتهیات طباع موزون وفاکهة مما یتخیرون بیاراستند وخوان سالاران چرب دست موايد اطعمه گوناگون ولحم طیر مما یشتهون بگسترانیدند اطراف بزم جنت مثال بنازنیدان صاحب جمال وحور عین کامثال اللولؤ المکنون مزین و مشحون بود ودیگر تکلفات وتجملات ازحدّ عدّ واندازه اوهام وظنون بیرون * بیت *

بزمي از روضهٔ جنان خوشتر * ساقي و باده حوري و کوثر
ازمرادات هرچه خواسته دل * همه بی زحمتِ طلب حاصل

دران حال مکارم اخلاق پادشاهانه ایلدرم بایزید را طلب داشت تا چنانچه هنگام رزم مرارت زهر قهر وانتقام چشیده دروقت بزم حلاوت نوش مسرت وکام بکام جانش رسد وچنانچه ازدهشت موقف باس و هراس داش درسینه طپیده ازفرحتِ مقامِ الفت واستیناس دل طپیده بسکینه امن واطمینان آرمیده گردد وآیین پادشاهي دررزم وبزم وعنف و لطف ومکافات ومراعات وقهاري وبردباري وسخت گیري وسازگاري وبست وکشاد وگرفت وداد مشاهده نماید وچون اورا بمجلس درآوردند عواطف

خسروانه کسر خاطر او را بانواع نوازش جبر فرمود وجراحتِ سینه اش را بتازه مراهم مراحم ارزاني داشت وکیسه آمالش را از نقود هرگونه الطاف موعود ازان جمله تفویض سلطنت ممالك روم برقرار معهود مملو ساخته بکاسه مالا مال مُل غبار اندوه وملال از لوح ضمیرش بکلي شسته شد وبسیورغالات مجدد فرقِ افتخارش بتاج استظهار مزین گشت * نظم *

* گر نسیمِ لطف او بر آتشِ دوزخ وزد *
* دلو چرخ از دوزخ آبِ زمزم وکوثر کشد *
* ور سَمومِ قهر او بر آب دریا بگذرد *
* جاودان از قعر دریا باد خاکستر کشد *

وبعد ازان رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده روی توجه بصوب تنغوزلغ آورد عون رباني درحراست ونگهباني وتاييد آسماني کافل حصول آمال واماني - ولله الحمد والمنة *

گفتار درفرستادن ورسیدن قصاد وایلچیان بهرجا وازهرجا

حضرت صاحب قران مولانا بدرالدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد جزري را برسالت مصر نام زد فرمود محصل رسالت آنکه بتاييد الهي تمام مملکت روم مسخر فرمان بندگان درگاهِ ما شده با دیگر ممالک ایران وتوران

انضمام یافت می باید که سکه و خطبه دیارِ مصر و شام و ضمایم و ملحقاتِ آن بالتمام بعز القاب محمـدت فرجامِ ما زینت پذیرد و اتلمش را درزمان روان ساخته باین جانب فرستد واگر از قصور عقل و غرور نفس درامور مامور اندک فتور و قصور جایز دارند بعد از مراجعتِ روم لشکر متوجه مصر خواهد شد تا دانند و قد اعذر من انذر و قاصدے چند را با فتح نامه روم همراه او کرده بتاریخ یوم الجمعه غرهٔ ربیع الاول سنه (خمس و ثمانمایة) روانه آن طرف ساخت و مولانا عمر برحسب فرموده با ایشان تا عدالیه برفت و همه را درکشتي نشاند تا در فرضه اسکندریه بیرون آمده بمصر شتابند و خود باز گشت و دران هنگام که کوتاهیه مرکز اعلام و مضرب خیام سپهر احتشام بود صاحب قران خورشید غلام قاصدي چند ارسال نموده بود دو نفر بقسطنطینیه که باستنبول مشهوراست پیش تاکور و طلب جزیه وباج فرموده ودونفر دیگر پیش مسلمان چلپي که باسریقه گریخـــته بود و درکزل حصـــار که پدرش درمقابل استنبول ساخته بود نشسته و پیغام داده که بدرگاه اسلام پناه مي باید آمد یا مال فرستاد واگر نه لشکر کامیاب بشتاب متوجه آن طرف آب خواهد شد درین اثناء قاصدان استنبول باز آمدند و تاکور ایلچي همراه ایشان کرده بود حاصل کلام و مودای پیغام اظهار بندگي و خدمت کاري

و التزام انقیاد و طاعت گذاري اداء جزیه و باج را گردن قبول و اذعان نهاده و امتثال اوامر و نواهي را باقدام متابعت و فرمان برداري ایستاده و با ایلچي فلوري[1] بسیار و تحف و تبرکات بی شمار فرستاده حضرت صاحب قران جزیه برو مقرر فرمود و فرستادگان قبول آن را بعهد و میثاق موکد گردانیدند و عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده رخصت انصراف ارزاني داشت و چون رایت کشورکشای بموضع بلق رسید قاصدان از پیش مسلمان چلبي معاودت نمودند و او شیخ رمضان را که در زمان پدرش منصب ارجمند قضا با شغلِ خطیر وزارت در سلک جاه کشیده بود برسم رسالت با بسی پیش کش از جانوران و اسپان و فلوري فراوان و غیر آن با ایشان فرستاده و عرضه داشته که بنده از چاکران درگاهم و چون مرحمتِ آن حضرت پدرم را رقم عفو بر جراید جرایم کشیده در مجلس عالي راه نشستن کرامت فرموده بنده را بمراحم بی دریغ هزار استظهار است هرگاه که اشارت علیه صدور یابد بی توقف بآستان سلطنت آشیان شتابم و کمر بندگي بسته بوظایف خدمتکاري قیام نمایم حضرت صاحب قران سخنان او را بسمع رضا اصغا فرمود و بزبان گوهرافشان راند که آنچه بودني بود واقع شد و نگاشته

---

(۱) در دو کتاب بجای - فلوري - (قلوري) بقاف است ٭

ظلم تقدیر وقوع یافت اکنون از گذشته درگذشتیم می باید که
ی اندیشه متوجه شود تا حجاب وحشت بکلی مرتفع گردد
و آثار عنایت و تربیت بظهور پیوندد و شیخ رمضان را بکمر
و کلاه سرافراز گردانیده باز فرستاد و سلطان محمود خان که
با امیرشاه ملک بچیقون رفته بود بواسطه مرضی که طاری شد
در کچک پرلغ بجوار رحمت حق پیوست و چون خبر این
واقعه بحضرت صاحب قران رسید آتش حزن در کانون اندرون
اشتعال یافته آب رقت از دیده همایون روان شد و زبان
توفیق بکریمه انا لله وانا الیه راجعون بگشاد و در اثناء
راه امیرشاه ملک که با دیگر امراء و لشکریان بایلغار رفته بودند
کچک پرلغ و آق بقیه و عدالیه که برکنار دریا واقع است همه را
بتاختند و در عدالیه شیخ سبلای و شیخ حاجی سلدوز در اثناء
محاربه سپری شدند و ازانجا شب درمیان کرده سواحل
و دریا کنار را مجموع بغارتیدند و تمام ولایت من تشاء وتکه ایلی
را تاراج کرده ویران ساختند وبا غنایم موفور و اموال
و اسباب نامحصور مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین ملحق
شدند و در وقتی که جمشید خورشید منازل بروج خریفی
می پیمود آفتاب رایت فتح آیت سایه بر تنغوزلغ انداخته
موکب ظفر قرین دران سرزمین نزول فرمود و سید خواجه
شیخ علی بهادر که پیشتر بجانب ایل آیدین بچیقون رفته بود

چنانچه سبق ذکر یافته بعد از مراجعت به تنغوزلغ آمده بود
چون آن محل گرم سیراست و هوای آنجا وخامتي دارد
بعضی ازلشکریان را که همراه او بودند بسبب انحراف
مزاج زمان حیات منقضي شد واو را نیز مرضي عظیم طاری
شده بود حضرت صاحب قران بموجب فرموده ما من
مسلم یعود مسلما غدوة الا صلی علیه سبعون الف
ملک حتی یمسی وان عاده عشیة صلی علیه
سبعون الف ملک حتی یصبح وکان له خریف
فی الجنة - علی قایله افضل الصلوات و اکمل التحیات -
سایه التفات برعیادت او انداخت و شدت مرض اورا بعز
حضور پرنور شربت شفا بخش ارزاني داشت و زبان حال
مریض بمحوای این قریض مترنم گشت * * بیت *

* نشانِ هستيِ من زان جهان همي دادند *
* امید لطف تو بازم بدین جهان آورد *

و دران حوالي چشمهٔ بود که آبِ آن هرجا درنگ مي‌کرد
سنگ مي‌شد بعضی لشکریان نادانسته ازان آب بیاشامیدند
و سببِ هلاک ایشان گشت *

گفتار در تعیین فرمودن مواضعِ قشلاق

حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نوینان درباب

قشلاق مشورت فرمود و هریك از شاهزادگان کرام و امراء عظام را شهری تعیین نمود که زمستان آنجا بگذرانند و کس پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد که بلاد و ولایات آن اطراف را بتازد و در سرهان ایلي بشهر مغنی سیاه قشلاق کند شاهزاده از نیکي شهر برسا کوچ کرده متوجه مخالیچ شد و دران محل چند روز توقف نمود و ازانجا ایلغار فرموده ببال کسری رفت و آن شهر و ولایت را بباد تاراج برداده در مرغزاری فرود آمد و چون از شب پاسي بگذشت الیاس سوباشي (۱) با گروهی انبوه از جتاغیان (۲) که دران حوالي بودند شبیخون آوردند و وفادار که بچنداول رفته بود خبر دیر رسانید و مخالفان ناگاه در اردو ریختند و چون بعضی از سپاه بچپقون متفرق شده بودند و جمعی که در اردو بودند غافل غنوده شاهزاده سوار شد و از اردو بدر رفت و امیر جهانشاه و دیگر امراء هم دران شب جمع آمده حمله آوردند و مجموع آن بی باکان زیاده سر را بدست انتقام از پا درآوردند و درهمان مرغزار فرود آمدند و بنه شاهزاده که درعقب بود برسید و چند روز دران محل توقف نمود و امیر جهانشاه

---

(۱) در بعض نسخه بجای - سو باشي - (سرباشي) است *

(۲) در بعض کتاب بجایش (جتاغان) و در بعض (چیتاغان) و در بعض (چتاغیان) و در بعض (جتیاغان) دیده شد *

و امیر سونجک را با لشکرے بجانب پرغمه فرستاد و ایشان آن شهررا با ولایت غارت کردند و شاهزاده تمام سواحل را تاخته و عرضه تاراج ساخته بمغني سیاه رفت و درانجا قشلاق کرد و مغني سیاه در دامن کوهي واقع شده انهارش جاري و آبهـــا در غایت عذوبت و سازگاري و هوای زمستانش لطیف تر ازنسیم بهاري وجهت قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر جرنغـــار ولایت کرمیان ایلي مقرر گشت و شاهزاده نزدیک الغ برلغ وکچک برلغ قشلاق فرمود و حضرت صاحب قران از تنغوزلغ بسعادت واقبال روان شد وچون بدوغرلغ رسید که شهری بود مشحون بانواع نعمت و میوهای گوناگون لطیف اهالي آن را خلعت آمان ارزاني داشت و بغیر از مال اماني که بستدند هیچ کس را بهیچ وجه تعرضی نرسانیدند وموکب گیتي ستان ازآب مندوراس که تمورتاش برسر آن پلی بسته بود عبور نموده فرود آمد و دران محل پسران منتشاو امیرمحمد و اسفندیار بدرگاه عالم پناه آمده سعادت زمین بوس دریافتند و هزار اسپ پیش‌کش کشیدند مراحم پادشاهانه ایشان را ازمیان اقران بمزید التفات و عنایت مخصوص داشته بخلعت وکلاه وکمر معزز و موقر گردانید و اسفندیار ظفرکردار ملازم شد امیرمحمد مال قبول کرده با محصلان الیاس قوچین و فیروزشاه نیکروزشاه

شربت دار بجای خود بازگشت وچون رایت نصرت شعار بکزل حصار رسید چند روز دران محل توقف افتاد ونواب ومحصلان مال اماني توجیه کرده تحصیل نمودند ودران حوالي کوهی بود ودویست نفر ازجیتاغیان بی باك آن را پناه ساخته هرکه ازلشکریان جهت هیمه وعلف بآن کوه میرفت متعرض مي شدند وبقتل ونهب اقدام مي نمودند وچون پرتو وقوف حضرت صاحب قران بران حال افتاد شب هنگام اشارت فرمود وفوجی ازسپاه کینه خواه متوجه شده آن کوه را درمیان گرفتند وسپیده دم که ازعکس تیغ آفتاب دامن افق رنگین گشت جیب قرطه خاراء کوه را از خون ایشان گلگون ساختند وازان بدکرداران یکی را نگذاشتند وازانجا بمعسکر ظفرقرین بازگشتند ودران موضع مولانا عبد الجبار خوارزمي که بیمار بود بجوار رحمت پروردگار پیوست ورایت کشورکشای بعد از چند روز از کزل حصار نهضت نموده درکنف حفظ پروردگار روان گشت وچون شهر ایاسلیق مضرب خیام نزول همایون گشت چند روز توقف فرمود وبعد از استحصال مال اماني از برای محافظت اهالي آنجا داروغه تعیین نمود ونصرالله تمغاجي را بضبط اموال بازداشت ودر زمان امن وتایید ملك دیان ازانجا روان شد وبظاهر تیره که ازمدن مشهور روم است

نزول فرمود و محصلان مقرر کرد و وجوه اماني بتحصيل
رسانيدند وجمعي كه با اميرمحمد من‌تشاء بدرست كردن
مال رفته بودند با نقود فراوان واسپان وديگر چهارپايان
وانواع تحف وهدايا وپيش‌كش كه اميرمحمد مشاراليه
ارسال نموده بود درين محل رسيدند و آنها را بعرض رسانيدند
ودرين اثناء بمسامع عليه پيوست كه دركنار دريا حصني است
بغايت حصين تمام ازسنگهاي بزرگ تراشيده برآورده اند
ازسه طرف محفوف است بدريا و از يك طرف كه رو
بخشكي دارد دو خندق عميق فروبرده اند وهردورا از زير
تا ببالا بسنگ وگچ برآورده وحشري عظيم از افرنج رجيم
آنجا جمع آمده و آنرا ازمير خوانند وبزعم كاذب خويش
از مواضع متبركه دانند چنانچه ازديگر مواضع بقصد زيارت
آنجا روند ونذور وصدقات رسانند وبمسافت يك اسپ
تاختن ازان حصار قلعه ديگراست برسركوهي وآن را نيز
ازميرگويند ومسكن اهل اسلام است ودرميان اهالي اين
دوحصار ليل ونهار بساط محاربه و پيكار گسترده است و چون
ازمير گبران را سه طرف متصل است بدريا بي‌دينان از
اطراف بكشتيها توجه نمايند و خوردني و پوشيدني و اسلحه
واسباب جنگ و سايرضروريات آنجا مي‌آورند و چون مردم
آن مقام درگوشه بلاد اسلام پاي مخالفت فشرده بردوام

بمقابله و مقاتله اقدام مي‌نمايند افرنج را استظهار بسيار و اهتمـــام تمـــام بنگاه داشتن آن هست لاجرم تا غايت از اهل اسلام كسي را دست استيلاء بر ايشان نبود و هرگز جزيه وخراج بهيچ پادشاه نداده‌اند ودايما دست طغيان و عدوان بايذا و اضرار اهل اين ديار كشـــاده مراد پدر ايلدرم بايزيد نيز بكرات كمر اجتهاد بسته لشكر كشيده بقدر وسع كوشيد و بفتح نانجاميد و بازگرديد و ايلدرم بايزيد نيز هفت سال آن را محاصره كرد وبجائي نرسيد و مسلمانان ازان حصار خيبر آثار بسيار در زحمت اند و ميان ايشان دايما قتل وكشش مي‌باشد و جويهاي خون بدريا مي‌پيوندد ولله الامر من قبل و من بعد *

گفتار در غزو ازمير گبران و فتح آن

چون صورت حال ازمير گبران درلوح ضمير صاحبقران انتقاش يافت عرق عصبيت دين وحميت اسلام درحركت آمد و دفع فساد آن گمراهان وقلع و قمع ايشان برذمت همت خسروانه واجب دانست امر مطاع صادرشد كه اميرزاده پير محمد عمر شيخ و امير شيخ نورالدين ودیگر امراء متوجه آن قلعه شوند و بطريق سنت اول رسولي فرستاده ايشان را بملت غراء احمدي - عليه افضل الصلوات واكمل التحيات -

دعوت نمایند اگر سعادتِ شان مساعدت کند و باسلام درآیند ایشان را نوازش نموده مستظهر و امیدوار گردانیده اعلام کنند تا صنوف عواطف و احسان پادشاهانه دربارهٔ ایشان بظهور پیوندد و اگر سرِاستکبار (۱) انداخته سرکشي بگذارند و ادای خراج و باج برگردنِ اذعان و انقیاد گیرند جزیه برایشان مقرر گردانند و مال بستانند و اگر از سابقه شقاوت رایت عناد و استبداد برافرازند به تیغ غزا و جهاد بنیاد زمرهٔ ضلال و فساد براندازند شاهزاده و نوینان باطاعت فرمان مسارعت نمودند و بی توقف روان شده ایلچي بازمیر فرستادند و اهالي آنجا را بانواع بیم و امید باسلام دعوت کردند و چون حکم ازلي بشقاوت ابدي ایشان جریان یافته بود وعد و وعید اصلا نافع و مفید نیفتاد و ماهنوس که صاحب آن قلعه بود باطراف و جوانب که تعلق بافرنج داشت چون رمان و غلطه و ساسون و دویروین و خنجـــل و بردیغه و سبیرودملي و سمدوک و امودر و آینه رو درکلو و توابع آن کس فرستاده بود و لشکر طلب داشته و از سروران و بهادران فرنگ بآهنگ جنگ حشری عظیم بل محشری از دیو رجیم درانجا جمع آورده و درانداختن ذخایر قوت و تحصیل و ترتیب اسلحه و اسباب مدافعه و جدال رعایت

---

(۱) در بعض نسخه بجای - استکبار - (انکسار) است *

حزم نموده و چون قایدان لشکر اسلام را برین احوال اطلاع افتاد صورت قضیه را عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کردند چون پرتو این خبر بر آیینهٔ ضمیر منیر سلطان جهان گیر افتاد اقامت فرض جهاد را وجهه همت گیتي کشای ساخته اغرق(۱) را برای روشن دردامن کوه تیره بگذاشت و با آنکه زمستان بود و بارندگي عظیم دست داده بي توقف به نیت غزا سوار شد و بعون عنایت - نعم المولی و نعم النصیر- روی رایت اسلام بصوب ازمیر آورد و بتاریخ فرخنده روز شنبه ششم جمادي الاول سنه (خمس و ثمانمایة) با لشکر نصرت شعار ناپیدا کنار * * بیت *

همه شیر مردان روز نبرد * که از قعر دریا بر آرند گرد

مرکب گیتي نورد را عنان توکل و تسلیم بقبضهٔ توفیق صمداني سپرد * * نظم *

* روان شد بفرخنده تر ساعتی *
* فزاینده دولت بهر ساعتی *
* بجنبید لشکر کران تا کران *
* بجوش اندر آمد زمین و زمان *

واز موقف جلال فرمانها بهرطرف روان شد و امیرزاده محمد سلطان که با لشکر برنغار درقشلاق مغني سیاه بود و

(۱) دریک نسخه اکثرجا بجای - اغرق - (اورق) است *

امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگرامراء که با ایشان بودند مجموع روی عزم بنصرت دین نهاده متوجه ازمیر گشتند و چون رایت فتح آیت صاحبقران ظفرقرین سایه وصول بران قلعه خیبر آیین انداخت طنطنه غریو کورگه وکوس و ولولهٔ خروشِ سورن و جوشِ سپاه گوش و دیده سپهر ومهر خیره و تیره ساخت و از موج دریای لشکرجرار درساحل آن محیط بی کنار مصدوقهٔ مرج البحرین یلتقیان مشاهده افتاد و عساکر فیروزی مآثر برحسب فرمان زمزمه تکبیر و تهلیل غازیانه از چرخ برین گذرانیده روی کین از عصبیت دین بتسخیر ازمیر آوردند و از اطراف حصار که رو بخشکي داشت جنگ درانداخته امراء به سپه خود نقبچیان بکارداشتند و به ترتیب اسباب جنگ حصار از منجنیق و عرّاده و نظایر آن مشغول شدند * بیت *

زدروازها جنگ برساختند * همه تیر و قاروره انداختند

و بر مقتضای رای گیتي کشای از طرف دریا امیرشاه ملک مردانِ جلادت پیشه کاردان را بامضای فرمان قضا نفاذ بازداشت وسه پایها را بلند و استوار ساخته درمیان آب بنزدیک یکدیگر برافراختند و بربالای آن چوبها انداخته بطریق جسر استوار ساختند و از هردو جانب قلعه تا آنجا که پایهای سه پایه بزمین مي رسید راهي پهن که سپاه منصور بر زبرِ آن متمکن

توانند ایستاد که بمحاربه و مدافعه قیام نمایند مرتب و پرداخته شد و بهادران لشکر اسلام چهرها گرفته بآنجا بر آمدند و بازوی شجاعت کشاده از طرف دریا با اهل حصار نبرد و پیکار میکردند و از جانب دریا راه بسته کس را مجال آن نماند که بمدد مردم قلعه آید یا چیزی پیش ایشان آورد درانثنای این احوال امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه با امراء اغرق را در قشلاق مغفی سیاه باهتمام امیر شمس الدین عباس گذاشته بمعسکر همایون ملحق شدند و امیرزاده محمد سلطان روان بایقاد نیران محاربه مبادرت نمود وبهادران سپاهش را پیش رانده داد مردی و مردانگی دادند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که دلاوران لشکر نصرت شعار بیلك بار بکار درآیند وبازوی اقتدار برزم و پیکار برکشایند امراءِ تومان و هزارجات با عساکر گردون مآثر هرکس ازجای خویش پیش رفته آتش حرب و قتال بنوعی اشتعال یافت که از صبح تا شام وازشام تا بام ازجانبین کوششهای مردانه می نمودند و یک لحظه نمی آسودند از طرف حامیان اسلام غازیان خروشِ تکبیرازچرخ اثیر و مجمع ناهید و تیرگذرانیده و دست قدرت و تُوان به تیر و کمان یازیده عقاب آهنین منقاررا درهوای کارزار بشکار مرغ روح کفار فجار هبایی پروازمیدادند وبزخم رعد و منجنیق

وعرّادهٔ برج وبارهٔ قلعه را پاره پاره مي‌ساختند واز بالای حصار بي‌دینان بدکردار پای لجاج و اصرار استوار داشته تیر چرخ وقارورهٔ نفط وناوک وسنک بی نهاون و درنگ مي‌انداختند ولوله ونفیر گبري زمان زمان بکهنه دیر بهرام وکیوان مي‌رسانیدند ودرین مدت که اناء اللیل واطراف النهار درمیان مسلمانان وکفار آتش رزم و پیکار افروخته بود ابر مشکین پرنیان بسقای میدان غازیان دامن سعي درکمر آسمان زدهٔ پیوسته بنوعي مي‌بارید که دریا از خطر اندیشه غرق شوریده وتلخ دهان درقلق و اضطراب افتاده • نظم •

• طوفان روان و رعد خروشان وبرق تیز •
• وزدود ابر دیدهٔ انجم سرشك ریز •
• بحرِ محیط کف زده برسر ز بیم غرق •
• از بس که گشت روي زمین جمله موج خیز •

ودر چنان روزگار صاحب قران موید دین‌دار یك لحظه از تدبیر کار مجاهدان فیروزي آثار غافل وذاهل نمي شد و چون نقبچیان نقبها بریده وسنگها بیرون آوردهٔ برج وبارهٔ حصار را برسر چوبها گرفتند حکم قضا مضا صدور یافت و نقبها را بهیمه نفط آلود انباشته آتش زدند دیوارهای قلعه چون بخت وارون مخالفان سرنگون شد وبسیاری ازکفار با دیوار

حصار بر خاک خیبت و خسار افتادند - و بدار البوار جهنم و بیس القرار - پیوستند غازیان ظفرپیشه تیغ جهاد درقبضه اجتهاد گرفته و رودررو با بی دینان شمشیر زده از رخنها درآمدند وگبران را مغلوب و مقهور گردانیده قلعه را مسخر ساختند وصبح فیروزي از مطلع نصرمن الله وفتح قریب دمیده جان جهان و جنان ارباب ایمان وعرفان از انوار اخبار سارّ وبشرالمومنین منور گشت وچون آن فتح ارجمند نسبت با مسلمانان عیدی بزرگ بود متعصبان دین بخنجرکین گبران را قربان آئین تمام سر ببریدند مگراندکی که خود را از ورطه هلاک بلجه دریای هول ناک انداختند ازیشان نیز اکثرغرق شدند ومصدوقه فغشیهم من الیم ما غشیهم بظهور پیوست ومعدودی چند بهزار مشقت خود را بکشتي انداختند وبرحسب فرمان واجب الاذعان قلعه وخانه وسایرعمارات که ازسنگ وآجر باوج قبه دوّار برافراخته بودند همه را با زمین هموارکردند ومجموع سنگ وآجروآلات آن را بدریا ریختند ومضمون قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مومنین وصف الحال آمد وازبعضی مواضع افرنج کشتي بزرگ که آن صنف ازسفاین را کوکه میگویند وآن را دو بادبان وزیاده هم مي باشد مشحون بمردان کار وبسیاری اسلحه واسباب جنگ

و پیکار بمدد کاری اهالی ازمیر متوجه این جانب شده بود و چون بنزدیك رسیدند و از شهر و حصار اثر ندیدند متحیر بماندند و غرق دریای خوف و دهشت گشته کشتی را باز داشتند اشارت علیه صدور یافت که از سرهای گبران که به تیغ غزا از تن جدا شده چندی بکمانِ رعد سوی کشتی اندازند و رعد اندازان سری چند بجانب ایشان انداختند و بعضی در کشتی افتاد و چون آن کوردلان بچشم سر سرِ هم چشمانِ خود مشاهده کردند خایف و خاسر بازگشتند و از ابتداء وصول رایت جهانگیر بازمیر تا انتهاء تسخیر و تخریب آن کما بیش دو هفته بیش نبود مردم آن دیار که وقوفِ حال آن حصار داشتند بتخصیص ایلدرم بایزید را انگشت تعجب در دهان حیرت بماند * * بیت *

* چنین نماید شمشیر خسروان آثار *
* چنین کنند سلاطین چو کرد باید کار *

و بتجدید برهمه روشن شد که حضرت صاحب قران را در پادشاهی و جهانبانی شانی دیگراست و فیروزه فیروزی اعوان و انصارش از کانی دیگر * * بیت *

* کار این دولت زجای دیگراست *
* کشف این سر ماجرای دیگراست *

و محرر داستان را درا ثناء بعضی اسفار بدامن ازمیر مسلمانان

عبور افتاد و یکی از رفقاء طریق حاصل قصه مذکور بمناسبت مقام باز راند و از بوادهِ وقت صورتِ این نظم بطریق محفوظی که بی اندیشه یاد آید از خاطر سربرزد که *

* نظم *

* ازمیر خراب گشت از میر *
* تیمور مویدِ جهان گیر *
* وآن قلعه که هیچ شاه نفگند *
* بر کنگره اش کمند تسخیر *
* در جنگ بهفت سال قیصر *
* ننشاند بران غبار تغییر *
* بگرفتن و کندنش ز بنیاد *
* زین شه بدو هفته یافت تیسیر *
* این است کمال کامکاری *
* بازوی قوی و حسن تدبیر *

ذکر رسیدن ایلچیان بتجدید از پیش پسران ایلدرم بایزید

در تضاعیف احوال مذکور شیخ رمضان که پیش ازین از امسلمان چلپی (۱) برسم رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود باز

(۱) در بعض نسخ بجای - امسلمان چلپی - (مسلمان حلبی) است *

بیامد و بوسیله امراء عز بساط بوس دریافته تحف بسیار از جانوران و اسپان و نفایس اقمشه و فلوری فراوان برسم پیشکش برسانید وبزبان ضراعت و خشوع عرضه داشت که چون عاطفت خسروانه نقوش جرایم ایلدرم بایزید را رقمِ عفو کشیده غایت عنایت و انواع مکرمت و رعایت درباره او ارزانی می‌فرماید عموم عالمیان را بکمال لطف و افضال بی دریغ مواد استظهار و اعتضاد سمت تضاعف و ازدیاد پذیرفته و سعتِ میدان امیدواری فسحتی بیش از اندازه یافته خصوصا مهین فرزند او را که کمترین غلام این درگاه اسلام پناه است و در مقام اخلاص و هوا خواهی امتثال اوامر و نواهی پادشاهی را کمر خدمتکاری برمیانِ جان وگوشِ طاعت گذاری بردریچه فرمان دارد و چون فرستاده این سخن بادا رسانید مکارم اخلاق ملکانه نظر عطوفت بملاحظه حال اختلال پذیرفته قیصرزاده گماشت و حکومت تمام اسریقه و مجموع آن نواحی برو مسلم داشت و یرلیغ جهان مطاع بآل تمغاء همایون دران باب بنفاذ پیوست و فرستاده را بخلعتِ فاخر واسپ مکمل بزین زر و صنوف نوازش سرافراز گردانیده اجازت انصراف داد و از برای امسلمان حلبی خلعت طلا دوز و کلاه و کمر فرستاد و هم دران مدت بهمان نسق از پیش برادر او عیسی حلبی رسولی قطب الدین نام بآستان خلافت

آشیان شتافت و باقامت مراسم زمین بوس و گذرانیدن هدایا و پیشکش قیام نموده صورت هوا خواهي و فرمان گذاري(۱) او را عرضه داشت و از میامن التفات همایون دیده امید او نیز بصنوف مکرمت از نوازش ایلچي و ارسال هدایا روشنائي یافت * مصرع *

• وزین آستان کس نشد ناامید *

و رای آفتاب اشراق امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که بقلعه فوجه که بیک روزه راه ازمیر هم بر کنار دریا واقع است توجه نماید که جمع کثیر و غلبه تمام از افرنج پناه بآن حصار برده اند ، چون شاهزاده بفرمان گذاري(۲) مسارعت نمود و حوالي قلعه محل نزول رایت ظفرقرین گشت صیت سیاست سپاه بهرام انتقام دیده و دل دور و نزدیک را از بیم و هراس آگنده بود و کس را مجال اندیشه مخالفت نمانده پیشوایان قلعه باقدام تضرع واستکانت پیش آمدند وقبول جزیه واداء آن در گردن عجز واذعان گرفته بجان امان خواستند شاهزاده جزیه برایشان مقرر فرمود وگماشتگان باستیفاء آن وجوه قیام نمودند وشاهزاده با امراء ولشکر که با او آمده بودند برحسب فرموده باغرق خود که در قشلاق مغنی سیاه گذاشته بود بازگشت *

---

(۱) (۲) دربعض نسخه هرد و جا بجای - گذاري - (گزاري) است *

گفتار در مراجعت فرمودن صاحبقران جهانگیر از صوب ازمیر

صاحب قران بعد از تسخیر ازمیر گبران سایه مرحمت و اشفاق بر ترفیه حال اهالي ازمیر مسلمانان انداخت وایشان را بخلعت و نوازش وانعام سرافراز وبلند پایه گردانید و جبا(۱) واسلحه بسیار ازتیر وکمان و تیغ وسنان و سایر اسباب و آلات کارزار کرامت فرمود تا دران سرحد بپای مردي توفیق دست جهاد و کمر اجتهاد در غزو اهل شرک و عناد کشاده وبسته دارند نگذارند که بی دینان باز باین جانب آیند وبعمارت قلعه اشتغال نمایند و چون سواد اسلام بیمن اعتناو واهتمام صاحب قران گردون غلام از غبار عار آن خیبر پرفساد و شر که ازان ممر بسی آسیب و ضرر از گبران بمسلمانان مي رسید پاک شد ونهال احوال غازیان آن مرز و محافظان آن حدود ازحسن تربیت و عنایت ووفور مکرمت و موهبت آن حضرت بهزار گونه ازهار واثمار اماني وآمال آرایش یافته پشت استظهار و بازوی اقتدار ایشان در غزو کفار ودفع اشرار چون کاردین وشرع

(۱) دربعض نسخه بجای - جبا (جیبا) است لیکن بتایید لغت ترکي جیّبه - باید *

سید المرسلین - علیه و علیهم افضل صلوات المصلین - قوي ومتین گشت رایت نصرت شعار در کنف حفظ و تایید آفریدگار از حوالي ازمیر نهضت نموده باغرق همایون مراجعت فرمود و ازانجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون صحراء ایازلق(۱) از فر وصول و نزول موکب فتح آیین رشک سپهر برین گشت امیر سلیمان شاه که از انکوریه بچپقون رفته بود و ازراه اسواق آمده و در قرایغاج بکوکبه فرخ امیرزاده شاهرخ ملحق شده جریده بدرگاه عالم پناه شتافت و دران محل سعادت بساط بوس دریافت و روان بازگردیده بشاهزاده مشار الیه پیوست ویکی از ملوک افرنج سبه نام که جزیره ساقز که مصطکي ازانجا خیزد درحیطه حکم وفرمان او بود چون تواتر استماع اخبار آثار سپاه نصرت شعار او را از مستي غرور و پندار هشیار گردانید مال بی‌شمار وتحف و پیشکش بسیار مرتب داشته مصحوب ایلچي زیرک سخن گزار بپایه سریر سپهر اقتدار فرستاد وبزبان استکانت و انکسار پیغام داد که این کمینه ازبندگان درگاه اسلام پناهم و رسانیدن جزیه و ساو برگردن انقیاد گرفته سایر اوامر واحکام خدام آن حضرت را کمر امتثال و طاعت گذاري برمیان خدمت گاري بسته‌ام وچشم امید باستشراف انوار مرحمت والطاف

---

(۱) دربعض کتب بجای - ایازلق - (اثارتو) است ٭

پادشاهانه کشاده چون فرستاده باردوی اعلی رسید و بوسیله امراء پیشکش و هدایا بمحل عرض رسانیده بادای رسالت قیام نمود عاطفت بی‌دریغ شامل روزگار حاکم و محکوم آن دیار گشت و بعد از قرار جزیه ایشان را خلعت امن و امان کرامت فرمود و ایلچي را بنوازش خسروانه سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزاني داشت و حکم قضانفاذ صدور یافت که امیرزاده اسکندر عمرشیخ و علي سلطان تواجي و دیگر امراء با لشکر ایلغار کرده ایل بزم را بتازند و ایشان بی توقف روان شده تمام آن نواحي بتاختند و بسی اموال و اسباب ضمیمه دیگر غنایم گشت و در بلد نشسته از مجموع آن ولایت مال اماني بستدند و ازانجا مظفرلوا بازگشته باردوی اعلی پیوستند حضرت صاحب‌قران ازایازلق سوار شده بسعادت و اقبال روان گشت و چون جلکاء تنغوزلغ مخیم نزول همایون شد امیرزاده محمد سلطان که از قشلاق مغنی سیاه بیرون آمده بود و او از راه اله(۱) شهر با لشکر متوجه گشته ازپیش براند و با معدودی از خواص ملازمان دران محل بپایه سریر خلافت مصیر آمد و فرمان شد که او با لشکر برنغار ازجانب دست چپ براه انکوریه توجه نماید و در قیصریه باردوی اعلی ملحق شود شاهزاده در تنغوزلغ توقف

---

(۱) دردو نسخه بجای - اله - (اکه) است *

کرد تا لشکر برسید حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده بسلطان حصار فرمود و جماعت جیتا غیان (۱) درکوههای آنجا متحصن شده بودند فرمان شد و همه را به تیغ هلاك بگذرانیدند و ملاطفت پادشاهانه کوتاهیه و تنغوزلغ و قراشهر والوس کرمیان را بیعقوب چلبي که حکومت آن مملکت بحسب ارث باو میرسید و ازایلدرم بایزید گریخته بشام رفته و بعد از فتح شام ظفرکردار ملازم رکاب همایون گشته کرامت فرمود و یرلیغ جهان مطاع ارزاني داشته بخلعت وکمر سرافراز گردانیده درانجا بازداشت والحالة هذه - که او وفات یافته ایالت آن ولایت هنوز به پسراو تعلق دارد و رایت فتح آیت براه الغ برلغ روان شد وچون سایه وصول بران ناحیه انداخت امیرزاده شاهرخ ازان محل که قشلاق فرموده بود توجه نموده بموکب گیتي کشای پیوست وامر اعلی نفاذ یافت که سپاه ظفرپناه ازگرد راه روی جلادت بتسخیر قلعه آنجا آورند ایشان بی توقف کمر امتثال بسته قلعه را بکشادند وازقضا تیرے بسینه جلال الاسلام رسید وسبب هلاک او شد وبعد ازقتل رجال واسرنسوان واطفال قلعه فی الحال بازمین هموارگشت والحکم لله العلي الکبیر *

---

(۱) در بعض نسخه بجایش (جیتاغان) و در بعض کتاب (جتاغان) دیده شده *

گفتار در فتح قلعه اکري در(۱) ونسپين

در ولايت حميد بُحَيْره ايست بزرگ طول آن بيست فرسخ و عرضش چهار فرسخ آب آن شيرين و خوش گوار چند رود خانه بزرگ بران ميريزد و از يك موضع بيرون مي رود و در اطراف آن باغات و بساتين و مزارع و بركنار آن شهربندي از سنگ برافراخته و به اکري دراشتهار يافته سه طرف آن متصل بآب ويک طرفش بکوه پيوسته است و در کتب تواريخ بفلک آباد مذکور است و درميان بحيره دو جزيره است قريب شهر يکي بگلستان مشهور و يکي به نسپين ونسپين را كه بزرگتر است قلعه ساخته اند وعمارات وباغات پرداخته و اهالي آن حدود و حوالي ازاموال واسباب ونقود واجناس وغلات وارتفاعات هرچه در محافظت آن مزيد اهتمامي بودي ايشان را دران قلعه نگاه داشتندي درين ولا مردم بسيار درانجا جمع شده بودند و باستظهار آب كه ازجميع جوانب محيط است بآن ايمن نشسته وچون اين معاني بمسامع عليه حضرت صاحب قراني رسيد داعيه تسخير آن قلعه ازخاطر خطير سربرزد وفرمان قضا جريان صادرشد كه اغرق براه آق شهر روان گردد وچون ايلدرم بايزيد را دران

---

(۱) در بعض نسخ بجاي - در - (دز) است *

وقت مرضي طاری شده بود و مزاج از نهج استقامت انحراف یافته لطف خسروانه اطباء حاذق مثل مولانا عزالدین مسعود شیرازي و مولانا جلال الدین عرب را ملازم او گردانید تا بوظایف معالجه و تداوي قیام نمایند و با اغرق روانه ساخت و رایت فتح آیت ازالغ برلغ ایلغار فرمود و شب درمیان کرده صباح شنبه هفدهم رجب سنه (خمس وثمانمایة) پرتو وصول براکري در انداخت و روز دیگر برحسب اشارت واجب الاتباع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر زاده اسکندر و سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک وعلي سلطان تواجي و امیرسونجك و دیگر امراء و بهادران روی جلادت بحصار نهادند بعضی بکوه برآمدند و بعضی ازدامن کوه حمله بدروازه بردند و از جوانب جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصار را تسخیر نمودند و عساکر گردون مآثر بشهر درآمده بسیاری از مخالفان را بتیغ قهر بگذرانیدند و بعضی ازیشان ازبیم جان خود را بکشتي درانداخته پناه به نسپین بردند * بیت *

برآمد ازان شارستان رستخیز * همه برگرفتند راه گریز

امر لازم‌الامتثال ازموقف جلال صدور یافت که عمدها به‌بندند وکشتیها را ازچوب و پوست گاو واسپ مرتب سازند سپاه ظفرپناه بفرمان گزاري مبادرت نمودند و باندك

زمان بعدد کواکب که در بحر اخضر فلک جاري است
مراکب و سفاین دران بحیره روان گشت و تمام شاهزادگان
و امراء در کشتیها درآمده متوجه قلعه نسپیین شدند وآنرا
مرکزوار درمیان گرفته کورگه فروکوفتند و سورن انداختند
آب دریا ازنهیبِ آن خروش بجوش درآمده طبیعت
آتش گرفت و مصدوقه و اذا البحار سجرت بوضوح پیوست *

* مصراع *

* عقل حیران شد دران حال شگفت *

مردم قلعه را از مشاهده آن واقعه غریب مهیب آتشِ قلق
و اضطرآب درنهاد افتاد و دود دهشت و حیرت از سر برآمد
و شیخ باما که سرور و کلانتر ایشان بود دست از جان شسته
بپاي اضطرار بیرون آمد و ازسرِ ضرورت دستِ امید بدامن
مراحم شاهزادگان و امراء زد و چون او را به‌پایه سریر
جلالت صریر آوردند و بعز زمین بوس استسعاد یافت روی
تضرع وزاري برخاک تذلل و خواري نهاده بجان امان
خواست عفو پادشاهانه از خون درگذشت و فرمان شد که
اورا بخانه کوچ نقل نمایند و لشکر منصور نسپیین را مسخر کرده
تمام اموال و اسباب که آنجا جمع آمده بود بدرگاه عالم پناه
آوردند و همت صاحب قران دریا نوال همه را بلشکریان
ارزاني داشت * * بیت *

همه مالِ نسپین بتاراج داد * سپه را بسی بدره و تاج داد

درین اثناء از پیش امیرزاده محمد سلطان امت پسر مبشّر آمد و خبر آورد که شازاده را عارضهٔ مزاجي طاري شده خاطر همایون حضرت صاحب قران بغایت نگران شد و امان(۱) تواجي را بتعجیل بفرستاد که کسی دانسته را بزودي بفرستد که کیفیت حال نیکو باز نماید و موکب جهان کشای ازانجا کوچ کرده روی توجه بسوی آق شهر نهاد وچون گذار رایت نصرت شعار بلشکر جرنغار و اردوي امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد و شاهزاده مراسم طوی بتقدیم رسانید و پیشکشها کشید و سلطان حسین و امیرسلیمان شاه نیز وظیفه خدمات پسندیده بجای آوردند و دران اثناء امیر محمد قرمان از قونیه بدرگاه عالم پناه آمد وباسم مال اماني و رسم تحفه وارمغاني بسی وجه ازنقود واقمشه واسپ و شتر بمحل عرض رسانید چنانچه ازاندازهٔ قدر و وسع مملکت او زیاده بود مراحم پادشاهانه که او را ازبند ایلدرم بایزید خلاص کرده بود وجای پدرانش بادیگر ضمایم ارزاني داشته چنانچه سبق ذکر یافته بتجدید او را بصنوف مکرمت و نوازش اختصاص بخشید و بازگردانید ورایت فتح آیت بسعادت واقبال ازانجا روان شد *

---

(۱) دراکثر نسخ بجاي - امان تواجي (ایان) است *

ذکر وفات قیصر سعید ایلدرم بایزید و شاهزاده عالی مکان محمد سلطان علیهما الرحمة والغفران

* شعر *

* حکم المنیة فی البریة جار *
* ما هذه الدنیا بدار قرار *

* بقای که بروی فنا سابق است *
* فنای دگر هم بآن لاحق است *
* بقا نیست آن بلکه عینِ فنا است *
* بقای حقیقی بقای خدا است *

و مصداق این سیاق آنکه در پنجشنبه - رابع عشر - شعبان سنه (خمس و ثمانمایة) خبر آمد که ایلدرم بایزید را در آق شهر از سطوت سلطان نافذ فرمان اجل قیصر روح از کشورِ بدن انزعاج یافته و شب گذشته بمرض ضیق النفس و خناق از دار فنا بدار بقا ارتحال نموده خاطر عاطر صاحب قران از استماعِ آن واقعه بی درمان بغایت متالم شد و قطرات عبرات از دیده همایون و زبانِ گوهرافشان بکریمه انا لله وانا الیه راجعون روان گشت و نظر بصیرت آن روشن ضمیر صایب تدبیر از وقوعِ آن حادثه تفرق و استعلاء تقدیرات

آسماني برتدبيرات انساني مشاهده نمود چه همت عالي نَهمت آن حضرت بکلک اندیشه برلوح خیال نگاشته بود که چون از قضایای مملکت روم فراغ کلي حاصل شود و تمام بلاد وقلاع ومدن وامصار آن دیار بحوزه تسلط و تصرف بندگان سپهراقتدار درآید ایلدرم بایزید را بجلایل مواهب نامتناهي وبذل اسباب وادوات سلطنت و پادشاهي جبرحال فرموده روم راباو ارزاني دارد و نوعي سازد که دستِ قدرت و مکنت او درضبط آن ممالک و حفظ ثغر اسلام و اقامتِ وظایف غزو و جهاد با زمره ضلال و عبده اصنام از اول قوي‌تر باشد و چون حکم قلم تقدیر برخلاف آن جریان یافته بود طومار وجود ایلدرم بایزید بحکم لکل اجل کتاب درنوردیده شد * بیت *

* من سعي همي کنم قضـــا مي‌گوید *
* بیرون زکفایت تو کاري دگراست *

و چون حضرت صاحب قران بحدود آق شهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان دانه خواجه آمد و تقریر کرد که مولانا فرخ طبیب شاهزاده را مسهلی داد و منجح نیفتاد وبخار اخلاط متوجه دماغ شده و مرض بصرع انجامیده خاطر همایون بغایت نگران شد ودانه خواجه را دواسپه بازگردانید که تا رسیدن موکب فرخنده هرچه زودتر خبری

بفرستد و بسعادت و اقبال در آق شهر باردوی همایون نزول فرمود و از کمـــال عاطفت پادشاهانـه بازمـاندگان ایلدرم بایزید را بصنوف نوازش دلجوئي فرموده جامها پوشانید و موسی حلبي پسرش را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص بخشید و ازجمله صد سر اسپ تنگ بسته کرامت فرمود و حکومت بورسا که پای تخت روم است بار ارزاني داشت و یرلیغ اعلی موشح بآل تمغای همـــایون کرامت نموده روان ساخت و فرمود که نعـــش پدرش را که در آق شهر بمزار شیخ محمود حیران بامانت سپرده اند بمحفه آراسته بآیین سلاطین ببرسا برده در عمارتی که آنجا ساخته دفن کند و حضرت صاحبقران اغرق گذاشته بی توقف از آق شهر متوجه جانب امیرزاده محمد سلطان شد دراثناء راه جماعت ترکمانان درغت که خضر بیگ و ابراهیم پیشواي ایشان بودند از جادهٔ مطاوعت انحراف جسته بکوهی که راه بدامن آن میگذرد پناه برده بودند و متحصن شده فرمان عالي نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر روی توجه بدفع ایشان نهادند و هنگام آنکه از ظهور طلیعه صبح صادق متحصنان قلعهٔ قاف سپهر ناپدید شدند اطراف آن کوه را فرو گرفته بودند و دست جلادت بکمان و تیر یازیده بسیاری ازان سرکشان را بر خاك هلاك انداختند و بعضی

بگریختند و مجموع مال و منال و اسپ و شتر و گوسپند و گاو ایشان را غارت کردند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر گرفتند و حال آن متمردان را عبرت عالمیان گردانیدند * نظم

* کسی که دامنِ اقبال شاه داد از دست *
* زسر برآمد و ازپا درآمد اینش سزاست *
* هرآنکه کرد خلافِ خدا شود مقهور *
* خلافِ امر اولوالامر هم خلاف خداست *

وهم دراثناء راه روز شنبه شانزدهم ماه دولت خواجه ایلچی بوغا رسید و عرضه داشت که مرض شاهزاده زیاده شد واشتدادی عظیم یافته حضرت صاحب قران بتعجیل براند وبعد ازوصول ونزول چون ببالین بیمار آمد زحمت بحدی اشتداد یافته بود که اصلا سخن نمي توانست گفت آنحضرت را ملالی عظیم روی نمود اورا درمحفه خوابانیده هم دران روز کوچ فرمود وچون سه مرحله نزدیك از قراحصار گذشته درمنزلی قرار گرفتند شاهزادهٔ نامدار بجوار رحمت پروردگار پیوست واین واقعه در دوشنبه هزدهم شعبان سنه (خمس وثمانمایة) موافق قوي ئیل که آفتاب درآخر درجه حوت بود وقوع یافت ومدتِ عمرش بیست ونه سال بود *

* نظم *

* برخاک ریخت آن گلِ دولت که باغ ملک *

* باصد هزار ناز بپرورد دربرش *
* بگریست تخت[1]زار بران شاهزا ؟ *
* کاورد فخر افسرِ شاهي بگوهرش *
* درخون لاله ام که چرا درچنین عزا *
* باشد سرِ پیاله و سودای ساغرش *

گفتار در تعزیت داشتن و روان فرمودن نعش شاهزاده سعید از پیش

* نظم *

* دریغا که پژموده شد ناگهاني *
* گلِ باغ دولت بروزِ جواني *
* دریغا که خورشید اوجِ جلالت *
* چو صبحِ دوم بود کم زندگاني *
* دریغا سواري که جز صیدِ دلها *
* نمي کرد بر مرکبِ کامراني *
* دریغ آن سر و افسرِ شهریاري *
* دریغ آن قد و قامتِ پهلواني *
* بحسرت برفت از جهان کامکاري *
* که هیهات نابیندش چرخ ثاني *

---

(۱) درسه نسخه بجای ـ تخت ـ (بخت) دیده شد *

* درین موسم ارچه زمین سبز پوشد *
* سزد گر کند جامه را آسمـــانی *
* ترا باید ای گل بصـــد پاره کردن *
* کنون گر کشائی لبِ شادمـانی *
* چه افتاد گوئی که گلبـــرگ رعنـا *
* بخون شستـه رخســارهٔ ارغوانی *
* جهان بی ثبات است تابود دایم *
* چنین بوده آری سرائی‌ست فانی *

بحکم تعلق طبعي و محبت جبلي که افراد انساني را نسبت با اولاد و اسباط حاصل است و فرموده - اولادنا اکبادنا - علی قایله شرایف الصلوات وکرایم التحیات - ازان آگاهي بخشیده حضرت صاحب‌قران را از واقعه شاهزاده آزاده جان بجوانی داده صبر وقرار ازدیار خاطر بزرگوار بیکبار رخت بر بست و باکمال تمکن و وقار عنان اختیار از قبضه اصطبار بیرون رفته از مسند سلطنت وجهانداري برخاست وبرسم تعزیت وسوگواري به‌نشست * * بیت *

* فشانده ز چشم آب و برفرق خاک *
* همه جامهٔ خســروي کرده چاک *

زبانِ حال دران مجال ازحدتِ آهنگ حزن وملال گاهی فحوای این مقال سرود رود نوحه‌گزاري مي‌ساخت *

* بیت *

* کای میوهٔ باغ دل چنین مستعجل *

* چون افتادي زشاخ اقبال بگل *

* گوئي که زآفتِ سما بر تو زمین *

* نرسید و روان چو جان گرفت(۱) اندر دل *

و گاهي بمضمون این موزون خون دردرون عالي ودون

مي انداخت * * نظم *

* دردا که دل از حادثه غمناك افتاد *

* در دیده سیل بار خاشاك افتاد *

* نوباوهٔ باغ عمرم ازشاخ امید *

* بی آنکه رسیده بود بر خاک افتاد *

و حقیقت آنکه * * بیت *

* گر درین ماتم نبودی روی خاک ازگریه تر *

* خسرو سیارگان مي‌کرد برسر خاک راه *

* حرمت سلطان رعایت کرد یعني کو سرست *

* ورنه برمي داشت ازسر آسمان زرین کلاه *

صعوبتِ آن واقعه هایله چون موجب تغیر حال بی همال شد

که عالم را بمثابه روح بود درمقتضیات طبیعت روزگار غدار

اثرکرد ودر موسم ربیع بدیع آیین که نوجوانان اشجار و

(۱) دراکثرنسخ بجای ـ گرفت ـ (نهفت) است *

ریاحین درگلزار وبساتین حلهای سبز و ارغوانی بعزم عشرت وشادمانی بتازه پوشیده بودند جهانیان درپلاس و لباس سیاه وکبود رود ازدیده رانده این سرود می‌سرودند *

* نظم *

* بگذر بباغ زین پس وبگذار لاله‌زار *
* زیراکه داغ بردلِ باغست و لاله‌زار *
* مشکین بنفشه برسرِ زانو نهاده سر *
* با جامهٔ کبود پریشـــان و سوگوار *
* گل پیرهن دریده و سنبل بریده موی *
* بلبل بنوحه ناله برآورده زار زار *

امراء و اعیان و سایر لشکریان و اعوان ازمرد و زن دران شیون سیاه برتن و پلاس و نمد برگردن خاک برسر و سنگ دربر وبستر از کاه و خاکستر فغان نوحه و زاری در بیت‌الاحزان کیوان انداخته وازبس خوناب اشک دمادم گاوزمین را ماهی صفت شناور ساخته * * نظم *

* مِهانِ جهـــان جامه کردند چاک *
* بابر اندر آمد سرِ گرد و خـــاک *
* کشـــادند گردان سراسر کمـــر *
* هم از چشم غم دیده خونِ جگـــر *
* زبس نالشِ زار و ازبس جزع *

* بگردون برآمد خروشِ فزع *

وبتخصیص حرم شاهزادهٔ معصوم مرحوم مغفور خانیکه محروم مهجور * * نظم *

* همي ریخت خون و همي کند موی *
* سرش پر ز خاك و پراز آب روی *
* برآورده از جان فغان و خروش *
* زمان تا زمان زو همي رفت هوش *
* چنین است رسمِ سپنجي سرای *
* جهان جو فروش است گندم نمای *
* بگاهی (۱) منه دل برو زینهار *
* که آشوب زاریست ناپایدار *
* کسی را که پرورد عمری بجان *
* کند پای مالِ فنا ناگهان *
ز دستِ اجل هیچ کس جان نبرد *
* زمادر نزاد آنکه آخر نمرد *

صاحب قران سرافراز دران مصیبت جگرسوز جان گداز پا سوز اندرون ودل پرخون زبان همایون بکریمه انا لله وانا الیه راجعون بیاراست وفرمان داد که بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین شاهزاده با داد ودین تابوت

(۱) درد و نسخه بجای بگاهي - (نگامي) است *

مشحون برحمت - حي لايموت - در مصحفه نهادند وبا دويست سوار مقدم ايشان الياس خواجه شيخ علي بهادر و اميو امان[1] و دانه خواجه و دولت خواجه ايلچي بوغا و امت پسرمبشر و ويسل و شيراول كوكلتاش و اردوشاه دو اسپه روان ساخت و فرمود كه چون باونيك رسند ويسل و اردوشاه گوهر درياى مغفرت را صدف نو سازند و درتابوتے مجدد بمزار بزگوار قيدار پيغمبر - علي نبينا و عليه الصلوة و السلام - كه در ولايت سلطانيه واقع است برند وبامانت بسپارند تا بعد ازان بسمرقند نقل كرده شود و ديگران با مصحفه و تابوت خالي سر بمسمار استوار كرده دراونيك توقف نمايند و بعد از توجه ايشان حضرت صاحب قران با غرق همايون معاودت نمود و از مرغزار آق شهر كوچ كرده بسعادت و اقبال روان شد و چون اهل اردوى كيهان پوى مجموع در لباس سوگواري بودند تا غايتي كه براسپ خنگ سواري نمي كردند و هرباعداد و شبانگاه بر گريه و زاري و نوحه گزاري مواظبت مي نمودند پس از قطع چند مرحله امراء و اركان دولت زانو زده عرضه داشتند كه مجموع سپاه و تمام مردم درين راه كبود و سياه پوشيده اند و تمادي اين حال مناسب ساحه اقبال بى انتقال نمي نمايد راى

---

(۱) درچهارنسخه بجاى - امان - (ايان) است *

حق نمای ظلمت زدای بعد از سماع این سخن خاطر همایون
را بملاحظه بشارت ان الله مع الصابرین تسلي نمود و
اشارت علیه بتغییر لباس نفاذ یافت و خلایق ازجامه تعزیت
بیرون آمدند وفی الواقع * * بیت *
چو شد کسوتِ عمر بی تار و پود * چه سود از لباسِ سیه یا کبود

گفتار در رسیدن ایلچیان مصر

چون ایلچیان حضرت صاحب قران بمصر رسیدند و فرج
پسر برقوق الملقب بالملک الناصر که فرمان ده مصر و شام بود
خبر فتح روم و قضیه ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت او در
دل اعالي آن ممالک بیش از پیش وقع داشت به نقیر و
قطمیر بشنید بیقین بدانست که با بندگان آستان صاحب قران
گیتي ستان بغیر از انقیاد و اذعان عین خطا است و محض
خسران و از تعللي که پدرش و او نیز تا غایت در فرستادن
اتلمش ورزیده و کیفر آن کشیده پشیمان گشت و بمشورت
و استصواب ارکان دولت و اعیان مملکت اتلمش را از حبس
بیرون آورده بمجلس طلبید و تعظیم عظیم کرد و بانواع
عذرخواهي نمود و سکه و خطبه در تمام بلاد مصر و شام بعز
القاب فرخنده فرجام صاحب قران سپهر احتشام بیاراست
و اتلمش را شفیع ساخته با دو رسول احمد و اقته روانه درگاه
عالم پناه گردانید که صورت ندامت او از تقصیرات گذشته

وصدق اخلاص او در خدمتکاري وطاعت گزاري وقبول
خراج ومال که سال بسال بخزانه عامره رساند بعزعرض
استادگان پایه سریراعلی رسانند و برسم پیشکش اموال
وافر ازنقدین وجواهر ورخوت واقمشه فاخر اسکندراني
وغیرآن وشمشیرهای مصري واسپان نامدار وسایر تبرکات
وتنسوقات آن دیار با ایشان بفرستاد وچون بولایت روم
آمدند اتلمش استعجال نموده پیش از ایلچیان بدرگاه
عالم پناه شتافت وبعزبساط بوس استسعاد یافته اخبار مصر
وشدت خوف وانقیاد والي واهالي آن دیار بعزعرض
همایون رسانید وچون ایلچیان بموکب ظفرقرین پیوستند
وبوسیله امراء عزبساط بوس دریافته تحف وهدایا بمحل
عرض وسخنان فرج بسمع مبارک رسانیدند مرحمت پادشاهانه
شامل حال او گشت وبزبان مکرمت فرمود که چون اورا
درصغرسن سایهٔ عطوفت پدر ازسرافتاده مراقبتِ احوال
او برذمتِ همت ما واجب است اگر درسلوک جادهٔ فرمان
برداري که راه مامن رستکاري وکامکاري همان تواند بود
ثابت قدم باشد صنوف عنایت وتربیت درباره او بظهور
انجامد چنانچه ازسراستظهار رواتند اربضبط امور ملک
وملت وخدمت حرمین شریفین - عظمهما الله تعالی - قیام
تواند نمود وفرستادگان اورا نوازش نموده بخلعت وکمروکلاه

سرافراز گردانید و اجازت انصراف ارزاني داشته از براى فرج تاج و خلعت خاص و کمر مرصع فرستاد و بنوید عاطفت بی‌کرانه و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخت . من الله الاعانة و التایید *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحب قران کامگار بجانب قرا تاتار

قرا تاتار قومي اند از اتراک که دران وقت که منکو قاآن هولاکو خان را بایران فرستاد ایشان را داخل لشکر او گردانید و چون هولاکو خان بتخت تبریز قرار گرفت ایشان را بسبب شرارت نفسی که داشتند با کوچ بسرحد روم و شام یورت داد و چون بعد از وفات سلطان سعید ابوسعید خان در ایران پادشاهي صاحب اختیار نماند ایشان سرکشي آغاز کردند و پنجاه و دو فرقه شدند و هرصده بسر خود یورتي اختیار کردند و چون ایلدرم بایزید بعد از انقضاء مدت قاضي برهان الدین برسیواس و آن نواحي مستولي شد ایشان را داخل لشکر روم گردانید و در مملکت خود جاى داد و چون دران ممالک ازخراج و جهات تکلیفي چندان نمي باشد هریک ازیشان باندک مدتي خوش وقت و صاحب ثروت شدند و چون حضرت صاحب قران را در خاطر بود

که ایشان را نقل فرموده درمیان الوس جته جای دهد دران زمان که سرداران ایشان بدرگاه عالم پناه آمده بودند ایشان را بخلعت طلا دوز وکمر و شمشیرهای زر وانواع عاطفت ونوازش سرافراز گردانیده بود و بوعدهای پادشاهانه نوید داده ودرین مدت کسی متعرض احوال ایشان نشد بنابرین ایشان خود را مطیع وایل دانسته در یورتهای خود ساکن وایمن نشسته بودند درین وقت رایت فتح آیت دران محل که ایلچیان مصر رسیدند سه شبانه روز توقف فرمود وبا شاهزادگان وامراء رسم جانقی مرعي داشته صواب آن دانست که قرا تاتاررا ازان دیار کوچ کرده بماوراء النهر برند و چون ایشان سی چهل هزار خانه دار بودند و غلبه بسیار فرمان داد که شاهزادگان و نوییذان هرکس بجائي(۱) روان شده ایشان را چنان درمیان گیرند که کس بیرون نتواند رفت وسفارش فرمود که شرایط حزم وتیقظ نیکو رعایت نمایند وایشان را ضرري نرسانند برحسب فرموده امیر جهانشاه بادیگر امراء برنغار ولشکر امیرزاده محمد سلطان بطرف توقات واماسیه توجه نمودند وامیرسلیمانشاه بافوجي از سپاه جرنغار روی عزم بسوی قیصریه وسیواس آورد وبعد ازان رایت نصرت شعار درضمان عون و تایید

---

(۱) درسه نسخه بجای - بجائي - (بجانبي) است *

آفریدگار ایلغار کرده بصوب صحاری اماسیه و اراضی قیصریه که اماکن ایل قراتاتار بود روان شد و امیرزاده شاهرخ و سلطان حسین را با لشکرهای گران امر فرمود که راهها بر ایشان گرفته نگذارند که هیچ آفریده ازیشان بیرون رود و چون موکب فیروزی مخایل بعد از قطع مراحل و منازل از پل آب قرا شهر گذشته بایشان رسید کس فرستاده کلان تران ایشان را طلب داشت درزمان دو سردار ازیشان اخی تبرک و مروت بدرگاه عالم پناه آمدند و چون بسعادت زمین بوس فایز گشتند عاطفت پادشاهانه ایشان را بحسن التفات و لطف کلمات مستظهر و آسوده خاطر ساخته خلعتهای طلادوز پوشانید و کمرهای زرین بخشید و از برای مزید امن و اطمینان خاطر ایشان بصورت عهد و قسم فرمود که درباره شما جز عنایت و مرحمت بظهور نخواهد پیوست و مدتی است که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین ماضی از توران زمین که جای اصلی و ماوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار بیگانه بغربت گذرانیده اکنون بحمد الله تعالی ازینجا تا آنجا حکم یك ولایت دارد و مجموع درتصرف و فرمان بندگان ما است شما را فرصت غنیمت می باید شمرد و با زنان و فرزندان و متعلقان و جمیع اموال و اسباب و گله و رمه یکبارگی ازینجا کوچ کرده همراه اردو و لشکریان بوطن و

یورت اصلي خود مي باید آمد و در سایه معدلت و مرحمتِ ما روزگار بفراغت و رفاهت گذرانید ایشان بعد از آدای دعا و ثنا عرضه داشتند که اوامر و نواهي حضرت پادشاهي را از اخلاص و هواخواهي گردن اطاعت نهاده ایم و بندگان را کدام دولت ورای آن باشد که درپناه حمایت خدام آستان سلطنت آشیان باشیم * * بیت *

* زهی سعادت آن بندهٔ خجسته مآل *
* که راه داد درین آستانه اش اقبال *

حضرت صاحب قران فرمان داد وایشانرا کرن کرن و جوق جوق ساخته بامراء تومانات قسمت کردند و همه را با تمام گله و رمه ازانجا کوچانیده روان شدند و یرلیغ اعلی نفاذ یافت که هیچ کس ازیشان گوسفند و چهارپای نخرد که موجب سبکباري ایشان باشد و اندیشه فرار بخاطر خود راه دهند *

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب قران از دیار روم

چون خاطر همایون از قضایای روم و مهماتِ آن مرز و بوم بکلی فراغت یافت و تسخیر تمام شهرها و قلعهای مملکتي بآن طول و عرض و کمال استعلاء و استقلال درانفاذ امر بر عالي و دون برسبیل فرض که بروزگاربسیار ازدست مکنت

واقتدار قیاصره نامدار و اکاسره کامکار بر نیاید بلکه در سعت میدان اندیشه و پندار کبار سلاطین عالي مقدار کمتر گذار یابد بکم تر از سالي بعون تایید رباني و عطیه سعادت صاحب قراني بسهولت و آساني میسر شد والحق * بیت *

* نیّرِ اقبال این سلطـــان شرقي تا نتافت *
* عقل نیکو معني صاحب قراني در نیافت *

ماه رایت نصرت اشراق از آفاق عزایم خسروانه پرتو بر صوب مراجعت انداخت و موکب ظفر قرین در کنف حفظ و تایید رب العالمین روان شد عساکر منصور و غنایم موفور موافق مسرور و مخالف مقهور - والحمد لله الغفور الشکور * بیت *

* رفت وتباشیر فتح لامع از اعلامِ او *
* آمد و اقبال و نجـــح تابعِ اقدامِ او *

و اشارت علیـه از موقف جلال صدور یافت و مثـال واجب الامتثال بسلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپـــان ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و فرزندان که آنجا بودند توجه نمایند و تا حدود قلعه اونیک بیـایند و چون صاحب قران روم بخش قیصر نشان (۱) بقیصریه رسید اهالي

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - نشان (شان) است ٭

وکلا
رشان تران آنجا از نادانی پریشانی بخود راه داده بودند
او در نقبها پنهان شده در زمان فرمان قضا جریان نفاذ
پذیرفت و علي سلطان تواجي با فوجي از سپاه متوجه ایشان
گشتند و چون برسیدند ایشان از بیم جان بمنع و مدافعه بر
خاستند و بجنگ و محاربه آنجامید و علي سلطان از سوراخي
که ممر روشنائي نقبي بود نظر مي کرد ناگاه از کشاد شصت
تقدیر تیري مصیبت صفیر فرا رسید و برشاه رگ او خورد
و در حال جان بحق تسلیم کرد - انا لله و انا الیه راجعون
عساکر مظفر لوا آن جماعت را مجموع بدست آوردند و محمد
برادر علي سلطان همه را به تیغ انتقام بگذرانید * * مصرع *

* انجام چنان کار چه باشد جز این *

و رایت فتح آیت از انجا نهضت نموده بسعادت و اقبال
روان شد * * بیت *
معطر جهان از غبار رهش * کران تا کران عرض لشکر گهش
و چون از سیواس بگذشت مراحم ملکانه قرا عثمان را بصنوف
نوازش سرافراز گردانیده جامه داد و بمحل خود باز فرستاد
و یکران عزم درطي منازل و مراحل مواظبت نموده مرغزار
ارزنجان از وصول و نزول موکب گیتي ستان ارزجان و رونق
باغ جنان یافت طهرتن بمراسم خدمت گاری قیام نموده
پیشکشها کشید از جانوران و اسپان و تقوزهای لایق و غیر آن

و ازانجا بسعادت و اقبال روان گشت و بعد از یک دو منزل عاطفت بی دریغ طهرتن را بخلعت خاص گرامي و نامي ساخته اجازت انصراف داد و ضبط قلعه کماخ و محافظت آن درعهد شمس نامي که از خویشان امیر عباس بود مقرر فرموده اورا با جمعي روانه آنجانب گردانید وکساني را که خبر توجه حضرات عالیات از سلطانیه آورده بودند باز فرستاد که فرزندان تعجیل کرده پیشتر بیایند و چون ارزروم از فرّ قدوم همایون غیرت فزای هرمز و بوم گشت ذراری سپهر سلطنت و جهانداری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعدوقاص برسیدند عطوفت حضرت صاحبقـران ایشان را درآغوش مهرباني گرفته بزبان تلطف پرسش فرمود و دیده امیدش ازنور نجابت و رُشد که از ناصیه هریک مي درخشید روشنائي فزود لیکن چون رویت امیرزاده محمد جهان گیر و امیرزاده سعدوقاص جراحت واقعه پدرشان محمد سلطان تازه ساخت قطرات عبرات ازاجفان احزان باریدن گرفت فصبر جمیل والله المستعان *

ذکر شنوانیدن وفات امیرزاده محمد سلطان بمادرش خانزاده

حضرات عالیات که برحسب فرمان ازسلطانیه متوجه

شده بودند در تبریز براق تعزیت کرده و لباسهای سوگواري مرتب داشته تا قلعه اونیک بیامدند و دران حوالی بنشستند و چون حضرت صاحب قران بنزدیك رسید خانزاده را حادثه جان کسل فرزند دل بند بشنوانیدند * نظم *

* برآشفت گفتي ازان آگهي *
* تنش گشت یکباره ازجان تهي *
* بزد آه و شد زان خبر بی خبر *
* بیفتاد برخاک و پرخاک سر *
* سراسر همه جامها بر درید *
* بسوزي که از سنگ خون مي چکید *
* دو زلفین چون تاب داده کمند *
* بانگشت پیچید و از بن بکند *
* بناخن دو گلبرگ رخساره را *
* چنان زد که خون شد جگرخاره را *
* زرخ مي چکیدش بسی آب خون *
* زمان تازمان اندر آمد نگون *

و تمام آغایان قوطهاي سیاه برسم سوگواری بر سر گرفته و جهانی نوحه و زاري درگرفته و چون حضرت صاحب قران نزول فرمود عزا ازسرتازه و تیزتر شد جهان نمود از رستخیز گشت زمین از بس لباس ازرق و کبود هیات آسمان گرفته

وآسمان دران ماتم پرغم چون زمین خاک بر سرکرده *

* نظم *

* روان گشته از چشمها خونِ دل *
* زخون خاک روی زمین جمله گل *
* جراحت شد از ناخنِ همچو خار *
* بسی چهرهٔ چون گلِ نوبهار *
* برآمد زهر سینه برچرخ دود *
* سیه گشت ازان دود چرخِ کبود *

واز برای تسکین قلق واضطراب خانزاده تابوت خالي را که سربقفل استوار کرده بودند چون تنِ بی جان پیش او حاضر کردند واو از سوز سینه وتاب جان چون مارپیچان برصندل دران چوبین هیکل آویخته نوحه وزاري مي نمود ودر وصف حالش مضمون این مقال از چشمها چشمهای خون مي چکید(۱) * نظم *

* دو چشمم بره بود وگفتم مگر *
* زفرزند دل بند یابم خبر *
* گمانم نبود از سپهر این گزند *
* که تابوتت از راه دور آورند *
* نبردم گمان این بد از روزگار *

(۱) دراکثرنسخ بجای - مي چکید - (مي کشود) است *

• که نعشِ تو باشد مرا غمگُسار •
• ترا تخت ایران شده نام زد •
• بقا بونی اکنون زهی بخت بد •
• سزد کز نمِ دیده خون گذار •
• کنم صحن گیتي همه لاله زار •
• که چون لاله از دهر پیمان کسل •
• بعهدِ جواني شدي داغ دل •

و چون جزع و فزع بر فوت نشاوت عنصري و صورت کوني شاهزاده سعید بغایت رسید بصیرت حقایق بین حضرت صاحبقران ملاحظه جانب نفس باقي و لطیفه رباني که باتفاق شرع و عقل زنده هر دو سرا است اولی دانست و جهت ترویح روح شریفش انواع مکرمت و اصطناع دربارهٔ فقراء و مساکین ارزاني داشت و بسي صلات و صدقات بمستحقان کرامت فرمود و بندگان درگاه کیوان پاسبان برحسب فرمان قضا جریان بترتیب آش استادگي نمودند و تمامي سادات و علماء و اکابر و اشراف که از اطراف آمده بودند و مجموع امراء و سران سپاه در ساحه جلال جمع آمده هر کس بساوری خود بنشست و حافظ و ناظر بتلاوت کتاب مجید تبرک جسته ختمات کریمه باتمام پیوست و چون خوان سالاران خوانها نهاده و سماطها کشیده اطعمه گوناگون

ازحد چند و چون بیرون بمصرف انما نطعمکم لوجه الله
رسید گورکهٔ شاهزادهٔ مرحوم را بخروش درآوردند و خوانین
و امراء و لشکریان و سایر خلایق از تابع و متبوع مجموع بنوحه
و زاری درآمده بیک بارفغان و فریاد درعالم سخت گیر
سست بنیاد انداختند بعد ازان گورکه را پاره ساختند چون
علماء و ایمه و مشایخ که از تبریز و سلطانیه و قزوین و دیگر
ممالک برسم استقبال و اقامت تعزیت بدرگاه اسلام پناه شتافته
بودند در مجالس متعدد بمصقل مواعظ و نصایح زنگ کربت
و ملال از مرآت ضمیر منیر می زدودند و فحاوی آیات و
احادیث مثل . انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر
حساب وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه —
بسمع مبارک میرسانیدند برحسب فحوای • • نظم •

• اگرچه واقعه بس هایل است و جان فرسای •
• بصبرکوش که با صابراست لطف خدای •
• فزون شود ز جزع غصه و بکاهد دل •
• در نجات بمفتاح صبر باز کشای •

اشارت علیه بنفاذ پیوست و مردم از شعار سوگواری و جامهای
سیاه بیرون آمدند و عواطف پادشاهانه بتجدید شامل حال
آن طایفه عالی شان شده همه را باعزاز و اکرام و خلعت
و انعام نوازش فرمود و بمواضع خود باز گردانید •

گفتار در توجه رایت گیتي ستان بجانب گرجستان

چون همت عالي نهمت حضرت صاحب قران در همه حال اهم مطالب و اعظم مقاصد و مآرب تقویت دین و اعلاء اعلام اسلام و احراز فضیلت جهاد با زمره ضلال و فساد و عبده اصنام مي دانست و بر مقتضای عهدی که کرکین ملك گرج در سال گذشته با بندگان درگاه اسلام پناه کرده بود مي بایست که درین هنگام رایت فتح آیت را باقدام مسکنت و ضراعت استقبال نموده بودی و درساحه جلال روی تضرع و ابتهال بر خاك تذلل سوده و فرسوده و تا غایت از سابقه شقاوت توفیق آن سعادت نیافت عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که حضرت صاحب قران عزم جزم فرموده بسعادت و اقبال سوار شد وبصوب منکول روان گشت و سلطان ماردین ملک عیسی از تقاعدي که پیش ازین نموده بود و بدریافتن دولت بساطبوس نشتافته پشیمان شد و دانست که درد نکبت او را جز نوش داروی لطف آن حضرت دوائي متصور نیست با وجود هرگونه خوف و بیم از تقصیرات خویش با تني لرزان و دلي ریش روی امید باردوي کیهان پوي نهاد و چون برسید از اای فرخ مرحمت امیرزاده شاهرخ را

قبله حاجت ساخته دست توسل بدامان بندگان آن آستان زد شاهزاده جوان بخت او را بدرگاه عالم پناه آورد و او سر برهنه کرده بشیوه گناه کاران درآمد و زانو زده زبان دعا گوی ثنا گستر باعتذار و استغفار روان ساخت صاحب قران فریدون منش بعد از عتاب و سرزنش از جریمه او در گذشت و بعنایت پادشاهانه مستظهر و امیدوار گردانید و او مال و خراج چند ساله ماردین آورده بود با پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانید و ملحوظ نظر تربیت گشته بتاج و خلعت و کمر معزز و موقر شد و بمزید عطوفت اختصاص یافته دختر او نامزد امیرزاده ابابکر گشت و بشرف مواصلت با دودمان بزرگوار بلند پایه و نامدار آمد * بیت *

* اکسیر عفو شاه شفا سم که می کند *
* قلب سیاه روی گنه را زر خلاص *

و درین ولا یوانی پسر آقبوغا گرجی با بسی پیشکشها بدرگاه اسلام پناه آمد و بوسیله امراء عز زمین بوس دریافته پیشکش که داشت از جانوران و اسپان و غیر آن بکشید و هم از حکام کرج کوستندیل برادر ملک کرکین که با او مخالف بود با قدام عبودیت شتافته ساحه جلال را فرسوده جبین خضوع و لب خشوع گردانید و برسم معهود پیشکش بگذرانید و از هرجانب مرزبانان حدود و سرداران ولایات احرام حریم ابهت و

جلالت که مطاف ملوک عصر و ملاذ سلاطین اطراف بود بعقد اخلاص بسته میرسیدند و وظایف خدمتکاري و رسم الجامشي و عرض پیشکش و نقوز بتقدیم مي رسانیدند و مراحم حضرت صاحب قران شامل حال همگنان گشته هرکس را بحسب حال و درخور قدر و منزلت نوازش مي فرمود و بنوید عاطفت مفتخر و مستظهر ساخته و خلعت پوشانیده بجای خود باز مي گردانید * * بیت *

* پیوسته بدرگاهِ شهنشاهِ زمان *
* آیند و روند سرفرازانِ جهان *

گفتار در تفویض حکومت شیراز بامیرزاده پیرمحمد عمرشیخ نوبت دوم و حکومت اصفهان به برادرش امیرزاده رستم

درحوالي منکول نظر مرحمت و شفقت حضرت صاحب قران بروی حال امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ باز شد و اورا بصنوف نوازش سرافراز گردانیده ایالت دارالملک شیراز بتجدید ارزاني داشت و یرلیغ عالم مطاع دران باب کرامت فرمود و بخلعت وکمر گرامي و نامور ساخته روان کرد و لطف الله بیان تمور آقبوغا و چلبان شاه برلاس را ملازم او گردانید وکس بشیراز پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه

اردوی کیهان پوی گردد و او در ییلاق قصر[1] رز[2] بود که فرستاده بوی رسید و همان که بر فرمان وقوف یافت بی توقف عزیمت نمود و در خانسار از اعمال جربادقان که از جملهٔ منازل ومراحل آن طریق است باز از موقف جلال خبر آمد که اصفهان را بتو دادیم اغرق آنجا فرست و خود بورد جرد رفته قلعه ارمیان را بحال عمارت باز آور وهم در خانسار امیرزاده پیر محمد که متوجه شیراز بود برسید برادران یک دیگر را کنار گرفته زبان بهجت واستبشار باستفسار احوال و اوضاع بر کشادند و بحکم فرموده هریک روی عزیمت بمقصد خود نهادند امیرزاده پیر محمد بصوب شیراز روان شد و امیرزاده رستم گماشته را بضبط اصفهان فرستاد و خود بورد جرد شتافته بعمارت قلعه مشغول گشت و آن را معمور و آبادان گردانید - ومن الله التوفیق والاعانة *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده ابابکر را بعمارت بغداد وضبط عراق عرب ودیاربکر با توابع ولواحق آن

چون سلاطین کامگار وپادشاهان جهاندار از موائد

(۱) در بعض نسخه بجای - قصر - (قیصر) است * (۲) در دو کتاب بجای - رز - (زرد) دیده شد *

کرامت هوالذي جعلکم خلایف في الارض بحظ اوفر ونصیب اکمل اختصاص یافته اند آثار اسماء و صفـــات جمالي و جلالي حق - جل وعلا - و نتایج لطف و قهر نامتناهي الهي - تبارک و تعالی - درین عالم غرایب اطوار ازان طایفه بزرگوار عالي مقدار کمال ظهور واظهار مي یابد گاهی که صاعقه خشم غضب الله علیهم ولعنهم درخشیدن گیرد ایشان به نیرانِ کین جهاني بسوزند وکشوری براندازند وچون نسیم عنایت یغفرالله لکم وهوارحم الراحمین وزیدن آغاز نهد هم ایشان بیک التفات هزار شمع مکرمت و مرحمت برافروزند و مملکتها معمور سازند * بیت *

* کاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یار مرا خوست خوست *

لاجرم چون حوالي اراضي فارس که شرف آن بمیامن * مصراع *

* سری بشری مولد اي مولد *

سبق ذکر یافته ازوصول ونزول موکب ظفرقرین رتبه سپهر برین یافت حضرت صاحب قران شاهزادگان و نویینان را احضار فرموده زبان گوهرافشان که ترجمان ملهم اقبال بود برکشاد که پیش ازین اهالي بغداد بواسطه مخالفتی که باعساکرِ ما بنیاد نهادند وبران محکم به ایستـــادنه خود را و مملکت را

برباد دادند واز آسیب قهر وانتقامِ ما آن دیار بیک بار برافتاد و چون بغداد از امهات بلاد اسلام است و علوم شرعیه ازانجا انتشار یافته و مذهبها ازانجا اشتهار پذیرفته خاطر نگران آنست که آن مملکت بحال عمارت باز آید و باز آن مرز و بوم نشیمن همای نصفت و عدل گردد حاضران زبان اخلاص بدعا و ثنا بیاراستند که * * بیت *

* تو عمر نوح بیابی ازانکه درعالم *

* عمارت از تو پدید آید از پسِ طوفان *

ورای عالم آرای امضای آن قصد را بشهامت و صرامت امیرزاده ابابکر حواله نمود و حکومت عراق عرب تا بواسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر دیار بکر و ایل اویرات و هزارجات آنجا و انچه از توابع و ملحقات آن بلاد است نام زد شاهزاده مشارالیه فرمود و جماعتی از امراء عظام مثل پاینده سلطان برلاس و پیرحسین برلاس و امیرسونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دولتخواجه ایناق و دیگر نویینان را با لشکرگران ملازم رکاب او ساخت و امراء و عساکر عراق عرب و اکابر آن نواحی را بملازمت و متابعت او فرمان داد و اورا امرفرمود تا از راه دیار بکر درآمده از مفسدان وشریران آن اطراف هرکه مانده باشد به تیغ سیاست نیست گرداند وچون پاییز درآید وهوا باعتدال

گرايد بعراقِ عرب توجه نمايد و نخست بدفع قرا يوسف كه دران وقت برعراق عرب مستولي گشته بود اشتغال نمايد وبعد ازان مردم آن اطراف ونواحي را استمالت فرموده بعمارت و زراعت ترغيب نمايد ودرآباداني بغداد سعي تمام نموده نوعي سازد كه بزودي تمام معمور گردد چنانچه در سال آينده بعد قضاء الله و قدره المبرم محمل حجاز ازانجا روانه شود - وما التوفيق الا بالله سبحانه - و شرح قصه استيلاء يافتن قرايوسف برعراق عرب آنست كه او از خوفِ عساكرگردون مآثرگريخته بروم رفته بود چنانچه سبق ذكر يافته و چون سپاه ظفرپناه در يورش روم بحوالي قيصريه رسيدند باز ازانجا فرارجسته بعراق عرب آمد واحشام تركمانان را جمع آورده در بيابان(١) هيت بنشست وسلطان احمد از بغداد به حله پيش پسرخود سلطان طاهرآمد و آغا فيروز را كه مدار كار سلطان طاهربرو بود بگرفت سلطان طاهرازان حال متوهم شد وبا امراء پدر مثل محمد بيگ حاكم ارمي(٢) واميرعلي قلندر و ميكائيل و فرخ شاه كه ايشان نيزازسلطان احمد خايف بودند مشورت كرده باتفاق ياغي شدند و بشب از جسرگذشته باين طرف آب آمدند وچون سلطان احمد ازين حال آگاه

(١) در سه نسخه بجاي - بيابان - (پايان) است * (٢) در بعض نسخ بجاي - ارمي - (ارمني) ديده شد *

شد جسر ببرید وکنار آب گرفته در مقابل پسر و امراء به نشست وکس پیش قرایوسف فرستاده او را طلب داشت و چون قرایوسف باو پیوست باتفاق از آب بگذشتند و از جانبین لشکر آراسته جنگ واقع شد و شکست بر طرف سلطان طاهر افتاد واورا در حالِ فرار جوئي پیش آمد خواست که مرکب ازان جوی بجهاند بااسپ وجبه (۱) درآب افتاد وشعله حیاتش فرونشست و سلطان طاهر بجزای عقوق والد سپری شد و امراء و لشکریان که با او بودند متفرق و پراگنده گشتند سلطان احمد از قرایوسف اندیشه ناک شد و ببغداد رفت قرایوسف از حله لشکرکشید و بدرِ بغداد آمد و شهر بگرفت و سلطان احمد از بیم جان بجائی پنهان گشت و شخصی قراحسن نام اورا بدید در شب سلطان احمد را ازانجا بیرون آورد و اورا بردوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد تا در راه بشخصی چشمی رسیدند که گاوی داشت سلطان احمد بران سوار شده با قراحسن بتکریت رفتند سارق عمر اویرات که در تکریت بود چهل سر اسپ و از نقد و اسلحه و رخوت آنچه دست مکنتش میرسید پیشکش سلطان احمد کرد و بعضی امراء و نوکرانش که متفرق شده بودند مثل شیخ مقصود و دولت یار و عادل

---

(۱) در بعض کتاب بجای ـ جبه ـ (جیبا) است و موافق لغت ترکي جِبّه باید ٭

و غیرهم درانجا بدو پیوستند و ازانجا متوجه شام شد و عراق عرب بتحت تصرف و استیلاء قرا یوسف درآمد و چون بحکم - الکلام یجرالکلام - این قصه گذارش پذیرفت عنان خامه باصل داستان انعطاف یافته نموده می‌شود که چون حضرت صاحبقران امیرزاده ابابکر را بجانب بغداد روان ساخت کس بورد جرد پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه بغداد گشته باامیرزاده ابابکر ملحق گردد و باتفاق روی جلادت بدفع قرا یوسف آورند و حکم شد که توکل ارس بوغا ازهمدان و تمن[1] سوجی از نهاوند و شاه رستم از ستغر و دینور مجموع ملازم رکاب امیرزاده رستم ببغداد روند و چون امیرزاده ابابکر حسب فرموده روان شد و به اردبیل رسید عبدالله حاکم آنجا وکلانتران که پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بودند همه را بگرفت و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و جهت پیشکش اسپان تازی مصحوب آق سلطان ارسال نموده و پاینده سلطان برلاس درانجا ودیعت حیات مستعار باز سپرد و امیرزاده ابابکر اغرق گذاشته ازانجا بایلغار متوجه دفع قرا یوسف شد و امیرزاده رستم بر وفق فرمان از ورد جرد عزیمت نموده براه قبه ابراهیم مالک[2] شتافته و از بغداد

(۱) در بعض کتاب بجای - تمن - (یمن) و در بعض (تومن) است *

(۲) در چهار نسخه بجای - مالک - (لک) دیده شد *

گذشته درحوالي حله باميرزاده ابابكر پيوست *

گفتار در وصول رايت فيروزي نشان بحدود گرجستان

موكب گيتي ستان حضرت صاحبقران ازحوالي قارص نهضت نموده بسعادت واقبال ميراند وصيدكنان منازل و مراحل پيموده بولايت گرج درآمد *

* بيت *

* به ارمن درآمد چو درياى تند *
* صبا را شد از گرد او پاى كند *

و پيشتر شيخ ابراهيم حاكم شروانات كه سلوك جاده نيكو بندگي و جان سپاري باقدام اخلاص وهواداري هميشه پيشه دولت وبختياري او بود برحسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج گرجستان را ضبط كرده و چون ملك گرگين كه والي آن ولايت بود ازتوجه رايت فتح آيت آگاهي يافت مرغ روحش درقفص سينه طپيدن گرفت وازسرعجز و اضطرار ايلچيان را با پيشكش بسيار بدرگاه عالم پناه فرستاد محصل پيغام آنكه بنده را چه حد آنست كه آنحضرت بنفس مبارك متوجه قهراين خاكسار بي‌مقدار گردد كمينه درمقام خدمتكاري وطاعت گذاري داغ بندگي آن آستان برجبين

جان دارد و هرچه اشارت بندگان عالي مكان باشد از ارسال
مال و انقياد احكام واجب الامتثال بی توقف و اهمال بتقديم
رسانم اما سايه مهابت آن حضرت بس بزرگ است و درين
محل يارای آن ندارم كه سعادت خاكبوسي ساحۀ جلال در
يابم اگر مرحمت پادشاهانه اين كمينه را مهلت بخشد تا بعد از
تسكين غلَوای خوف و هراس چون سلطان ماردين و ديگر
حكام مواضع بدرگاه عالم پناه شتابم و سعادت زمين بوس دريابم
غايت بنده نوازي و چاكر پروري باشد حضرت صاحب قران
بمزخرفات كلمات او كه ايلچيان عرضه داشتند التفات ننمود
و رقمِ قبول بر تحف و هدايا كه فرستاده بود نكشيد و درجواب
فرمود كه او را بگوييد كه قضيه تو بكساني كه شرف اسلام شفيع
جرايم و تقصيرات مي‌شود نسبتی ندارد اگر مي‌خواهي كه
زنده بماني روان توجه نمای و بی انديشه بيا كه اگر عنايت
ايزدي شامل حال تو گردد و دولت ايمان دريابي از
هرگونه نوازش و تربيت كه در باره تو بظهور پيوندد عالميان
متعجب بمانند و اگر توفيقت ياوري نكند و ازان سعادت
بی بهره ماني برحسب شريعت غراء محمدي - عليه افضل
الصلوات و اكمل التحيات - جزيه بر تو مقرر دارم و ولايت
ترا بتو بازگذارم و مستظهر و اميدوار بازگردانم و اهالی
اين ديار از قتل و اسر و تاراج امان يابند و عِرض و ناموس

تو بسلامت بماند والی قسطنطینیه هم کیش تست و چون روی التجا بدرگاه ما آورد شنیده باشي که از انعام واحسان در شان او چها کرده شد قیاس حال خود باور کن واگر درآمدن تعلل نمائي هیچ عذر مسموع نخواهد افتاد بعد ازان ایلچیان اجازت انصراف یافته بازگشتند و درخلال این اوقات داروغه تبریز بیان قوچین باعمّال و نویسندگان آذربیجان بدرگاه عالم پناه آمدند وبسی پیش کش ازجانوران واسپان وغیر آن بمحل عرض رسانیدند وازجانب خراسان علی شغاني که درین مدت ازقبل خواجه علي سمناني بضبط ونسق دیوان آن ممالک مشغول بود برسید وپیشکشها کشید وهمت خسروانه آن را برامراء ولشکریان قسمت فرمود وچون وقت ادراک غلات گرجستان بود حزم روا نمي داشت که ایشان را بگذارند تا غلها بردارند وخود را قوي سازند لاجرم رای صواب نمای اشارت فرمود وامیر شیخ نورالدین ودیگر امراء برسبیل ایلغار بشتافتند وببلاد ومواضع بی دینان درآمده ایشانرا متفرق وآواره گردانیدند چنانچه گرجیان بگریختند وامیرشیخ نورالدین به نشست که لشکریان بفراغت غلها بدرویدند وبکوفتند وربع برداشتند وامراء وسپاه غانم وسالم باردوي همایون بازگشتند ۔ ومن الله العون والتایید *

گفتار در فتح قلعه کرتین که از معظمات قلاع گرج است

در اراضي گرجستان بر بلندي که در میان دو دره ژرف عمیق واقع شده کوهي از جمیع جوانب تند و هموار صد و پنجاه گز سر بچرخ دوّار کشیده و از طرف جنوبي آن کوه شعبه جدا گشته و بارتفاع از و برگذشته چنانچه از بالای کوه جز بنردبان یا ریسمان و نظایر آن بفراز آن سنگ پاره نمی توان آمد و آن کوه بغیر از یک راه باریك پیچاپیچ ندارد و در پیرامنش بواسطه درها جای نزول لشکر و خیام متعدد نیست لاجرم آن کوه را قلعه ساخته اند و مسکنها پرداخته و بدروازه مستحکم گردانیده که بخود سر قلعه ایست حوضهای معتبر جهت ادّخار آب باران مرتب داشته و حاکم آنجا نزوال که از امراء گرج بود با سی (۱) نفر از عظماء از ناوران و غلبه گرجیان دران متحصن شده بودند و باستظهار ذخیره بسیار از اندیشه قوت آسوده بودند و فارغ البال و آبگیرها از فیض صنع بی چون - ام نحن المنزلون - مالا مال آب عذب زلال و از جمله ذخایر چند گله خوك و گوسفند دران جا می چریدند و خمهای شراب بسیار آماده داشته بودند

(۱) در دو کتاب بجای - سی - (بسی) است.

و چون پرتو شعور حضرت صاحب قران برین معاني افتاد همت عالي عنان عزم پادشاهانه را بصوب تسخير آن قلعه انعطاف داده و چون طريق استخلاص آن بر طول محاصره منحصر مي نمود و آن تعذري داشت كه در چنان محل كه وسط بلاد دشمن است سپاه اندك توقف نتوانند كرد و غلبه از تدبير علفه و علوفه فرو مانند كه آب بدشواري يافت ميشود تا بقوت چه رسد مردم صورت بين كه بحسب قياسات عقلي اسناد امور باسباب ظاهر كنند ازان عزيمت استعجاب مي نمودند وزيركان حمل بران مي كردند كه آنحضرت بنفس مبارك توجه فرمود كه اهالي قلعه شايد كه از دهشت و استيلاء خوف بيرون آيند و حصار بسپارند اگر چنان نكنند بغير از گذاشتن و گذشتن چاره نبود كه تسخير آن بقهر و غلبه از قبيل محالات است انديشه مردم اينها بود غافل ازانكه اكثر معظمات وقايع درين عالم پر غرايب و بدايع بر سببهاي پوشيده ترتب مي يابد كه افهام عقلاء بران عبور نمي يابد و پيش از وقوع اشعه شعور اذكياء بران نمي تابد بتخصيص كه اجل مظاهر عظمت و قدرت پروردگار دران روزگار ذات بزرگوار صاحب قران كامكار بود ٭ بيت ٭

زانچه از صاحب تاييد آيد ٭ عقل انگشت تحير خايد

القصه روز آدينه - رابع عشر محرم الحرام سنة ست و ثمانماية -

رایت اسلام پناه درسایه حفظ الله سایه وصول برحوالي قلعه
کرتین انداخت و ازقلعه هدیه چند برسم پیش کش با جمعی
بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار بندگي و فرمان گزاری
برکشادند وچون بدانستند که بندگان درگاه گردون محل
بامثال این تملق و حِیَل دستِ تعرض ازیشان کوتاه نخواهند
کرد پشت پندار بحصانت حصار بازداده مخالفت وعصیان
اشکارا کردند وباندا ختن تیر و سنگ جسارت نمودند حضرت
صاحب قران امراء را فرمود که باطراف قلعه فرود آیند
و طرف دروازه را بعهده جلادت و کاردانی امیرشاه ملک
مقرر داشته فرمان داد که درمقابل آن حصني حصین بسازد
و دیگران را فرمود که ازدو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند تا اگر
فتح کرتین زود برنیاید جماعتي ازسپاه عالم اقطاع دران قلاع
بمحاصره قیام نمایند و امیرشاه ملک به نیروی دولت قاهره
درمدت سه روز قلعهٔ برافراشت که گنجایش اقامت سه هزار
کس داشت و نظایر این اثر ازسعادت بندگان آستان سلطنت
آشیان بدیع نیست ودرین اثنا صاحب قران گیتي ستان از
برابر قلعه به پشت قلعه نقل فرمود و محلي که مجال انداختن
عرّاده و منجنیق بود مخیم نزول همایون ساخت و اشارت
عَلِیّه صدوریافت و منجنیق و عراده و قرا بغرا متعدد راست
کردند و حکم شد که درمقابل پشت که محل نزول همایون

بود ملجور از سنگ و چوب بسازند و چندان برآورند که
مشرف باشد بر قلعه و چون آن کوه راسخ شامخ را از منجنیق
و امثال آن خطري زیاده نبود گرجیان برفراز آن فارغ
نشسته بودند درخاطر آنکه مرغ بلند پرواز دشوار آنجا
تواند رسید چگونه کسی برما دست یابد و چون یک هفته برین
منوال بگذشت از قوم مکریت که درکوه روی ازقاف تا بقاف
نظیر خود ندارند بیکیجك نامي درشب آدینه بیست و یکم
ماه مذکور باستظهار اقبال غریب آثار صاحب قراني دزدیده
متوجه شد و ببالای آن سنگ پاره که درجانب جنوبي قلعه
بود برآمده بقلعه رفت و یک سربز گرفته ببالای آن سنگ بر
آورد ودرانجا ذبح کرده به نشانه بگذاشت و بزیر آمد
گرجیان را بران اطلاع نیفتاد روز دیگر بیکیجك درپایه سریر
اعلی سرگذشت شبانه چنانچه دست داده بود بازراند رای
عقد کشای فرمود که از ابریشم خام و ریسمان طنابهای قوي
بتافتند و سلم آسا چوبها را سرے دریک طناب و سری در
دیگر طناب استوار کرده نردبان ساختند و حکم شد که چهار
کس از مکریت بآن کوه پاره برآیند و نردبان مرتب داشته
رابرکشند تا جمعي ازدلاوران بآن نردبان ببالا برآیند و
به تسخیر قلعه قیام نمایند برحسب فرموده شب یک شنبه
بست و سیوم ماه بیکیجك و سه نفر دیگراز طایفه مکریت با

طنابی دراز قد که نردبان بآن برتوان کشید از کمری که بنز کوهی بدشواری لرزان لرزان ازانجا گذرد چار نفر بآن کوه برآمدند و ریسمان فرو گذاشته نردبان بآن برکشیدند واز اتفاقات حسنه که لازمه این دولت روز افزون است بر سر آن قله درختی برآمده بود و چون نردبان برکشیدند سرش بآن درخت بستند و امیرشاه ملک بزیر ایستاده پنجاه مرد از ترکمانان و دلاوران خراسان که در مجلس عالي صاحب قران اسامي ایشان قلمي شده بود از جمله ارغداق(۱) یک یک را بنردبان بالا فرستاد ودر شان گرجیان غافل که جز گران خوابي از بخت بهره نداشتند مصدوقه کریمه افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نایمون بظهور پیوست ترجمه کلام معجزنظام آنکه ایا ایمن اند ساکنان آن دیهها ازانکه بیاید بایشان بیم وبلای ما شبي وایشان در خواب باشند و چون صبح صادق دم صافي اندرون رایتِ نور از قله قاف گردون برافراشت وگرجیان تاریک دل از خواب برآمده در حرکت آمدند یکی از خراسانیان بي اختیار نعره تکبیر برداشت وبآواز بلند بر خاتم پیغمبران و ناسخ ادیان دیگران صلوات فرستاد و محمود نفیرچي از جمله بندگان شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ بران قله نفیر کشید

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - ارغداق - (اغلاق) است ٭

و چون ازان حال که اصلا درخیال ایشان نگذشته بود آگاهي یافتند سراسیمه از بیم جان بشتافتند و دست ضرورت و اضطرار بمحاربه و پیکار برکشادند حضرت صاحب قران سوار شده ازدره عبور فرموده درمقابل آن قله که مجاهدان دلاور ببالا رفته بودند به نشست و فرمان داد و تمامي لشکر فیروزي اثر غلغله الله اکبر الله اکبر ازاطراف برآورده کورگه فروکوفتند و سورن انداختند * * بیت *

غریو دلیران ببرد از نهیب * زتنها توان وزجانها شکیب

وچون راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه بغایت تنگ بود وباریك و جای مخاطره زیاده ازسه کس مجال استادن وبا اهل قلعه داد مدافعه و قتال دادن نداشتند نخست ازمجاهدان دلاوري سپری پیش گرفته پای تهوربفشرد و دو رزم آزمای درپناه آن دست جهاد کشاده ضرب هریکی جان کافري بدوزخ مي سپرد و تا غازیان ظفرپیشه را منقبت والذین قاتلوا بفضیلت و قتلوا قرین گرده ناگاه از شست قدر تیری پرخطربر دهان حامل سپر آمد که ازصدمۀ آن زخم سپر بینداخت و ازپس باز افتاد و سپررا گرجیان بورداشتند حمیت دینداري عبدالله سبزواری رابجوش درآورد وشیروار باشمشیر صاعقه کردار حمله بورده دمار ازروزگار کفار برمي آورد تا ده دوازده جا زخم خورده

ازکثرتِ جراحت بي طاقت شد بعد ازو از ترکمانان محمود نام محمود فرجام باگرزی گران پیش رفته ازناوري راکه استظهارِ آن سرگشتگان بدست برد او بود پاي بشکست و ازان پنجاه مرد که ببالا برآمده بودند بعضي متوجه دروازهٔ قلعه شدند و آنجا نیز جنگ درپیوست و باندك زماني که هم درین جا و هم دران قلعه نیران قتال اشتعال داشت نسیم نصرت ازگلزار لطف پروردگار وزیدن گرفت و مخدرهٔ فتح از دریچه حقا علینا نصرالمومنین چهره به نمود و دروازه را شکسته عساکرگردون مآثربقلعه درآمدند و چنان قلعه که تصور تسخیرآن درحوصله اندیشه هیچ دانا نمي گنجید هم دریکشنبه بیست و سیوم مسخرگشت چنانکه از ابتداءِ وصول رایت نصرت انتما تا انتهاءِ تسخیر و استیلاء نه روز بیش نبود *

* بیت *

* دولت این قوت بعهدِ هیچ فرمان ده نداشت *

* توق دولت طالعِ صاحب قراني بر فراشت *

گرجیان سرگشته چون کار از دست رفته و دولت ازپای در آمده دیدند انگشتی که هرگز بایمان نکشاده بودند بامان خواستن بر آوردند و عساکرنصرت شعار چند نفر ازناوران را از بالای کوه بزیر انداختند و حاکم ایشان را نزال با مجموع گبران بدفعال دست و گردن بسته بساحهٔ جلال

آوردند چنانکه هیچ کس ازیشان خلاص نیافت در زمان فرمان قضا جریان نفاذ یافت وتوق و اعلام اسلام ببالای حصار برآوردند و موذنان بلند پایه نص ومن احسن قولا ممن دعا الی الله صیت علو شان ایشان از منار افتخار بگوش روزگار میرسانید فراز آن کوه را بشکوه اسلام آراسته بربام کلیسای ثالث ثلثه گویان آذان محمدي گفتند راستي وقوع این حال بدیع منوال رقم ترقین بر دفعات غزوات محمود سبکتگین کشید بلکه ازان فتح مبین روایح جهاد و اجتهاد صحابه و تابعین - رضوان الله علیهم اجمعین - بمشام جان اهل ایمان رسید * * بیت *

* کاري که شد زدولت او در دیار گرج *

* زابن سبکتگیـــن نشـــد اندر بلاد هند *

و بر وفق فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین و استحیوا شرخهم - علی قایله افضل الصلوات و اکمل التحیات - نزال (١) و تمام مردان ایشان را به تیغ شرع بگذرانیدند و زنان و کودکان را اسیر گردانیدند و تفقد خسروانه زن نزال (١) را بشیخ ابراهیم والی شروانات بخشید فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و برحسب فرمان منجنیقها و

(١) در بعض نسخ بجای - نزال - (نزاول) و در بعض کتاب (نزوال) است *

عرادها و ملجور را که برآورده بودند آتش زدند و صاحبقران دریا نوال ازانجا بسعادت واقبال باز گشته باردوی همایون فرود آمدند و بیکیجک و دیگر بهادران که بقلعه بالا رفته بودند همه را نوازش فرمود و بانواع عواطف و مراحم مخصوص گردانیده اوکلکای فراوان از نقد و جامه و شمشیر و کمر واسپ و استر و خیمه و خرگاه و دختر وقطار و مهار و دیه و باغ و آسیا و غیر آن ارزانی داشت و محافظت آن قلعه را بیکی از سرداران خراسان محمد توران که به پادشاه بوران معروف بود تفویض فرمود وجماعتی از خراسانیان را پیش او بگذاشت و اطراف و نواحی آن ولایت را باقطاع نام زداو فرمود تا آن حدود را داخل حوزه اسلام داشته از لوث وجود کفار فجار پاک دارد و کلیسیارا محراب گردانیده مسجد سازد وبجای چلیپا و ناقوس ناموس دین برحق را قایم گرداند - و من الله التوفیق و التایید انه حمید مجید *

ذکرامورى که دراثناى حالات گذشته وقوع یافت

درخلال احوال مذکور مولانا قطب الدین قومی[1] از شیراز

---

(۱) دربعض نسخ بجای - قومی - (قورمي) ودر بعض کتاب (قومي) است *

با تمام عُمّال و نویسندگان آنجا بدرگاه عالم‌پناه آمدند و بسی پیشکش از اقمشه و اثواب وافر و اسپان فاخر و استران رکابی و سایر اسباب و آلات و خیمه و خرگاه با هرگونه تنسوقات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجي مسافر از پیش امیرزاده رستم رسید و پیش‌کش کشید و از اصفهان خواجه مظفر نظری آمد و از نقود و جواهر و لآلي و اسپان و استران زینی و رکابي و اقمشه و خیمه و خرگاه و قطار و مهار و انواع اسلحه و اصناف ظروف و اواني نقره و زر *

* بیت *

سراسر مرصع بدر و گهر * دل افروزتر هریکی زان دگر

پیشکشی چند بموقف عرض رسانید که مثل آن بندرت چشم زده روزگار غرایب دیده شده باشد همت صاحب قران دریادل مجموع شاهزادگان و امراء و اعیان را ازان پیشکشها نصیبی کامل انعام فرموده و بعد ازان از کرمان آیدکو برلاس و احمد داؤد که بضبط مال آنجا رفته بودند و سیف‌الملوک حاجي عبدالله که محصل انجا بود بیامدند عز بساطبوس دریافته رسم پیشکش بآدابي که مقرر است به‌تقدیم رسانیدند و از اکابر و متعینان کرمان مولانا ضیاءالدین سراج و شیخ صدرالدین که هردو متقلد منصب قضا بودند و سید حمزه و شیخ محمود زنگي عجم که کتاب جوش و خروش که مشتمل

است برشمه از مآثر و مفاخر حضرت صاحب قران نظم او
است همراه ایشان بودند و از اتفاقات آنکه شیخ محمود مشار
الیه در راه از پلي که در تفلیس برآب کر بسته‌اند درافتاد و
آب زندگاني از جوی بُنیت جسماني آن سالك رباني
انقطاع یافت * * مصرع *

* غریقِ بحر رحمت باد جاوید *

و چون پسرش شیخ قطب الدین که کتاب مذکور را بعد از
وفات پدر ذیلی پرداخته بدولت تقبیل قوایم سریر خلافت
مصیر فایز گشت عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و الم
جراحت ماتمش را بمراهم مراحم بیکرانه تسکین بخشید و
از یزد یوسف جلیل که داروغا بود با غیاث الدین سالار
سمناني که بضبط اموال آنجا رفته بود و مباشران اشغال
دیواني آنجانب رسیدند و همچنین از مجموع بلاد خراسان
و عراقین و سایر ولایات حکام و عمل داران دراثناء راهها
متصل مي رسیدند و ساحه بارگاه گردون اشتباه را فرسوده
جباه خضوع و خشوع گردانیده هرگونه تحف و هدایا از کرایم
اموال صامت و ناطق و نفایس اجناس لایق و فایق را
وسیله سعادت یك التفات از بندگان آستان اقبال آشیان
میساختند - فسبحانه من اله یعز من یشاء و یذل من یشاء و هو
علی کل شي قد

گفتار در توجه صاحب قران سرافراز بجانب انجاز

چون اعتناء و اهتمام صاحب قران سپهر احتشام بدریافتن فضیلت جهاد و برانداختن اهل ضلال و فساد نصاب کمال داشت بعد از فتح و ضبط قلعهٔ کرتین قورلتای فرمود و تمام شاهزادگان کرام و امراء عظام و مهان سپاه و سران عساکر ظفرپناه جمع آمدند و بعد از ترتیب جشن پادشاهانه رای اسلام آرای کفر فرسای عزم جانب انجاز تصمیم فرمود و دست دریا نوال بمکرمت و افضال برکشاد و مجموع شاهزادگان و نوییننان و تمام اعیان و اماثل و ارکان دولت را علی اختلاف طبقاتهم بانعامات خسروانه محظوظ گردانید وهمه را درخورحال اولکا داد * بیت *

سرِ گنج بکشاد و روزي بداد * سپه برنشاند (۱) و بنه برنهاد

و امیر سیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر امراء را با لشکری گران بي کران از پیش روان ساخت و فرمان داد که اطراف گرجستان را تا حدود انجاز که نهایت آن دیار است بتازند ایشان برحسب فرمودهٔ توجه نمودند و راه جنگلستان بود شیران بیشهٔ جلادت درختان انداخته راه مي ساختند مراکب صدق نیت بقصد غزو ارمنیان و گرجیان تاخته دیار کفر بصرصر قهر از آباداني مي پرداختند و رایت فتح آیت

---

(۱) در چهار نسخه بجای - برنشاند - (را براند) است *

از عقب نهضت فرمود و بعد از چند روز بمیان ولایت آن بی دینان درآمد و از هبوب عواصفِ مهابت غازیان و عبور سیلابِ سیاست سپاه گیتي ستان قریب هفت صد قصبه و مزرعه و دیر عرضه نهب و تاراج گشت و ازان مخذولان هرکه پدید آمد ناچیز شد و کلیسیا و معابدِ ایشان که از سنگ برافراخته بودند با خاک برابر افتاد و دربعضي مواضع بي دینان بمغارها که درمیان کوهها و درهای بلند بود بنردبان بالا رفته بودند و نردبانها بر کشیده درانجا تحصن جسته اشارت از موقفِ غیرت صدور یافت و صندوقها را بزنجیر و ریسمان استوار مي بستند و درهر صندوقي یک نفر و دو نفراز مجاهدان دلاور مي نشستند و جمعي ازبالای کوه صندوق را برابرمغاره فرو ميگذاشتند و آن بهادران موفق دران صنادیق معلق دست شجاعت بنصرت دین حق بر آورده به نیزه و شمشیرچون شیر دلیر جنگ مي کردند و با وجود آنکه درسوراخي ازان کما بیش پنجاه کس و صد کس مي بودند بقوت اسلام و نیروی دولت بی انصرام بر ایشان غالب مي شدند و بچستي ازصندوق در مغاره مي جستند و مخالفان را مقهور گردانیده بتیغ غزا مي گذرانیدند و غنایم دنیوي که بدست نهب و تاراج اندوخته میشد با مثوبات اخروي برحسب میعاد اعد الله لهم جنات

تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذلك الفوز
العظيم غازيان را مدّخراست انضمام مي يافت و امثال اين
مغاره دران ولايت بسيار بود چنانچه شرح آن طولي دارد
بهمين طريق مجموع مسخر مي ساختند و بحكم قاتلوا الذين
يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة كه نسبت با
مومنان خطاب مي فرمايد كه مقاتله و پيكار كنيد با گروهي كه
پيرامن شما اند از كافران و بايد كه بيابند ايشان درشما
درشت خوئي و سخت كوشي دران كاربي مساهله و مجامله
عساكرگردون مآثر بعد ازان كه اماكن و مساكن آن گمراهان
بتخصيص دور و كنايس چون قواعد عقايد باطله ايشان منهدم
گردانيده بودند درختها و رزها را بعضي از بيخ بركندند
و بعضي را از پوست بازكردند و بعضي را آتش زدند و هرچه
درامكان گنجد از خرابي و اضرار كفار بتقديم رسانيدند
وكذلك نجزي كل كفور روز دوشنبه چهاردهم ربيع
الاول امراء سپهر اقتدار از ايلغار مظفر و كامكار بازگشته
بموكب ظفر مآب پيوستند و روز سه شنبه با ديگربندگان دولت يار
بعزم شكار سوار شده درساية رايت نصرت شعار شكاربسيار
انداختند و باز درجمعه هزدهم ماه مذكور خاطرموفورالسرور
نشاط شكار فرمود و درفصل خزان ازخون جانوران صحرا
و دشت نموداز لاله زارگشت و چون ازصيد وحشيان صحرائي

بپرداختند قتل و قید دد سیرتان گرج را وجهه عزیمت ساختند و غازیان جهاد آیین نسبت با بی‌دینان لعین برقرار معهود از مقتضای فرموده و اغلظ علیهم هیچ دقیقه نامرعي نمي گذاشتند از گرجیان هرکرا مي یافتند عرضه تیغ فنا مي‌گشت و از اموال و اسباب ایشان هرچه پیش مي آمد بباد تاراج بر مي رفت * نظم *

مجاهد که از بهر دین کین کشید * محابا دران باب رخصت ندید
ز کفار کو[1] یافت شد کس نماند * عمارت دران بوم و بر بس نماند

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از صوب انجاز و ذکر اسباب آن

جمعي از سرداران گرج که دربند سپاه کشورکشا اسیر بودند پیش ازین کس فرستاده بودند و کرکین را آگاهی داده که اگر حضرت صاحب قران با سپاه گیتي ستان بنواحي انجاز[2] میرسد از دیار ارمن و ارمنیان اثر نخواهد ماند کرکین را ازان پیغام که از معتمدان و هم کیشان باو رسید خوف و دهشت زیاده گشت و در زمان معتمدان خود را با پیشکشهای فراوان روانه درگاه اسلام پناه گردانید و تنبیه

---

(۱) در دو کتاب بجای - کو - (گر) است * (۲) در بعض کتب بجای - انجاز - (ابخاز) *

سرداران گرج کرکین را درین قضیه مناسبتی دارد به نصیحت
اُسْقُفِ نجران قوم خود را چه بکلک ثقات روات منضبط
است و در سلک صحاح اخبار منخرط که چون گروهی از
اهل نجران که نصرانی بودند بمدینه آمده عناد و انکار
بپیشانی اصرار و استکبار باز بسته دلایل قاطعهٔ توحید از
حضرت خاتم انبیاء و رسل - علیه و علیهم الصلوة و السلام - قبول
نمی کردند این آیت فرود آمد فقل تعالوا ندع ابناءنا و
ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی بگو ای محمد
مخالفان را که بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما
را و زنان ما را و زنان شما را و نفسهای ما را ونفسهای شما را
پس دعا کنیم و بتضرع از خدا بخواهیم که لعنت و قهر الهی
نصیب دروغ گویان گردد که طرف باطل دارند و چون
حضرت رسالت آیت نازل شده برایشان خواند راضی شدند
و قرارداد ند که از جانبین بیک موضع جمع آیند و دعا کنند
از جانب حق درزمان حضرت نبی ووصی و زهرا و سبطین
علیهم الصلوة و السلام - هر پنج بوعده گاه بعزم مباهله بیرون
فرمودند و ازان جانب نیز جماعتی بیامدند و چون آهنگ
دعاکردند عالم نصرانیان با ایشان گفت که من روی چند
می بینم که اگراز خدای بخواهند کوهها از جای برود

اگرشما مي گذاريد كه اينها دعا كنند يك نصراني زنده نخواهد ماند ايشان چون بر قول اسقف خود اعتماد داشتند بترسيدند و جزيه قبول كردند و ملتزم شدند كه سال بسال برسانند و بنجران مراجعت نمودند آنچه عالم ايشان از تجليات جمالي دران محل مشاهده نمود و در واقع چنان بود سرداران كرج از تجليات جلالي درين قضيه ديدند و اينها هم راست ديده بودند چون ايلچيان كركين بارد وى كيهان پوى رسيدند امراء را شفيع ساخته بتضرع عرضه داشتند كه كركين در مقام بندگي و طاعت گذاري است اگراز ميامن عنايت و اهتمام شما نوعي شود كه عفو پادشاهانه شامل حال او گردد و آتش خشم حضرت صاحب قران فرو نشيند او درين مجال از كرايم اموال و نفايس تحف و هدايا انچه تدبير تواند كرد في الحال ارسال نمايد و جزيه و خراج بر گردن اذعان و انقياد گرفته سال بسال بخزانه عامره رساند و از لشكر آن قدر كه مقرر شود هرگاه كه فرمان نفاذ يابد بمعسكر ظفرمآب فرستد امراء را بر عجـــز و بيچـــارگي او رحم آمد و بعد از عرض فرستادگان و گذاردن پيغام ايشان برسم معهود در وقتي مناسب سخن كركين بپايه سرير خلافت مصير در انداختند و زانو زده معروض داشتند كه بي شك همت حضرت اعلي بر اعلاء معالم دين و مراسم شرع سيد المرسلين - عليه و عليهم الصلوة والسلام

مصروف است وبحمد الله تعالی ناموس اسلام درین دیار
بنوعي قایم گشته که درهیچ روزگار صد یک آن نبوده و پیوسته
سلاطین کامکار و پادشاهان رفیع مقدار ازین طایفه بهمان
خوشنود بوده اند که هرسال بارسال اندک هدیه واسپي چند
اظهار انقیاد وایلي کردندی و اگر احیانا ایشان را یورشي
رو نمودي معدودي چند ازسپاه بلشکرگاه فرستادندی وبمجرد
این از سرجرأت بی باکانه از تفلیس باین طرف گذشتندی
وبحدود ممالك اسلام دلیر درآمدندي و سالها بدان طریقه
استمرار یافته بود اکنون بفردولت قاهره راضي شده اند که
دراقاصي مملکت خود دم درکشیده بجان امان یابند و
مسلمانان تا دارالملک ایشان دخل ساخته برسبیل تسلط و
استعلاء معاش مي‌توانند کرد اگرعواطف پادشاهانه ایشان را
امان بخشد بعد ازادای جزیه وساو بهرچه فرمان اعلی
نفاذ یابد بجان لبیک طاعت گذاري و فرمان برداري
خواهند زد وبا قامت بندگي و خدمت گاري قیام خواهند
نمود و هرچند امراء ازین گونه مبالغها کردند حمیت دین
وعصبیت مسلماني که درجبله حضرت صاحب قراني مرکوز
بود بآن معني رضا نمي داد تا نویینان آن قضیه با علماء و
مفتیان درمیان نهادند وایشان درمجلس همایون بعد از
تمهید مقدمات متفق الکلمه عرضه داشتند که چون این طایفه

جزیه قبول کنند و متعرض ایذای مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که ایشان را امان دهند و دست قتل و تاراج ازیشان کوتاه دارند عاقبت آن حضرت برحسب فتوای علماء و شفاعت امراء شیخ ابراهیم را که یکی از شفیعان او بود ممنون ساخته قبول ملتمس کرکین را سر کرم در جنبانید و ایلچیان را درمیان خوف ورجا باز گردانید و چند روز دران نواحي بعشرت و شکار روزگار گذرانید تا ایلچیان بتعجیل باز آمدند و هزار تنگه زرسکه آنرا بالقاب همایون آراسته و هزاراسپ با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال وخواسته ازانجمله بسی ازظروف و اواني زر و نقره و بلور و یك قطعه لعل خوش رنگ آبداربوزن هزده مثقال که ازان نوع بآن وزن کم اتفاق افتد بیاوردند و بعز عرض رسانیده اداء جزیه و خراج را بعهود موکد التزام نمودند و حضرت صاحب قران دین پرور عنان عزیمت بصوب مراجعت منعطف گردانید وبعد از چند کوچ به تفلیس رسید ودران حوالي و نواحي دیرها و کلیسیاها را مجموع خراب ساخت وچون ازآب کرگذشته ده منزل ازانجا عبور افتاد جهت احداث عمارت بیلقان صوب قراباغ وجهه عزیمت همایون گشت وبا جمعي ازخواص ازاغرق جدا گشته از پیش روان شد وچون از بردع گذشته حوالي بیلقان ازفرنزول موکب

گیتي ستان رشک کاخ وایوان رفیع ارکان برجیس و کیوان شد اغرق ولشکریان بعرض دو هفته برسیدند واطنبهٔ خیام شوکت واحتشام درهم کشیدند *

گفتار درعمارت شهر بیلقان و بناء حصار و حفر خندق آن

از مضمون مشحون بلطایف - هو انشاءکم من الارض واستعمرکم فیها - عظم شان القایل و عز سلطانه الکامل الشامل - مستفاد مي شود که شغل عمارت از معظمات امور عالم و مهمات جمهور بني آدم است و چون وجهه همت عالي نهمت صاحب قران بی همال درهمه حال خیر وصلاح عالم و عالمیان بود خواه در حضر و خواه در اثناء سفر هرجا که اندک مدتي اقامت فرمودي رای ممالک آرای را اندیشه احداث خیري پایدار که نفع آن بتمادي روزکار استمرار یابد روی نمودي و ازجمله درین ولا که جمشید فیروزه خرکاه خورشید پرتو وصول براواسط بروج خریفي افکنده بود و رای آفتاب اشراق برانکه قشلاق درقراباغ اتفاق افتد داعیه تعمیر بیلقان ازخاطر مبارک سربرزد و آن شهر از مدتي مدید باز چنان ویران شده بود که نه ازعمارتش اثري مانده بود و نه غیر از حشرات الارض درو دیارمي نمود *

* بيت *

* چو در بيلقان جاى مردم نماند *
* در و كس بجز مار و كژدم نماند *
* چنان كژدم و مار بسيار بود *
* كه بودن دران خطه دشوار بود *

و با آنكه موسم سرما بود و ابر چون كف كريمان گاه سيم بار و گاه گوهر افشان * بيت *

* زمستان و بارندگي روز و شب *
* بر آورده از جان فغان از تعب *

مقارن وصول اجلال و نزول تمكين دران سرزمين يرليغ واجب الاتباع نفاذ يافت و مهندسان روشن روان و معماران كاردان طرح شهري بركشيدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و خانهاى بسيار و حمام و خان و ساحه و بستان و غيرآن و آن را اساس انداخته و بطناب پيموده بر شاهزادگان و امراء قسمت كردند و لشكريان بجد تمام بكار مشغول شدند و مجموع آن عمارات از خشت پخته بمدت يكماه تمام كردند و دور بارو بگز بزرگ دو هزار و چهارصد گز و عرض ديوارش يازده گز و مقدار بلندي قريب پانزده گز و عرض خندق سي گز و عمق آن قريب بيست گز و در هر ضلعي از اضلاع چهارگانه حصار برجي معتبر برافراخته و درميانه ديگر برجها پرداخته و دو

جانبش دو دروازه کشاده و همه را شُرفه و کنگره و سنگ انداز مرتب ساخته حقا که اتمام آن کار از دست اقتدار سلاطین کامکار بیک سال دشوار برآید در ماهي که با برودت هوا پیوسته بارندگي بود جز بتایید آسماني و عطیه سعادت صاحب قراني حمل نتوان کرد زیرکان جهان ازان کمال قدرت و فرمان روائي بتجدید متعجب بماندند والحق مجاري احوال آن خدیو بی‌همال جای تعجب بود گاهِ خشم چون چینِ کین با بروی مهابت افگندي جهاني زیر و زبر شدي و هنگام رضا چون لبِ لطف به تبسمِ ترحم بکشودي عالمي از نورِ بهجت و سرور منور گشتي * * بیت *

روانش بخلدِ برین شاد باد * ز اخلاقِ او عالم آباد باد

رای ممالک آرای بیلقان و بردع و گنجه و تمام ارّان و ارمن زمین و گرجستان با طبرزون[(۱)] نام زد امیرزاده خلیل سلطان فرمود و بهرام شاه برادر جلال الاسلام را بمحافظت بیلقان تعیین نمود و چون مدار عمارت و آباداني و بقاء نضارت و حیات مولدات نباتي و حیواني بآب است چنانچه نص - وجعلنا کم من الماء کل شيء حی ازان افصاح نموده و در مواضع متعدد از قران لسان امتنان در معرض تعداد افضال و احسان وصف روضه رضوان و نعیم جاوید ان را بذکر

---

(۱) در بعض نسخ بجای - طبرزون - (طبرستان) است *

جویهای روان تکمیل فرموده که - جنات تجري من تحتها الانهار - همت پادشاهانه باعث شد برانکه از رود ارس جدولي بریده شود که آب ازان به بیلقـــان گذرد و اراضي آن نواحي از میامن آن خیرجاري معمور و مسکون گردد لاجرم فرمان قضا جریان بصدور پیـــوست وارکان دولت بجد تمام متوجه کفایت آن مهم گشتند و تواجیان مسافت جوی را برعساکر سپهر نیروی قسمت کردند و نهري روان طولِ آن مقدار شش فرسخ بعرض پانزده گز شرع بکما بیش یک ماه سرانجام گشت وبا دیگرنظایر واخوات وبینات آیات وامارات دولت قاهره حضرت صاحب قران انضمام یافت - وما التوفیق الا من عند الله العزیز العلیم انه هوالتواب الرحیم *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران علماء وامناء را بممالک ازبرای تحقیق احوال زیردستان واشاعت آثار عدل واحسان

دران مدت که اراضي بیلقان مرکزِ اعلام فرقد فرسای ومضرب خیام عساکر گیتي کشای بود اعیان اکابر واماجد تمام ایران وتوران برسم استقبال رایت فرخنده فال از

اطراف و اکناف احرام کعبه جلال بسته بودند و بدرگاه عالم پناه جمع آمده و هنگام بارعام در مجلس ارم بهجت حرم احترام از علماء نامدار و فضلاء تقوی شعار مجمعی عظیم انعقاد می یافت و چون خاطر همایون بکشف معظمات مسایل دینی و پژوهش از مهمات فروض و نوافل اسلامی شعفی تمام داشت بحثهای شریف درمیان افتاد و سخن بهرگونه فواید و لطایف منجر می شد از جمله روزی سلسال مقال زمره فضل و کمال بوادی فضیلت عدل و مزیت احسان و افضال سربرکرد همت صاحب قران بی‌همال دران حال روانداشت که آن مبحث بمجرد گفت و گوی زبانی بی نتیجه متضمن مقاصد دوجهانی آخر شود افاضل فضایل مآب را وجهه خطاب صواب انتساب ساخته فرمود که علماء درهر زمان پادشاهان را نصیحتهای بزرگانه کرده اند و بر کارهای خیر داشته و از حرکات ناپسندیده منع فرموده و درین عصر شما مرا هیچ ارشاد نمی کنید و ازکردنی و ناکردنی هیچ با من نمی گویید ایشان باتفاق زبان ادب بمعذرت برکشادند که بحمد الله تعالی بندگی حضرت از مواعظ ونصایح امثال ما مستغنی است بلکه همگنان را ازمجاری افعال و اقوال شما طریق سداد ورشاد می باید آموخت صاحب قران صافی سریرت ازان کلمات اگرچه در واقع چنان بود اعراض نمود

و فرمود که مرا سخنان تکلف آمیز که بر سبیل ستایش و تحسین گویند و بدان خاطر من جویند اصلا خوش نمی آید و این سخن نه از برای آن میگویم که مردم معتقد و هوا خواه من شوند و مرا ازان فایده ملکی یا مالی باشد که بعنایت ذو الجلال کار ما در کمال شوکت و استقلال ازان گذشته است که بامثال اینها احتیاج افتد مقصود من آنست که شما هر یک از مملکتی آمده اید و البته از کیفیت احوال و اوضاع آنجا و چگونگی معاش داروغگان وگماشتگان دیوان آگاه باشید آنچه دانید که نه بر نهج شریعت وقانون عدالت و نَصَفت واقع می شود بازنمایید تا بغور آن رسیده تدارک پذیر گردد و دست تعرض متغلبان و ستمگاران از دامن روزگار ضعیفان و عاجزان بکلی کوتاه شود علماء و فضلاء چون این سخن بشنیدند باتفاق زبان اخلاص بدعا و ثنا برکشادند * نظم *

* بر و خواندند آفرین خدای *
* که تا جای باشد تو باشی بجای *
* ز دادت جهان یکسر آباد باد *
* دل زیردستان بتو شاد باد *
* جهاندار با داد چون گشت جفت *
* پی او زمانه نیارد نهفت *

و هر یک آنچه از غَثّ و سمین دیار خود معلوم داشتند بعرض

رسانیدند حضرت صاحب قران هم دران مجلس جمعي را از اهل علم و فتوی که بمزید ورع و تقوی موسوم بودند اختیار نمود و هریک را با امیني متدین ازقبل دیوان اعلی نامزد قطري از اقطار ممالک فرمود تا بآن جانب شتابند و بغور قضایای رعایا و اهالي آنجا رسیده اگر بر عاجزي ظلمي رسیده باشد تلافي حال او واجب دانند و بدست مرحمت و شفقت خار اضرار از پای مظلومان برآرند و هرچه ثابت شود که بزور و ناواجب از کسی ستده باشند از مال خزانه که دران طرف باشد باز دهند و ستمکاران را بسیاست رسانند و عبرت دیگران سازند و صورت احوال و اوضاع بعد از تحقیق ثبت کرده باز گردند و بعرض رسانند تا رسوم جور و بیداد بکلي مرتفع گردد و رعایا که ودایع آفریدگارند مرفه و آسوده خاطر توانند زیست و بعد ازین قرار بزبان گوهر بار آورد که تا غایت خاطر متوجه تدبیر مصالح جهان گیري وکشور کشائی بود این زمان همگي همت دربند رفاهیت خلایق و امن و آباداني مسالک و ممالک است و غرض ازین سخن آنست که مردم من بعد بی تحاشی قضایا بعرض ما رسانند و هرچه متضمن صلاح مسلمانان و دفع شر و ضرر مفسدان و شریران باشد باز نمایند * نظم *

* بمن دارد اکنون جهان پشت راست *

* مرا زین سپس پاس مردم سزا است * * که با زیردستان مدارا کنم *
* زخاكِ سیه مشکسارا کنم * * که با خاك چون جفت گردد تنم *
* نگیرد ستم دیدهٔ دامنم * * مبادا که از کارداران ما *
* هم از لشکر و پیشکارانِ ما * * نخسپد کسی با دلِ دردمند *
* که از دردِ او بر من آید گزند * * اگر کارداري بیك مشت خاک *
* زیان جوید اندر بلند و مغاک * * اگرنه بآتش بسوزم تنش *
* کنم بر سرِ دار بر گردنش * * بگویید با مردمِ زیردست *
* رعایا و درویش و هرکس که هست * * مباشید ترسان ز تخت و کلاه *
* برِ ما شما را گشاد است راه * * گر از برتري کو بدورانِ ماست *
* بجائی که در تحت فرمانِ ماست * * کسي دید رنجي و با ما نگفت *

* همي دارد آن رنج[1] اندر نهفت *
* منم پیش یزدان ازو دادخواه *
* که در پردهٔ میغ بنهفت ماه *
* بجائی که باشد زبان از ملخ *
* وگر تَفِ خورشید تابد بشخ *
* و اگر برف و باد از سپهرِ بلند *
* بدان کشتمندان رساند گزند *
* همان گر نبارد بنوروز نم *
* ز خشکي شود دشت خرم دژم *
* تلافي آن جمله بر گنجِ ماست *
* که رنجِ فرومایگان رنجِ ماست *
* نباید خراج اندران بوم جست *
* که ابرِ بهارش بباران نشست *
* بر آنم که گیتي شود چون بهشت *
* کنم دفع رسمِ بد و کارِ زشت *
* که چون شاه با داد و بخشایش است *
* جهان پر ز خوبي و آرایش است *
* یکی گنج خواهم نهادن ز داد *
* که باشد روانم پس از مرگ شاد *

---

(۱) دراکثرنسخ بجای - رنج - (گنجي) دیده شد *

ومضمون این داستان یکی از فضلاء که دران مجلس حاضر بوده است وسخنان که ذکر کرده شد بگوش خود شنیده ثبت کرده است وآن را بکریمه وما شهدنا الا بما علمنا مصدر ساخته ودر آخر باین کلمات ختم نموده که عالمیان بدین عواطف امیدوار ترشدند وجهانیان باین اشاعت عدل و احسان مطمین خاطر گشتند وهمه از سر صدق ونیاز بحضرت کارساز دست خواهش برآورده گفتند * * نظم *

* یا رب این کامگار عادل را *
* دولت وعمر جاودانش ده *
* هرچه از حضرت تو میخواهد *
* بخداوندیت همانش ده *
* این جهان چون مسخرش کردی *
* بعد صد سال آن جهانش ده *

تتمهٔ داستان شاهزادگان که بعراق عرب رفته بودند

پیش ازین رقم زده کلک بیان گشته که امیرزاده رستم درحوالي حله بامیرزاده ابابکرپیوست شاهزادگان که در نبرد وپیکار رستم واسفندیار روزگار بودند بعد از تلاقي باتفاق از فرات بگذشتند ودر زیر حله بکنار نهرالغنم که مقابل قریه سیب واقع است بقرایوسف رسیدند وبا ایشان از سپاه

زیاده از سه هزار کس نرسیده بود و قرایوسف با غلبه تمام و لشکر گران ازان جانب جوی را خندق ساخته بود و جنگ را آماده ایستاده چون رتبه تقدم بحسب سن امیرزاده رستم را بود امیرزاده ابابکر از راه ادب با او گفت که در قلب لشکر شما باستید امیرزاده رستم در جواب گفت من برحسب فرمان بکمک آمده ام دو قول بیارائیم و هریک از طرفی درآییم و بعد ازین قرار شعله تیغهای آبدار صاعقه کردار برافروخت و از خروش وجوش مبارزان سخت کوش گوش و هوش مخالفان کری وکوری اندوخت نخست امیرزاده رستم روان از جوی بگذشت و برد شمنان حمله برده آتش محاربه و قتال افروخته گشت * * نظم *

دهاده برآمد ز هر پهلــوي * چکاچاك برخاست از هرسوی
تو گفتي هوا تیــغ بارد همي * سراسر جهان میغ دارد همي
ز بس کشته و افگنده روی زمین * شد از جوشِ کشتگان آهنین
و درانثنای دار و گیر * * مصراع *
* از آسیب پیکان خون ریز تیــر *

یارعلي برادر قرایوسف از بارگیر درافتاد و سرش از تن جدا کردند وسایر لشکر منصور هم از جوی گذشته کوششهاي بهادرانه نمــودند و امیر سونجك داد مردي و مردانگي داده * * بیت *

بهرجا عنان تافت با تیغ تیز * عدو را نُبُد چاره غیر از گریز

مخالفان چون شیوه جلادت سپاه ظفرپناه مشاهده کردند روی اضطرار بصوب فرار آوردند و قرایوسف با حال تباه روی سیاه چون روزِ دولت خود بشام نهاد و معدودی از مردمش با او بیرون رفتند و تمام ایل و احشامش که قریب ده پانزده هزار خانه دار بودند با اموال و اسباب و گله و رمه از گاو و گوسفند و شتر و غیر آن بحوزه استیلاء و تصرف عساکر گردون مآثر درآمد و لشکریان امیرزاده رستم زنِ قرایوسف را که مادر اسکندر و اسفندیار بود با اتباع و اشیاع و خویش و اقرباء در قید اسار آوردند و نعیر عرب که بر تمام اقوام اعراب بریه حاکم فرمان روان بود و دیگر سرداران و مفسدان آن نواحي که تا غایت گردنِ اذعان ننهاده بودند همه را مقهور گردانیدند و در اثناء تعمیر بیلقان و کندنِ جوی آن نوکران امیرزاده ابابکر سارق و قتلغ خواجه پسر درویش بکه و از قبَلِ امیرزاده رستم آق بردي اوزبک برسیدند و بشارت فتوحات مذکور و کیفیت وقوع آن بعز عرض رسانیدند و سرِ برادر قرایوسف که سپاه مظفرلوا درموقف وغا از تن جدا کرده بودند بیاوردند و بعد ازانکه مواد شروفساد قرا یوسف و دیگر مفسدان ازان دیار و بلاد انقطاع یافت امیرزاده ابابکر از سرِفراغت روی مرحمت ورافت بتدارک خرابي

آن مملکت آورد و باهتمام تمام رعایا
بعمارت شهربغداد و زراعت مزارع و مواضع قري و ولايات
آن مشغول ساخت ٭

گفتار در آمدن اميرزاده عمر از سمرقند و ذکر وقايعي که در اثناء تعمير بيلقان و حفر نهر آن روي نموده

اميرزاده عمرپسر شاهزاده ميرانشاه که در سمرقند بود و حضرت صاحب قران پيش ازين او را براى تفويض ايالت آذربيجان و توابع آن طلب فرموده بود در اراضي بيلقان برسيد و روز جمعه غره جمادي الاول سنه (ست و ثمانماية) که بحقيقت غره ماه جلالت و جاه واول سال سعادت و اقبال او بود بشرف بساطبوس فايز گشت و دران ولا نوکر چرکس پسر تومن از نهاوند آمد و سرِ ملک عزالدين حاکم لُر کوچک که درين مدت از جهالت و ضلالت دم از عصيان و مخالفت مي زد بدرگاه عالم پناه آورد و تقرير کرد که تنش را پوست کنده و بکاه آگنده آويخته است و عبرت ديگر متمردان و طاغيان ساخته و هم درخلال آن احوال شحنه عدالت حضرت صاحب قران مولانا قطب الدين قومي را که پيش ازين با عمل داران شيراز ازانجا آمده بودند بواسطه بيدادي که

با اهل فارس کرده بود ازانجمله هنگام توجه او بصوب اردوي کیهان پوي مبلغ سیصد هزار دینار کپکي باسم نثار و پیشکش از رعایا و محترفه ستده و مولانا صاعد همراه جماعت مذکور آمده صورت حال را بکلک عرض برلوح ضمیر منیر نگاشته خطاب فرموده یرلیغ لازم الامتثال ازموقف جلال صدور یافت که شیخ درویش اللهي او را بزاولانه ودوشاخه مقید ساخته باوجهی که بتغلب جهت نثار وپیشکش از مردم گرفته بشیراز برد وآن وجوه را بصاحبان حق باز رساند و ارغون نوکر او را که ضرری چند ازو بخلق رسیده بود از حلق بیاویزند و اگر برمظلومی جوری رفته باشد جبرحال اختلال پذیرفته اورا واجب دانند وخواجه ملک سمناني را جهت ضبط اموال شیراز روانه گردانید وحکم شد که مولانا صاعد نیز بازگردد وبرعایا رساند که هرظلم و زیادتي که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده ازپیش او بوده نه برحسب فرموده حضرت صاحب قران و چون احکام بنفاذ پیوست وجماعت مذکور بشیراز رسیدند ارغون را بدار برکشیدند وروز جمعه که جمهور خلائق شهر و ولایت در مسجد عتیق جمع شده بودند و زیر وبام جامع از خاص وعام پرشده مولانا قطب الدین را بازاولانه ودوشاخه در پای منبر سنگین بازداشتند ومولانا صاعد بربالای منبر برآمد

و سخنان حضرت صاحب‌قران بسمع خلایق رسانید و بزبان ظرافت بیت خواجه عماد فقیه را تغییر کرده باین عبارت ادا نمود * * بیت *

* اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان *
* که نزد مردم دانا گناه مولانا است *

و از اطراف و جوانب مردم جامع غلغلهٔ دعا و ثنا آن حضرت بمسامع سکان صوامع عالم بالا رسید و وجه سیصد هزار دینار کپکی که باز آورده بودند بمدت دو ماه بموجب خطوط قضات و امضاء مملکت و نویسندگان بی قصور و کسور بصاحبان مال رسانیدند و این ذکر جمیل بر صحایف لیل و نهار بتمادی روزگار یادگار ماند بعد از ان امیرزاده پیر محمد عمر شیخ مولانا قطب الدین را زاولانه و دوشاخه برداشته بسمرقند فرستاد *

گفتار در قشلاق فرمودن حضرت صاحبقران بقراباغ ارّان و ذکر احوالی که واقع شده

چون خاطر همایون حضرت صاحب‌قران از کار بیلقان فراغ یافت رایت نصرت شعار بعزم قراباغ روان شد و رای آفتاب اشراق بیشتر پرتو فرمان انداخته بود و درانجا جهت قشلاق قوریاها مرتب ساخته بودند و آماده و پرداخته بعد از وصول همایون قوریای خاص بمیامن نزول اجلال و تمکین

اختصاص یافت و شاهزادگان و نوییذان مواضع خویش را بعز نزول بیاراستند و سایر اتباع و لشکریان هریک بجای خود فرود آمدند و از شکوه شوکت آن معسکر محشر انبوه وکمال بسطت و حشمت مواقف ابهت و جلال زمستان قراباغ رشک بهار تازه شاخسار گشت با آن رونق باغ و راغ امیرزاده رستم که پیش ازین فرمان جاري شده بود که در قراباغ بقورلتای که ازبرای تفویض الوس هولاکوخان بامیرزاده عمر بفوز و ظفر منعقد خواهد شد حاضر گردد از راه قلاغي و سلقي آمده بعز بساطبوس مستسعد گشت و چون بسمع مبارک رسیده بود که اسکندر شیخي که باشارت حضرت صاحب قران بمحل خود فیروزه کوه و دماوند رفته بود آثار و علامات عصیان و ضلال بر صفحات اوضاع و احوال او ظاهر شده امر فرمود که امیر سلیمان شاه متوجه ري شود و رای بر تحقیق و تفحص آن حال گمارد و حکم شد که امیرزاده رستم نیز در کفایت آن مهم کمر موافقت و معاونت بسته دارد اگر اسکندر را خضر توفیق راهبر آید و از ظلمات ضلالت بیرون آمده باقدام بندگي و خدمتکاري پیش آید کام امید او را از چشمهٔ نوشِ عنایت و استمالت شیرین سازند و اگر در سیاهي تباهي و گمراهي بماند پیادگان قم و کاشان و درگزین و آن نواحي و سرزمین جمع آورده هر جا که باشد

از پی او بروند و بنیادش براندازند امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بامتثال امر مبادرت نموده بی توقف روان شدند و امیر شیخ ابراهیم حاکم شروانات ساوری بسیـــار آورده طوی عظیم ترتیب کرد و انواع پیشکشهای فراخور از جانور و غلام و کنیزک و جبا(١) و اسلحه و رخوت بعرض رسانید و یک هزار اسپ کشید و مجموع خواتین و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت را پیشکشهای گران مند گذرانیده وظیفـــه هواخواهي و خدمت گاري بجای آورد و دران ایام هرهفته به بهانه و هرچند روز بسببی جشنهای عظیم فرمودند و داد عیش و کامراني دادند و درانثناء این احوال از عراق عرب نورالورد پسر سلطان احمد را که نهال عمرش هژده سال در جویبار عداوت و خلاف نشوونما یافته بود بیـــاوردند و به تند باد حوادث زمان از پای درآمد و از جمله حالات دران ازمنه و اوقات سید برکه - علیه التحایا(٢) والبرکات - برسید صاحبقران پاک اعتقاد ستوده خصال از خرگاه و خیمه برسم استقبال بیرون فرمود و سید مشارالیه اقامت مراسم عزای شاهزاده محمد سلطان را دستار از سر برداشته آغاز زاري کرد حضرت

---

(١) در بعض نسخ بجای - جبه - (جیبا) و موافق لغت ترکي - جِبَّه - بمعني بکتر باید * (٢) در بعض کتب بجای - التحایا - (التحایات) اسمه

صاحب قران او را کنار گرفته بسیار بگریستند واز طرف ماوراء النهر از کش و سمرقند و بخارا و ترمذ و دیگر مواضع سادات و اکابر و ایمه و علماء و مشایخ مثل خانزادگان ترمذ و خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشي و پسران شیخ الاسلام کشي عبد الحمید و عبد الرحمن و دیگر بزرگان آن ممالک بدرگاه عالم پناه آمدند و بشرف تلاقي مفتخر و سرافراز و مستسعد گشتند و مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند وبهرگونه مواعظ و نصایح از قران و حدیث خاطر همایون را تسلي دادند و چون ضمیر الهام پذیر خاقان جهانگیر بزلال مقال اهل کمال از غبار ملال و کلال شسته شد و خاطر همایون را بتحقیق مسایل علمي و معارف دیني میلی تمام بود و هرروز بعد ازانکه رای منیر را از قضایای ملکي و مهمات سلطنت وعدل گستري فراغي حاصل آمدي و آخر روز فضلای اطراف و علماء اشراف در مجلس ارم مثال جمع آمدندی و بمباحث شریف و القاء مسایل شرعیه و بحث از لطایف علوم و حقایق اشیاء محفل آراستندی و از سوانح حالات که درتضاعیف آن اوقات وقوع یافت آن بود که نویسندگان دیوان کرمان مفرد اید کو کرده بودند و مبلغی تمام بنام او رقم زده این معني در زمان عمارت بیلقان بسمع حضرت صاحب قران رسیده و دردیوان اعلی به تفتیش آن

قضیه مشغول شده درین محل خدر معلی تومان[1] آغا که عم زاده آن حضرت بود و دختر او اغاچه درحباله ایدکو بود بمیان درآمد و آن معامله را بصد تومان کپکی آخر ساختند و ایدکو آن را قبول کرده ملتزم شد که وجه بخزانه عامره رساند و حکومت کرمان باز باو قرار گرفته رخصت انصراف یافت و حکم شد که چون بکرمان رسد برادرزاده او سلطان بایزید که او را هنگام توجه ایدکو بجانب اردوی کیهان پوی بجای او فرستاده بودند متوجه پایه سریر اعلی گردد و انوشیروان پسر بیان آغا را بتحصیل اموال آذربیجان به تبریز روانه داشت و پیرمحمد پولاد را که از امراء امیرزاده شاهرخ بود بحکومت ساری فرستاد و بیگ ملک آغا که حرم امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بود ازغزنین و قندهار احرام حریم جلالت و اقتدار بسته بدرگاه خلافت پناه آمد و سه پسر خالد و بوزنجر و سلطان مهدی که سلیل صلب شاهزاده مشار الیه بودند و هنوز در صغر سن همراه بیاورد و بسعادت بساط بوس فایز شده از نفایس اقمشه هندوستان و طرایف تبرکات و تنسوقات آن دیار پیشکش بسیار کشید *

گفتار در توجه شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ برحسب فرمان بصوب گیلان

(۱) در نسخه بجای - تومان - (پویان) است *

و چون ملوک گیلانات بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا
کرده بدرگاه سپهر اشتباه نیامدند غیرت پادشاهانه باعث
تصمیم عزم آن جانب شد ورای صواب نمای قراولان را
سر ایشان دریای قوجین و بلال و محمد برادر علي سلطان
تواجی و بایزید بورلدای و بهلول برلاس روان ساخت
و امر فرمود که در حدود گیلان بجنگل در آمده قشلاق کنند و
امیرزاده شاهرخ را فرمان داد که صوب گیلان را وجه
عزیمت ساختـــه با لشکر متوجه قزل یغاج شود شاهزاده
با متثال فرمان مسارعت نمود و فرزند ارجمندش امیرزاده
ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهان شاه و شیخ ابراهیم
و رستم طغي بوغا و سید خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امراء
تومان با لشکرها ملازم رکاب سعـــادت انتساب شاهزاده
بودند و چون بقزل یغاج رسیدند توقف نمودند و حکام گیلان را
استماع توجه عساکر گردون اقتدار بهرام انتصار سیلاب اضطراب
در خانه تمکن و وقار انداخت و مبلغـي عظیـــم برسم خراج
قبول کردند و شاهزاده کس فرستاد و آن معني را بعـــرض
استادگان پایه سریر اعلی رسانید و جمعي را بگیلان فرستاد که
اموال آنجا را تحصیل کرده بیاورند و سید رضی کیـــا که از
ولات ولایت دیالمه و گیلانات بشرف سیادت و فضیلتِ علم
امتیاز داشت و امیر محمد رشتي که از عظمـــاء ملوک آن

طرف بود پیشکشهای لایق مرتب داشته باتفاق متوجه شدند و دیگر حکام آن دیار هریک متعلقي با تحف و اموال بسیار ارسال نمودند چون براه نموني اقبال بساحه جلال رسیدند و به تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته پیشکش بمحل عرض رسانیدند و بزبان ضراعت و انکسار عرضه داشتند که ما بندگان مجموع در مقام خدمت گاري و طاعت گزاري یك دل و یک جهتیم اداء خراج و مال را دست سعي و اجتهاد کشاده ایم و امتثال اوامر و نواهي را کمر انقیاد و اذعان برمیان جان بسته حضرت صاحب قران ایشان را بصنوف خلع و تشریفات سرافراز گردانیده نوازشها فرمود و چون رضا کیا را سلسله نسبت طاهره بدودمان نبوت منتهي مي شد مراحم صاحب قران پاك اعتقاد خواست که تربیت او بنوعي فرماید که مجموع اهالي آن دیار ممنون منت او باشند از مال گیلانات که بده هزار من ابریشم که بوزن شرع قریب پانزده هزار من باشد و هفت هزار راس اسپ و سه هزار گاو مقرر شده بود آنچه رسد ولایت او و ازان امیر محمد بود نصفي و آنچه رسد باقي ولایات بود ثلثي باو بخشید و فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که محصلان وجوهات مذکوره آن مبلغ را ازیشان مطالبت ننمایند و رای صواب نمای ضبط قلعه کماخ را که درسرحد روم واقع است و محافظت آن را

درعهدهٔ شمس نامي که از خویشان امیرعباس بود مقرر فرموده او را با جمعي روانهٔ آن جانب گردانید واز جمله وقایعي که درقشلاق قراباغ واقع شد آن بود که سید برکه را مرضي طاري شد وهرچند اطباء حاذق بتدبیرات لایق و ادویه واشربه موافق درمعالجه آن سعي نمودند اصلا مفید نیفتاد وچون طومارِ اعمار آن یگانه روزگار به بند - کل نفس ذایقة الموت - رسیده بود نفس شریف او دعوت ارجعي الی ربک راضیة مرضیة - اجابت نمود وازین نشیمن تغیر وانقلاب بگلشن جنات عدن مفتحة لهم الابواب انتقال فرمود - رضي الله عنه ورضي هو عنه - خاطرعاطر حضرت صاحب قران ازحدوث آن واقعه بغایت متالم شد وعبرات حزن واندوه ازدیدهٔ مبارک باریدن گرفت وبعد از اعتصام بکریمه - انا لله وانا الیه راجعون - فرمان همایون بنفاذ پیوست که نعش او را باند خود نقل کرده بامانت بسپارند ودران محال عاطفت پادشاهانه ایالت ولایت همدان ونهاوند وورد جرد ومواضع لُرکوچك با تمام توابع ولواحق بامیرزادهٔ اسکندر رجوع فرمود *

ذکر آمدن حکام ماردین ووسطان وآش دادن جهت امیرزادهٔ مرحوم محمد سلطان

چون فصل زمستان بآخرانجامید سلطان ماردین ملک

عیسی با بسی تجملات و اسباب بدرگاه سلاطین پناه آمد و مخدره تتق عصمت را که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود بیاورد و ملک عزالدین شیر نیز از وسطان با پیشکشها و اسپان بسیار آمده بعز بساطبوس مفتخر و مستبشر گشت و زانو زده پیشکش کشید و فرمان قضا جریان صادر شد که تمام امراء و سرداران الوس هولاکو خان که در مواضع آذربیجان و عراق عرب متوطن اند هریک پسري یا برادري باکوچ بسمرقند فرستند و بجهت کفایت این مهم جمعـــي را نامزد فرمود که هر یك فوجي ازیشان را کوچانیده بسمرقنــد برند و چون ماه مبارک رمضان - الذي انزل فیه القــران در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان - طاب ثراه - یکسال گذشته بود جهت ترویح روح منـــوراو فرمان واجب الامتثال از موقف جلال بترتیب آش و اطعام فقراء و مساکین نفـاذ یافت سادات واشراف وعلماء وایمـه اطراف در مراتب اقدار خویش صفًّا بعد صفٍّ قرار گرفتند و بعد ازتقدیم مراسم ختمات و تلاوت آیات کلام الله موائد اطعمه گوناگون وانواع خورشها از حیز اندازه و قیاس بیرون بمحل صرف رسید وبدعوات صالحات مختتم گشت و مهد اعلی خانزاده از حضرت صاحب قران اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش شاهزاده را از مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علی نبینا و

علیه الصلوة و السلام بسمرقند نقل کند و دران ولا نشاط شکار از
خاطر بزرگوار صاحب‌قران کامکار سر برزده و بسعادت و اقبال *
سوار شده از آب ارس عبور فرمود و امراء عظام و سپاه
بهرام انتقام در صحراء اقتام جرگه انداختند * * نظم *
بیاراسته طوق یوز از گهر * بدان اندر افگنده زنجیر زر
سگان را جل از اطلس زرنگار * چو سگ شیرگیران شیرین شکار
بتخصیص رومی سگِ تیز تگ * که نبود دگرجا بآن گونه سگ
به هیکل هزبرِ قوی استخوان * به هیبت پلنگی گهِ کین دمان
به تندی خدنگی که یابد کشاد * ز شصتِ تهمتن بقصدِ سفاد
بهنگام صیدش چو شد گرم رگ * بر آهو صد آهو گرفته بتگ
چنان حمله آرد بشیرِ عرین * که شیری بر آهو کشاید کمین
شود عاجز از جنگ او بی‌درنگ * اگر شیرش آید بچشم ار پلنگ
و بعد از سه شبانه روز اطراف جرگه بهم پیوسته انواع و
اصناف چرندگان از وحوش و سباع و سایر جانوران چندان
جمع آمد که اگر وصف آن چنانچه راویان از دیده باز میگویند
نوشته شود البته بر مبالغه و اغراق محمول افتد * * بیت *
* جهان درجهان جانور فوج فوج *
* چو بحری که از جا در آید بموج *
و چون حلقه جرگه بر چرندگان نیک تنگ آمد و بآداب و
رسوم معهود که بتکرار اشارت بآن رفته قمارمشی کرده شد *

* نظم *

زنخچیر کوه و ز آهوی دشت * گرفتی ز اندازه اندر گذشت
زعَرم و گوزن و ز آهو جهان * بپرداختند آن دلاور مهان

و عقب فراغ از شکار سلطان کیهان میدان سلاطین شکار باردوی همایون مراجعت فرمود *

* بیت *

زفرّش فزوده سرورِ سریـــر * بعهدش جوان گشته گیتي پیر

والحمد لله العلي الکبیر - و همت صاحب قران دریا نوال اکابر و سادات و علماء و ایمه سمرقند وکش و بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر را از طرایف تبرکات دیار روم و افرنج از زر و اقمشه و رخوت وغیرِ آن بصلات وافر و انعامات متکاثر اختصاص بخشید و بانواع اصطناعات پادشاهانه از خلعتهای شاهوار و خیول راهوار و زر و استر وجواری وغلمان و غیرآن سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزاني داشت وایشان داعي و ذاکر و مثني وشاکر ببلاد و دیارِ خود مراجعت نمودند *

گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله

چون درین یورش ممالک شام و روم بحیطه تسخیر بندگان صاحبقران گیتي ستان درآمد و تمام مواضع این دو مملکت

وجب وجب فرسوده نعل مراکبِ تسلط واستیلاء سپاه مظفرلوا گشت و در تختگاه مصر سکه و خطبه بالقابِ همایون آراسته قبول اداء خراج ومال سال بسال زیور گردنِ اطاعت وانقیاد ساختند وبکرات باکفار گرج اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانیده بنیان مکنت وشوکت ایشان بیکبارگي انهدام پذیرفت * * بیت *

جهان را زچین داده تا زنگبار * به تیغش که برّنده بادا قرار

داعیه غزو بی دینان خطای سمیر ضمیر صاحبقران گیتي ستان گشت و اول بهار که جهان گیر فلک سریر شرقي انتساب آفتاب از منازل شتائی بمحل شرف و پادشاهي انتقال نمود و از رفعت مکانش روز مشرقي نژاد تاج وباج از هرجانب شب شامي اصل مغربی نهاد بستد وباطراف خویش افزود *

* نظم *

نسیمِ بهاري دراطراف باغ * برافروخت از لاله هرسو چراغ

صبا از ریاحین شده مشک بیز * بشاخِ چمن باد را آفت وخیز

خبر داده از گل بهرسو هزار * ثناءِ چمن خوانده بر شاخسار

رایت فتح آیت از قشلاق قراباغ نهضت نموده در چهار شنبه چهاردهم رمضان سنه (ست وثمانمایة) موافق بیجین ئیل روی توجه بمستقر سریر سلطنت ابد پیوند سمرقند فردوس مانند آورد وبرآب ارس جسر بسته بسعادت واقبال بگذشت ودر

علف زار کنار ارس بحوالي قريه نعمت آباد که از قرای نهربرلاس است از مستحدثات التفات همت عالي نهمت آن حضرت نزول فرمود و اميرزاده شاهرخ که برحسب فرمان واجب الاذعان بطرف قزل يغاچ رفته بود معاودت نموده بمعسکر ظفر قرين پيوست *

گفتار در تفويض فرمودن حضرت صاحبقران دين پرور ايالت الوس هولاکو خان را باميرزادة عمر

دران ولا برحسب فرمان اعلی خدام کامياب بترتيب اسباب طوی و تهيه جشن قيام نمودند و عاطفت پادشاهانه حکومت الوس هولاکوخان را باميرزاده عمر تفويض فرمود ويرليغ عالم مطاع بآل تمغای همايون ارزاني داشت که تمام ممالک آذربيجان باتوابع وضمايم و روم تااستنبول وشام تا مصر درحيطه حکم وفرمان او باشد وشاهزادگان که متصدي ايالت فارس و عراقين باشند بچار و قورلتای او حاضر شوند و امراء ولشکريان پدرش اميرزاده ميرانشاه را بوی داد ودران محل اميرزاده عمررا اجازت انصراف داد واميرجهانشاه را با چند امير مثل رستم اميرموسی و توکل يادگار برلاس و جنيد بورلدای و غيرهم باده هزار

سوار تبوزغال نامزد ملازمت او کرد و سفارش فرمود که از سخن و صواب دید امیر جهانشاه تجاوز ننمایند و شاهزاده مشار الیه را تاج و خلعت و کمر مرصع و اسپ با زین زر ارزانی داشت و تمام امراء را نیز بجامه و کمر سرافراز و نامور گردانید * * بیت *

* وز آغاز شهزاده بدرود کرد *
* تن خویش تار و برش پود کرد *

و امراء را نیز کنار گرفته روانه ساخت و امیر جهانشاه از الم حرمان دولت ملازمت درگاه عالم پناه بسیار بگریست و زبان حالش بفحوای اندوه فزای * * بیت *

* هنوز رایت شاهم ز چشم ناشده دور *
* دل از تصور دوری چو بید لرزان است *

مترنم گشت و رای جهان آرای حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان ماردین و ملک عزالدین شیر و کوستندیل گرج و تیزک و جالیق و بسطام همه را بخلعت و کمر نوازش فرموده ملازم رکاب امیرزاده عمر ساخت و او بصوب ییلاق الهتاق توجه نمود حضرت صاحبقران بعون تایید ملک دیان ازانجا کوچ کرد و شکار انداخته صید بسیار افگندند و بعد از قطع دو مرحله علف زار کنار آب اغلق که آنرا جای یلا رود گویند از فر وصول و نزول اردوی کیهان پوی رشک

روضهٔ مینو گشت و درانجا چند روز توقف افتاد و ماه مبارک رمضان بآخر انجامید و اول روز شنبه که مفتتح اسبوع جدید و غرهٔ عید سعید بود اقامت سنن و واجبات آن روز شریف وجهه همت پادشاهانه گشت و مولانا نظام الدین شبذی که از فضلاء بلاغت شعار روزگار بود و چندی از مآثر و مفاخر حضرت صاحب قران بکلک بیان نگاشته بقراءت خطبه عید و اقامت صلات اشتغال نمود و بعد از وظایف فرایض و نوافل صدقه و صَلات و مراسم جلایل مواهب و جزایل عطایا و صِلات جشن عید و سایر رسوم آن روز حمید بآیین شاهان با داد و دین مرتب و آماده گشت * بیت *

یکی جشن شاهانه شد ساخته * لوای جلالت بر افراخته
زبس شیره و خوان آراسته * مهیا شده هرچه دل خواسته

تتمه داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه که بجانب ری رفته بود

سبق ذکر یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه از برای تحقیق حال اسکندر شیخی برحسب فرمان متوجه ری شده بودند و چون بدانجا رسیدند اسکندر از تیرگی رای پای جسارت از جادهٔ مستقیم بندگی بیرون نهاده بود و در تیه ضلالت و جهالت سرگردان شده و قلعه فیروزکوه را

مستحکم ساخته پسر و خویشان خود را آنجا گذاشته بود و خود بکوهستان و جنگل چلادون و رستم دار گریخته شاهزاده بختیار و نویین نامدار در ظهران ري بیست روز توقف کردند و از پیادگان ري و قم و کاشان و ساوه و درکزین و آن نواحي دو هزار مرد جمع آوردند و از پی اسکندر روان شده رستم وار برستم دار درآمدند و قلعه نور را محاصره کرده به نیروی دولت قاهره بکشادند و ویران ساختند و درانجا ملک کیومرث پیش ایشان آمد و چون میان او و اسکندر مخالفت و دشمني بود برحسب قضیه الحرب خدعة او را بگرفتند و پیش اسکندر فرستادند و بزبان مصلحت و فریب پیغام دادند که دشمن ترا فرستادیم اندیشه بخود راه مده و بی توقف بیا * بیت *

* که نزدیک خسرو بعهد درست *
* همان بنده باشي که بودي نخست *
* تو عمری بخدمت بسر برده *
* میگفن درختی که پرورده *

اسکندر بعد از ظهور علامات عصیان یارای آمدن نداشت با کیومرث طریقه مصالحت و دوستي پیش گرفت و او را نیز ترسانیده از راه صواب بیندا خت و بایکدیگر عهد بسته باتفاق اظهار مخالفت کردند و در اوایل شوال که کنار آب اغلق مخیم

نزول همایون بود از پیش امیر سلیمانشاه کس آمد و خبر این واقعه بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانید حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال ازانجا روان شد و کس بخراسان پیش امیر مضراب فرستاد که بالشکر آنجا براه ساری و آمل متوجه قهر و انتقام اسکندر نکوهیده فرجام گردد و در جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ما وراء النهر برسید و اخبار امن و استقامت آن طرف بعرض همایون رسانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک را ازپیش بجانب ري

چون رایت نصرت شعار باردبیل رسید امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک و ازامرای هزاره پیرعلي سلدوز با جمعی ازپیش بری فرستاد و امرفرمود که از احشام خلج و اعراب که درحوالي ساوه وقم و کاشان و چرا و پراهان تا کرهرود می باشند لشکر جمع آورد و امیرزاده اسکندر را فرمان داد که توجه نموده بامیرزاده رستم و امیرسلیمانشاه ملحق گردد و حضرت صاحبقران ازاردبیل و میانه گذشته بسرجم نزول فرمود و درانجا امیر دولدای که در اونیک بود

احرام کعبه جلال بسته و از عقب بتعجیل رانده برسید چون سعادت بساطبوس دریافت مکارم اخلاق پادشاهانه او را جهت قدمت خدمت کنارگرفت و بصنوف نوازش مخصوص داشته خلعت وکمرداد و فرمود که اتفاق ملاقات دیگر معلوم نیست می باید که از احوال این جانب اصلا غافل نشوید احمد جلایر تاجیک مزاج افتاده واز و اندیشه نیست اما از قرایوسف ترکمان نیک با خبر باشید واورا وداع کرده بازگردانید ورایت فتح آیت ازانجا روان شده درپنجشنبه بیستم شوال سنه (ست و ثمانمایة) بسلطانیه رسید و آنجا محصلان که بتحصیل مال گیلانات رفته بودند بیامدند و بسی اموال از نقود واسپان و اقمشه تبرکات بیاوردند و درشنبه بیست ودوم ماه مذکور ازسلطانیه نهضت نموده بعد ازقط مراحل نروصول ونزول موکب ظفرقرین صحاری قزوین ر رونق خلد برین بخشید و چون امیرزاده ابابکر ازمراجعت حضرت صاحب قران آگاهی یافت ازاردبیل دواسپه بشتافت وازراه کلس بنه روز بصحرای قزوین رانده بعز بساطبوس ف گشت وامیر پیرحسین برلاس و امیر سونجک ملازم بود وبوسیله سرای ملك خانم و امیرشیخ نورالدین ازحض صاحبقران درخواست نمود که پدرش شاهزاده میرانش رخصت فرماید که دربغداد پیش او باشد عاطفت خسرو

ملتمس او را مبذول داشت و امیرزاده میرانشاه را کنار گرفته اجازت داد و چهارصد هزار دینار کپکي و صد سر اسپ با دیگر طرایف و نفایس انعام فرمود و شاه زاده مشار الیه بطرف سلطانیه باز گشت و چون رایت ظفر نگار از قزوین روان شده بسوق یلاق رسید امیرزاده ابا بکر را دویست سر اسپ و صد دست جبه[1] و صد هزار دینار کپکي انعام فرمود و فرمان داد که در عقب امیر سلیمان شاه رفته باتفاق روی جلادت بدفع اسکندر شیخي آورند وحرم شاهزاده شاهي ملک دختر حاجي سیف الدین را دجیل که از توابع بغداد است برسم سیورغال ارزاني داشت و او اجازت خواسته بطرف سلطانیه باز گشت وشاهزاده مشار الیه بعقبه طالغون برف کوفته بر آمد و در کجور بامیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه ملحق شد و ایشان درانجا رعایت حزم نموده خندق کندند و بشاخهاي درخت استوار ساختند و درانجا بیست روز توقف نمودند تا لشکر برسید و باز از موقف جلال حکم واجب الامتثال آمد که در عقب اسکندر بروند برحسب فرموده روان شدند و چون جنگلستان بود درختان انداخته راه مي کشادند و در کمرها که راهها خراب کرده بودند

---

(۱) در بعض نسخ بجای - جبه - (جیبا) است و موافق لغت ترکي جیّبه بمعني بکتر باید چنانچه چند بار گفته شد *

بچوبها و تختها راست مي ساختند و بدين طريق از پی اسکندر مي رفتند و در جست و جوی او بهر طرف مي شتافتند و از مخالفان هرکرا مي يافتند بقتل مي آوردند و رايت خورشيد اشراق از سوق يلاق نهضت نموده دريکشنبه غره ذي قعده بجلکا ی ری درآمد و مرغزار سارق قمش مخيم نزول همايون گشت ورای صواب نمای چهارپايان و اثقال زياده را براه ري و خوار روانه ساخت و بيگ ملک آغا حرم اميرزاده پير محمد با فرزندانش اجازت يافته بجانب غزنين و قندهار روانه گشت و حکم شد که امير شمس الدين عباس و ديگر امراء که نقل قراتاتار و خانه کوچان آذربيجان درعهده اهتمام ايشان بود مجموع از راه خوار و سمنان روان شوند برحسب فرموده از هر تومان يك ميرقوشون که موکل بود برجمعي از قراتاتار ايشانرا رانده متوجه شدند و امير شاه ملک که جهت جمع کردن لشکر از پيش آمده بود باردوي کيهان پوی پيوست و صاحب قران دريادهش دارا منش * مصراع

* آن زعدلش ملک و دين در نازش و در پرورش *

از مرغزار سارق قمش روان شد و چون بقلعه گل خندان که در دامن دماوند واقع است و ويران بود رسيد بنظر احتياط درآورده فرمان داد که آن قلعه را بگچ و سنگ عمارت کرده را معمور گردانند و ازانجا گذشته با لشکر آراسته از دماوند نه

عبور نموده بفیروز کوه رسید فیــروزه فیــروزي زیور خاتم سلطنت و جهانباني و جواهر آمال و اماني منتظم در عقود دولت و کامراني - ولله الحمد و المنة *

گفتار در فتح قلعه فیروزکوه

از قلاع معتبر که بمزید مناعت و محکمی مشهور است و وصف آن در کتب تواریخ مسطور و مذکور قلعه فیروزکوه است که بر فراز کوه عالي ساخته اند و حصار آن را در غایت حصانت و استحکام بر افراخته و پرداخته * * بیت *

* از محکمي است کوهی اندر فراز کوهی *
* در وی پناه جسته از پردلان گروهی *

چون رایت فتح آیت روز دوشنبه نهم ماه مذکور سایه وصول بفیروزکوه انداخت عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب را فروگرفتند و کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند بهادران پیش رفته سبها مرتب ساختند و بترتیب عراده و منجنیق و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و رعداندازان بداندازي درگرفته و شجاعت پیشگان هرباز‌ي از سرگرفته چون یك برج از حصار قلعه در دامن کوه برسر رودخانه کرده اند و باروی آن تا بالا برآورده مردم قلعه آب انجا برمي داشتند دلاوران لشکر منصور پیش رفته آب را پای کوه بگردانیدند آنچه دران موضع ماند بهرگونه

قاذورات و پلیدیها ملوث و مکدر ساختند اهل حصار از سر
اضطرار دست جسارت بجنگ و پیکار برکشادند و از بیم جان
دل بر مرگ نهاده بمدافعه و مقاتله بایستادند چون شب
درآمد از نوکران شاهزاده جوان بخت ابراهیم سلطان محمد
آزاد و شیخ بهلول بیان تمور آق بوغا با بهادری چند از کمرها
یک یک بقلعه کوه برآمدند و بپای بارو رفتند و چون
حصاریان آگاهي یافتند روان بشتافتند و بمنع و معارضه
مشغول گشته نیران محاربه وقتال اشتعال یافت و چندی
از بهادران که ببالا برآمده بودند زخمدار شدند و چون روز
شد سپاه ظفرپناه کورگه زده سورن انداختند و از اطراف
بکمرها برآمده آهنگ جنگ نیز ساختند مشاهده آن حال
پسر اسکندر شیخي و سایر اهالي قلعه را که از جمله سیصد مرد
دیو صفت مازندراني و سپاهیان جنگ جوی جنگلي بودند
درقلق و اضطراب افگند و از غایت دهشت و هراس جمعی
را پیش حضرت صاحبقران فرستاده بتضرع و زاري امان
خواستند مرحمت پادشاهانه فرستادگان را خلعت پوشانید
و نوازش فرمود و استمالت نموده بازگردانید و چون ایشان
بقلعه بازگشتند پسر اسکندر و متعلقانِ او که آنجا بودند بدرگاه
عالم پناه شتافتند و قلعه را تسلیم داشتند لشکر فیروزي اثر
بقلعه درآمدند و تمام ساکنان آنجا را بکوچ بیرون آوردند

وچنان حصنی بدان حصانت که ٭ ٭ بیت ٭

درو مردم ندیم ماه بودی ٭ ز رازِ آسمان آگاه بودی

از نیروی دولت قاهره بدو روز فتح شد و حضرت صاحبقران زنگي توني را با جمعی بکوتوالي قلعه بازداشت و روز دیگر چهارشنبه یازدهم بسعادت واقبال سوار شده مقدار نیم فرسنج براند و بمرغزاری فرود آمد حضرات عالیات سرای ملک خانم وتومان آغا را با شاهزادگان ارجمند امیرزاده الغ بیگ وامیرزاده ابراهیم سلطـــان وامیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص را روانه سمرقند گردانید و مجموع برحسب فرمان براه سلطان میدان روان شدند و رایت ظفرپیکر بعزم دفع اسکندر نهضت فرمود ودرین اثنا خبر آمد که قراتاتار یاغي شده اند وکیفیت این قضیه چنان بوده که یک کرن از تاتار که نقل ایشان درعهده خواجه تنکري بیرمش بود درظاهر دامغان دست غدر و طغیان از آستین عصیان و عدوان برآوردند و اورا زخمها زده بیند اختند و سرِ خود گرفتند و داروغاء کرني که بعد ازایشان مي آمدند تنکري بیرمش را که برهنه و زخمدار بی خبر افتاده بود بشناخت و از حیاتش رمقی مانده بود او را باندرون دامغان بردند که معالجه کنند واز استماع این خبر دیگر کرنها عزم گریختن کردند وچون امیر شمس الدین عباس واتلمش

وشاه ولي پسر سونجک و دیگر امراء قوشون که موکل کرنها بودند ازان حال آگاهي یافتند تیغ انتقام دران بی باکان شقاوت فرجام نهاده بسیاری ازیشان را نیست گردانیدند ازان جمله درانده رون و بیرون دامغان دو سه هزار کس کشته شد چنانچه از کثرتِ کشتگان راه برگذرندگان بسته ماند *

* نظم *

چو شد دیدهٔ بخت تاتار تار * هوس پود کردند و پندار تار
گلیمِ سیه بهر خود بافتند * رخ از صوب اقبال برتافتند
دلیري نمودند و یاغي شدند * که نفرین برایشان که باغي شدند
بشومي اندیشهٔ نابکار * بکشتند ازیشان فراوان هزار
زبس جیفهٔ کشته شد بسته راه * عقوبت برآرد نهالِ گناه

وچند فوج ازیشان بطرف جنگلهای استرآباد گریختند و دیگران را امیرشمس الدین رانده با خود ببرد و چون پرتو شعور صاحب قران بی همال برین احوال افتاد بیان قوجین و فاضل پسر سیف الملوک حاجي سیف الدین و دانه خواجه و رستم پولاد و قماري بهادر با پانصد سوار از عقب گریختگان روان ساخت که هرجا که باشند بایشان رسند وبعد ازان امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر برندق را با فوجی سپاه بفرستاد و ایشان برحسب فرمان تا بدامغان براندند وچون تاتار بعضی کشته شده بودند و بعضي گریخته و بیشتر

را امیر شمس الدین و داروغان برده بودند ازانجا بازگشتند و بموکب همایون پیوستند و بیان قوجین و دیگران که اول ایشان از پی گریختگان رفته بودند از بسطام گذشته و از عقبه لنکرود عبور نموده بجنگل مازندران درآمدند و در موضع قرانغان بکنار دریای قلزم بتاتار رسیدند و با آنکه ایشان پانصد مرد بیش نبودند و تاتار[1] کثرتی عظیم بی اندیشه ایشان جنگ کردند و به نیروی دولت قاهره غالب آمدند وکما بیش ده هزار خانه‌دار تاتار بدست آوردند و قریب هزار کس ازیشان بکشتند و بیان قوجین ازانجا متوجه درگاه عالم پناه شد و اغرق[2] که با حضرات عالیات بصوب سمرقند روان شده بود چون به بسطام رسیدند اغرق[2] امیرزاده شاهرخ جدا شده براه نیشاپور عازم هرات گشت سرای ملک خانم و تومان آغا با اغرق[2] بزرگ براه جاجرم و اسفراین برفتند *

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بچلاو

چون عادت و دار صاحب قران کامکار همواره چنان بود که درکفایت مصالح و مهمات ملک و ملت بنفس مبارک خویش التفات فرماید درین مجال عنان عزایم خسروانه بصوب استیصال اسکندر شیخی معطوف گشت و امیرزاده

---

(۱) در بعض نسخه بجای - تاتار - (قراتاتار) است * (۲) در بعض کتب بجای - اغرق - (اورق) است *

شاهرخ را که ظفرکردار ملازم بود اندک عارضه طاري شد فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امراء و لشکریانش برقرار با معسکر نصرت قرین باشند و او با ایچکیان خود بازگشته بهرات رود شاهزاده برحسب فرموده توجه نمود و موکب فتح آیین متوجه جانب چلاو شد وبا آنکه دران طرق و مسالک کوههای بلند سر باوج افلاک کشیده بود و درهای ژرف در پستي بمرکز خاک رسیده فراز و نشیب آن کوهسار ناهموار * بیت *

* کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *

* کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان *

در چند روز معدود طی کرده شد و چون عساکر گردون مآثر ببالای کوه چلاو برآمدند سکندر کافر نعمت از عجز و اضطرار فرار اختیار کرد و روی شقاوت و ادبار بجهنم دره نهاد *

* چون زوالي نعمتِ خود سر کشید *

* نیست عجب گر بجهنم رسید *

و رایت نصرت شعار در روز جمعه بیستم ذی قعده بچلاو رسید و چون اسکندر و اتباعش آن موضع گذاشته بودند و گریخته روز دیگر ازان محل کوچ کردند و دران راه دره ایست عمیق بسیار درخت که پیوسته آنجا ابر و میغ و بارندگي می باشد ودران دره آبی است بزرگ بغایت تیز که نه باسپ ازان

مي توان گذشت ونه بشناه واز غايت صعوبت ودشواری
راه بجهنم دره مشهور است و پلی که بر بالای آن آب
بسته بودند واسکندر ازان گذشته بود وآن را ویران ساخته
وچون حضرت صاحب قران آنجا رسید وعبور از آب متعذر
بود امر فرمود که پل به بندند عساکر دشمن گداز چوبهای
دراز را یك سر در خاك بند کرده دیگر سر پیش میداشتند
باز بران سر چوبی دیگر بمیخ وصل کرده پیش میداشتند تا
مقدار چوبی بلند پیش نماند بعد ازان چوبها انداختند و
بر بالای آن تختها میخ دوز کردند وچون پل بسته شد وراه
کشاده روز دوشنبه بیست وسیوم نخست چهل بهادر که
بقراولی مقرر بودند با پانصد مرد دیگر بگذشتند واز عقب
ایشان یوسف برلاس با قوشون توسقال بگذشت و بعد ازان
ید خواجه شیخ علي بهادر و ازپی او امیرزاده سلطان حسین
امیر شیخ نورالدین بگذشتند و ببالای کوه جهنم دره بر آمدند
جنگلها بریده راه مي ساختند و بطلب اسکندر مي شتافتند
حضرت صاحب قران از پل عبور نموده یکروزه راه برفت
ببالای پشته که درخت نبود نزول فرمود ودران ایام
تصل میغ وباران بود ودرین منزل سید اسمعیل کرسکاني
ز کرسکان که از قرای ترمذ است بدرگاه اسلام پناه آمد و
احراز دولت دست بوس همایون مستسعد گشت وقهرمان

جزم[1] صاحب عزم صاحب قراني لشکریان را دران جنگ
بجست وجوی اسکندر از هرطرف روان کرد و غجرجي ایش
سادات مازندران بودند واز قراولان که سابقا باین م
شتافته بودند دریای قوجین و شاد ملک برلاس و صدر برلا
و شیخ درویش اللهي و شیخ محمد قوجین و بیگک تمورقوج
وخداداد چوره و وفادار روز پنجشنبه بیست و ششم درمید
جنگل نزدیك کنار دریای قلزم باسکندر رسیدند و ش
درویش اللهي از خوف بازگشت بدان بهانه که یوسف برلا
را با جمعي از سپاه که ازعقب بمدد آمده بودند بتعجی
بیاورد و اسکندر با دویست پیاده و سي سوار از خویشا
خود بآهنگ جنگ از قیتول بیرون آمده بایستادند
قراولان لشکرمنصور که رسیده بودند بیست نفر بیش نبودن
وشجاعت و دلاوري اسکندر را که مرةً بعد اخری مشاهد
کرده بودند مي دانستند و در واقع او را بهادري و پهلواني
موروثي بود چه مشهوراست که قبیله او ازنسل بیژن اند ک
پدرش گیو بود ومادرش بانوگشسب دختر رستم چنانچ
فردوسي از زبان بیژن گفته * بیت *

* نیا شیر جنگي پدر گیو گرد *
* هم اکنون به بیني ز من دستبرد *

---

(١) دردوکتاب بجای - جزم - (حزم صایب) است *

با این همه قراولان از بیم بازخواست صاحبقران دل بر مرگ نهاده بایستادند که اگر قضای رسیده همین جای اولی وبامید دولت قاهره آن حضرت که از کثرتِ تجربه اعتماد بران داشتند دست جلات به تیر و کمان یازیدند اسکندر با سواران خود چند نوبت به نیزه حمله آوردند و ایشان پای ثبات فشرده تیرباران کردند و اسکندر را کاری ازپیش نرفت عاقبت اسکندر که تا در رکاب همایون بود عنان از لشکری نمي‌پیچید بشامت کفران نعمت از اندک نفری روی برتافت وپشت بهزیمت داد باآنکه غلبه از سوار و پیاده داشت * نظم *

* بکون و مکان چیزی از خیر و شر *
* ز کفران نعمت مدان شوم تر *
* ز کفران نعمت چه آید جز این *
* که نقصان عمراست وخسران دین *
* بکفران نعمت دلیري که کرد *
* که رخشِ حیاتش سکندر بخورد *
* سکندر که بُد رستمِ روزگار *
* ز کفران نعمت چنین گشت خوار *

وچون ازنیروی اقبال صاحب قران اسکندرنامور در زمان با غلبه لشکر ازان چند نفر هراسان شد وقیتول را گذاشته

بجنگل درآمد وبگریخت قراولان بجای خود بایستادند و
ندانستند که او بکدام طرف بیرون رفت ویوسف برلاس
وسیف الملوک وحاجي عبدالله عباس از عقب برسیدند
وبا قراولان باتفاق به قیتول اسکندر درآمدند ودست تسلط
بنهب وغارت برکشاده از اسپ واستر واقمشه و زر وغنایم
بسیار گرفتند وشب درانجا توقف نمودند وامیرسونجک
که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرسلیمان شا
بود وازپیش روان شده ازطرف دست چپ بیامدند
بایشان پیوستند * بیت

* چو شد روز و شب دامن اندرکشید *
* درخشنده آمد ز بالا پدید *

امیرسونجک ازطرف دست چپ بجانب کوه وجنگل روی
توجه بجست وجوی اسکندر آورد وبعم زاده او لهراسپ
و دیگرکسان او رسیده درپی کرد وامیرعلي پسر اسکندر
ودختر و زنان ومتعلقانش را اسیرگرفت *

گفتار درمحاربه امیرزاده سلطان حسین با اسکندر شیخی وناپدید شدن اسکندر

امیرزاده سلطان حسین وسید خواجه شیخ علي بهادر
با هفتاد مرد بقراولان رسیدند وخبر اسکندر از ایشان پرسیدند
وباتفاق درعقب او بجنگل درآمده روان شدند وچون از

روز نیمه بگذشت درمیان جنگل ستان و دریا کنار باسکندر رسیدند و با دویست پیاده و پنجاه سوار بود مجموع از بیم جان جنگ را آماده شده درمقابله بایسادند امیرزاده سلطان حسین برایشان حمله کرد و بطریق خدعه و فریب گریزان شد و چون مخالفان دلیر گشتند پیاده و سوار از جنگل بیرون آمده از پی ایشان بشتافتند وروان بازگشتند و با تیغ انتقام برسرایشان ریختند و بیشتر پیادگان را خون با خاک بیامیختند وازین جانب وفادار داد مردی و مردانگی داده او را نیزه برروی زده بودند و اسنان او ازضرب سنان بیرون افتاد وباوجود چنین زخمی بعد ازان جنگ بسیار کرد و نوکران امیرزاده سلطان حسین از چلاویان دو سوار فرود آوردند و اسکندر مقهور ومخذول بجنگل درآمده بطرف گیلان بدر رفت بعد ازان خبری محقق ازو نیامد بعضی گفتند بزیّ فقراء برآمده صورتِ فقر و غربت را حصارجان ساخت و جمعی گفتند دران بیشها جان شیرین بتلخی سپرد و امیرزاده سلطان حسین از دو نفر چلاوی که گرفته بود یکی را زنده مصحوب قزان درویش پیش حضرت صاحبقران فرستاد ومنزل همایون بالای آن پشته بود که سبق ذکر یافت وچون قزان درویش او را بیاورد آن حضرت احوال اسکندر بتفصیل ازو استفسار فرمود وامیرزاده

سلطان حسین ازانجا بازگشته بکنار دریای قلزم بامیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیرسلیمان شاه و امیرشیخ نورالدین که با لشکر غلبه بجست وجوی اسکندر می گردیدند دوچار خورده و باتفاق کنار کنار قلزم بطرف گیلان قریب سه فرسخ رفته فرود آمدند و امیر مضراب چاکو که برحسب فرمان بالشکر خراسان از راه آمل و ساری بطلب اسکندر شتافته بود بایشان ملحق شد [illegible] را [illegible] بودند مجموع درانجا جمع آمدند و چون اسکندر تنها نیم جانی بهزار مشقت بیرون برده بنوعی ناپدید گشت که دیگر اثری ازو پیدا نشد شاهزادگان و امراء ازانجا بازگشته بدرگاه عالم پناه آمدند کمال حمیت پادشاهانه ایشان را با آن همه کوشش که نموده بودند عتاب فرمود که چرا ازپی اسکندر نرفتید و امیرشاه ملک را با ایشان منضم ساخته همه را باز بطلب اسکندر بجانب گیلان فرستاد و ایشان یکشبانه روز درمیان جنگل ولای و زمینهای برنج کار برنج و زحمت بسیار برفتند و متصل از آسمان باران می بارید و زمین لای بود چنانچه محل فرود آمدن نمی یافتند دران حال از حضرت صاحب قران فرمان رسید که مراجعت نمایند برحسب فرموده بازگردیدند و رایت منصور از فراز پشته مذکور نهضت نموده و از آب جهنم دره

بپل گذشته در حوالی قلعــهٔ نور که از قلاع رستم دار است نزول فرمود عساکر منصور برادرزادهٔ اسکندر را با جمعی از اقرباء و نوکرانش که گرفته بودند پیش حضرت صاحب قران آوردند عاطفت خسروانه ایشـــان را مرحمت فرموده از سرخون ایشان درگذشت و بجان امان بخشید و شب هنگام از امیرزادهٔ ابابکر و امیرزادهٔ سلطان حسین و امیر سلیمانشاه خبر آمد که بکنار آب دره رسیده ایم و عبور ازان متعذر است و مارا استعداد پل بستن نیست امر عالی نفاذ یافت و محمد آزاد و توکل باورچي باسی کشتي بان جیحون مقدم ایشان اردو شاه برفتند و بازوی مهارت کشاده پل به بستند شاهزادگان و امراء و لشکـــریان از پل گذشته سعـــادت بساطبوس دریافتند و شب آنجا توقف افتاد و رایت فتح آیت ازانجا بصوب گیلان بطرف قلعه حرثی(۱) روانه شد و در جلکاء کلاره دشت رسیده چند روز توقف نمود و درین اثنا امیر غیاث الدین علي پسر سید کمـــال الدین را تربیت فرموده مملکت آمل را بجهت عداوت قدیم که میان ایشان و اسکندر بود بوی ارزاني فرمود *

گفتار در توجه رایت نصرت شعار بر سبیل ایلغار بجانب سریر سلطنت پایدار

(۱) در چهار نسخه بجای - حرثی - (هرسین) است *

چون از جزای کفران نعمت و نهیب آسیب سپاه گردون صولت اسکندر شیخی چون آب حیوان ناپیدا و گم نشان شد و هرکه باو منسوب بود از فرزندان و زنان و متعلقان و هرچه داشت از قلاع و اموال و چهارپایان و غیرآن در قید اسار و حوزه تصرف و اختیار اعوان و انصار دولت پایدار در آمد رای صواب نمای عزم توجه سمرقند جزم فرمود و شاهزادگان که ضبط و محافظت عراقین بعهده شهامت و صرامت ایشان قرار یافته بود و سید عزالدین هزارکری و برادرانش و سید علي مازندراني همه را بالباس خلعت اساس قدر و رفعت بلند گردانیده اشارت فرمود که هریک بولایتي که نامزد ایشان شده بازگردند و امیرسعید برلاس را ملازم امیرزاده رستم گردانید و امیر سونجک را ملازم امیر زاده ابابکر و برحسب فرموده امیرزاده اسکندر بهمدان و سید عزالدین بهزارکري و سید علي بآمل روانه شدند و رایت نصرت شعار از کلاره دشت نهضت نموده بعد از چند کوچ بولایت لار رسید درپای کوه دماوند که پادشاه ارغون دران موضع کوشکي ساخته است و حالیا بکوشک ارغون معروف است و روز یکشنبه بیستم ذی حجه ازانجا بسعادت و اقبال سوار شده با امراء و خاصگیان بتعجیل روان شدند روز سه شنبه بیست و دوم بفیروزی بفیروزکوه نزول فرمود و امیرسلیمان شاه را بخلعت

طلا دوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده بحکومت ري و فیروزکوه وآن نواحي باز داشت و بیان قوجین را که داروغاي ري بود اجـــازت ارزاني داشته بضبط قلعه گلخندان فرمان داد وازانجا براه سلطان میدان روانه شد و پنجشنبه بیست و چهارم ببسطام رسیده باحراز زیارت سلطان العارفین بایزید قدس سره مبادرت نموده استمداد همت کرده دست توفیق بافاضت نذور و صدقات برکشاد وحاکم استراباد بیرپادشاه که درین سفر هم عنان ظفر ملازم رکاب همایون بود و باجازت حضرت اعلي پیشتر باستراباد رفته بازدرین محل برسیـــد و پیشکشها کشید و ازجمله نه تقوز اسپ بود عاطفت خسروانه اورا خلعت داده بازگردانید وهم درانجـــا دانه خواجه که ازعقب تاتار رفته بود برسید وعزبساط بوس یافته صورت حال تاتار عرضه داشت فرمان شد که کلان تران ایشان را با بند همه را رانده بسمرقند برند و امر فرمود که داروغگان مواضع و ولایات ایشان را بدرقه کرده برسانند وصاحبقـــران سپهر احتشام همان روز ازبسطام روان شد وچون قریه جغز (۱) از وصول رایت نصرت شعار جنت آثار گشت حسن صوفي ترخان ازپیش امیرزاده شاهرخ آمد واستفسار نمود که درکجا ادراک دولت ملاقات افسرفرق مفاخرت ومباهات سازیم رای

---

(۱) دربعض نسخه بجای - جغز- (جغو) ودربعض (جغران) است *

صواب نماي او را بالاغ باز گردانيد که بتعجيل بيايد چنانچه
در کنار آب جغچران برسد حضرت صاحب قران بتعجيل روان
شده روز چهار شنبه غره محرم سنه (سبع وثما نماية) از نيشاپور
کوچ کرده بعشق آباد فرود آمد و روز جمعه سيوم مزار متبرک
جام را مخيم اقبال ساخت و بوظايف زيارت و استمـــداد
همت قيام نموده ازانجا روان شده برلب آب جغچران رسيده
نزول فرمود و اميرزاده شاهرخ از هرات برحسب فرمان توجه
نموده آنجا رسيده دولت تلاقي دريافته ديده اميد روشن
گردانيد و پيشکشها کشيد وهمت پادشاهانه تمام آن را بجماعتي
که ملازم رکاب همايون بودند بخشيد آقبوغا و قرا بوغاي جون
قرباني که در غيبت حضرت صاحب قراني انديشـــه فاسد
از جهل و ناداني بدماغ راه داده بودند و هندو شاه شيخ
هردو را درين محل بياورد باشارت شحنه قهر هردو را در
رباطي که آنجا است از حلق بياويختند و خواجه احمد طوسي
را جهت ضبـــط اموال و مفرد عمال خراسان تعيين فرمود
و او درمدت چهل روز دويست تومان کپکي از کارکنان و عمال
استحصال نمود و حضرت صاحبقران همـــان زمان روان شد
و اميرزاده شاهرخ را که بمشايعت رکاب سعادت انتساب
مي آمد اجازت انصراف داد و کنار گرفته باز گردانيد
و چون بکرلان رسيد به نزديك رباط برسر چشمه نزول فرمود

وتمور خواجه آقبوغا که از سمرقند باقامت رسم استقبـــال استعجال نموده بود دران محل برسید و نه سر اسپ راهوار کشید و ازانجا روان شده بکنار آب مرغاب فرود آمد و مردم ازداروغای جیجکتواباق تلبه شکایت کردند درحال از موقف جلال فرمان لازم الامتثال بنفاذ پیوست واورا پای سوراخ کرده سرنگون بیاویختند وازانجا به تعجیل راند ودراثنای راه حکام وداروغکان ولایات وکلان تران الوس واحشام از اطراف پی درپی میرسیدند واسپان می کشیدند وملازمان بختیاراسپان مانده را درراه می ماندند وبران اسپان سوار شده بتعجیل میراندند ورایت نصرت شعار بلنگر شیخ زاده بایزید رسید وازانجـــا نهضت نموده واز اندخود ودکه رآب دره کرگذشته بعلیاباد فرود آمد وازانجا روان شده بقرب قریه آدینه مسجد نزول فرمود بزرگان بلخ برسم استقبال پیش آمدند وحضرت صاحب قران را بضراعت نیاز نمـــاز برده باقامت وظایف دعا وثنا قیام نمودند وآنحضـــرت بسیاه گرد رسیده نزول فرمود وازانجا توجه نموده از جیحون بکشتی بگذشت ودر ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک نزول فرمود وخانزاده مشارالیه مراسم طوی بتقدیم رسانیـــده پیشکش کشید وازانجا روان شد واز قهلغه وجکدالیک عبور فرموده موضع دول برچی محل نزول همایون شد وازانجا

بکش رانده آق سرا از یمن مقدم فرخنده غیرت فردوس اعلی گشت و بی توقف بمزار متبرك شیخ بزرگوار شمس الدین کلار[1] شتافته استمداد همت نمود و زیارت پدر سعید و امیرزاده جهانگیر و سایر فرزندان و اقرباء دریافت و ازانجا سوار شده و از عقبه کش گذشته بباغ تخت قراچه فرود آمد و ازانجا بباغ قراتوپه در قصر جهان نما نزول فرمود و دران محل خواجه یوسف وارغونشاه امیرزاده قید و پسر امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را بدرگاه عالم پناه آوردند و عز زمین بوس دریافته نثار کردند و پیشکش کشیدند و مهد اعلی تکل خانم نیز با تمام خواتین امراء باستقبال شتافته سعادت تقبیل حاشیه بساط جلالت مناط دریافتند و برسم نثار قیام نموده خلعتها و تقوزها بعرض رسانیدند و چون صاحبقران گیتی ستان چنان بتعجیل رانده بود که مردم از قرب وصول موکب همایون تا غایت آگاه نبودند درین محل سادات و قضات و اکابر و اعیان شهر مجموع بیرون شتافتند و بعز بساطبوس استسعاد یافتند *

گفتار در وصول موکب ارجمند سعادتمند بدارالسلطنة سمرقند

صاحب قران گیتی کشا از قصر جهان نما بسعادت سوار

---

(۱) در بعض نسخ بجای - کلار - (کلال) است *

شده درمحرم سنه (سبع و ثمانمائة) بسمرقند در باغ چنـــار نزول فرمود و ازانجا بشهردرآمده بمدرسه شاهزاده سعید محمد سلطان که تا غایت که ساخته بودند عزملاحظه آنحضرت نیافته بود فرموده رسم زیارت اقامت نمود و بباغ چنار آمد و خاطرعاطرپرتونشاط بر بسطِ بساط عشرت و انبساط انداخت و چون حضرات عالیات و شاهزادگان که با اغرق از فیـــروز کوه پیشتـــرروان شده بودند و برحسب فرموده براه باورد وماخان و مروتوجه نموده هنوز نرسیده بودند کس بتعجیل فرستاد که بشتابند و هرچه زود تر بیایند و مهـــد اعلی تومان آغا از گذار قریه آمویه عبور نموده بمرغزار بخارا رسیده بود و فرود آمده که فرستاده حضرت صاحب قران برسید و چون سرای ملك خانم هنوزنرسیده بود سه روز درانجا توقف نمود تا خدرمعلی مشارالیها برسید و دران محل اغرق گذاشته بتعجیل ازپیش روان شدند و به وابکنت راندند و ازانجـــا کوچ کرده و از رباط ملك گذشته بمرغزار چهـــار منار فرود آمدند و ازانجا بتاتکنت بکوچه ملك آمدند ودرانجا ساوری درمیان بود و آش کشیده که بازکس آمد که بتعجیل بیایند روان سوارگشته استعجال فرمودند و بسمرقند شتافتـــه ازعز تلاقی حضـــرت صاحب قرانی بمراقی سعــــادت و کامرانی صعود نمودند و سرای ملك خانم بباـــغ چنـــار فرود آمد

و نومان آغا بباغ بهشت و حضرت صاحب قران بآنجا نزول فرمود و از فرقدوم فرخنده بحقیقت باغ بهشت شد و چون از یورشي که بعضي نتایجش فتح تمام ممالک شام و مصر و روم بود رایت نصرت شعار در غایت استعلاء و اقتدار بمستقر سریر سلطنت پایدار مراجعت نمود برحسب عادت روزگار مولع برزوال و انتقال جای آسیب عین الکمال بود نیل ملال برجمال حال کشیده آمد و مزاج مبارک از نهج اعتدال انحراف پذیرفته اندک مرضي طاري شد و بعد از یک هفته ازدارو خانه - واذا مرضت فهو یشفین بشفا مبدل گشت و بعد از صحت مسند ابهت و جلال بباغ شمال انتقال یافته چند روز بدولت و اقبال توقف افتاد و درانجا بجهت فرزندي که از بیکسي متولد شد تمام آغایان و شاهزادگان و نوبینان جمع آمده جشني پادشاهانه مرتب گشت و بعد ازان باغ بلند از شکوه مقدم ارجمند فردوس مانند شد و ازانجا روح آسا که پرتو حیات و بقا برقالب اندازد بداخل سمرقند درآمد و خانه شاهزاده سعید محمد سلطان - خص بمزید الرحمة والرضوان - بکرامت نزول همایون اختصاص یافت و فرمان شد که متصل بمدرسهٔ که معمار همت شاهزاده مشار الیه انشاء کرده گنبذي جهت مرقد منورش بسازند برحسب فرموده در پیشگاه ساحه خانقاه متصل بصفه

جنوبي قبه فلک مثال برافراختند و ایزاره آنرا از رخام منقش بزر و لاجورد مرتب ساختند و سردابه از برای مدفن مغفرت معدن پرداختند وخانه چند که در حوالي آن بود ویران ساخته باغچه بهشت آیین ترتیب کردند و مطرح انوار الهامات حقاني یعني ضمیر منیر حضرت صاحب قراني پرتو اعتناء و اهتمام بر استکشاف احوال خاص وعام انداخت و بغور قضایای رعایا و زیر دستان رسیده مجروحان زخم عدوان و تعدی را بمراهم مراحم بی دریغ بنواخت و چون بمسجد جامع که از مستحدثات آن حضرت است گذار آورد درگاه آن که در مدت غیبت آن حضرت برآورده بودند درنظر همت بلند کوچک و کوتاه نمود امرعالي صدور یافت که آن را خراب سازند وکشاده تر و بلندتر ازان اساس اندازند وبرافرازند و خواجه محمود داود بواسطهٔ تقصیری که درتوسیع وترفیع درگاه مذکور کرده بود درباز خواست افتاد و درمدرسه سرای ملک خانم که درمقابل جامع واقع است نزول فرمود وجهت استحکام مباني معدلت ونصفت عمل داران وبتکچیان را گرفته و بند کرده درمعرض خطاب وعتاب آورد وبعد از سوال و جواب هرکه ازو خسراني بکسی وضرری بدیگری رسیده بود ادبهای بلیغ دید و عقوبتها بسزا کشید و ازانجمله محمود داود ومحمد جلد که از عظماء نویسندگان بودند ودرمدت غیبت

رایت نصرت شعار متقلد امر وزارت هردو را بکان گل در اثناء طوی که بعد ازین شرح داده خواهد شد بحلق برکشیدند و صاحب قران عالي مکان از مدرسه مذکور بباغ چنار فرمود و ایلچي ایدکو از دشت آمده دران محل بوساطت امراء سعادت زمین بوس دریافت و شونقـار و دیگر بیلاکات که آورده بود بگذرانید و پیغـام ایدکو که مضمون آن اظهـار مطاوعت و انقیاد بود بعرض رسانید حضرت صاحب قراني ازانجا آهنگ باغ دل‌کشا فرمود چند روز آن روضه دل فروز مشمول میامن نزول همایون بود و دران اثنا از پیش فرمان‌ده ممالک افرنج ایلچي رسید و بسي تحف و هدایای فاخر و انواع تبرکات و تنسوقات نادر بموقف عرض رسانید ازانجمله پرده‌ها بود که درنقوش آن صورت گري بنوعي یافته بودند که اگرکلک ماني همچنان برلوح ارژنگ (۱) جاري بودی از طرح نظیر آن تصویر بصد گونه قصور و تقصیر موسوم گشته و شرمساري کشیدی و پیش ازین فرمان قضاجریان صدور یافته بود که درباغي که بامر واجب الامتثال درجنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هریک از چهار دیوار آن قریب هزار و پانصد گز شرعي بنایان مصر و شام باهتمام تمام

---

(۱) در اکثر نسخ موجوده بجای « ارژنگ » (ارتنگ) است •

درمیان آن قصری پادشاهانه بسازند و درین ولا عمارتِ آن باتمام پیوست قصری که از مجموع نظایر و اخوات که باشارت حضرت صاحب‌قران در دیگر بساتین و باغات ساخته و برافراخته بودند بزرگ‌تر بود و چون زینت عمارت شام از رخام می‌باشد و آب روان در اماکن و مساکن آن دیار عمومی تمام دارد بنایان آن طرف در سنگ‌تراشی و فصوص کاری و اختراع فوارات جاری بغایت ماهر میباشند کاری که خاتم‌بندان در آبنوس و دندان و غیرآن می‌کنند ایشان در دیوار و فرشِ عمارات از سنگهای الوان بهمان خوبی[1] و نازکی می‌سازند لاجرم از سنگ مرمر درداخل آن قصر بدیع پیکر کارهای لطیف کرده کمال حِذق و مهارت خویش بنمودند و از ترتیب فواره بسیار نزاهت و طراوت آن بیفزودند و عمله فارس و عراق ظاهرش را بکاشی‌کاری درغایت لطافت و استواری بپرداختند حضرت صاحبقران بمبارکی و طالع خجسته بآنجا فرمود و بندگان کامیاب برحسب اشارت علیه بترتیب طوی قیام نمودند و جشنی خسروانه مشتمل برجمیع مشتهیات و مستلذات مهیا و آماده گشت و شاهزادگان و خواتین و امراء رسم تهنیت ونثار بتقدیم رسانیدند و دران طوی ایلچیان افرنج حاضر بودند و بهره‌ور ه

---

(۱) در اکثر نسخ موجوده بجای - خوبي - (خردي) است ه

* مصراع *

* که خس نیز در بحر یابد گذر *

گفتار در قرلتای حضرت صاحبقران دریا دل و ترتیب طوی بزرگ از برای تزویج شاهزادگان در کان گل

چون مجموع ممالک روی زمین در نظر قدر صاحبقران سعادت قرین مختصر می نمود همت عالي نهمت آن حضرت روا نمي داشت که تا تمام معموره عالم بحوزه تسخیر و تصرف درنیاید در یک محل اقامت فرماید و باستراحت و آسایش گراید لاجرم درین ولا که مستقر سریر سلطنت بفر قدوم همایون مشرف و مزین بود صواب آن دانست که پیش از انکه رایت فتح آیت بعزم غزو بی دینان خطای باز نهضت نماید مقتضای فرموده ـ تناکحوا توالدوا تکثروا ـ علی قایله شرایف الصلوات وکرایم التحیات - نسبت با جمعی از شاهزادگان بوقوع پیوندد فرمان قضاجریان نفاذ یافت که بترتیب طوی قیام نمایند و باطراف و اکناف خبر فرستند که حکام و سرداران و سایر اشراف و اعیان بقرلتای حاضر شوند *

* نظم *

بفرمود سلطان صاحب قران * که اعیان عالم کران تا کران

بیایند یک سر سوی جشن سور * که هنگام عُرس(۱) است و وقتِ سرور
طلب کرده اشراف ایام را * ندا داده هم خاص و هم عام را
و از شاهزادگان چنگیز نژاد تایزي اغلن و تاش تمور اغلن
عرضه داشتند که چون قورلتای مي‌شود اگر فرمان باشد
امیرزاده پیر محمد از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان
بیایند حضرت اعلی فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن
شاهرخ مصلحت نیست چه تمامي عراق و آذربیجان را پشت
اعتضاد و استظهار باو قویست و کس بطلب امیرزاده پیر محمد
روان گشت و کان گل بتعیین محل سور موفور السرور اختصاص
یافت در یکشنبه غره ربیع الاول سنه (سبع و ثمانمایة) مطابق
بیچین ئیل از فر نزول همایون فردوس آیین شد * * نظم *

* بلندي و پستي و صحرا و دشت *
* بنزهت چو روضات جنات گشت *
* خسک لاله شد سنگ لعل و گهر *
* گیا کیمیا گشت و شد خاک زر *
* ز نزهت شده کان گل کان گُل *
* زمانِ خزان رشک دوران گل *
* زده خیمهای بریشم طناب *
* درو فرش زربفت بیش از حساب *

---

(۱) در مه نسخه بجای - عُرس - (عیش) دیده شد *

* همه پردها دیبهٔ شوشتری *
* همه فرشها سُندس و عَبقری *
* چنان نقشها کرده بروی نگار *
* که نقاش چین گشته زو شرمسار *

جهت منزل خاص چهار سرا پرده پیرامون هامون درکشیده و خرگاه دویست سری * بیت *

سراسر مزین بزر و گهر * ز اوجِ ثریا برآورده سر
سر از اوج ماه و خورگذرانیده *
* بیت *

سرا پردهٔ شاه و دربانِ او * تو گفتي بهشت است و رضوانِ او

و دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخمل هفت الوان بوده بطنابهای ابریشمي وستونهای منقش با قفیزهای زرین حشري گران از فراشان بیک هفته برپای کرده بودند وسعت سایه اش گنجایش استظلال قریب ده هزار کس داشت * بیت *

سپهري بصنعت برافراخته * جهان درجهان سایه انداخته

ومجموع شاهزادگان بی‌همال و نوینان با ابهت و جلال هریک باستقلال سرا پرده و بارگاه و خیمه و خرگاه * بیت *

بامرِ شهنشاه عالم پناه * دران جشن گاهِ بهشت اشتباه

برافراشته بودند وبا سایه بان آسمان برابر داشته * بیت *

کران تا کران زیر چرخِ کبود * سرا پرده و خرگه و خیمه بود

ز رفعت بگردون برابر خیام * ستونهای آن خیمها سیم خام
بگسترده فراش صد گونه فرش * زبهجت زمین گشته مانند عرش
و تمام حکام و کلان تران و سایر خلائق از اطراف و اکناف ممالك جمع آمدند و اطنبه خیام انتظام و احتشام برحسب کام و مرام درهم کشیدند *

* نظم *

منازل ز لطفِ قِباب و خِیام * شده رشک روضات دارالسلام
خلایق ز هرسو فراز آمده * همه خوش‌دل و عیش‌ساز آمده
زهرشهر مردم بذوق و سرور * رسیدند بهرِ تماشای سور
زچین وزسقلاب وازهند وروم * هم از زابل آن مرز آباد و بوم
ز مازندران و خراسان وفارس * زبغداد و شامِ مبارک اساس (۱)
زایران بلاد و زتوران زمین * ز هر بقعه کان هست مردم نشین

و ازجمله واردان دران ولا منکلي بوغای حاجب که ازامراء ملک الظاهر برقوق بمزید فصاحت و دانش و تحلّي بصنوف فضایل از حفظ کلام الله و وقوف بر بسی فواید ولطایف ازفنون علوم و میل بمشرب اهل تحقیق و غیرِ آن امتیاز داشت و منشي درین شهادت ازجرح - هل صاحبت معه - ایمن است از پیش پسر مشار الیه الملک الناصر فرج که

---

(۱) در بعض نسخ بجاي - اساس - (اسارس) است واگر درکدامي نسخه بجاي فارس فاس یافته شود البته مقابل اساس تواند شد *

صاحب تخت مصر بود برسم رسالت برسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و صنوف اقمشه فاخر و سایر تبرکات و تنسوقات آورده بعز عرض رسانید و از جمله زرافه که از بدایع صنع آفرید گار است - جل و علا - و نه شترمرغ علاوه سایر نوادر بود و امیرزاده خلیل سلطان که در ترکستان بود توجه نموده برسید و بسعادت بساطبوس فایزگشت و امراء نامدار و سروران عالي مقدار مثل یادکار برلاس و بیردي بیگ و خداداد حسیني و داد ملک برلاس و پیر محمد طغي بوغای برلاس و سعادت تمورتاش و دولت تمور تواجي وغیرهم بدرگاه عالم پناه شتافتند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر دریافتند * * نظم *

امیران و گُردانِ با فرو جاه * بزرگانِ لشکر سرانِ سپاه

ز هرسو بدرگاه شاه آمدند * پرستندهٔ تاج و گاه آمدند

امیرزاده پیر محمد برحسب فرمان که باحضارِ او صدور یافته بود از غزنین بیامد و بتقدیم وظایف الجامشي مبادرت جسته حضرت صاحب قران او را کنار گرفت و از تذکر مصیبت برادرش امیرزاده محمد سلطان مصدوقه *

* مصراع *

* هرگه که بسوزد جگرم دیده بگرید *

بظهور پیوست و بزبان عطوفت پرسش نموده تسلي فرمود

و شاهزاده باقامت رسم نثار و پیشکش و نقوز چنان و چندان
که سزد و باید قیام نمود روز دیگر چون از فیض احسان جمشید
خورشید گیتي پوشش تیرهٔ تار و پود و اللیل اذا عسعس
انداخته حله زر بفت و الصبح اذا تنفس در پوشید مراحم
پادشاهانه او را خلعت طلادوز و کلاه و کمرارزاني داشت
و نوکرانش را نیز جامه پوشانید و مجموع از کسوت سیاه و لباس
سوگواری بیرون آمدند و در خلال این احوال خواجه احمد
طوسي که برحسب فرموده بمفرد عمال خراسان مشغول بود
برسید و وجوه مفرد و خزانه خراسان با تقوز و پیشکش فراوان
بمحل عرض رسانید و چون دران هنگام خاطر همایون حضرت
صاحب قران متوجه مسرت و شادماني بود - و حکم الاصل
یسری في الفروع - فیض فرحت و سرور عموم یافته بود و پرتو
خرمي و نشاط بر خواطر اکابر و اصاغر افتاده(۱) و از جمله اصناف
محترفه و پیشه وران دست هنر بآذین بستن کشاده بودند
و هر طایفه درخور شغل خویس تعبیهای لطیف طریف اختراع
نموده * نظم *

* بر انگیختند اهلِ هر پیشهٔ *
* سزاوار کارِ خود اندیشهٔ *
* ز هر صنف مردم وضیع و شریف *

(۱) در اکثر نسخ بجاي - افتاده - (تافته) است *

* جدا بسته آذین بطرزِ لطیف *
* جواهر فروشان بائین وفر *
* بیا ویختہ شدّهای(۱) گهر *
* بیاراسته کلهٔ شاهوار *
* زهرگونه گوهرفزون ازشمار *
* زیاقوت رمانی ولعل ناب *
* زنا سفته و سفته دُرّخوش آب *
* دگرها چگویم که نفگند(۲) چشم *
* کسی سوی بلور و مرجان و یشم *
* زعقدِ گهر شد ثریا خجل *
* زدرهای پاکیزه جوزا خجل *
* ز آرایشِ زرگرِ پر هنر *
* شده کان گل کان زر سربسر *
* زبس خاتم و یاره و گوشوار *
* عروسي جوان شد کهن روزکار *
* بجای که ماوای بزّاز بود *
* جهان را درِ خرمی باز بود *
* بتدبیر آن زمرهٔ ارجمند *

(۱) در بعض نسخ بجاي « شدهاي - (عقدهاي) دیده شد *
(۲) در بعض نسخه بجای « نفگند » (بفگند) ببای زایده است *

* شده افراخته چار طاقِ بلند *
* گرفته همه زیر و بالای آن *
* بدیبای استبرق و پرنیان *
* بگسترده دروی بساطِ حریر *
* شده خوب رویان دران جای گیر *
* همه مطربانِ نوازنده ساز *
* ز آوازِ شان زهره در اهتزاز *
* همه بلبل آواز و طوطي سخن *
* بعشوه ربوده دل از مرد و زن *
* همه سروِ قد و همه ماه روی *
* غزل خوان و گوینده و بذله گوی *
* بهر صنفی از مردمِ پیشه ور *
* بیاراسته چار طاقی دگر *
* شده هریکی مجمعی دل کشای *
* ز خورشید رویان الحان سرای *
* ز هرگونه ساز و ز هرگونه ناز *
* نظر باز مسکین(۱) بعرضِ نیاز *
* شده پستهٔ مه وشان پر شکر *
* ز هرطُرفه رودي سرودي دگر *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - مسکین - (مي کن) است *

* ازین سان کما بیش صد چارطاق *
* سر افراخته سوي این نه رواق *
* بدوران گروهِ فواکه فروش *
* بسرنا وطبل و غریو و خروش *
* سهی سروِ قدان نوخاسته *
* سَبَد ها بهر میوه آراسته *
* ازان هریکی بوستانِ دگر *
* بصد لطف و چستي[1] نهاده بسر *
* به و پسته و لوز و امرود و سیب *
* بترتیب و آیین پذیرفته زیب *
* همان کرده درباب زینت گري *
* که در رشتهٔ در کند جوهري *
* کشاده در و نار خندان دهان *
* چو درجي که یاقوت باشد دران *
* چه گفتم نه درجي ز زر مجمرے *
* فروزنده هر دانهٔ اخگرے *
* ز بوی فواکه بنزدیک و دور *
* معطر مشامِ همه خلقِ سور *
* فواکه بآیینها داده زیب *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - چستي - (حسني) است *

* فروزان و رخشنده و دل فریب *
* دگر جمع قصاب در طور خویش *
* گرفته بسی شیوهٔ طُرفه پیش *
* بصنعت شده آدمی گوسفند *
* کشیده بسر پوستی بی گزند *
* بزانِ سخن گوی با شاخِ زر *
* روان گشته اندر پی یک دگر *
* بظاهر بز آسا ولی در نهان *
* پری وار برده دل از انس و جان *
* پری دارد این خو که گه گه بفن *
* مبدل کند صورتِ خویش تن *
* پری چهرگان هم بصورت شدند *
* گه از جنس فیل و گهی گوسفند *
* بدین شیوه هم پوستین دوز چست *
* گهی یوز شد گاه شیری درست *
* ز هر جانور پوست کرده برون *
* چو جان کرده خود را نهان در درون *
* برآورده خود را بشکل و برنگ *
* چو روباه و کفتار و ببر و پلنگ *
* بصورت دد اما بمعنی پری *

* بتن وا ممان تا ز جان برخوري *
* چگویم ز تولاف[1] کان موشکاف *
* روان ساخته اشتري بر گزاف *
* ز چوب و ني و ریسمان و پلاس *
* بصنعت فگند اشتري را اساس *
* درو شد نهان تا نماید عیان *
* هنرهای خود را بخلقِ جهان *
* به بیني چو پرده بر افتد ز پیش *
* که صانع نهان گشته در صنع خویش *
* همین حکم دارد جهان سربسر *
* بچشمِ بصیرت درو کن نظر *
* جهانجمله هیچ است و هستیکه هست *
* نهان است از چشمِ صورت پرست *
* ازو دان وزو بین بچشمِ خرد *
* همه نیك و آن هم که خوانیش بد *
* ازو گفتم اما تو آگاه باش *
* مبین غیر و جویای الله باش *
* کنون تا نگردد سخن بس دراز *
* ز لواف کردم بتدّاف باز *

---

(۱) در اکثر نسخ بجای - زتولاف - (ز لواف) است *

* که بر ساختند از کمالِ هنر *
* ز پنبه بسي مرغ با بال و پر *
* بنای مناره ز خشت و گل است *
* مناره ز محلوج بس مشکل است *
* به بین حسن تدبیر کایشان منار *
* ز محلوج و ني کرده اند اختیار *
* مناري که ایشان بر افراختند *
* فلك را مگر نردبان ساختند *
* مناري چو سروِ قدِ دلبران *
* که باشد ز جائی بجائی روان *
* سرا پاش زیبا و منقوش بود *
* ولیکن تنش قطن منفوش بود *
* برو لکلکي کرده دایم قرار *
* که او داشت نسرِ فلک غمگسار *
* وگر پرسي از مردمِ چرم گر *
* بُد آیین ایشان طریقِ دگر *
* بر آورده دستِ هنر ذوفنون *
* دو هودج روان بسته بر یک هَیون *
* چو شد هودج و اشتر آراسته *
* در آمد بهودج دونو خاسته *

* بچستي و چالاكي و زيب و فر *
* دل آرای تر هر یکی زان دگر *
* ز رخسار هر یك شده مه خجل *
* ولی غمزه شان آفتِ دین و دل *
* گرفته بکف هر یکی پوستی *
* بهر دم دلي برده از دوستي *
* بآن پوست بازي كنان پاي كوب *
* ز دلها بآن شیوه آرام روب *
* ازان دست بازي و پا کوفتن *
* در افتاده شوری دران انجمن *
* حصیری حصیری عجب بافته *
* چو نی در هنر موی بشگافته *
* بیک جا دو خط کوفی و معقلی *
* نوشته ز بس خوبی و مشکلی *
* وزان نقشهای ز اندازه بیش *
* خجل روح ماني ز ارتنگ خويش *
* بدین گونه هر صانع و پیشه ور *
* هنرها نموده بطورِ دگر *
* چو فصلی شنیدی ز حرفت وران *
* حدیثی بگویم ز بازي گران *

* عجب گونه دارِ بز و دار باز *
* زحیرت شده مردم از کارباز *
* فروبستـــه جائي سرِ ریسمـــان *
* که فرقش همین سود بر آسمان *
* کشیده ز هر سو رسنهای دار *
* ز بالا بزیر از یمیـــن و یســـار *
* بکـــو دارکان بود چارم سپهـــر *
* نه آن مه رسن باز کو بود مهـــر *
* خجل ماه تابان ز رخســـارِ او *
* ز گردون گذشتـــه سرِ دارِ او *
* زخوبي بنوعي نمود از طناب *
* که گفتي دوشد برفلک آفتـــاب *
* بچستي چنان رفته بر ریسمـــان *
* که رخشان شهاب از برِ آسمان *
* عجائب دران روز بسیار بود *
* رسن بازي آنجا کمین کار بود *
* زتفصیـــل آن قصـه گردد دراز *
* قلم کو باصلِ سخن کرد باز *

و واسطه انتظام عقدِ این جمعیت همایون تزویج شاهزادگان جوان بخت بود رای اصابت شعار صاحب قران کامکار

چنان اقتضاء فرمود که دران ولا امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل بن شاهزاده میرانشاه و از فرزندان شاهزاده عمرشیخ امیرزاده احمد و بایقرا هریک با کریمهٔ از مخدرات تتق ابهت و جلال در سلک ازدواج انتظام یابند لاجرم * نظم *

* بفرمود سلطانِ گردون سریر *
* که اختر شناسانِ روشن ضمیر *
* تفحص نمایند حالِ سپهر *
* نظرکرده در ماه و ناهید و مهر *
* زمانی همایون کنند اختیار *
* سزاوار آن کار فرخنده بار *
* بفرمان گذاری شدند انجمن *
* نجوم آزمایان بسیار فن *
* بدانش گزین کرده شد طالعی *
* سعادت فزاینده بی مانعی *
* کواکب قوی حال و انظار نیک *
* سهام و دلایل بیک بار نیک *
* چو کردند حکمت پژوهان پسند *
* مبارک ترین طالعی ارجمند *
* بامرِ جهاندار چرخ اقتدار *

* زد در پرده برداشت سالار بار *

در مجلس عالی از قضات و اشراف و ایمه و علماء ممالك و اطراف مجمعی انعقاد یافت * * بیت *

* کز خجلت جلالتِ آن جمع نم گرفت *

* برجیس را ز رشحه خوی طرف طیلسان *

و بعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرایط آن امام ایمه دوران شیخ شمس الدین محمد جزری بقراءت خطبه نکاح محفل را مزید ارتیاح و استرواح بخشید و قاضی قضات سمرقند مولانا صلاح الدین بتلقین کلمات ایجاب وقبول قیام نموده شاهزادگان را بر نهج قواعد ملت حنفی عقد بست و روزگار از بهجت و استبشار زبانِ تهنیت و دستِ نثار برکشاد *

* بیت *

درم ریختند از کران تا کران * هوا گشت مو بر جواهر فشان

فرو ریخت چون قطره ابرِ بهار * زر و گوهر و لولوِ شاهوار

ز بس گوهر و زر که افشانده شد * ز برچیدنش دستها مانده شد

حضرت صاحب قرانی محفوف بتایید آسمانی بسریر خلافت وجهانبانی برآمد و جشن گاه را بشکوه خانی و فرّکیانی رفعتِ هفتم آسمان و نزهتِ روضه رضوان بخشید و خواتین و آغایان و کلیفان بغتاقها پروین مثال زینت فرق خوبی وجمال ساخته مسند ابهت و جلال را بصد گونه غنج و دلال بیاراستند

و از حواشي و اتباع هریک فوجي از دختران زهره جبین با حلاوت شکر و لطافت شیرین از سنبل عنبر افشان بر فراز سرو روان نَغولها بسته و در هر شکنج ازان دلهای سودا زدگان پیغولها جسته * بیت *

کای حسن نغوله تو پیغولهٔ دل * خاکِ قدمت بسترِ قیلوله دل

در خوبي و شهر آشوبي طاق طاقیها را قبه طاق ابروان ساخته و در کشور زیبائي و دل ربائي زیبنده تاج تاجها را باوج مسرت و ابتهاج برافراخته * بیت *

جهان شد نمود از خلدِ برین * پر از حورِ عین گشت روی زمین

و شاهزادگان سلاطین غلام و امراء و نوئینان عظام مواقف و مقام خویش را بوفور جلالت و احتشام مزین ساختند و سادات و ایمه و جو چینان و امراء بزرگ و ایلچیان که از چهار گوشه هفت اقلیم آمده بودند در سایه دوازده پایه فلک فرسای هر یک بمرتبه خویش قرار گرفتند و سایر اصناف خلایق از امراء تومان و هزاره و اشراف و اعیان هر مملکت و دیار علی اختلاف طبقاتهم مقدار یك اسپ تاختن دور بساوري به نشستند و یساولان بهرام انتصار با خلعت زربفت شعار و بر زینهای مرصع سوار وظایف خدمت خویش از سر اقتدار بتقدیم مي‌رسانیدند وفیلان شکوه مند کوه مانند را تختها بر پشت بسته و بانواع تجملات و تکلفات آراسته بجای خود باز داشتند

و شیرها مرصع بزواهرِ جواهرِ ثمین مشحون بصراحیهای زرین و تیغهای سیمین در زیر دروازه پای سپهر فرسای بترتیب نهاده و برفراز هریک کاسهای یشم و بلور و زر مکلل باصناف لآلي و درر در طبقهای طلا و نقره مهیا وآماده و انواع مشروبات ازباده و قمزوبال و مثلث و عرق و شربت معدّ و مهیا داشته و مجموعه روزگار را اوراق ملمع لیل و نهـــار بصد گونه نقشِ بهجت و استبشار نگاشته * بیت *

جهان گشته چون جنت آراسته * جهاني بنظاره بر خاسته

چون شاهزادگان و نویینان بآئین توره و رسم معهود کاسهای مدام مملو ازباده یاقوت فام برحسب مرام بی درپی داشته مراسم قوش و قارو بتقدیم پیوست آنچه هنگام مدّ سماط و وضع خوانات ازکثرت شیره و بسیاری اطعمه گونا گون اتفاق می افتاد بوسیله تقریر و تحریر شرح نتوان داد خلایق را دران سور که بی مبالغه در سخن فیها ما تشتهي لانفس و تلذ الاعین فحوای فرحت فزای اولئک لهم زق معلوم فواکه وهم مکرمون وصف الحال آمد و بمضمون ندهم قاصرات الطرف عین کانهم بیض مکنون قرون گشته * نظم *

* دران جشن شد پخته چندان طعام *

* که شد بیشها بهر هیزم تمام
* بخدمت کمر بسته سالار خوان *
* نشد لحظهٔ غافل از کار خوان *
* زمان تا زمان رفته آورده پیش *
* خورش‌های الوان ز اندازه بیش *
* همه دشت پر خوان آراسته *
* ز نعمت در و هرچه دل خواسته *
* خورشهای جان پرور و خوش گوار *
* لذیذ و لطیف و معطر بخار *
* بسی کاسه و خوان مرصع تمام *
* یکی پر شراب و دگر پر طعام *
* پر از میوهٔ مختلف هر طبق *
* ز باغ جنان برده مجلس سبق *

و بر طبق خوردني انواع آشاميدني مرتب و مهيا گشته چه بعد از شيرهای خاص از برای اهل اختصاص جهت عشرت عام در مواضع آن جشن گاه با ازدحام خمهای متعدد پر از باده سرکشاده آماده نهاده بودند وصلای طرب و عيش درداده و از هر طرف ساقيان سيمين ساق زهره جبين جامهای زرين بگردش درآورده مصدوقه و يطاف عليهم بكاس من معين بيضاء لذة الشاربين بعين اليقين مشاهده افتاد و از

براى اتمام سرور و حضور جمهور فرمان صدور يافت كه دران سور هركس هرچه خواهد ارتكاب نمايد هيچ آفريده بمنع و زجر سى نگرايد * * نظم *

* بفرمان سلطان صاحب قران *
* منادي گري گشت فرمان رسان *
* كه ايام سوراست و شادي و عيش *
* نزيبد زكس تندي و قهر و طيش *
* درين جشن كس را نگويند سخت *
* اگر تيره روزاست و گر نيك بخت *
* اگر كامكار است وگر بى نوا *
* نگويند با كس ز چون و چرا *
* چو اين مژدگاني بمردم رسيد *
* ز دلها گلِ شادماني دميد *
* دگر هرچه كردند از نيك و بد *
* كس انگشت طعنى بحرفى نزد *
* كسى را كسى گوشمالي نداد *
* مگر عود و تنبور را اوستاد *
* قفا هم نَزد هيچ كس را كسى *
* بجز دف كه مردم زنندش بسى *
* وجودي كه باشد تنِ او نكار *

* بجز نی نبود اندران روزگار *
* بجمعیتی آن چنان مجتمع *
* که بودند اهلِ جهان مجتمع *
* سپاهی و شهری و خرد و بزرگ *
* دمشقی و رومي و تاجیک و ترک *
* همه شاد بودند و آسوده حال *
* نه تن راگزند و نه دل را ملال *
* جهان خرم و خلق آسوده حال *
* حوادث لگدکوب و غم پایمال *
* دران جشن فرخ که گردونِ پیر *
* ندید و نه بیند مرآن را نظیر *
* نه آن بود از اسباب شادي و کام *
* که وصفش بصد سال گردد تمام *
* می ارغوانی بزرینه کاس *
* که از پرتوش گشت روشن حواس *
* شرابی معطر چو مشك و گلاب *
* شرابی ملون چو یاقوتِ ناب *
* بگردش در آورده سیمین بران *
* خرد گشته سرمست و حیران دران *
* شرابی کزو روح گیرد صفا *

* شرابی کزو خسته یابد شفا *
* شرابی کزو پیر گردد جوان *
* شرابی کزو تازه گردد روان *
* شرابی کزو چهره گلگون شود *
* شرابی کزو طبع موزون شود *
* شرابی چنین جلوه گاهی چنان *
* که یابد ز وسواس شیطان امان *
* خلایق سراسر چه شیخ و چه شاب *
* یکی سرخوش آن مست و دیگر خراب *
* همه کف شراب و همه لب سرود *
* ز جان سوی جانان پیام و درود *
* بهر جانبي ساقی ماه روی *
* قدح کرده پر بادۀ مشك بوی *
* خرامان بهر گوشه صد دلستان *
* غزل خوان و سرمست و دامن کشان *
* همه سرو بالا و سیمین ذقن *
* همه کبک رفتار و طوطی سخن *
* ز رخسار شان شرم سار آفتاب *
* ز مرغول شان خون جگر مشک ناب *
* مرادات مردم میسر تمام *

* جهانی همه شادمان خاص و عام *
* گرفتند ازان سور هریک نصیب *
* امیر و فقیر آشنا و غریب *
* گدایان رسیده بصد عزّو ناز *
* می ناب خورده بآواز ساز *

چه مغنیان شیرین زبان خوش آواز و رامشگران دلکش الحان ساز نواز بیوسون ترک و ایالغوي مغول و رسم خطای و قاعده عرب و طریقه فرس و ترتیب عجم از جملهٔ خواجه عبد القادر که بمزید اشتهار از تعریف مستغني است با دیگر نظایر و امثالِ اوتار قبز و تیغان و عود را بمضراب نشاط و انبساط نواخته و آواز مجموع سازها از ذوات النفخ و ذوات الاوتار درهم انداخته * نظم *

* مغنيِ بوقتِ سوال و جواب *
* بهم ساخته عود را با رباب *
* بقانون امورِ طرب گشته راست *
* بنوعی که طبعِ فرح پیشه خواست *
* نشستند صف صف دران انجمن *
* غزل خوان و گوینده و ساز زن *
* غزل خوان نه تنها خوش آواز بود *
* که صد دل بیک غمزه هم می ربود *

* ربابی و دفاف و تصنیف گوی *

* چو طنبوري و چنگ زن ماه روی *

* چو صوفی بالحان آن مه وشان *

* معلق زنان زهره بر آسمان *

و دران جشن دل کشای چون قامت آرزوی هر کام جوی بخلعت هر گونه مقاصد و مطالب آرایش پذیرفت و در حجله خواطر و ضمایر اکابر و اصاغر داماد هر امید را عروس مقصود در کنار آمد ازبرای شاهزادگان *

* نظم *

ز هرگونه پوشیدني گزین * سراسر مکلل بدُرِّ ثمین

بسی جامه و خلعتِ نامور * کیانی کلاه و مرصع کمر

بآیین معهود کردند بار * گران بار ازانها قطار و مهار

جُلِ استران اطلس و پرنیان * برآورده زرین جَلاجِل فُغان

شترها مزین بهر گونه زیب * بزنگ و بآوازهٔ دل فریب

بدین سان کشیدند تا جشن گاه * جهان مانده حیران دران رسم و راه

و شاهزادگان را تقوز تقوز جامها پوشانیدند و تاج و کمر مرصع علاوه آن میشد و پای اندازها از انواع اقمشهٔ زربفت گوناگون ازنخ و نسیج و حریر و اکسون بیرون از حیز وصف چند و چون انداختند و ایشان بطریق معهود هرنوبت وظیفه الجامشي بتقدیم مي رسانیدند و چندان سیم و زر و لعل و یاقوت و گهر برسم نثار هربار افشانده میشد که درفصل خزان آن سرزمین

را زینت وآیین لاله زار در نوبهار حاصل مي گشت وچون شب درآمد و بسیط ارض از بسیاری مشعل و فانوس تفسیر کریمه ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح را توضیح کرده تمثیلي روشن مي نمود و درایمنِ اوقات واسعدِ ساعات ذراری سپهر سلطنت و کامکاری ببرج وصال و اتصال انتقال نمودند و بعد ازان حاجب حیا پرده ادب فرو گذاشته واردان سخن را دران حرم بار نیست * مصراع *

کلام اللیل یمحوه النهار

روز دیگر که پادشاه ممالک افلاک پرتوِ عاطفت برنشیمن موالید خطه خاک افگنده جواهرِ انوار بر مفارق ایشان نثار کرد حضرت صاحب قران بمنازل شاهزادگان تشریفِ حضور وعبور ارزاني داشته دستِ اقتدار و استبشار باقامت رسم نثار سحاب آثار ساخت و مجموع آغایان و امراء چهره بندگي و متابعت را بگلگونه موافقت بیاراستند * بیت *

چو گیتي مزین شد از فرّ خور * برافشاند گردون بدامن گهر
فلك ریخت بس گوهرِ شاهوار * دران سور فرخنده بهرِ نثار

و سایر اکابر و اشراف سلوک همان طریقه واجب دانسته برسم ساچق نقود بسیار بپاشیدند * نظم *

مشاهیر و اشراف عالم تمام * بآداب خدمت نموده قیام
همه تهنیت گو کشیدند پیش * نثار و هدایا ز اندازه بیش

دران روز در هیچ دل غم نماند * چه غم کز ملالت اثر هم نماند
جهان پر شد از بانگ طبل و نفیر * ز تحت الثری تا باوجِ اثیر
زمین گشت لرزان ز آوازِ کوس * صدا بر شد از کان گل تا بطوس

و از جمله متمتعان ازان جشن بدیع منوال و متحیران دران کمال عظمت و جلال رسولان اطراف و جوانب بودند چه از مصر و بلاد افرنج و هندوستان و دشت قبچاق و جته اینچیان بدرگاه عالم پناه آمده بودند همت صاحب قران دریا نوال ایشان را با تمام اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف ممالک جمع آمده بودند و مجموع نویینان و سران سپاه را بخلعتهای فاخر و انعامات وافر متکاثر بلند پایه و سرافراز گردانید و دران جشن همایون مدت عشرت و شادي قریب دو ماه متصل متمادي شد * بیت *

دو مه سور بود اندران جشن گاه * بسی عیش کردند شاه و سپاه

و عقیب فراغ از طوی و جشنِ سور رای جهان آرای پرتو التفات بر مصالح ملک و ملت و نظم امور جمهور انداخت و یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که در اقامت لوازم امر معروف و نهی منکر سعي بلیغ بجای آورند و بعد ازین هیچ آفریده بارتکاب شرب خمر و دیگر مناهی اصلا جسارت ننمایند و چون نمایش و آرایش جانب صورت که دنیا عبارت ازان است باعلی مدارج عظمت و جلالت و اقصی مراتب شوکت

وحشمت بنصاب کمال پیوست ودرظل ظلیل مراحم بید ریغ عموم خلایق ازمستلذات حسی ومشتهیات وهمی وخیالی بحظ اکمل ونصیب اوفر محظوظ وبهره ورگشتند رای جهان آرای حضرت صاحب قران روی همت عالي از تلقاء مدینِ صورت بصوب وادي ایمن معنی آورده ودیده بصیرت را بموانسه قبس هدایت از شجرِ توفیق روشن ساخته ازصدق نیت وخلوص طویت * نظم *

* در آمد بخلوت سرای نیاز *
* همي گفت با داورِ پاک راز *
* که ای برتر از هرچه گنجد بفهم *
* نه عقل ازجلال تو واقف نه وهم *
* که داند ترا جز تو وجز تو کو *
* تو هستي وباقي همه گفت وگو *
* خدایا چه گویم سپاسِ ترا *
* عطای برون از قیاسِ ترا *
* ز حاکم برحمت تو برداشتي *
* سرِ دولت من برافراشتي *
* ز فضلِ تو دارم من این سروري *
* تو دادي مرا بیشي و برتري *
* ز لطف تو است این همه دار و گیر *

* و گر نه کیم من فقیـــر و حقیر *
* شگفت آید از کارِ خویشم بسی *
* که عاجزتر از خود نه بینم کسی *
* مرا حکم و فرمان روائي ز تست *
* دليري و کشور کشائي ز تست *
* ببزم از عطـــای تو ام بهره ور *
* بهنگام رزمم تو بخشي ظفر *
* ز فضلِ تو تا يافتم سروري *
* مرا بوده نصرت بهر داوري *
* بعونِ تو شد رتبهٔ من بلند *
* و گر نه منم عاجزي مستمند *
* وجودم ز انعام تست ای کريم *
* پناهم توئي در هر اميد و بيم *
* بلطفم چو خواندي بقهرم مران *
* بِهِل تا شوم خاكِ اين آستان *
* ز عونِ تو ام گر نه ياري رسد *
* همه عزتِ من بخواري رسد *
* عزيزم تو کردي مجو خواريم *
* مکن شرمسار از گنهکاريم *
* بلطف تو خو کرده ام سالها است *

* امیدم همان ست و حاجت رواست
والحمد لله علی ترادف آلائه و توافر نعمائه *

گفتار در بیان اسباب توجه رایت گیتي کشای بجانب خطای

در مبداء طلوع آفتاب سلطنت و اقبال حضرت صاحبقراني از مطلع تاییدات آسماني معمورهٔ ربع مسکون بتحت تسلط و استیلاء ملوک طوائف و حکام مختلف درآمده بود و سالها استقرار و استمرار یافته و بواسطه مخالفت و منازعت والیان و فرمان دهان امصار و بلدان که بر وفق مضمون لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا مستلزم فساد و تباهي احوال جهان است امن و استقامت از ممالک و امان و اطمینان از طرق و مسالک منعدم شده بود و قاطعان طریق در راهها و بدکرداران بی طریق در شهرها چیره و مستولي گشته مزاج بنیه عالم از نهج اعتدال بکلي انحراف یافته بود وظاهر است که در دارالخلافة پیکر انساني که نسخهٔ تمام عالم است چون مواد فاسده غالب میشـــود و مزاج از منهاج مستقیم صحت و سلامت منحرف مي گردد بی مسهلی قوي که مادهٔ مرض را دفع کند تدارک و تداوي آن صورت نمي بندد و بی شک تا موادِ فاسد بیک بارگي

مندفع گردد البته بعضی مادهٔ صالح نیز بتحلیل برود و چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود بآنکه مزاج عالم بشربت تلخ و شیرین قهر و لطف صاحب قران بی همال بحال اعتـــدال باز آید سابقهٔ عنایت ازلي اورا از میان سعادت مندان دوران برگزید و بتشریف کرامت آتینٰاه الملک اختصاص بخشید لاجرم داعیه گیتي ستاني و جهانباني بتلقین و ما تشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین از ضمیر خردهٔ دان دوربین آن حضرت سربرزد و بعون الهي در اندک زمان معظم ممالک کیهان مسخر گردانید و آن را از قبضهٔ تغلب و تصرف گردن کشان و جباران زمان استخلاص نمودهٔ بانواع عدل و احسان بیاراست و دربسیط جهان بساط امن و آمان بنوعی بگسترد که - الی یومنا هذا - اگر شخصی تنها طشتی پراز سیم یا زر بفرق سر از باختر بخاور مي برد از آسیب چنگال لصوص و اشرار مانند زر و سیم نرگس از تعرض دست جبار ایمن و فارغ است * بیت *

* کس نیارد تیز در خورشید دید از عدل او *
* گرچه از مشرق بمغرب طشت زر تنها برد *

لیکن در خلال این احوال بسی امور هایل از کشتن و غارت و اسر و تاراج از برای ضرورت جهان گیري واقع شد چنانچه در تضاعیف این فتح نامه بتفصیل گذارش پذیرفته و درین ولا

که آنحضرت از تسخیر شام و روم و گرجستان و ضبط تمام ایران زمین از کران تا کران بسعادت معاودت نمود و در مستقر سریر سلطنت و جهانبانی نزول فرمود و بالهام دولت سرمدی عزم خسروانه تصمیم یافت که آنها را تدارک نماید و باز باحراز فضیلت جهاد که لغزوة واحدة خیر من الدنیا و ما فیها — علی قایلها افضل الصلوات و اکمل التحیات — آن تقصیرات را تلافی فرماید بنا برین چون از قضیه تزویج نبیرگان جوان بخت فراغ یافت بحکم و شاورهم فی الامر شاهزادگان و امراء را در مجلس خاص جمع آورده فرمود که عنایت پرودگار تعالی و تقدس مارا دولتی چنین ارزانی داشته که عالم را بشمشیر گرفتیم و پادشاهان روی زمین را بغلبه و قهر مطیع و منقاد گردانیدیم و بحمد الله سبحانه — آنچه مارا از سعت مملکت و استقلال در سلطنت و نفاذ حکم و فرمان و کثرت انصار و اعوان حاصل شده کم پادشاهی را دست داده باشد و چون امثال این امور بی مهابت و سیاست و انتقام میسر نمیشود و بضرورت در اثنای لشکرکشی و گیتی ستانی صورتی چند واقع شد که موجب ضرر و پریشانی جمعی مردم بود این زمان درخاطر چنان است که بعد ازین بکاری قیام نمائیم که کفارت آن آثام باشد و خیری که از دست هرکس بر نمی آید جنگ کفار است

و قلع و قمع مشرکان و بی دینان که آنرا قوت و شوکت تمام
می باید صواب آن است که همان لشکررا که آن جرایم
از ممر ایشان وقوع یافته بجانب چین و خطای بریم که دیار
کفر است و مراسم غزا و جهاد بتقدیم رسانیده بتخانها و
آتشکده های ایشانرا خراب سازیم و بجای آن مساجد و معابد
بنا کنیم باشد که بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات
سبب آمرزش آن زلات گردد - و ما ذلک علی الله بعزیز -
شاهزادگان و نوینان زبان ادب بدعا و ثنا برکشادند و آن
رای مبارک را بستایش و آفرین تلقي نمودند *

* بیت *

که از شاه رایت برافراختن * ز ما بندگان جان فدا ساختن

و یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که تواجیان شمار سپاه را
هزاره هزاره نیکو تحقیق کرده سان ایشان زیادت کنند امراء
برحسب فرموده شرایط تفتیش و تفحص بجای آوردند
و هرجا که قابلیت اضافه داشت سان زیادت کردند و در
دفتر ثبت نمودند و بعد ازان اشارت علیه نفاذ یافت که مجموع
امراء الوس و حکام ولایات بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول
شوند کلان تران الوس و سرداران مواضع نسخه تونقال از
تواجیان بزرگ بستدند که بچه یراق و دستور بیایند و جهت
گرد آوردن لشکر باطراف وجوانب توجه نمودند حضرت

صاحب قران مصحوب عون و تائید ملک دیان ازانجا کوچ فرموده بشهر فرمود و مدرسه سرایملک خانم بشرف نزول همایون اختصاص یافت و عاطفت پادشاهانه امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را بتاج و کمر و اسپ گرامي گردانید و اجازت انصراف بزاولستان ارزاني داشت و تمامي نوکرانش را اسپ وجامه داد و امیرزاده سیدي احمد عمر شیخ را که مادرش درحباله شاهزاده مشارالیه بود و خود درین طوي بمصاهرت شاهزاده اختصاص یافته بود ملازم رکاب او گردانید و براه هرات متوجه قندهار شدند و ایلچي مصر را بخلعت وکمرمعزز وموقر داشته انعام بسیار فرمود و رخصت مراجعت داده مولانا عبد الله کشي را با جمعی برسالت رفیق او ساخت و مکتوبی بعرض سه گز و طول هفتاد گز مجموع بآب زر نوشته بخط مولانا شیخ محمد پسر خواجه حاجي بندگیر تبریزي که درفضیلت کتابت و حسن خط مصدوقه * مصراع *

* وابن السري اذا سري اسراهما *

بظهور رسانیده درصحبت ایشان بملک مصر فرستاد و از جمله مضمونش جواب سخني بود که او درباب سلطان احمد و قرا یوسف عرضه داشته بود چه گفته شد که ایشان از نهیب عساکر گردون مآثر گریخته پناه بآن دیار برده بودند

و چون ملك آن ممالک در سلوک مسالک هواداري و طاعت گذاري رسوخ قدمي داشت هردو را گرفته بازداشته بود و صورت حال بکلک اخلاص بر صحیفه عرض نگاشته درین ولا مرقوم خامه فرمان گشت که سلطان احمد جلایر را بند کرده و سر قرایوسف را از بند گردن کشاد داده بدرگاه عالم پناه فرستد و مکرمت بی دریغ بسي بیلاکات پادشاهانه از خلعت و تاج و کمر و انواع اقمشه و امتعه با رسول و کتاب ارسال فرمود

* بیت *

یکی هدیه آراست کاندر جهان * ندیده کسي از کهان و مهان

و سایر ایلچیان که از بلاد افرنج و دشت و جته و دیگر اطراف آمده بودند همه را نوازش فرموده سرافراز و خوش دل بازگردانید و مهد اعلی ملکت آغا که بر حسب فرمان بجشن طوی حاضر شده بود اجازت انصراف یافته بهرات بازگشت و خدرمعلی بیکیسي سلطان را بآیینی که تا حجله سپهر بعروس ناهید آراسته مثل آن کم اتفاق افتاده باشد پیش شوهرش امیرزاده اسکندر بهمدان روانه داشت و او از راه بخارا و ماخان متوجه شد و مرحمت بی دریغ تا شکنت و سیرام و نیکي و استره و ولایت جته تا ختتای بامیرزاده الغ بیگ نامزد فرمود و اندگان و اخشي کنت وطراز و کاشغر تا خُتَن باتمام توابع و ملحقات نامزد امیرزاده ابراهیم سلطان فرمود و یرلیغ اعلی

موشح بآل تمغا کرامت نمود و از امراء شاهزاده مشار الیه پیر محمد طغی بوغا و سعادت تمور تاش و شیخ بهلول بیان تمور آقبوغا و محمد آزاد روان شدند تا لشکریان آن نواحی را گرد آوری کرده بتاشکنت که وعده گاه اجتماع سپاه عالم اقطاع آنجا بود برند و تمور خواجه آقبوغا را بسبب جریمه که ازو بظهور آمده بود بند کرده بمغولستان باسی کول فرستاد و از مدرسه سرای ملک خانم بارک فرموده درکوك سرای که از مستحدثات معمار همت آن حضرت است بسعادت و اقبال فرود آمد عالم و عالمیان از میامن عدل و احسانش معمور و مسرور و همت عالي نهمت بر احراز فضیلت غزو و جهاد مصروف و مقصور و لله عاقبة الامور

گفتار در نهضت حضرت صاحبقران مظفر لوا بصوب خطای به نیت غزا

از بشارتها که وجهه خطاب کرامت انتساب و بشرا لمومنین بان لهم من الله فضلا کبیــرا صلوا علیه و سلموا تسلیما گوشوار مسامع امت رفیع منزلت ساخته آنســت که چون شخصی بقصد زیارت بیت الله احتمال شداید اسفار اختیار نماید و پیش از وصول بمقصد هادم اللذات کمین برکشاید در دیوان فضل نامتناهي الهي هرسال ثواب وقفه مبرور باسم او مسطور گردد و پوشیده نیست که اقامت مراسم جهاد

و فتح دیار کفر و فساد در ارتکاب مشقت و خطر — السفر قطعة من السقر — با عبادت مذکور مشارک است و صاحب حظ اکمل و اوفر لا جرم شمول عنایت بی علت ازلي نسبت با حضرت صاحب قران مقتضي آن بود که حادثه ضروری آن سوید کامیاب در اثنای سفری وقوع یابد که مقصود اصلي دران قیام بفرض جهاد و انتقام اسلام از اهل شرک و عناد باشد و چون هنگام حلول واقعه آنحضرت نیک در رسیده بود بعد از تصمیم عزم جانب چین و ختای که بلاد اعداء دین است با آنکه موسم برودت هوا و حدود زمستان بود و صوب سفر سرد سیر مفرط اصلا تعلل و تاخیر روا نداشت و توجه بهنگام معهود و تحویل حوت نگذاشت و بهمگي همت بی توقف متوجه امضاء آن عزیمت گشت و امیر برندق را فرمود که نسخه لشکر احتیاط کرده بازبیند که چه مقدار مرد درین یورش ملازم خواهند بود امیر مشار الیه بموجب ساني که درکان کل مقرر شده بود احتیاط نموده عرضه داشت که از ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و سیستان و مازندران و قوم تا تارکه ایشان را با کوچ از روم نقل کرده اند و خانه کوچ ایران زمین که از آذربیجان و عراق آورده اند دویست هزار سوار و پیاده جلد نامدار همه اژدرکارزار جمع میشود *

* نظم *

گروهی دلیری نبرد آزمای * براعدای دولت بلای خدای
بکثرت ستاره بصولت فلک * باقبال خسرو ظفرشان یزک
حضرت صاحب قران دریا نوال درحال * * نظم *
سرِگنج و دستِ کرم برکشاد * سپه را بداد و دهش کرد شاد
غني گشت لشکرز بس خواسته * روان شد سپاهی بس آراسته
وحکم واجب الاتباع بران قراریافت که امیرزاده خلیل
سلطان و امیرزاده احمد عمرشیخ و از امراء خداداد حسیني
و امیرشمس الدین عباس و دیگر امراء تومانات و هزارجات
با لشکردرتاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده
سلطان حسین با بعضي لشکرجرنغاربه یسي و صیران زمستان
گذرانند و شاهرخیه را درقدیم فناکنت مي گفتند و ازعبور
لشکرچنگیزخان چنان خراب شد که از عمارت اثرنماند تا در
بیچین ئیل سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحبقران
بعمارتِ آن فرمان داد و گماشتکان برحسب فرموده آنرا
عمارت کردند و حصاري استوار پیرامن آن برآوردند و اهالي
آن حوالی مجموع بدانجا نقل نمودند وچون عاطفت
پادشاهانه آن را نام زد شاهزاده کامکار شاهرخ فرمود
بشاهرخیه اشتهار یافت ورای صواب نمای ضبط سمرقند
را باهتمام ارغونشاه باز گذاشت و محافظت گنجها
بشیخ چوره حواله فرمود ورایت فتح آیت درپنجشنبه

بیست و سیوم جمادی الاول سنه (سبع و ثما نماية) که آفتاب در منتصف قوس بود به تسدیس مشتري و قمر در میزان بتسدیس آفتاب وبه تثلیث مشتري بطالعی که منجمان اختر پژوه دانش آیین اختیار نموده بودند از سمرقند روان شد و روی توجه بقشلاق آقسولات آورده بموضع قرابلاق از صغد اتفاق نزول افتاد شاهزادگان کامکار و امراء نامدار ملازم موکب همایون و کثرت سپاه مورشمار شیرشکار که از اطراف و جوانب بجنبش درآمدند از حیزقیاس و تخمین بیرون * نظم *

ز آوازه عزم صاحب قران * بجنبید یک سرزمین و زمان
بغرید کوس و بجوشید دشت * خروشِ سپاه از فلک درگذشت
زهر جانبی رایتی شد پدید * روان فوج فوج ازسپه دررسید
علمها برافراخته رنگ رنگ * برآورده تیغِ خور ازگرد زنگ
زبس جوش لشکربه بی راه وراه * بسیطِ زمین تنگ شد برسپاه
همه با دلِ شاد وبا سازِجنگ * همه گیتي افروز و بانام وننگ
نهان شد همه روی هامون زنعل * هوا یک سرا زپرنیان گشت لعل
نُبُد برزمین پشـــه را جایگاه * نه اندرهوا باد را مانده راه
به پیشِ سپاه اندرون کوس وپیل * زمین شد بکردار دریای نیل

و رایت کیوان رفعت آفتاب اشراق ازقرابلاق نهضت نموده درضمان حفظ مهیمن خلاق براه ایلان (۱) اوتي روان شد و چون

---

(۱) دردونسخه بجای - ایلان - (ایلاق) است *

بعد از طی منازل و مراحل سایه وصول برموضع تالق
انداخت فراش صنع و ینشیٔ السحاب الثقال سایبان
کحلی پرنیان ابر از کران تا کران آسمان برافراخت و برفی
گران و بارانی طوفان نشان ببارید و بادی عظیم وزیدن گرفت
و برودتِ هوا بغایت قصوی رسید و موکب ظفر قرین از انجا
کوچ کرده و یکران عزم برقرار رانده آق سولات از فر وصول و
حلول رایات سعادت آیات نزاهت روضات جنات یافت و چون
آن محل ریگ بوم است و هیزم بسیار پیشتر فرمان قضا جریان
نفاذ پذیرفته بود و درانجا جهت قشلاق قوریاها گرفته و جهت
مسکن عمارتها پرداخته بعد از استقرار حضرت اعلی در قوریاهای
خاص شاهزادگان و امراء و لشکر هریک بجای خویش
فرود آمدند و خسرو انجمِ سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانه
جدی در آمده بود و شدتِ سرما با آنکه نصاب کمال داشت
روز بروز می فزود و چون دران سال بحسب اتفاق فصل شتا
از معهود دیگر سالها خنک تر می گذشت آفتاب عالم تاب
از سرمشاری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر
با گریه و زاری در گوهر افشانی و کافور باری * نظم *

* بری ابر از گسستن آسمان وار *
* گهی کافور بیز و گه گهر بار *
* چو می شد چشم مهر از برف خسته *

* بُدی از ابر چشم آویز بسته *
* زبسیاری برف بسته بادام *
* زمین گفتی که هست از نقرهٔ خام *
* زبس نم کامد از ابرِ مکدر *
* هوا پنداشتی شد آب یک سر *
* زسرما در تمنا شیر گردون *
* که سازد برتنِ خود پوست وا ژون *
* بدریا ماهی از حسرت برآذر *
* که هم کاشانه باشد با سمندر *
* به بستان مرغ را نعل اندر آتش *
* که خوش دریاب زن(۱) گردد برآتش *
* سزاری جسته زاهد در مناجات *
* که با عاصی بود روزِ مکافات *
* بصحرا جانوران کز فنا رست *
* زقوتش روزها بایست لب بست *

ذکر قصه که در بعض قصص آتیه بتذکرآن احتیاج خواهد افتاد و شرح احوالی که درآقسولات دست داده

* نظم *

---

(۱) در بعض نسخ بجای :- باب زن گردد (تاب گردد دل) دیده شد *

* عشق است که شیر نر زبون آید ازو *
* بحـــریست که طُرفها برون آید ازو *
* گه دوستـــي کنـــد که جان افزاید *
* گه دشمنـــي که بوي خون آید ازو *

امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را در حباله داشت امیرزاده علی خواهر زاده حضرت صاحب قران بود و از قضا امیرزاده خلیل سلطان را با شاد ملك که از قمکان امیر حاجي سیف الدین بود تعلق خاطري پیدا شد و آن سودا در خیال شاهزاده بنوعی استیلاء یافت که عنان اختیار از قبضه وقار و اصطبار او بیك بار در ربود و در غیبت حضرت صاحبقران اورا بحت نکاح درآورد و چون حرم شاهزاده ازان قضیه آگاه گشت شعلـــه غیـــرت اشتعال یافت و آن حال را در سمرقند بعرض حضرت اعلی رسانید و چون فرمان قضا جریان باحضـــار شاد ملک صدور یافت شاهزاده نوعی ساخت که اورا نیافتند وازین معني آتش خشم جهان سوز تیز ترگشت و حکم شد که اورا بازدید کرده ناچیز سازند وامیرزاده پیر محمد جهان گیر خون اورا درخواست کرد وامضاء آن حکم درتوقف افتاد وبازدر آقسولات بمسامع علیه رسانیدند که شاهزاده اورا نهفته همراه دارد امر عالی نفاذ پذیرفت ومیـــربرات برفت واورا

بیاورد و قهرمان قهر بقتـل او اشارت فرمود مهـد اعلی سرای ملک خانم را خاطر بر اضطراب شاهزاده می‌سوخت وکمال محبت و دل نگرانی حضرت صاحب قرانی نسبت باولاد و اخلاف می‌دانست با امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک برسبیل مواضعه راست داشت که در پایه سریر خلافت مصیر عرضه دارند که درصدف وجود این عورت دُردانه از سلیل صلب شاهزاده مکنون است وچون آن سخن معروض افتاد اشارت شد که اورا بمهد اعلی تومان (۱) آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نماید و اورا بیکی از غلامان سیاه دهد وهم در آقسولات یرلیغ عالم مطاع به نفاذ پیوست و بشاهزادگان و حکام وداروغگان تمام ممالک نشانها نوشتند مشتمل برانکه هرکس درمحلِ حکومت خود اقامت مراسم عدل وداد گستری شعار خود ساخته دربند رفاهیت و آسایش خلایق باشند و بسخن مفسدان و عوانان اصلا التفات ننمایند وبا رعایا و زیردستان که ودایع حضرت پروردگاراند لطف و مرحمت واجب دانسته نوعی سازند که روز بازخواست ندامت نباید کشید و در حضرت ذوالجلال خجـالت وانفعال نباید دید * * نظم *

* هر آن کس که خواهد که یابد بهشت *

---

(۱) در دو کتاب بجای - تومان - (پویان) دیده شد *

* نگردد بگرد بد و کار زشت *
* هر آن کس که او راه[1] یزدان بجست *
* بآب خرد جان تیره بشست *
* درین بارگاهش بلندي بود *
* بر سروران ارجمندي بود *
* بنزدیک یزدان ز تخمی که کشت *
* بیابد بپاداش خرّم بهشت *
* ز داد و دهش گر کني پود و تار *
* بگیتي بماني یکی یادگار *
* که جاوید هرکس کند آفرین *
* بران شاه کاباد دارد زمین *
* ز یزدان و از ما بران کس درود *
* که بیغ ستم داس عدلش درود *
* همه گوش دارید و فرمان کنید *
* ازین پندم آرایش جان کنید *

و هرنشاني ازان مصحوب معتمدي بیکي از شاهزادگان و حکام ممالک فرستادند و بموجبی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین بصیران ویسي و ازاطراف وجوانب زبرای زواد

(۱) در دو نسخه بجای - راه - (کار) است *

لشکر بارابها و گردونها انواع ماکولات و ضروریات
مي آوردند و اسپان دیناره که بهر ولایت انداخته بودند
دربن اثنا باردوی اعلی میرسانیدند و عاطفت پادشاهانه
مجموع آن را بشاهزادگان و امراء و لشکریان مي بخشید
و درین اثنا از خراسان سید خواجه شیخ علي بهادر از پیش
امیرزاده شاهرخ آمده خبر سلامتي ذات شاهزاده رسانید
و رای صواب نمای امیر برندق را بجانب تاشکنت روانه
داشت که برسانیدن تغار لشکر بهرام انتقام قیام نماید و فرط
مرحمت پادشاهانه امراء و بزرگان سپاه را فرموده بود که
هریک از حال تومان و هزارجات و قشونات و صدجات
خویش نیک باخبر بوده بنوعي غمخواري نمایند که دران
راه هیچ آفریده را جهت مایحتاج ضروري باز ماندگي
نباشد لاجرم اسباب احاد لشکري بآن کثرت و بسیاری چنان
مرتب گشت که یک سواره ازانچه ضرورت باشد چندان
با خود داشت که دارائي ده کس بآن توان کرد و برهمین
نسق همه را اسباب و آلات جنگ از صنوف اسلحه و آنچه
در محاربه و مدافعه بکار آید مهیا و آماده و ازجمله چندین
هزار خروار غله مقرر بود و مدخر که بارابها همراه ببرند
و هنگام رفتن براه بکارند تا در بازگشتن بکار آید و چند هزار
شتر آبستن همراه بود که برفرض احتیاج شیر ایشان مدد قوت

لشکریان باشد والحق چندان غلبه که شمار آن جز با نامل قیاس و تخمین عقد نتوان کرد با چندان اسباب و آراستگي عجب که گردون پیر پیش ازان در زیر رایت اقبال صاحب شوکتي دیده باشد و هیهات هیهات که بعد ازین بیند و خلایق از مشاهده طوي کان گل وآن کمال عظمت و کامکاری که حصول مثل آن در وسعت خیال هیچ عاقل نمی گنجد متحیر و متعجب مانده بودند و زیرکان را از ملاحظه اذا تم امر دنی نقصه خوفی عظیم طاری شده بود و بزبان مردم جاری گشته وچون در عقب آن لشکری بآن کثرت و شوکت و اسباب در معسکر ظفر مآب باندک زمان جمع آمد آن دغدغه زیادت گشت و اندیشه بخاطرها راه یافت و خلق را مضمون این دعا ورد زبان بیم و رجا شد * بیت *

* که یارب تو این شاه را لایزال *
* نگهدار از آسیب عین الکمال *
* الهي تو این دولت پایدار *
* ز چشم بدان جاودان گوش دار *

گفتار در نهضت رایات فتح آیات از آقسولات

در وقتي که آفتاب هنوز در اواخر جدي بود و شدت سرما بمرتبه که نطاق نطق از احاطه بوصف آن قصور داشت

چنانچه بسیاری از مردم و چهارپایان دران راهها تلف شدند وبسی را دست وپای وگوش و بینی و دیگر اعضا بیفتاد واکثر اوقات ابر آسمان وارکران تا کران افق کله بسته بود وبرف قیروان تا قیروان زمین برهم نشسته * * بیت *

* زبس ابر و برف اندران پهن دشت *
* تو گفتي فلك ده زمین گشت هشت *

ودران ایام آخر قران علویین در مثلثه هوائي دربرج دلو وقوع یافت چون داعیه احراز فضیلتِ غزو وجهاد درخاطر مبارك صاحب قران پاك اعتقاد بغایت قوي بود صبر نفرموده تا سورت برودت هوا بشکند و ازکیفیت راههای آن مواضع استفسار نمود و منزل منزل را ازچگونگي آب و علف وبراري و جبال وغیرها استکشاف فرموده ثبت افتاد *

* مصراع *

* بدستِ توکل بعزمِ درست *

رایت توجه برافراخت و رای خورشید اشراق پرتو فرمان انداخت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمرشیخ وامیر خداداد حسیني و یادگار شاه ارلات و امیرشمس الدین عباس و امیر برندق و محمد درویش برلاس و رستم طغي بوغا وبرادرش پیر محمد ونوشیروان پسر بویان آغا وعبد الکریم حاجي سیف الدین و پیرعلي منکلي بوغای سلدوز و

خانه سعید سلدوز و سعادت تمورتاش و دیگر امراء که بر حسب فرمان در حوالی تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کرده بودند چون آفتاب نیمه حوت رسد مجموع بجنبش درآیند و بیکبارگي توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین که بطرف دشت قبچاق دریسي و صیران بود چون بهار شود او نیز بی توقف سوار گردد و چون رایت نصرت شعار در ضمان حفظ پروردگار از آقسولات روان گشت و شب درمیان کرده باوزن اتا نزول فرمود و ازانجا نهضت نموده در پولخواجه شیخ فرود آمد و ازانجا روان شده سونکنت مخیم نزول همایون شد و ازانجا کوچ کرده بقمارشااتا و ازانجا بسلطان شیخ و ازانجا بقریه زرنوق و ازانجا روان شده و از آب سیحون بربالای یخ عبور نموده نزول فرمود و آب سیحون از غایت سرما بنوعي بسته بود که مقدار دو سه گز مي بایست کند تا آب برتوان داشت چه دران سال از اوایل قوس تا اواخر حوت در مجموع گذرهای سیحون و جیحون لشکریان و کاروانیان وعرابها (۱) و سایر چهارپایان و غیرها برروی یخ مي گذشتند و از کنار سیحون بسعادت سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب دراترارسرای بیردي بیگ بعز نزول همایون اختصاص یافت و تمام شاهزادگان و امراء و خاصگیان که بدولت

---

(۱) دربعض نسخ بجای ـ عرابها ـ (ارابها) است ـ

ملازمت فایز بودند هریک بخانه فرود آمدند و از غرایب اتفاقات آنکه درسرای که محل نزول همایون بود هم درروز وصول آتش ازممربخاري درگوشهٔ از سقف خانه افتاد و احتراقي واقع شد ودرزمان فرونشاندند اما این معني موجب ازدیاد تشویش خاطر دولت خواهان گشت بهدران ایام مردم خوابهای پریشان میدیدند وحادثه که قوعش نزدیک رسیده بود درخاطرها اثرها کرده بغایت ندیشه ناك وهراسان بودند *

* مصراع *

* ولا بد للمقدوران یتکونا *

وصاحب قران بی همال موسی رکمال را ارسال فرمود تا راه پیل را تفحص نماید که مي توان گذشت یا هنوز نه و او بامتثال فرمان مسارعت نموده و احتیاط کرده باز آمد و عرضه داشت که اصلا عبور ممکن نیست ودیگری برحسب فرموده بطرف سیرام وعقبه قلان بهمان مهم شتافته بود اوهم معاودت نمود وتقریرکرد که درعقبه دونیزه بالا برف نشسته است ودرین ولا ازپیش توقتمش خان که ازمدتي باز در صحاري دشت بدحال وسرگشته مي گشت قرا خواجه که از نوکران قدیم او بود بدرگاه عالم پناه آمد درروزی که حضرت

اعلي صدر ديوان خانه فلک شکوه را بفر مسند سلطنت مآب رفعت چرخ برين بخشيده بود و تايزي اغلن از نژاد اوکدي قاآن و باش[1] تمور اغلن و چکره اغلن از نسل جوجي خان در طرف دست راست نشسته بودند و ديگر جانب از حضور شاهزادگان جوان بخت الغ بيگ و ابراهيم سلطان و ايجل آراسته بود فرستاده توقتمش خان بوسيله امراء مثل بيردي بيگ و برادرش شيخ نورالدين و شاه ملك و خواجه يوسف بعز بساط بوس مستسعد گشت و پيغام توقتمش خان بزبان اعتذار عرضه داشت که جزاو کيفر کُفران نعمت و احسان ديدم و کشيدم اگر عاطفت پادشاهانه رقم عفو بر جرايم و زلات اين ضعيف کشد بعد ازين سر از ربقه طاعت و پاي از جادهٔ متابعت نکشد و بيرون ننهد مکارم اخلاق ملکانه فرستاده را نوازش فرموده استمالت نمود که بعد ازين يورش بعنايت الهي الوس جوجي را باز استخلاص نمايم و باو سپارم و در خاطر همايون چنان بود که هم بآن چند روز که از اترار بعزم غزو کفار نهضت فرمايد خواتين و شاهزادگان را که برسم مشايعت ملازم بودند بازگردانند و قرا خواجه را نيز اجازت انصراف داده با تحف و هدايا جهت توقتمش خان روان سازد و نگاشته کلک تقدير غير آن بود و الحکم لله العلي القدير *

---

(۱) در دو کتاب بجاي - باش - (تاش) است *

گفتار در وفات حضرت صاحب قران انار الله برهانه

* نظم *

* ای دل اگر از غبار تن پاک شوي *
* تو روح مجردي بر افلاک شوي *
* عرش است نشيمن تو شرمت نيايد *
* که آئي و مقيم خطه خاک شوي *

نسيم اعزاز و تکريم که از حريم تعظيم يا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی مي وزد روايح بسی لطائف و معارف بمشام جان سعادتمندان نکته دان ميرساند از جمله آنکه پايه قدر و منزلت نفس انساني * نظم *

آنکه نصِّ کلام حق گويا است * که جهان را برای او آراست
و آنکه تن جامهٔ خلافت حق * جز بيالای او نيايد راست

ازان برتر و بلندتر است که محل تصرف و ترفع و منزل آسايش و تمتع او همين سرای فاني و تنگنای عالم جسماني باشد و بس * * بيت *

* بخدا کدان جهان دل منه که جای دگر *
* برای مسکنِ تو برکشيده اند قصر *

چه بحقیقت دنیا نسبت با او حکم کشت زاري دارد که دهقان درو اندک زمان بشغل زراعت قیام نماید و اورا محصول آن مدخر گشته روزگار بسیار بکار آید وازین است که مهندس قدرت کامله حکیم علیم و معمار صنع لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم دارالخلافة بنيه انسان را بنوعي ساخته و پرداخته که ازان مصر جامع پنج شارع واسع برصوب عالم پرصنایع و بدایع کشاده است که بهر یک ازان شوارع طایفه مخصوص از قوافل اخبار و آثار علم و قدرت آفریدگار تعالی و تقدس بآن خطه بدیع آیین در مي آیند وبمحل وقوف ودرایت والي آن ولایت میرسند تا بآن خبرت وشعور ازهستي ویگانگي آفرینندهٔ و پروردهٔ عالم و عالمیان ــ جل وعلا ــ آگاهي یابد وبتفکر و تدبر در گونه گونه غرایب وعجایب که درضمن مبدعات و مخلوقات مندرج است بمعرفت صانع واطلاع براسماء و صفات او ــ سبحانه ثم سبحانه ــ فایز گردد و وظایف بندگي وپرستش بتقدیم رسانیدهٔ شکر و سپاس شمهٔ ازنعم بی قیاس که در بارهٔ او کرامت فرمودهٔ بجای آورد و بعد ازحصول سعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهري بآن صفا و پاکي با پیکري مکدر خاکي همان است روی التفات از جانب جسم و جسمانیات گردانیدهٔ آنرا پس پشت اعراض اندازد و بدیدهٔ فبصرک

الیوم حدید یکبارہ بنظارہ عالم ملکوت ومشاهدہ جمال وجلال - حي لایموت - پردازد وجاودان في مقعد صدق عند ملیک مقتدر بلذت انس ونعیم وصال مستسعد ومستبشر باشد * * بیت *

عارفان را بجنتِ ملکوت * نبود جز جمالِ رحمان قوت

واعراض کلي نفس انساني از تدبیر وتصرف پیکر جسماني را مرگ مي خوانند وصورت بینان آن را اعظم مصایب وبلیات مي دانند واگرچه في الحقیقة تمامي سعادت وکمال نفس بموت است ولهذا قدماء حکماء که انوار علوم از مشکوة وحی انبیاء - علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام - اقتباس نموده اند تعریف آدمي بحی ناطق مایت فرموده اند *

* مصراع * * نشنیدۀ که هرکه بمیرد تمام شد *

چه سعت عالمي که نفس بعد از قطع تعلق بدن مستغرق احوال آن خواهد بود نسبت با دنیا چون فراخي موطن دنیا است نسبت با وضع جنین در تنگنای رحم بلکه اوسع وابسط ازان چه نسبت دنیا برحم نسبت متناهي بمتناهي است وسعت عالمی که بموجب ان الینا ایابهم بازگشت نفوس انساني بآنست غیر متناهي است وهرچند حال بعضي نفوس که مربوب اسماء جلالي حق باشند چون مضل ومذل وقهار ومنتقم ونظایر آن دران عالم صعب وهول ناک مي نماید چون بنیاد ایجاد بر

محض لطف و مرحمت بی علت است و قضیه سبقت رحمتي غ بي محقق و مقرر کمال کرم و برد باري و وفور عفو و غفاري حضرت باری امیدواري مي بخشد که ارواح مومنان موحد را بر حسب بشارت قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله انجاز وعد ان الله یغفر الذنوب جمیعا دستگیر آید انه هو الغفور الرحیم * * نظم *

* گرچه ز گناه جست و جو خواهد بود *
* و آن یار عزیز تند خو خواهد بود *
* از خیّر محض جز نکوئي ناید *
* خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود *

بتخصیص سعادت مندي که بارشاد توفیق پیش از حلول واقعه نا گزیر موت عنان اهتمام از صوب اشغالي که بمجرد اغراض دنیوی باز گردد بر تابد و بصدق همت متوجه تدارک و تلافي جرایم و زلات گذشته باقی عمر از برای عمر باقي دریابد -
* ولله درمن قال * * بیت *

* دلا بکوش که باقی عمر دریابی *
* که عمر باقی ازین عمر برگذر یابی *

و از شواهد شمول عنایت و مکرمت ملک متعال و پادشاه

لم یزل ولا یزال نسبت با صاحب قران بی همال آنکه در
اواخر یورش هفت ساله که معظمات ممالک ربع مسکون تمام
بحیطه تسخیر و تصرف خدام سپهر احتشام درآمده بود داعیه
عدالت و داد گستری که اصل جبله همایون آنحضرت مجبول بود
بران بنوعي قوت گرفت و استیلاء یافت که همگي همت عالي
نهمت مصروف گشت براستکشاف احوال و اوضاع رعایا
وزیردستا . و اشاعت آثار عدل و احسان نسبت با ایشان چنانچه
از مواضع داستانهای سابق مستفاد میشود * * بیت *

بداد و دهش گیتي آباد کرد * دل خلق عالم همه شاد کرد

و خاطر خطیر بکلي در بند آن شد که فیما بعد ارقات فرخنده
ساعات با مري صرف کرده شود که کفارت آثام سوالف ایام
گردد و در محو نقوش تقصیرات و تفریطات گذشته مصدوقه
هوالذي یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات
تحقق یابد و باین قصد بعد از معاودت بمستقر سریر سلطنت
با آنکه شاه و سپاه در هفتم سال بوطن اصلي باز آمده بودند
هنوز پنج ماه تمام نگذشته بود بی توقف عزم غزو کفار چین
ختای جزم کرده روی توجه بآن دیار آورد بوضعی که شرح
اده شد و در اثناء آنکه رایت افتخار خطه اترارکه از
مرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسنگ شرعی است از فر وصول
نزول موکب کواکب شعار از سقف طارم فیروزه حصار

برگشته بود در چهار شنبه دهم شعبان سنه (سبع و ثما نماية) مزاج همايون از نهج اعتدال انحراف پذيرفت و تب محرق طاري شد و لسان حال بفحواى اين مقال كه * بيت *

* سپيده دم كه شدم محرمِ سراي سرور *
* شنيدم آيتِ توبوا الي الله از لبِ حور *

مترنم گشته بعزم درست و نيت صافي صادق از جملهٔ منكرات و معاصي توبه فرمود و حدت مرض و شدت آن زمان زمان مي افزود * نظم *

* چو مي شد فزون دم بدم رنج شاه *
* مصيبت گرفتند خورشيد و ماه *
* چو از درد شه ناله دادي خبر *
* زغم خلق را پاره مي شد جگر *
* دران دم كه مي زد دمِ درد ناك *
* زن و مرد را بود بيمِ هلاك *
* ز دستِ مرض شد طبيعت زبون *
* نه آرام مانده نه صبر و سكون *
* همايون تنِ شاه را دفع رنج *
* نه ملك و سپه كرد نه مال و گنج *
* ز تابِ مرض چون زبون شد مزاج *
* نه تخت آمدش سود مند و نه تاج *

وبا آنکه مولانا فضل الله تبریزی که اززمرهٔ[1] اطباء حاذق بود وظفرکردار ملازم رکاب سعادت انتساب بود در معالجه وتداوي سعي بليغ مي نمود روزبروز خستگي اشتداد مي یافت وعلتي دیگرسربرمیکرد چنانچه چند مرض مخوف مختلف جمع آمد که ازمعالجه بعضی بعضی دیگرازدیاد مي پذیرفت * نظم *

* چو آمد قضـــا از مداوا چه سود *
* چه جاي بزشک از مسیحا چه سود *
* نبود اندران درد آمید شفـــا *
* ندانند اجل را طبیبـــان دوا *
* چو ز اندازه بگذشت سوء المزاج *
* فرو مانــد عاجز طبیب از علاج *
* شد اعضاء شاه ازمرض سخت سست *
* ولی بود رایش چو اول درست *

وچون قوای دماغی ازاول تا بآخر بسلامت بود چنانچه بنفس مبارک با وجود زحمتي چنان بپرسش احوال لشکر ونسق آن مشغول مي‌شد وچون برای صایب دریافت که مرض قابل علاج نیست دل بر وقوع حادثهٔ ضروري نهاده خواتین و خواص امراء را احضار فرمود واز سر تیقظ

(۱) دراکثرنسخ بجاي - زمرهٔ - (مُهرهٔ) دیده شد *

وبعد ازین بوصیت مشغول گشت که بتحقیق میدانم که مرغ روح از قفس قالب پرواز خواهد کرد پناه بدرگاه خدای جان بخش جان ستان بردم و شما را بلطف و مرحمت او سپردم می باید که اصلا نوحه و زاري مکنید و فغان برمدارید که جزع و فزع درین قضیه فایده ندارد * بیت *

* مدرید جامه منالید زار *
* مگردید آشفته دیوانه وار *
* مرا از فغان شما نیست نفع *
* که کرد است اجل را بفریاد دفع *

آمرزش مرا ازخدا بخواهید و روح مرا بفاتحه و تکبیر شاد گردانید بحمد الله بمدد توفیق معموره عالم را چنان ضبط کرده ام که امروز در تمام ایران و توران کس را مجال آن نیست که سر فضولي برآرد یا بدست جور و بی باکي بیچارۀ را بیازارد و از فضل بی شمار ملک غفار چشم دارم که گناهان مرا اگرچه بسیار است بهمین بخشد که دست تعرض ظالمان از دامن روزگار مظلومان کوتاه کرده ام و نگذاشته ام که در زمان سلطنت من از قوي بر ضعیف حیفي رود مگر آنچه بمن نرسانیده باشند و مرا ازان خبر نبوده باشد و اگرچه دنیا ثباتی ندارد و چنانچه با من وفا نکرد با شما هم نخواهد کرد لیکن آنرا مهمل گذاشتن سبب آشوب ممالک و نا ایمني طرق

و مسالک و بی حضوری جمهور خلایق گردد و هرآیینه روز قیامت ازان پرسش و باز خواست خواهد بود اکنون فرزند پیر محمد جهان گیر را ولي عهد و قایم مقام خود گردانیدم که تخت سمرقند در تحت فرمان او باشد و از سر تمکن و استقلال بتدبیر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات لشکری و رعیت قیام نماید شما مي باید که متابعت و مطاوعت او بجاي آورید و باتفاق درتقویت و تمشیت او بجان بکوشید تا عالم بهم برنیاید که موجب تشویش و پریشاني مسلمانان باشد و سعي چندین ساله من ضایع گردد چه از اتفاق ویك جهتي شما مردم از دور و نزدیک حسابها بردارند و هیچ آفریده را یاراي آن نبود که باظهار مخالفت و سرکشي جسارت نماید و بعد ازین نصایح بفرمود که مجموع امیران و بزرگان حاضر عهد کنند و بسوگند مغلظ موکد گردانند که وصیت مذکوره را بجاي آرند و مخالفت آن بهیچ حال روا ندارند و دیگر امراء و سرداران را که غایب اند بهمان نوع سوگند بدهند امراء ازاستماع آن سخنان درقلق و اضطراب افتادند و آب حسرت از دیده حیرت کشاده دل خونین ازجان برداشتند وروي اشك آلوده بر خاک نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک با دهشتي عظیم و دلي از بیم دونیم زبان عجز و تسلیم برکشادند که جان و روان مجموع بندگان فداي یک لمحه زندگاني حضرت

صاحب قراني باد اى كاج عمر ما همه سربسر بجاى يكروزه
حيات آنحضرت قبول مي افتاد كه بطوع و رغبت فدا مي‌كنيم *

* بيت *

* گر از جانِ ما سود بودى ترا *
* نبودى دريغ از تو جانهاى ما *
* ولى اين زمان هيچ تدبير نيست *
* كه امكان تغييـــر تقدير نيست *

اگرچه ما بندگان را بى وجود شريف حضرت صاحب قراني بهيچ گونه تمتع از حيات و زندگاني نخواهد بود و ليكن ما را تا نفسى در تن و رمقى ازجان باشد پاى خدمتكاري ازجاده جان سپاري و طاعت گذاري آنحضرت بيرون نخواهيم نهاد كه بنده اگر خلاف راى ولي نعمت بينديشد هيچ برخورداري نه بيند ودرين مدت كه ما بندگان بسعادت ملازمت آستان سلطنت آشيان سرافراز بوديم جز بندگي و سرافگندگي شغلي نداشتيم وتا درحيات باشيم همان طريقه خواهيم سپرد بزبان اين سخنان مي‌گفتند وبالماس مژگان جواهر اشك خونين دمادم مي سفتند *

* بيت *

زغم كرده ازديده دريا روان * زجان رفته آرام و از تن توان
بعد ازان عرضه داشتند كه اگر فرمان شود اميرزاده خليل . . . . ورا خبر فرستيم تا باتفاق از تاشكنت متوجه

درگاه عالم پناه گردند و دولت دیدار مبارک دریافته وصیت
از زبان همایون بشنوند که هرچند ما بندگان بر حسب فرمان
صورت وصایا بایشان خواهیم رسانید چندان نباشد که خود
بمشافهه استماع نمایند آن حضرت فرمود که وقت به تنگ
رسیده و بیش ازین مجال امثال این حکایات نیست آنها
که غایب اند حاضر نمي توانند شد و دیدار بقیامت افتاد
و شما را نیز همین ملاقات مانده و بحمد الله تعالی مرا از
مرادات دنیوي هیچ آرزو در دل نمانده مگر دیدن فرزند
شاهرخ که مي خواستم که یکبار دیگر اورا به بینم و میسر نشد
الحکم لله - خواتین وبعضی از شاهزادگان که ملازم بودند
درین محل مجتمع شده مترصد بودند که حال آن حضرت بچه
انجامد استماع این سخنان عنان تحمل وشکیب از قبضه
اختیار ایشان بیرون برد بجزع و فزع درآمدند و هول آن
حالت جگرسوز خون دل از فوارهٔ دیده همگنان روان ساخت
حضرت صاحب قران روی بفرزندان کرده فرمود که هرچه
درباب مصلحت ممالک و رفاهیت خلایق گفته آمد یاد دارید
و از حال رعایا و زیردستان غافل مباشید و قبضه شمشیر را
بدست شجاعت و مردی محکم بگیرید تا همچون من از ملک
و پادشاهي برخورداري یابید ممالک ایران وتوران را
از مخالفان و مفسدان پرداخته ام و بعدل واحسان معمور

و آبادان ساخته اگر بموجب وصیتهای من عمل کنید وداد ودهش پیش نهاد همت سازید سالهای فراوان دولت و مملکت بر شما بماند واگر میان شما اندک مخالفتي واقع شود نتیجهٔ نیک ندهد ودشمنان را خیالات فاسد بدماغ راه یابد وتدارک مشکل باشد * نظم *

چو باشید برعهد خود استوار * بود مملکت برشما پایدار
وگر هریکي رای دیگر کنید * عمل برخلافِ مقــرر کنیـد
پر از فتنه گردد بساطِ زمین * خلل راه یابد بملک و بدین

وبعد ازان شدت مرض تزاید پذیرفت وفواقی عظیم طاری شد وبا آنکه دربیرون حفاظ وموالي بختم قرآن مشغول بودند اشارت علیه صدور یافت که مولانا هبةالله پسر مولانا عبید باندرون آید ودربالین بتلاوت کلام مجید وتکرار کلمه توحید مواظبت نماید وچون شب درآمد وعالم از غایب شدن پادشاه هفت اقلیم گردون لباس تاري وپلاس سوگواري در گردن انداخت میان شام وخفتن بر وفق حدیث من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة زبان ترجمان جان وجنان ساخته کلمه توحید را چند نوبت ادا فرمود و روح را بداعي یا ایتها النفس المطمئنة ارجعي الی ربک راضیة مرضیة تسلیم نمود انا لله وانا الیه

راجعون * * نظم *

* دريغ آن شهنشاه صاحب قران *
* جم تاج بخش ممالك ستان *
* دريغ آنكه ديگر نيابد زمين *
* بصد قرن شاهي بآن داد و دين *
* دريغ آنكه ديگر نه بيند سپهر *
* نظيرش در آيينهٔ ماه و مهر *
* دريغ آن خداوند ديهيم و تاج *
* كزو بود آيين دين را رواج *
* دريغ آن جهاندار پاك اعتقاد *
* صلاح و پناهِ بلاد و عباد *

واين واقعه هائله جهان سوز در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه (سبع و ثمانماية) هجري اتفاق افتاد موافق چهاردهم اسفندارمذ ماه جلالي سنه (ست و عشرين و ثلث ماية) كه آفتاب بهشتم درجه حوت رسيده بود و ظرفاء روزگار اين تاريخ را بعبارات مختلف نظم كرده اند ازجمله مولانا بهاوالدين جامي اين رباعي گفته * * رباعي

* سلطان تمور آنكه چرخ را دل خون كرد *
* و ز خون عدو روی زمين گلگون كرد *
* در هفده شعبان سوی عليين تاخت *

* في الحال ز رضوان سرو پا بيرون كرد *

و ديگري گفته * * بيت *

* شهنشاهي كه ماوايش بهشتِ جاودان آمد *

* وداعِ شهرياري كرد وتاريخش همـــان آمد *

و سن مبارک آن حضرت بهفتاد و یک سال رسیده بود موافق عدد - الم - كه صدر اعظم سوره كريمه قرآني است و مدت سلطنت آن خديو بی‌همال بر سبيل استقلال سی و شش سال عدد سه حرف كه ماده افضل اذكار همان است يعني لا اله الا الله و اين كه ضبط و ثبت صادرات افعال و اقوال آن معدلت شعار دريا نوال بی سبق رويتی و قصدي بكلمه طيبه توحيد اختتام يافت هم از امارات كمال دولت و اقبال است و ازموجبات وثوق رجا و غلبه حسن ظن با آنكه علو شان و رفعتِ منزلت و مقام اين پادشاه سعيد مبرور محصور بر همين ايام سلطنت صوری دردار غرور نبوده موافقتی است كه عدد سنين سلطنت همايونش را با شمار بنين از ذريت روزافزون اتفاق افتاد چه ازذكور اولاد و اسباط سی وشش پسر و پسرزاده بتفصيلی كه در خاتمه اين مقاله باز نموده خواهد شد ازان مويد بی همال بازماند بعدد هر سالی ازمدتِ سلطنت و فرمان روائي فرخنده اقبالی مستاهل سروري و كشور كشائي والفضل بيد الله يوتيه من يشاء واز ميامن محاسن

سیر و آثار ایشان بحسب مراتب ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات آن حضرت مشمول کرامتی گشته که زمره متعالی قدر اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده در موقف مناجات مسالت نموده اند - کما حکی الله و هو اصدق القایلین عن خلیله - واجعلنی لسان صدق فی الآخرین فحقق اللهم رجاءنا فیه و اجعله من ورثة جنة النعیم بفضلک العمیم و منّک الجسیم انک انت التواب الرحیم *

ذکر بعضی حوادث که بعد از انتقال حضرت صاحبقرانی ازین سرای فانی بدار النعیم جاودانی انار الله برهانه روی نمود

* نظم *

چگویم که از هول این داستان * بلرزد زمین و بترسد زمان
چو گویم گره برزبان اوفتد * قلم گاه ثبت از بنان اوفتد
عجب کادمی زان خطر جان ببرد * کشید آن بلا را و ازغم نمرد

چون صاحب قران سعید مغفور ازین دار غفلت و غرور بجنت سرای بهجت و سرور انتقال فرمود هول آن واقعه قیامت علامت سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان و نهیب آن حادثه شکیب سوز بصایر و ابصار کبار و صغار از اخیار و اشرار را تیره و خیره ساخت *

* نظم *

* شد آن لحظه هولِ قیامت عیان *
* بگردون بر آمد نفیر و فغان *
* ز حیرت دلِ خلق عالم خراب *
* جگرهای شاهان زماتم کباب *
* برآشفت احوال خلقِ جهان *
* از اندیشه غمناک شد انس و جان *
* همه خلق عالم پریشان شدند *
* سراسیمه و زار و حیران شدند *
* نه اندیشهٔ خواب کس را نه خور *
* نه مه ماندہ برحالتِ خود نه خور *

و حقیقت آنکه عطیه فرخندہ طالع صاحب قران - علیه شآبیب الغفران و الرضوان - مقتضی آن بود که دولت ثابت ارکانش جاودان بامتداد زمان هم عنان باشد و ممالک روی زمین که آن را بقوت بازوی اقبال مسخر کردہ بود و بانوار معدلت و افضال معمور و منور داشته تا انقراض عالم در سایه سلطنت اولاد و اخلاف بزرگوارش همچنان برقرار بماند و اگر نه درین واقعه هایله جای آن بود که سپهر تیزگرد را پای از بیم سست گشته برجای فرو ماند و مهر رخشندہ چهر از غایت دهشت راہ مشرق گم کردہ دیگربار برنیاید و نور نیفشاند * * نظم *

بُدْ بیم که مرکبان انجم * هم نعل بیفکنند و هم سم

شد وقت که این چهار حمال * بنهند صحیفهٔ مه و سال
راستی دران شب سزا بود که ماه چهره خراشیده و لباس
قیرفام ظلام پوشیده کاه کهکشان بپا شد و برسم تعزیت بران
نشینند و گردون بوقلمون گریبان صبح دریده و دامنِ شام در
خون شفق کشیده و سرشک ثوابت و سیاره تمام فرو بارد
و خود را در وفا بحق عزا قاصر و مقصر بیند ابر طوفان بار که
دران روزگار زار زار می گریست اشکش خوناب بایستی نه
قطرات آب و جهان بهم برآمده که در لباس سوگواری بود
پوشش از خاک و خاکستر داشتی نه از تاریکی شب کحلی
نقاب و از جمله صعوبتِ آن مصیبت اندوه فزای جان کاه
آنکه کس را نه مجال دم زدن بود و نه قوت شکیبائی و پنهان
داشتن * * بیت *

* فریاد ز دردی که درون سوزد و آن را *
* گفتن نتوانند و نهفتن نتوانند *

شاهزادگان افسر پادشاهی از تارک انداخته و خلعت
شکیبائی قبا ساخته و خواتین و آغایان رویها خراشیده و مویها
بریده و امراء و ارکان دولت گریبان جان دریده و درخاک
و خون طپیده آن شب که ابر نیز درفغان و اشکباری بود در
عین بی قراری و دل افکاری بگریه و زاری و سوگواری
بگذرانیدند و چون صبح را شعله مهر در جان گرفته او نیز شق

جیب آغاز نهاد روی تحسر و تأسف بتجهیز و تکفین میت آوردند و بر حسب وصیت هندوشاه خزانچی بغسل مشغول شد و مولانا قطب الدین صدر بتعلیم آن شغل مشروع و واجبات و سنن آن و تلاوت دعوات و آیات قران قیام نمود * نظم *

گرامي تنش پاك شسته بآب * معطر بکافور و مشک و گلاب
کفن جامه کردند و تابوت جای * سپرده بغفران یکتا خدای

و بعد از فراغ بصد درد و داغ امراء مثل بیردي بیگ ساربوغا و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملك و خواجه یوسف و دیگر خواص و نزدیکان اتفاق نموده عهد کردند و سوگند خوردند که متفق باشند بایکدیگر و در امضاء وصایای صاحب قران سعید مغفور یک دل و یک جهت بجان بکوشند و چون عزم رفتن بغزا هنوز فسخ نیافته بود واقعه آن حضرت را پنهان مي داشتند و آغایان را از تغییر لباس و اظهار نوحه و زاري منع میکردند تا دشمنان بزودي آگاه نشوند و امراء پیش آغایان آمده با ایشان کنکاش کردند و با میرزاده خلیل سلطان و امراء که در تاشکند بودند خبر فرستاده وقوع واقعه باز نمودند و به یسی و صیران پیش امیرزاده سلطان حسین کس فرستادند که مرض حضرت صاحب قران اشتداد یافته با معدودی توجه نموده بتعجیل بیاید و خضر قوچین را با نوشته بجانب غزنین روانه داشتند که امیرزاده پیر محمد

را از حادثه وفات صاحب قران سعید مغفور و وصیت ولایت عهد و قایم مقامی که در باره او فرموده آگاهی دهد تا هرچه زود تر بتخت گاه سمرقند شتابد و بسایر شاهزادگان و حکام که در هر اقلیم و ولایت بودند مکتوبات ارسال نمودند مضمون آن اعلام وقوع حادثه جهان سوز و سفارش رعایت حزم که هرکس در ضبط و محافظت مملکت خود وظیفه تیقظ و هوشمندي بجای آورد و از حدود و ثغور هرصوب با خبر بوده اصلا غفلت و اهمال در هیچ حال از احوال روا ندارد که سالها است که بقیه مفسدان و بدسگالان از بیم سرفرو برده اند بانتظار روزی چنین روزگار بتصور و پندار مي گذرانند غافل و بی خبر نمي باید بود و دل برعون و عنایت پروردگار بسته در اشاعت عدل و احسان حسب الامکان کوشش نمود و خلایق را از وضیع و شریف هریك بجای خود چنان داشتن که اندیشه عصیان و طغیان بخاطر و خیال ایشان راه نیابد و هر نوشته را مصحوب فرستادهٔ بشاهزادهٔ فرستادند شیخ تمور قوچین بصوب هرات متوجه امیرزاده شاهرخ شد و علي درویش که بسگ بچه اشتهار یافته بود بجانب تبریز پیش امیرزاده عمر شتافت و اراتمور بجانب بغداد پیش امیرزاده میرانشاه و امیر زاده ابابکر و دیگری بطرف فارس و عراق روان شد *

گفتار در نقل نعش صاحب قران بزرگوار از اترار

شاهزادگان و آغایان و امراء که در اترار بودند شب پنجشنبه هزدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن تابوت محفوف برحمت - حی لا یموت - را بدیبا و پرنیانِ مغفرت و رضوان گرفته درمحفه از شهر اترار بیرون آورده روی توجه بصوب سمرقند نهادند وبشب ازآب خجند برروی یخ گذشته درمیان بیشه که بکنار آب بود فرود آمدند و از اترار تا کنار آب دو فرسنج است و چون صبح دامنِ لباس سوگواری شب را چاك زد شدتِ واقعه آتش حزن و اندوه در کانون درون مصیبت زدگان بنوعی بر افروخت که خرمنِ تجلد و اصطبار همگنان بسوخت * * بیت *

* عاقبت بالا گرفت از هرد رونی دود آه *
* آتش اندر سینه پنهان برنتابد بیش ازین *

تعزیت که تا غایت مخفي مي داشتند پرده از رو بر داشتند ومجموع آن انجمن ازمرد وزن بنوحه وزاري درآمده بیکبار فغان برآوردند وشوری درجهان افتاد که صدایش ازبیت الاحزان کیوان برگذشت * * نظم *

* زسوزی درونهـــای پر اضطـــراب *

* جگرسوختـــه ماهيـــان را درآب *
* زبـــس دود آه ازدلِ آتشيـــن *
* درافتـــاده مرغ ازهوا برزميـــن *
* چه كاريست كافتاد بر عام و خاص *
* كه تا مرغ و ماهي نشد زان خلاص *

امراء وخاصگيان و قوچينان دستارها ازسر و جانها در خطر وخود را بر خاك و خاكستـــر انداخته وخواتين و آغايان مويها ازبن و رويها بزخم ناخن چندان و چندان كنده وخسته كه خويشتن را مشرف بهلاك ساخته * نظم *

زفوتِ شهِ عادلِ كامياب * بناى سراى جهان شد خراب
چنان آتش افتاد در روزگار * كه پر شد فضاى جهان از شرار
روان گشته ازچشمها جوى خون * زخون گشته روى زمين لاله گون
زآه و زفرياد پر شد جهان * بگردونِ گردان بر آمد فغان
زدل رفته صبر و زسر رفته هوش * برآمد زجانها غريو و خروش
نه تن را توان و نه دل را شكيب * جگرها شده خون زهول ونهيب

بعد ازفغان و زاري بسيار چون جزع و فزع ازحد درگذشت امراء به نصيحت پيش آمدند وبزبان دولت خواهي عرضه داشتند كه چون تند باد بلا ازمهب قضا وزيدن گيـــرد كوه خارا چون موم ازآتش گرم نرم شود وسدّ اسكندر ازپرده عنكبوت سست نهاد ترگردد و تيرتقديررا سپـــر تدبيـــرباز

نمي دارد وقهرمان اجل شاه و گدا و ضعيف وتوانا را بيک حساب مي شمارد و بضرورت و اضطرار در شكيبائي و اصطبار مي بايد كوشيد و بصدقه و خيرات و فاتحه و ختمات روان ميت را شاد گردانيد كه همه را مرگ در كمين است و كوچک و بزرگ را عاقبت كار همين * * بيت *

* كز در مرگيم بي نوا و توانگر *

* وآنكه نميرد نزاده است ز مادر *

وچون اشتعال نيرانِ اندوه و احزان نه دران مرتبه بود كه بزلال امثال اين نصايح فرو نشيند ادراء بروح مقدس حضرت رسالت پناه ختمي عليه افضل الصلوات واكمل التحيات توسل جسته تذكر وفات او را وسيله نجات آن مصيبت زدگان ساختند كه حضرت پيغمبر عربي عليه و على آله الصلوة والسلام بهترين اولين وآخرين بود وخداى تعالى عالم را بطفيل وجود مبارك او آفريد و او را از تمام آفرينش برگزيد و خاتم انبياء و رسل گردانيد و با اين همه چون وقت اجل موعود در رسيد روح پاكش از پيوند بدن گسسته روى تسليم و رضا بفردوس اعلى آورد هرگاه كه چنان بزرگواري درين سراى فاني جاوداني نماند ديگري هم نخواهد ماند هرچند واقعه مشكل و مصيبتي جان كسل است غير از رضا بقضا و ياري جستن از خدا در سرّاء و ضراء چاره ديگر متصور نيست * بيت *

* اگرچه واقعه بس مشکل است و جان فرسای *
* بصبرکوش که با صابر(۱) است لطف خدای *

ذکر مشورت کردن امراء با خواتین و شاهزادگان درباب یورش خطای

چون خواتین و شاهزادگان را از میامن ذکر جان پرور مخصوص بخطاب انا اعطیناک الکوثر و قصه وفات آن سرور همایون سیر - علیه سلام الله ما طلع القمر - نوع تسکینی حاصل شد و جزع مفرط گذاشته از فغان و زاری بحزن و سوگواری اکتفا نمودند امراء پیش ایشان جمع آمده مشورت آغاز نهادند و با دلی خونین و خاطری حزین گریان گریان می گفتند که اجتماع لشکری باین بسیاری از امراءِ کامکار و بهادران نامدار و نبرد آزمایان تیغ گذار که هنگام کارزار هریك ازیشان ثانی سام سوار و ثالث رستم و اسفندیار است با چنین اهبه وساز و چندین اسباب و آلات که از گرانی اثقال و احمال ایشان زمین را خطراست که تمام در آب فرو رود و از زمان جمشید باز کس ندیده است و نشنیده و بقرنهای بسیار مثل این دیگر بار عجب که

---

(۱) درسه نسخه بجای - باصابراست لطف - (کس نگذرد زحکم) است *

دست دهد * * نظم *

* ز روزی که درجنبش آمد فلک *
* بزد برفلک صف سپاهِ ملک *
* به بهرام دادند تیغ و سنان *
* به برجیس دُرّاعه و طیلسان *
* ندیدست هرگز کسی تا کنون *
* سپاهی چنین از کواکب فزون *
* بدین ساز و سان لشکرے پرهنر *
* نبودست و مثلش نباشد دگر *

و شک نیست که این سپاه را با این اسباب اگر بمملکت مخالف رسانیم بی توقف دمار از دیار و روزگار کفار خاکسار برآرند و هرچند خبر واقعه صاحب قران سعید مرحوم مغفور هم عنان صبا و دبور بقلماق و خطائیان خواهد رسید لیکن چون خبر احتمال صدق وکذب دارد اگر ما این لشکر گران بی کران را بسرحد ایشان بریم پیشتر آن باشد که ایشان متوهم شوند که اگر حضرت صاحب قران درگذشته بودی کسی را قوت و قدرت لشکری چنین باینجا رسانیدن نبودی و تصور کنند که آن حضرت زنده است و این آوازه بمکر و حیلت انداخته اند ازین توهم خوف و هراس برایشان غالب شود و نصرت و ظفر قرین رایت اسلام گردد مصلحت آنست که عزم

و نیت آنحضرت را امضاء کنیم و توکل بر داور فیروزی بخش کرده لشکر بختای بریم و مردانه در اقامت غزو وجهاد با کافران و بت پرستان که آن حضرت قصد کرده بود بجان بکوشیم و انتقام اسلام ازان بی دینان خود کام بواجبي بکشیم و چون خاطر ازان شغل خطیر بپردازیم رایت معاودت بفتح و فیروزي برافرازیم و باتفاق یك دل و یک جهت سایه اهتمام و اعتناء بر ضبط و نسق ممالك محروسه اندازیم و مهمات سلطنت و جهانباني چنانچه باید بسازیم که بحمد الله تعالی از ذکور اولاد و اخلاف صاحب قران مغفور زیاده از سي شاه و شاهزاده هستند و هر آیینه از سابقه لطف الهي بعضی را سلطنت و فرمان روائي مقرر خواهد بود و در واقع عیبی عظیم باشد که لشکری چنین با چندین تجمل و اسباب و اسلحه و ادوات که ایشان را از فضل ذوالجلال و نیروی اقبال صاحب قران بی همال مهیا شده است بعد ازان که چندین مرحله پیش آمده اند و از سر صدق دل در غزا بسته و جنگ کفار را آماده گشته بی آنکه کاری معتبر از دست ایشان بر آید باز گردند و متفرق شوند بر حسب این یراق مجموع آغایان و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت که حاضر بودند در استصواب این رای اتفاق نمودند و عزم بران قرار گرفت که امراء با لشکری که همراه بودند در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که صاحب

قران سعید مغفور او را درین یورش با خود بختای می برد متوجه شوند و بامیرزاده خلیل سلطان و امراء که درتاشکنت بودند ملحق گردند و چون امیرزاده خلیل سلطان دران وقت بیست و یکساله بود و از دیگر شاهزادگان حاضر بسن بزرگتر او را بحکـــومت بردارند که اسم ایالت و شاهي برو باشد و نویینان بزرگ باتفاق مصالح و مهمـــات که روی نمـــاید سرانجام کنند و باین نسق متوجه ختای گردند و بعد از تسخیر و تخریب بلاد و دیارکفر و تادیب و تعذیب عبده اصنـــام و آتش پرستان بتخت گاه سمرقند مراجعت نمایند و شاهزادگان و آغایان و امراء قرلتای کرده و صایای صاحب قران سعید مغفور بجای آورند و بهٔیسون حکم و فرمان که هنگام وصیت صدور یافته بود کاربند شوند - من الله العون و التایید *

ذکر روان ساختن نعش ارجمند مغفرت پیوند بسمرقند فردوس مانند

چون مشورت مذکور برحسب مسطور قراریافت در همان صبح مصحفه که از یمن جنازه سلطان سعید بلند آوازه مهبط انوار رحمت بے اندازه بود مصحوب امیر خواجه یوسف و علي قوچین و چندي از خواص روانه سمرقند گردانیدند و سفارش نمودند که بتعجیل برانند و درراه نیکو برخبر باشند

وایشان در اتمام آن شغل خطیر بجان کوشیده نعش محفوف بمغفرت را شب دوشنبه بیست و دوم شعبان در داخل سمرقند بقبه مرقد رسانیدند و درهمان شب بر نهج مقتضیات شرع مطهر مدفون گشت رجا برحمت باری تعالی واثق است که از قبیل - القبر روضة من ریاض الجنة - علی قایله الصلوة والسلام - باشد - وما ذلک علی الله بعزیز - و چگویم که چها رفت که چون جدا شدن جنازه جراحت مصیبت تازه کرده از چشمهاے خواتین و شاهزادگان چشمهاے خونین روان شد و بازازان حالت جگر سوز زمین و زمان پر ناله و افغان کشت * * نظم *

* دگر باره شد چشمها سیل بار *
* چو باران که بارد بوقت بهار *
* فلک را زبس ناله کر گشت گوش *
* ز نوحه زمین و زمان پر خروش *

و چون آن ولوله و خروش فرو نشست باز امراء با آغایان سخن پیوستند که هرچند صاحب قران سعید مغفور وصیت کرده که ولي عهد امیرزاده پیر محمد باشد و ما بندگان بر همان عهدیم لیکن شاهزاده مشار الیه درقندهار است و شاید که لشکر بجانب هند برده باشد و ازو تا بما مسافتي بعید است و ما یورش ختای در پیش داریم اگر توقف مي کنیم تا او

برسد دیر میشود و درواقع وارث ملک و تخت صاحب قران سعید شرعا و عقلا امیرزاده شاهرخ است که فرزند صُلبي و ارشدِ اولاد آنحضرت است و عالمیان را معلوم است که صاحب قران سعید مغفور شاهزاده مذکور و فرزندانش را ازدیگر اولاد و اسباط دوست تر مي‌داشت و بے مداهنه انوار سعـــادت و فرسلطنت ازناصیهٔ مبارک آن شاهزاده نیکو سیرت پاک اعتقاد مسلمان نهاد درخشنده تراز شعشعه خورشیـــد انور است و بعدل و داد گستري و رعیت پروري ارجلالت مهر و سعادت مشتري بسیار مشهورتر * * نظم *

* رخش مظهرِ نور شاهنشهي است *

* دلِ روشنش چشمهٔ آگهي است *

* ازو خواهد آراستن تخت و تاج *

* وزو سلطنت یافت خواهد رواج *

* ازو باز یابد ممـــالک امـــان *

* وزو باز گردد زمـــانه جـــوان *

و شک نیست که خبر واقعه هایله که فرستاده ایم بزودي باو خواهد رسید وعنقریب توجه نموده خواهد آمد مي باید که چون برسد روان او را بشهـــردرآورید تا مملکـــت برقرار بماند و مردم بد اندیش مجال فکرمحال و فرصت فضولي و فتنه انگیزي نیابند وبعد ازان حضرات عالیات سرای ملک

خانم و تکل خانم و تومان آغا و دیگر خواتین با میرزاده الغ بیگ و دیگر شاهزادگان در عقب محفه متوجه سمرقند شدند و امراء سفارش نمودند که شرایط حزم و احتیاط بجای آورند و هر جا که فرود آیند نیک برخبر باشند و چه گویم که هنگام وداع بازچه ولوله و شور درجهان افتاد و از فغان و زاري و نوحه و اشکباری چه رستخیز واقع شد *

* بیت *

* کس مبیناد چنان حال بجز دشمن شاه *

* آه ازان محنتِ جان سوز بهر دم صد آه *

و چاشت همان روز امیرزاده جوان بخت ابراهیم سلطان و امراء بعزم یورش ختاي و نیتِ غزو کفار بسعادت سوار شدند و در موکب شاهزاده ارجمند حمید * * بیت *

* درفشِ درفشان شاهِ سعید *

* مقارن بتایید ربِ مجید *

* همان طبل وکوس ومهابت صدا *

* قطارِ علمهاي فتح انتما *

* روان شد چو شه زاده مرکب براند *

* وزان حال دانشور این نکته خواند *

* که رایات آماراتِ فرمان دهي است *

* زدن نوبت آیین شاهنشهي است *

* چو اورا شد از جملـه شهـزادگان *
* مر اورا سزد ملـك صاحب قران *
* که جایش حواله باو شد نخست *
* هم آخر باو باز گردد درست *
* چو حالات عالم ز زشت و نکو *
* بتقـدیر حق است و تکـوینِ او *
* چنیـن رمز را نشمـرد سرسری *
* مگـر آنکـه باشد ز دانش پُری *
* گر از آگهاني درین نیسـت شک *
* وگر غافلي لیس قولي معـک *

و چون از آب سیحون گذشته و یک فرسخ رانده درجانب شرقي اترار بکنار جوی ارج بغزد یک پل قلدرمه فرود آمدند و قبه بارگاه شاهزاده باوج مهر و ماه برآمد و توق پادشاه مغفور درمقابل ازدور برسمي که معهود است سر بعیوق بر افراشت وطبل خانه حضرت مغفرت مآل صدر معسکر همایون شاهزاده بی همال آراسته بحقیقت طنطنه بشارت وراثت آن برگزیده ارجمند در گوش جان هوشمندان انداخت و درانجا رسولان را بجانب دست راست پیش امیرزاده خلیل سلطان و امراء بزرگ که درتاشکفت و شاهرخیه بودند روان کرده بازنمودند که نعـش محفوف برحمت

و رضوان حضرت صاحب قران را بسمرقند فرستادیم و آغایان نیز در عقب روان شدند و ما عزیمت ختای جزم کرده متوجه شده ایم و بطرف دست چپ پیش امیرزاده سلطان حسین کس فرستادند و همین حال اعلام کرده پیغام دادند که با لشکر متوجه گشته چنان کن که در موضع چوکلک بهم رسیم و وصیتي که صاحب قران سعید مغفور فرموده برسانیم و یراق دیده باتفاق متوجه غزا شویم و چوکلک که وعده گاه بود قریه ایست در پنج فرسخي اترار بجانب شرقي *

داستان مخالفت امیرزاده سلطان حسین

فحواي حقیقت نمای ربیت زدای حدیث قدسي حیث ورد - یا داود انا ارید و انت ترید ولا یکون الا ما ارید بسمع جان هوشمندان مي رساند که تیر تدبیر که نه از شصت تقدیر کشاد یابد هرگز بهدف مقصود نرسد لاجرم چون دران ولا سابقه قضا بامضاء عزم غزای کفار ختای تعلق نگرفته بود سعي و کوشش دران باب اصلا سود مند نیفتاد با آنکه امراء بعد از وقوع حادثه هایله صاحب قران سعید اتفاق نمودند که آن قصد را باتمام رسانند بجائی نرسید و شعبده باز سپهر بازئي برانگیخت که آن منصوبه بکلي از هم فرو ریخت و شرح آن قصه اینست که چون خبر وفات صاحب

قران سعید بامیرزاده سلطان حسین رسید عرق بد اندیشي و فتنه انگیزي که درجبله او مرکوز بود و اثر آن در زمان حیات صاحب قران سعید بارها بظهور آمده بتخصیص در یورش شام که از فرط جنون و سبکساري دران هنگام که لشکر مخالف بمقابله درآمده بودند رو گردان شد و جرنغار را ویران کرده بدمشق رفت پیش پسر برقوق و نزدیک بود که لشکر منصور را چشم زخمي رسد عنـایت رباني و قوت دولت صاحب قراني دست گیر گشت چنانچه مشروح گفته شده است باز در چنین وقتي بحرکت آمد و باندیشه فاسد و تخیل محال بعضي از لشکر دست چپ که با او بودند پراگنده ساخت و اسپان ایشان گرفته با هزار کس دو اسپه بتعجیل براند و از آب خجند گذشته براه قزاق متوجه سمرقند گشت که بمکر و حیله اهالي سمرقند را فریبي دهد که او را بشهر در آورند و در پیشین همان روز ایلچي که بطرف او رفته بود باز آمد و آن خبر آورد و چون وقتي عجب بود خوف و هراس تمام در خاطر خاص و عام افتاد

* بیت *

ازان فعل مذموم نا مستقیم * دلِ خلق را کرد پر خوف وبیم

ذکر مکتوب فرستادن امراء باطراف و جوانب و خبردادن از مخالفت سلطان حسین

چون امیـر شیخ نورالدین و امیـر شاه ملک از حال

سلطان حسین و حرکت ناصواب او آگاه شدند درزمان پیش امیر ارغونشاه که ضبط سمرقند در عهده او بود مکتوبي فرستادند مشتمل برانکه سلطان حسین باز دیوانگي آغاز نهاده و لشکری که با او بود بهم برزده با هزار سوار دو اسپه متوجه سمرقند شده نیک برخبر باشد و در ضبط و محافظت شهر و حصار شرایط حزم و احتیاط مرعي دارد و تا سنگ بارو آماده داشته یک سرموی درهیچ باب غفلت و ذهول روا ندارد و اگرآن بی‌باک بحوالی شهرآید و میسر شود البته او را بگیرد و بند کرده نیک نگاه دارد تا ازمراو فسادی واقع نگردد که براو و سخن او هیچ اعتماد نیست و پیش حضرات عالیات نیزعرضه داشتي روان کردند مضمونش بعد ازاعلام قضیه سلطان حسین آنکه هرجا رسیده باشد توقف فرمایند تا بندگان ازعقب برسیم و بخواجه یوسف هم نوشته دوانیدند و بر قضیه اطلاع داده مبالغه نمودند که درمحافظت محفه از دقایق جلادت و کارداني هیچ دقیقه نامرعي نگذارد و آن را بتعجیل هرچه تمام تربشهر رساند که از خیالات فاسد سلطان‌حسین دور نیست که بوسیله نعش خواهد که خود را بشهراندازد و فتنه و فضولی آغازد و همچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امراء بزرگ ایلچی با نامه بصوب تاشکنت که از اترار تابدانجـــا شش روزه راه کاروان است روان ساختند و حرکت ناپسندیده

سلطان حسین را شرح داده باز نمودند که حال ازان گردید
که ما اندیشه کرده بودیم و بعزم یورش ختای توجه نموده
صواب آنست که شما با تمام لشکر بموضع اقر که علف خوار
معتبر و چراگاه مناسب است باز گردید و ما هم ازینجا متوجه
شویم و بعد از ملاقات وصایای حضرت صاحب قران سعید چنانچه
فرموده و بران عهد از ما ستده و امر کرده که بشما رسانیم
و باتفاق یراق معامله دیده و آنچه مصلحت وقت باشد و
رای همه بران قرار گیرد پیش گیریم و چون از ارسال رسل
و رسایل بپرداختند شاهزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک از ظاهر اترار بعزم سمرقند کوچ
کردند و امیر بیردی بیگ درانجا بمحل خود بایستاد و چون
از مخالفت سلطان حسین تفرقه بخاطرها راه یافته بود تمام
لشکر جیبه پوشیده سوار شدند و روی توجه بسمرقند آورده
آخر روز از آب سیحون بر بالای یخ بگذشتند و از لطایف
اتفاقات آنکه چون شاهزاده مشار الیه با امراء و لشکر از
سیحون عبور نمودند درزمان یخ بشکست چنانچه سه شتر
خزانه با بار زر در آب فرو رفت گفتی یخ موقوف گذشتن
ایشان پای ثبات فشرده بود و سر تا پای فسرده و ازانجا
شبگیر کرده سحرگاه بحضرات عالیات ملحق شدند و از تصادم
نقد یرات الهی امیرزاده خلیل سلطان و امراء بلکه تمام

لشکریان ترک و تاجیک و عراقي و رومي پیش از رسیدن ایلچي که از اترار رفته بود خبر یافته بودند که سلطان حسین لشکر پریشان ساخت و با فوجي از سپاه متوجه سمرقند شد و از سماع آن خبر دهشت و حیرت که به سبب واقعهٔ قیامت نهیب داشتند زیاده تر شد و امیرزاده احمد عمرشیخ و امیر خداداد حسیني و امیر یادگارشاه ارلات و امیرشمس الدین عباس و امیربرندق و دیگرامراء که درانجا بودند - علی تفاوت مراتبهم - مجموع اتفاق نمودند و بے آنکه کس بفرستند و با شاهزادگان و حضرات عالیات و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و نزدیکان صاحب قران سعید مشورت کنند و ازیشان رخصتي طلبند امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهي برداشتند و با او بیعت کردند و از وخامتِ عاقبت چنان امری خطیر حساب برنداشتند - ولله در من قال * * نظم *

* نخست ار کنـــي فکر پایان کار *
* بنائي تواني نهاد استوار *
* ز پایان اگر یاد ناري نخست *
* اساسِ امورت بود سخت سست *
* پشیمان شوی آخر از کار خویش *
* دلت گردد ازجورِ ایام ریش *
* ازان پس که آید بکارت گزند *

* پشیمان شدن کی بود سود مند *

ذکر فرستادن مکتوب بامراء که در تاشکنت بودند

چون خبر بیعت امراء و سرداران که در تاشکنت بودند با امیرزاده خلیل سلطان در اثناء راه بخوانین و شاهزادگان و امیرشیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل تعییر و سرزنش بایشان نوشتند مضمونش آنکه صاحب قران سعید مغفور هنگام وصیت مقرر فرموده که ولي عهد و قایم مقام او امیرزاده پیر محمد جهانگیر باشد و برین معني از ما عهد ستده و سوگند داده که روی از متابعت و مطاوعتِ او نگردانیم و ما برهمان پیمانیم و قطعا ازان نخواهیم گشت * * نظم *

نسازیم فرمانِ شه را دگر * ز حکمِ مطاعش نه پیچیم سر
ز ما تا نگردد جدا جانِ ما * نیابد خلل عهد و پیمانِ ما

و آنچه شما پیش گرفته اید خلاف فرموده آنحضرت است و در واقع از شما بغایت بدیع است که از سخن و صواب دید ولي نعمت عدول جویید و ازان تجاوز کنید * * نظم

* خلافِ وصایای شاه از شما *
* بغایت غریب است و بس ناسزا *
* حقوقي که شه را است نشاختید *

* بدازی اول دغا باختید *
* کسی را که در دل نباشد وفا *
* دریغ است او را کلاه و قبا *

تصور آن بود که اگر دیگری ازین مقوله حکایتی گوید او را برزنید و بمنع مشغول شوید نداندستیم که از شما با کمال دانش و کاردانی امثال این حرکات صدور یابد هرکه او را از عقل بهره باشد داند که این کار ناپسندیده البته ندامت و پریشانی بار آرد زنهار که با خیالات فاسد کار نا آزمودگان همداستان مشوید و چهره نام و ناموس خود را بناخن بد عهدی و بیوفائی مخراشید و در ابتداء واقعه چنین که روی نموده رقم کفران نعمت بر صحیفه حال خود مکشید که نقش این بدنامی و عار بر بیاض و سواد لیل و نهار بتمادی روزگار بماند و شک نیست که این معانی بر شما پوشیده نماند عجب آنست که غلطی چنین صریح بر چنان بزرگان فرزانه کاردان افتاد و نامه را مهر کرده مصحوب ایوك چوره (۱) روانه گردانیدند و چون مکتوب بامراء رسید و بر مضمون آن اطلاع یافتند از کرده خود منفعل گشته پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت که اختیار از دست رفته بود * مصراع *

* باز نیاید چو تیر رفت از شست *

(۱) در دو نسخه بجای ـ چوره ـ (چهره) است *

ذکر آمدن امیر برندق از تاشکنت و آوردن جواب مکتوب

چون موکب شاهزادگان و حضرات عالیات با امراء بآقسولات فرود آمد امیر برندق بن امیر جهانشاه از طرف تاشکنت برسید و بعز تلاقي شاهزادگان و خواتین استسعاد یافته مراسم تعزیت و سوگواری باقامت پیوست و بعد ازان با امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بمجلس محاوره و مشاوره به نشست و کتابتها که امیر خداداد و امیر شمس الدین عباس کرده بودند درمیان آورد و محصل تحریر و تقریر این بود که این کار از برای صلاح و استدامت این دولت و سلامت و استقامت ملک و ملت کرده ایم که واقعه بغایت هول ناک است که روی نموده و ترسیدیم که ناگهان فتنه و غوغای دست دهد که تدارک آن مشکل بود بتصور خیر اندیشي این صورت برهم بستیم تا سرے پیدا شود و کس را مجال سرکشي و خود رائي نباشد و سلطنت درین خاندان برقرار مانده عالم بهم برنیاید * * نظم *

* درین کار ازان رو رضا داشتیم *
* که خیر همه خلق پنداشتیم *
* گزیدیم این بیعت از خوفِ آن *

* که واقع شود فتنهٔ ناگهـــان *

وگمان آن بود که شما نیز با این مصلحت همراه باشید چون وصیت صاحب قران سعید مغفور برخلاف این بوده فرموده آن حضرت برجانِ ما روان است و حاشا که تا زنده باشیم یکسرِ مو از سخن و صواب دید آنحضرت تجاوز روا داریم هرچه شما درباب امضاء وصایای حضرت صاحب قران مصلحت بینید ما نیز برانیم و در اتمامِ آن بجان خواهیم کوشید چون امیرشیخ نورالدین و امیر شاه ملک مضمون نوشته امراء و تقریر امیر برندق برین نسق یافتند با او گفتند که ما باری تغییر وصیت و صواب دید پادشاه سعید بهیچ وجه جایز نخواهیم داشت و امیرزاده خلیل سلطـــان را متـــابعت و انقیـــاد نخواهیم کرد * * نظم *

* اگر ما ز فرمانِ شه سرکشیم *
* سجّلِ وفا را قلـــم در کشیم *
* گرفتار خذلان و خُسران شویم *
* سزاوار لعنت چو شیطان شویم *
* بسی می نماییم ازان احتراز *
* گواه است داننده کارساز *

امیر برندق رای ایشان را بحسن قبول تلقی نمود و در پیش شاهزادگان با ایشان عهد کرد و آن را بسوگند موکد گردانید

که از مقتضای وصایای حضرت صاحب قران سعید یک سرمو تجاوز نکند وازین جانب باز بامراء خداداد حسینی و یەدگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و دیگر امراء و سرانِ سپاه مکاتیب نوشتند و ایشان را بر متابعت وصیت و نقض بیعتی که باجتهاد خطا کرده بودند ارشاد نمودند که آخر حقوق پادشاه یاد آورید و از شرمساري او در روز مکافات اندیشه کنید هنوز عزای چنان سروري سپري نگشته فرموده او را دیگر مسازید که این معني نه پیش خدای تعالی مشکور افتد و نه نزد خلایق ستوده باشد زینهار دامن عرض خود را بلوث عاری میالایید که تا قیامت بهیــچ آب پاک نتـــوان ساخت *

* نظم *

شکستید عهدِ شهِ کامیـــاب * چگویید روزِ جزا در جواب

ندانم کزین پس زاهلِ خرد * که نامِ شما را به نیکي برد

نوشتها بامیر برندق دادند و امراء را بزبان پیغام دادند که خطائي کرده اید تدارک مي باید کرد و این عهد بر بسته را بهیچ برآورده جمله یک جهت بر حسب فرموده ولي‌نعمت که اذعان فرمان او بر همه فرض عین است دل بر متابعت و انقیاد امیرزاده پیر محمد بندید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز سر اطاعت درآورد و همه درین باب عهد نامها بنویسید و بفرستید چنانچه درسمرقند بما رسد تا پیش

شاهزاده ولي عهد فرستيم و امير برندق با مكتوبها باز گشته
رو براه نهاد * نظم *

* دگر روز چون مهـــر كرد آشكار *
* رخ از كلـــه سبـــز گوهر نـــگار *
* برون تاخت آن شاه زرين علـــم *
* شبش ريخت برتاج مشك و درم *

شاهزادگان و حضرات و امراء كوچ كردند و اميرزاده الغ بيگ
با امير شاه ملك و فوجي از سپاه مجموع مسلح و مكمل بطرف
دست راست ازراه روان شدند و اميرزاده ابراهيم سلطان
با اميرشيخ نورالدين و جماعتي ازلشكربهمان طريق آراسته
و تمام سلاح بديگر طرف ازراه توجه نمودند و ايشـــان و
آنان بتعجيل عازم سمرقند شدند كه هرچه زودتر بشهر درآمده
مملكت را ضبط نمايند تا خللي واقع نشود و فتنه روى ننمايد
وبعد ازان مصالح سلطنت و مهمات ممالك برطبق وصيت
صاحب قران سعيد انتظام يابد و دران زمان شاهزادگان
جوان بخت هردو در سن يازده سالگي بودند و اميرزاده
الغ بيگ بچهار ماه و بيست روز بزرگتر بود چون منازل پيموده
بموضع قرجق رسيدند اميرشاه ملك برحسب صواب ديد
همگنان ازپيش براند و چون بسمرقند رسيد ارغونشاه دروازها
بسته بود و حصاررا استواركرده چه-اميرزاده خليل سلطان

نوازش نامه باو فرستاده بود و سفارش نموده که امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک را که متوجه شده اند بشهر نگذارد و اختیار[1] نگهدارد و او را چندان نوید داده که از عرق ترکمانی و کوته نظری از راه افتاده بود و خاطر بآن طرف داده امیر شاه ملک از دروازه شیخ زاده که برسر آن راه است بدروازه چهار راهه رفت که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و دیگر سرداران اندرون آنجا بودند و چون با ایشان سخن کرد ارغونشاه که ضبط شهر در عهده او بود او را راه نداد و باین بهانه تمسک جست که حکم صاحبقران با من هست و وصیت نیز چنین است که ولي عهد آنحضرت امیرزاده پیر محمد باشد و هرگاه که تمام شاهزادگان و امراء جمع آمده اتفاق نمایند و شاهزاده مشار الیه را بپادشاهي بردارند من در بکشایم و شهر تسلیم نمایم امیر شاه ملک چون کلمات مزور او بشنید دانست که خاطر آن ترکمان نژاد از دناوت همت فریفته وعدهای امیرزاده خلیل سلطان شده است و هرچند معقول و مشروع با او خواهد گفت فایده نخواهد داد و در نخواهد کشاد عنان برتافته گریان گریان باز گشت و چون از آب کوهك عبور نموده بعلیاباد که از قرای سغد کلان است رسید شاهزادگان و حضرات از عقبه قرجق گذشته بصحرای علیاباد

(۱) در بعض نسخه بجاي - اختیار - (احتیاط) است *

آمده بودند صورت حال عرضه داشت و آنچه از باط
ارغونشاه دریافته بود بازنمود الم غبن و حیف آن قضیه
جراحت مصیبت همگنان تازه کرد و از حضرت صاحبقران یاد
کرده بسیار بگریستند و غمی که ... ران سوگواری داغ حسرت
بردلها نهاده بود یکی هزارگشت و بعد از نوحه (۱) وزاري همانجا
فرود آمدند و سرای ملک خانم و تومان آغا و امراء کنکاش
کرده میزان مصلحت دران دیدند که متوجه بخارا شوند
و حضرات عالیات صواب آن دانستند که امیر شیخ نورالدین
بسمرقند رود و امراءِ اندرون را نصیحت کند شاید که قبول
افتد ورای برسخن ایشان قرار گرفت و امیرشیخ نورالدین
همان روز سه شنبه که غره ماه مبارك رمضان بود پای عزم
برکاب استعجال درآورده روان شد و چون بدروازه چهار
راهه رسید و بحکم وقت زبان مدارا کشاده اندرونیان را
بانواع نصیحت کرد مفید نیفتاد و برهمان جواب اصرار
نمودند که با امیرشاه ملک گفته بودند امیرشیخ نورالدین
از اسپ فرود آمد و پیاده از فول بگذشت و بدروازه بایستاد
که قضیه بازیچه نیست که درمیان است مرا تنهـا باندرون
گذارید که بحضور سخن کنیم و صلاح و فساد این کار نیک باز
بینیم تا درآخر ندامت نباید کشید و هرچند دران باب

(۱) دراکثرنسخ بجاي - نوحه و - (بسي) است ٭

مبالغها کرد بجائي نرسيد * * نظم *

* نصيحت نخواهد شنيد آنکه هست *
* زجام مي عشوهٔ دهر مست *
* زباران گلستان پر از گل شود *
* چمن پر رياحين و سنبل شود *
* ولی شوره گردد پر از خار و خس *
* که نفعي نه بيند ازان هيچ کس *
* زبوی گل آن کس شود خوش مشام *
* که نبود دماغش برنج از زکام *

و چون سخن درايشان اثر نمي کرد امير شيخ نورالدين بضرورت سوار شد و بعلياباد مراجعت نمود و کيفيت حال را پيش شاهزادگان و حضرات عاليات مشروح بازراند *

تتمه داستان امير برندق که بتاشکنت رفته بود

گفته شد که امير برندق در آقسولات با امير شيخ نورالدين و امير شاه ملک در باب قبول وصيت و تمشيت آن پيمان بست و با نوشته و پيغام ايشان متوجه تاشکنت گشت و چون بامراء بزرگ رسيد و نوشتها برسانيد و پيغام بگذارد ايشان را از بيعتي که باميرزاده خليل سلطان کرده بودند پشيماني

عظیم روی نمود و سخنان که امراء نوشته بودند و پیغام کرده همه را مسلم داشتند و تصدیق نمودند و باتفاق زبان اذعان برکشادند که تاج و سریر آن کس را رسد که صاحب قران سعید مغفور ولایت عهد خویش در حق او وصیت فرموده و ما جمله برانیم و بتغییر و تبدیل آن رضا نخواهیم داد و مجموع برین معنی پیمان بستند ودران انجمن عهدنامه نوشتند و هرکس مهرخود بران نهاد وامیرزاده خلیل سلطان نیز بحکم ضرورت بآن رضا داد بی خواست وعهدنامه را بخط ومهر بیاراست واتلمش را برسالت نام زد کرده با عهدنامه وتحف و هدایا روانه داشتند که آن را پیش امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک برد و ازانجا بتعجیل شتافته بشاهزاده ولی عهد رساند وامیرزاده خلیل سلطان اتلمش را هنگام توجه طلب داشت و گفت امیرزاده پیرمحمد را نیازمندی ما عرضه داشته بگوی که ما باخلاص هوا خواه شما ایم و برحسب وصیت صاحب قران سعید شمارا قایم مقام آنحضرت می دانیم بنابر مصلحت وقت این سخنان بزبان میگفت و همگی دل و جانش مستغرق هوای سلطنت و سودای جهانبانی بود و بعضی امراء نیز با اندیشه اندرونی او همراه بودند و جمعی که اسمی و رسمی نداشتند و از نو پیش او راه یافته بآرزوی امارت وبزرگی گاه و بیگاه شعله سودای او را بدم وسوسه وفریب تیزمی کردند که این

دنیا است - و من غلب سلب - هرکه غالب شد ربود فرصت غنیمت می باید شمرد[1] و بی توقف عزم سمرقند کردن و بشهر درآمده برتخت پادشاهی نشستن و گنجها را سرباز کرده بعطا و بخشش خاص و عام را چاکر و غلام خود ساختن که - الانسان عبید الاحسان - و بچستی کار از پیش بردن که چنین کارها بسستی و درنگ برنیاید و مثل این فرصتی بقرنها دست ندهد و اگر فوت شود باز یافت آن از قبیل محالات است *

* نظم *

* چه خوش گفت دانای روشن روان *
* که بادا مقامش ریاض جنان *
* که از وقت هر کار غافل مشو *
* که هر کار آمد بوقتی گرو *

و چون از تواتر سماع امثال این کلمات داعیه شاهزاده استیلاء پذیرفت اسپان و استران و شتران حضرت صاحب قران و شاهزادگان وازان امراء ملازم ایشان که در تاشکنت و سیرام بجو بسته بودند همه را جمع آورده برامراء و عراقیان که با او یک دل و یک جهت بودند بخش کرد و بسی از نقود و اقمشه و رخوت وجیبا و اسلحه و اسباب لشکر که دران جانب بود بایشان داد و کوچ کرده با سری پر از سودای سلطنت روی

---

(۱) دراکثرنسخ بجای - شمرد - (دانست) است *

توجه بسمرقند نهاد و چون بنزدیک آب سیحون رسید فرود آمد و مقرر چنان شد که نخست امیر برندق با لشکر دست راست از پلی که بکشتی برسر آب سیحون دربالای شاهرخیه بسته بودند بگذرد و بعد ازان شاهزاده عبور نماید و از عقب او امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء روان شوند و امیر برندق پیش ازین بخفیه با امیر خداداد و امیر شمس الدین برسم مشورت درمیان نهاده بود که من داعیه دارم که از پی شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بروم و با ایشان پیوندم که چندین عهد کرده ام و امراء با او گفته بودند که ما نیز از مقتضای وصیت پادشاه سعید تجاوز نخواهیم کرد و حکومت امیرزاده خلیل سلطان را گردن نخواهیم نهاد و عزم آن داریم که ازو برگردیم و بطرف آچیق فرکنت رویم و امیر برندق رای ایشان را استصواب نموده بود و گفته که شما روزی چند در حوالی تا شکنت توقف کنید که من آنچه روی نماید اعلام کنم شما را و بعد ازان هرچه صلاح باشد پیش گیرید که مقاصد بحصول مقرون گردد انشاء الله تعالی *

ذکر مخالفت امراء با امیرزاده خلیل سلطان

چون امیر برندق و رستم طغی بوغای برلاس و عبدالکریم حاجی سیف الدین بسیحون رسیده از پل بگذشتند امیر برندق

جسر ببرید تا کسی روان از آب عبور نتواند نمود و آلات پل از میخ و طناب و نی و غیر آن پراگنده و پریشان کردند و رو بجانب سمرقند نهاد که بموکب شاهزادگان ملحق گردد و ازان جانب امیر خداداد و امیر شمس الدین با لشکرهای خود باز گشته متوجه آچیق فرکنت شدند و چون امیرزاده خلیل سلطان ازین احوال آگاهي یافت بکنار آب آمد و بفرمود که جسر بریده را باز بربستند و روز دیگر با تمام لشکر از پل بگذشت و امیر برندق چون بحوالی دوآبه رسید جلال باورچي که هنگام مراجعت امیر شاه ملک از سمرقند از قیتول حضرات و شاهزادگان گریخته پیش امیرزاده خلیل سلطان میرفت درانجا با او دو چار خورد و قصه رفتن امیر شاه ملک بسمرقند و راه ندادن ارغونشاه او را بشهر با او گفت امیر برندق چون بسلوک منهج صواب موفق نبود از استماع آن خبر دیگرگونه گشت و از تصور همت بنوك خاري که در پای امیدش خلید روی طلب ازصوب صلاح بگردانید و از نقض عهد که نه شیمه نفوس والا گوهر است باك نداشته ازهمانجا باز گردید و متوجه امیرزاده خلیل سلطان شد و رستم طغی بوغا از و تخلف نموده درعلیاباد بعز تلاقي شاهزادگان مستسعد شد و خبر باز گشتن امیر برندق عرضه داشت و چون امیر برندق خجلت زده و شرمسار بامیرزاده خلیل سلطان رسید زبان

ضراعت بعذر خواهي برکشاد و بیعت با او تازه کرده آنرا با یمان مغلظه موکد گردانید و شاهزاده با اتباع خویش از عهد نامه که در باب متابعت امیرزاده پیر محمد نوشته بودند و مهرها بران نهاده و درصحبت اتلمش فرستاده برگشتند و آنرا نابوده انگاشته بقصد سلطنت و تلاش مملکت روي غرور بسمرقند نهادند و چون این خبر با میر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسید حضرات عالیات را عرضه داشتند که سخن مفسدان و فضولان شریر مزاج رواج یافته است و باز میران با میرزاده خلیل سلطان بیعت از سر گرفته اند و عهدي که قلمي کرده بودند و مهر خود بران نهاده شکسته اند و باتفاق متوجه سمرقند شده * نظم *

* کسي را که سست است پیمان او *
* بمردي مردان که مردش مگو *
* مخوان هیچ پیمان شکن را تو مرد *
* ز بد عهد بگریز و گردش مگرد *
* کسي را که پیمان نباشد درست *
* برو خلعت مردمي نیست چست *
* کسي کو ندارد وفا و سپاس *
* سگ ازوي بسي به ز روي قیاس *

جاي آنست که دلهاي خونین از غصه پاره پاره گردد صاحب

قران چنان که بحقیقت جهان را جان و عالم را مایه امن وامان بود درگذشته است و هنوز ازان واقعه چندانی نگذشته تردامنی چند که ایشان را تربیت آن پادشاه سعید از خاک سیاه برگرفته وباوج مهروماه رسانیده حقوق نعم گونا گون اورا پس پشت اعراض انداخته اند ودل را بکلی ازعهد و پیمان او پرداخته این درد چکونه توان نهفت و این سخن کجا بازنوان گفت * * نظم *

* چنان پادشاهي که گردونِ پیر *
* ندید و نه بیند مر او را نظیر *
* شهي گشت شاهانِ عالم تمام *
* بدرگاه قدرش رهي و غلام *
* خدیوي که تا او نشد حکم ران *
* نشد فاش معني صاحب قران *
* زنوعِ بشر تا بشمس و قمر *
* نکردند فرمانِ او را دگر *
* به بحر و ببر کس بخیر و بشر *
* ز حکمش بموئي نه پیچید سر *
* چو بگذشت ازین منزلِ پر فریب *
* جهاني شده پر هراس و نهیب *
* وصایای او را نکردند گوش *

* گروهي ددِ دين بدنيا فروش *
* شگفت اين كه آن زمرهٔ ناپسند *
* غلامانِ آن شاهِ دين پرور اند *
* ازان پس كه عمري بدوران او *
* نشستند بر خوانِ احسانِ او *
* چو از رفتنش آگهي يافتند *
* ز فرمانِ او روي بر تافتند *

حقا كه ازان افعال ناپسنديده اگركوه سنگين دل را شعور بودي زارزار بنالیدي واگر نه سعت رحمتِ حق مهلت ولكن يوخرهم الى اجل مسمىً فرموده بودي از آسمان سنگ بباريدي شك نداريم كه كفران نعمت جزاي آن بي باكان هرچه زود تر در كنار روزگار ايشان خواهد نهاد اميدواري بلطف حضرت باري - جل و علا - داريم كه ما بندگان را توفيق ارزاني دارد و تا زنده باشيم حق ولي نعمت خويش را فراموش نكنيم و از فرموده صاحب قران سعيد مغفور بهيچ حال تجاوز ننمایيم و از روحِ پاک آن پاك اعتقاد دين پرور استمداد نموده در امضاى وصاياى او و خدمت گاري شاهزادگان جوان بخت بجان بكوشيم و حسب المقدور وظايف بندگي و جان سپاري بتقديم رسانيم - من الله العون والتاييد انه حميد مجيد *

ذکر مشورت کردن امراء با حضرات عالیات در توجه بجانب بخارا

امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک چون مضمون این کلمات که ثبت افتاد با حضرات عالیات باز راندند عرضه داشتند که چون قضیه باین انجامید مصلحت وقت آن می نماید که ما در رکاب شاهزادگان متوجه بخارا شویم و شما بسمرقند فرمایند و ازانجا پیش امیرزاده پیر محمد رویم و وصیت صاحب قران سعید مغفور بایشان رسانیم و اگر توفیق یاور آید کافر نعمتان پیمان شکن را عذرخواهی چنانچه باید بجای آوریم * نظم *

گر بمانیم زنده بر دوزیم * دامنی(۱) کز فراق چاک شده
ور نمانیم عذر ما بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده

حضرات عالیات رای امراء را استحسان فرمودند و چون عزم بران قرار یافت از پیش ایشان بیرون آمدند و گروهی از سران سپاه که محرمان صاحب قران سعید مغفور جعل الله اخراه خیرا من اولاه بودند همه را جمع آورده با ایشان نیز برسم مشورت باز نمودند که خلایق را معلوم است که نسبت با صاحب قران سعید محرمیت و قربی که ما را بود

(۱) در بعض نسخه بجای - دامنی - (جامهٔ) دیده شده

دیگري نداشت و حظِ ما از عنایت و التفات آن حضرت از دیگر بندگان زیادت بود اگر ما حق تربیت و نعمت آن حضرت فراموش کنیم بی شک ملعون ازل و ابد باشیم واگرچه بعد از واقعه آن حضرت ما را اختیاری نمانده وکسي پیرامنِ ما نمي‌گردد دست از فرمان ودل از پیمان او باز نخواهیم داشت اگر دیگران از کفران نعمت و شرمساري روز قیامت خوف ندارند ما را همت عزم آن داریم که پیش امیرزاده پیر محمد رویم که بحکم وصیت ولی عهد اوست و در خدمت او کمر بندگي بسته تا توانیم فرمان ولي نعمت خود باتمام رسانیم و اگر دران کار از سر جان و خان و مان بباید گذشت مي‌گذریم و از سر عهد و پیمان نمي‌گذریم *

* بیت *

که از ما گر آید چنین کار زشت * نه بینیم در حشر خرم بهشت

شما که نزدیکان آن حضرت اِید درین قضیه چه مي گویید و اندیشه شما چیست آیشان بادلِ افگار و دیدهٔ سیل بار زار زار بگریستند و بعد از جزع و فزع بسیار باتفاق گفتند که ما را غیر از انقیاد فرمان صاحب قران اندیشه دیگر نیست چون رای شما امضاء وصایا و اتمام فرمودهٔ آن حضرت است کمر متابعت و موافقت شما باخلاص بسته هرچه از دستِ ما بندگان بر آید بجان خواهیم کوشید و اصول آن زمره حق

شناس که موافقت و مراقبت امراء اختیار نمودند اتلمش بود و توکل قرقرا و حسن جغداول و ارسلان خواجه ترخان و استوی و شمس الدین المالغي و موسی رکمال و بستری و وفادار که در واقع * بیت *

باسم و برسم او وفادار بود * نکوسیرت و نغزگفتار بود

و دیگر خواص و مقربان صاحب قران سعید مغفور - نَوَّرَ الله ضریحه بنور البهجة و السرور *

ذکر توجه شاهزادگان و امراء بجانب بخارا

بعد از تصمیم عزم بخارا روز پنجشنبه سیوم ماه مبارك رمضان شاهزادگان عالي مکان امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان که اعز اولاد و اسباط نسبت با حضرت صاحب قران ایشان بودند * بیت *

* چو گیتي که روشن بمهر است و ماه *
* باین هردو روشن روان بود شاه *
* یکی چشم شه روشن از روی او *
* یکی روی جان و دلش سوی او *
* یکی از دل و جان باو مشتغل *
* یکی راحتِ جان و آرامِ دل *
* یکی حامی تخت فرقد مقام *
* یکی وارثِ دولتِ بر دوام *

* یکی مرکزِ ملک ازو استوار *
* یکی نام ازو زنده وپای دار *

حضرات عالیات را وداع کردند و ریش مصیبت جهان سوز را نیش مفارقت و هجران محنت اندوز از نو بخراشید چه اثر واقعه جان گداز دران روز تمام بظهور پیوست که خواتین و شاهزادگان را بضرورت از یکدیگر جدا می بایست شد حالتی رو نمود که از تحریر آن بیم است که آتش درخامه گیرد و از تقریرش اندیشه آن که پیوند جان و تن انقطاع پذیرد فغان و فریاد از نهاد مصیبت زدگان ناشاد برآمد و طوفان احزان ارکان شکیب وقرار بلا دیدگان دل افکار از بنیاد ببرد وبتخصیص مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا در اثناء قلق و اضطراب چندان دستِ تحسر بر سر وروي زدند که جراحات بسته از نو تازه گشته جوی خون روان شد و با سیلاب سرشک برآمیخته مصدوقه مرج البحرین یلتقیان عیان گشت و بعد از جزع و فزع بسیار شاهزادگان را کنار گرفته بحفظ و حراست پروردگار سپردند و ایشان از علیاباد *

* مصراع * * با درونی زغیرحق آزاد *

متوکلا علی الله - سوار شدند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک نطاقِ وفاق بدستِ اخلاص چست بسته باتفاق در رکاب سعادت انتساب ایشان روان شدند و خزانه صاحب قران

سعید از نقود و جواهر و اثواب و اقمشه و اسلحه و غیرآن که همراه بود تمام با خود ببردند و رستم طغي بوغا را از پیش به بخارا فرستادند *

ذکر روان شدن حضرات عالیات بسمرقند و تعزیت داشتن بعد از توجه نیرین سپهرِ سلطنت و اعتلاء بجانب بخارا

حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون بایقرا و ایجل و سعد وقاص و سیورغتمش وغیرهم با جمعي از خواص از علیاباد کوچ کردند و با توق وطبل خانه صاحب قران سعید مغفور وا غرق متوجه سمرقند شدند و لباس تعزیت پوشیده شعار سوگواری آشکارا کردند و چون با ناله و افغان نوحه کنان و گریان بدروازه چهارراهه رسیدند بی راهان اندروني از خبث اندروني عصابه وقاحت به پیشاني بازبسته در نه کشادند و توهمي فاسد بخود راه داده آن روز ایشان را راه ندادند ایشان با خاطری پریشان و دلي خونین از حیف آن بدکیشان درباغ امیرزاده شاهرخ که نزدیك آن دروازه واقع است نـــزول فرمودند وشب آنجا گذرانیدند و چه شب * * نظم *

* شبِ تیره از دود دلهای زار *
* جهان گشته از وضع خود شرمسار *

* ز گشتن پشیمان شده آسمان *
* شده آفتاب از خجالت نهان *
و چون آن شب تیره بآن و تیره بگذشت *

* بیت *

روز دیگر که باز چرخ بلند * پرتو مهر برجهان افگند

حضرات عالیات و شاهزادگان با ملازمان بشهر درآمدند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان را که مرقد مقرون بناز و نعیم مخلد صاحبقران موبد آنجا بود محل نزول ساختند و باقامت رسم عزا ولوله در جهان سست عهد بی وفا انداختند سرها کشاده و مویها برکنده و روها خراشیده و خود را بر خاک افگنده و خانزاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین شاهزادگان و امراء که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی کشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداخته همه جمع آمدند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امراء و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیرک دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و تمام اهالی سمرقند بازارها بسته و زبان بناله و افغان کشاده و لوله در جهان افتاد و از بس غریو و نوحه و زاری حالتی دست داد که آسمان را بیم وصول وعده

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب در اضطراب انداخت *
* نظم *

* عالمـــی مرد و زن بمـــاتمِ شاه *
* همـــه چون ماه در لباس سیـــاه *
* گاه جوشیـــده گه خروشیـــده *
* وز مصیبـــت سیـــاه پوشیـــده *
* گشتـــه شهـــر از غریو مدهوشان *
* تعـــزیت خانۀ سیـــه پوشان *
* شده گیتـــي ز دودِ آه سیـــاه *
* آه ازان حـــالـــت(١) و هزاران آه

آري آفتاب سپهر خلافت و جهان باني بمغرب و مغیب ان وعد الله حق افول یافته بود نه عجب که زمین از شعار سوگواران و هوا از دودِ آه سرشک باران سیاه بود و بی نور و ماهِ اوج معدلت و عالم آرائي در عقدهٔ خسوف کل شیٔ هالک افتاده بود چگونه گیتي عاري نگشتي از فروغ جمعیت و حضور *
* نظم *

دگر شد بآیین زمان و زمین * ز فوتِ شهنشاهِ دنیا و دین
دلِ خلق شد ز آتشِ غم کباب * بناءِ جهان از حوادث خراب

---

(١) در بعض نسخه بجای - حالت و - (حال صد) است *

گریبانِ جان چاک زد صبح دم * ببرید شب زلف پر پیچ و خم
پر از رنج و آشوب شد بحر و بر * مصیبت گرفتند تاج و کمر
والحق آن واقعه هایله نه حالی بود مخصوص طایفهٔ از برایا مصیبتی بود عام عالم و عالمیانرا * نظم *

* از سیلِ اشک بر سرِ طوفان واقعه *
* خوناب قُبَّه قبه بشکلِ حباب شد *
* ایام سست رای و قدر سخت گیر گشت *
* اوهام کند پای و قضا تیز تاب شد *
* ماتم سرای گشت سپهرِ چهارمین *
* روح القدس بتعزیتِ آفتاب شد *

و مشکل آنکه درچنان بلیه جان گداز جز شکیب که یافت نمیشد تدبیری نبود و بغیر از رضا بقضا که نه بر وفق استرضاء خاطرها بود دستگیری دست نمی داد و رو نمی نمود چه فرمان قهرمان کل من علیها فان جاری است و روان بر صغیر و کبیر و کامل و ناقص و عالی و دون انا لله و انا الیه راجعون *

تتمه داستان توجه شاهزادگان واصراء بجانب بخارا

شاهزادگان جوان بخت امیرزاده الغ بیگ و امیر زاده

ابراهیم سلطان که از علیا باد متوجه بخارا شده بودند روز جمعه
چهارم ماه مبارک رمضان بنزدیک حصار دبوس که حصني
رفیع منیع است و آب سمرقند از زیر آن میگذرد رسیدند
دران محل برادر منکلي خواجه بیان تمور خازن از سمرقند
آمد و از خواجه یوسف و ارغونشاه نامه بامراء آورد که
مضمونش بعد از رفع تحیت و سلام آنکه ما دروازه شهر که از
برای شما نکشادیم نه از جهت غدر و اندیشه یاغي گري بود
مقصود ما رعایت عهد حضرت صاحب قراني است که تغیر
آن بهیچ حال روا نمي داریم و اگر امیرزاده خلیل سلطان
خواهد آمد با او همین طریق خواهیم سپرد که با شما سپردیم
و بران جازمیم که تخت گاه را نگاه داشته بهیچ آفریده نسپاریم
تا وقتي که امیرزاده پیر محمد که ولي عهد آن حضرت است
بیاید و برحسب وصیت تسلیم او کنیم صورت حال اعلام کردیم
تا شما را دل ماندگي نباشد و ما را معذور دارید و در آخر
مکتوب سوگند یاد کرده که بموجب نوشته عمل خواهیم کرد و
ازان تجاوز نخواهیم نمود و امراء چون بر مضمون کتاب اطلاع
یافتند دانستند که بران سخن اگرچه بقسم موکد نموده اند
اعتمادي نیست لیکن از براي مصلحت ایشان را دران مقام
داشته با فرستاده گفتند که ایشانرا ازما سلام برسان و بگوی که
فکری که کردید عین صواب است وسداد • بیت •

* ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است *
* طوبی لک ارزبان تو با دل موافق است *

و برهمین رای ثابت و جازم می باید بود و بضبط شهر چندان که از دانستگی شما سزد قیام نمودن و برخلاف این وسوسه هیچ متنفس نشنودن که اگر شما برهمین عزم محکم باشید و شرایط وفاداری و حق گذاری مرعی داشته شهر را نگاه دارید تا بشاهزاده ولی عهد سپارید وصیت پادشاه سعید که اتمام آن برهمه فرض است بجای آورده باشید و پیش خالق و خلایق پسندیده افتد و ذکر مردانگی و نیک نامی شما بر روی روزگار بماند و چون شاهزاده مشار الیه بر سریر سلطنت استقرار یابد شما که تخت از برای او محافظت نموده باشید و تسلیم داشته هرآیینه بمزید قربت و اختصاص از دیگران ممتاز باشید و در ایام دولت او بلند پایه و سرافراز و اگر بتصوری باطل ازین بگردید و اندیشه دیگر بخاطر راه دهید عهد ولی نعمت شکسته و مرتکب غدر و خیانت شده بغیر ازانکه گم ناموسی و زشت نامی بارآورد آن را هیچ یمن نباشد و البته سرانجامش به پشیمانی کشد و غالبا اینها از شما پوشیده نماند و همین سخنان را قلمی کرده و نوشته را مهرزده ببیان تمورخازن دادند و او درزمان باز گشته روی توجه بسوی سمرقند نهاد *

ذکر خبر یافتن شاهزادگان و امراء از رسیدن امیرزاده خلیل سلطان بسمرقند واطاعت نمودن امراءِ شهراو را

چون بیان تمور خازن روانه سمرقند شد امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در رکاب شاهزادگان برقرار متوجه بخارا شدند بعد دو سه روز خبرآمد که امیر زاده خلیل سلطان که با امراء و لشکریان از تاشکند عنان عزیمت بصوب سمرقند تافته بودند و بداعیه مملکت و سلطنت شتافته چون بنزدیک رسیدند امیرخواجه یوسف بانثار و پیش کش پیش رفت ودرشیراز که ازانجا تا بسمرقند چهار منا[1] راست سعادتِ دستبوس شاهزاده دریافته رسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانید واکابر و اشراف سمرقند نیز مجموع باقامت رسم استقبال استعجال نمودند وچون کنارآب کوهک مضرب خیام نزول شاهزاده گشت ارغونشاه با کلید شهرو قلعه و مقالید خزاین وکنوز متوجه شد ودران محل بعز

(۱) چنین است درپنج نسخ موجوده ودریک نسخه بجاي - مذار - (کنار) است لیکن هردو صواب معلوم نمیشود بلکه صحیح وصواب - منا - بفتح میم بدون رای مهمله درآخر بمعني منازل است چنانچه ازمنتخب اللغات ظاهرمي گردد *

بساط بوس فایز گشته تسلیم داشت و جماعتِ بد عهدان و پیمان
گسلان باتفاق کمرِ اطاعت بسته ملازم شدند و نه از کفران نعمت
و تغییرِ وصیت خداوند کار خویش باک داشتند و نه از شکستن
پیمان که یاد کرده بودند و بنوک خامه پیمان نگاشته و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون امیر شیخ نورالدین
و امیرشاه ملک ودیگرخواص و مقربان که بهمگي همت دربند
امضای وصایای پادشاه سعید بودند چون این خبر استماع
نمودند زبانِ معاتبه بطعن و لعن آن نمک بحرامان برکشادند
و بایشان مکتوبات نوشتند مشتمل برفنون تعییر و توبیخ
و هرگونه نکوهش و نفرین و بدست قاصدي بآن بی باکان
فرستادند و خود بتعجیل روان شدند و رستم طغي بوغای برلاس
که اورا از پیش روانه بخارا کرده بودند که برادرش حمزه
حاکم آنجا بود باستقبال شاهزادگان مبادرت نمود و بنزدیک
بخارا بموکب همایون پیوست و چون بظاهر شهر رسیدند بمزار
متبرک ایوب پیغمبر - علی نبینا و علیه الصلوة و السلام - فرموده
استمداد همت نمودند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک
و رستم برلاس بتجدید عهد بستند و بسوگند موکد کردند و ازانجا
سوار شده در رمضان سنه مذکور بقلعه بخـــارا درآمدند
ودران محـــل نزول کرده بعمـــارت زیادتی حصـــانت
و استحـــکام آن مشغـــول شدند و یراق دران دیدند که

شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک درقلعه باشند و ضبط یک دروازه که برشهرکشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که بطرف بیرون دارد با نصفی دیگراز قلعه و بارو در حیطه التفات امیرزاده ابراهیم سلطان و اهتمام امیر شیخ نورالدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و اتلمش و توکل قرقرا و دیگر امراء درشهر باشند و هر یك بمحافظت دروازهٔ از دروازهای شهر و برج و بارهٔ آن قیام نمایند و برین نسق قرار یافته کاربند شدند و بتعمیر و مرمت حصار مشغول گشتند ٭

ذکر جلوس امیرزاده خلیل سلطان برسریر فرمان دهی بسمرقند فردوس مانند

برحسب اختیار مولانا بدرالدین منجم درروز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه (سبع و ثمانمایه) مطابق توق[1] ئیل که آفتاب درششم درجه حمل بود امیرزاده خلیل سلطان بدارالسلطنة سمرقند درآمد وارك عالی را باگنج عالم در حیز تصرف درآورد و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت زانو زده زبان تهنیت بدعا و ثناء او برکشادند و ازبرای

(۱) دربعض نسخه بجای - توق - (اود) است ٭

ملاحظهٔ وصیت حضرت صاحب قران سعید امیرزادهٔ محمد جهانگیرکه پسر امیرزادهٔ محمد سلطان وبرادرزادهٔ امیرزاده پیرمحمد ولي‌عهد بود باسم خاني نامزد کردند واو دران وقت نه ساله بود اسم اورا بالرسم[(۱)] برصدر مناشیر واحکام ثبت میکردند وامیرزادهٔ خلیل سلطان باستقلال متصدي امر سلطنت وضبط مملکت گشت وسکه وخطبه درماوراء النهر بنام او شد چنانچه از مضمون * * مصراع *

* تاج زر برسر خلیل نهاد *

تاریخ آن مستفاد مي شود وبعد ازدو روز بخانقاهٔ امیرزادهٔ محمد سلطان رفت که تربت محفوف برحمت پادشاه سعید مغفور آنجا بود وبحیازت زیارت فایز شده تعزیت ازسرگرفت ومجموع خواتین وشاهزادگان وامراء واعیان وتمامي بزرگان ومتعینان مملکت وعامهٔ خلایق بالباس سیاه وپلاس سوگواري بگریه ونوحه وزاري درآمدند * * نظم *

دگرره بعالم درآمد خروش * فلک را زبس ناله کرگشت گوش
زاندوهِ آن ماتمِ جان کسل * روان گشته ازدیدها خونِ دل
پلاسي زتارِ بلا ساختنـــد * جهان را بگردن دراند اختند
زکامِ ذنب زهری انگیختند * مه ومهر را در گلو ریختند
بگردید عالم زآیینِ خویش * که آمد عجب مشکل سخت پیش

(۱) دربعض نسخه بجاي - را بالرسم - (ابراهیم) است *

وراستي نه رزيه[1] واقع شده بود که در امثال اين مجال شرح توان داد * نظم *

* سدی شکسته گشت که تا دور روزگار *
* درگوشِ طاس چرخ بماند ازان طنين *
* شد خم گرفته پشت بزرگي بشکلِ جيم *
* شد سر برهنه شينِ شريعت بسانِ سين *
* درجانِ برق آتش ودر چشمِ ابر آب *
* برفرقِ باد خاک ودر آوازِ رعد آنين *

وبعد از اقامت رسم تعزيت جهت ترويح روح بزرگوار آن حضرت ختمات قرآن مجيد بتقديم رسانيده فقراء وضعفاء وساير مستحقان را مستغرق صلات وصدقات گردانيدند وچند روز اسپان وگاوان متعدد وگوسفندان فراوان ذبح کرده وطبخ نموده سماطها گستردند وخوانها نهادند والوان اطعمه گوناگون وانواع خورشهاي از حيز چند وچون بيرون کشيده اش دادند وبعد ازان کورکه خاص را بفغان وزاري درآوردند وچون زماني بغريو وافغان با ديگر مصيبت زدگان موافقت کرد پوستش پاره ساختند واز کار بيند اختند ودرين چند روز فضلاء عصر وشعراء روزگار مرثيها خواندند وقصيدها گذرانيدند

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - رزيه - (واقعه) ودربعض (قضيه) است *

از جمله پسر خواجه مسعود بخاري خواجه عصمت الله این ترجیع بند در سلک نظم کشید * * مرثیه *

* ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایب است *
* تخت کو برخاک بنشین چون سلیمان غایب است *
* آخر ای مردم بسانِ اختران بارید اشك *
* کز سپهر سلطنت خورشید تابان غایب است *
* شاه انجم را بگو دون کاخ و ایوان گو مباش *
* چون سرافرازِ ملوک از کاخ و ایوان غایب است *
* چرخ را جامه کبود و علم را دفتر سیاه *
* ملك را سر ناپدید و عدل را جان غایب است *
* شد سیه گوی مه و بشکست چوگانِ هلال *
* شهسوارِ ملک و ملّت تا زمیدان غایب است *
* آنکه بودی آبروی دین و دولت شد عدم *
* وآنکه دادی انتظامِ کار دوران غایب است *
* شاید از سرگشته گردد هرطرف اسکندری *
* کاندرونِ خاکِ ظلمت آبِ حیوان غایب است *
* آفتابِ ملک و دین از اوج سلطاني نگشت *
* یوسفِ مصرِ شرف در چاه و زندان غایب است *
* مي کند زین غصه دایم نسرطایر پرو بال *
* تا همای مرغ توقیعش زفرمان غایب است *

* ای خزان بنیاد باغ و بوستان درهم شکن *
* کان درختِ میوه‌دار از باغ و بستان غایب است *
* خستهٔ تیغِ حوادث بر فراشِ رنج و غم *
* گو بمیر از درد نومیدی که درمان غایب است *
* مشتری کو خطبهٔ دولت بنامِ کس مخوان *
* کز سریرِ مملکت شاهِ سخندان غایب است *
* اشک باراي دیده چون گنجِ گهر گم کردهٔ *
* روشني جو از کواکب چون قمر گم کردهٔ *
* دوش سوی عرصهٔ افلاک مي کردم نگاه *
* عرش را دیدم ز ماتم کرده پیراهن سیاه *
* تا سحر خیل نجوم از نالهٔ کروبیان *
* بر سپهرِ هشتم از سرگشتگی گم کرده راه *
* پاسبانِ بارگاهِ هفتمین یعني زحل *
* پا و سر گم کرده مي گشتي بگردِ بارگاه *
* مشتری از اوجِ رفعت رفته در برجِ زوال *
* چرخ هشتم گشته چون قدِ هلال از غم دوتاه *
* پنجهٔ ماتم شکسته نیزهٔ مریخ را *
* مهر را چرخِ فلک افگنده چون یوسف بچاه *
* دف شکسته زهره و تیر از کمان افتاده دور *
* قدسیان کرده سیاه آیینهٔ مه را ز آه *

* چرخ کرده کوچهٔ سیمین ز راهِ کهکشان *
* خیلِ انجم کرده در گردن نمدهای سیاه *
* صبح غرقِ خون شده هردم گریبان میدرید *
* ماه هر ساعت زگردون بر زمین میزد کلاه *
* با هزار اندیشه از پیرِ خرد کردم سوال *
* سر برآورد و بزاري کرد سوی من نگاه *
* گفت روزِ ماتمِ شاهِ سلیمان رفعت است *
* شهریارِ ملک و ملت خسروِ گردون پناه *
* آن جهان‌گیري که روزِ داوري انصاف او *
* دست بسته ظلم را دادي بدستِ دادخواه *
* شاهِ دین تیمور نویان آن سرافرازی که شد *
* عالمش زیرِ نگین بی منتِ خیل و سپاه *
* گاه تدبیرِ امورِ ملک داري عقل کل *
* پیش راي انورش میکرد عرضِ اشتباه *
* گرد و عالم پر سپاهِ خصم بودي غم نداشت *
* کی بیفتد آنکه حفظِ ایزدش دارد نگاه *
* هیبتِ عدلش چنان کاندر بسیطِ روزگار *
* کهربا از بیم دایم پرحذر بودی ز کاه *
* توسنش گاهِ جهان‌گیري چو در سیر آمدي *
* عرصهٔ نه طارمش بودي کم از یکروزه راه *

* آن ملک خوئي که هرگز دشمنِ صد ساله را *
* مي نرفت ازبیم عفوش بر زبان نامِ گناه *
* عاقبت در خاك رفت از اوج تختِ سروري *
* تا کند پیش از همه تدبیر ملکِ آن سری *
* لشکر آخر گشت و گُردان باز گشتند از سفر *
* ای سپهر از شهسوارِ خود کجا یابم خبر *
* شهسواران روز و شب سرگشته در میدانِ غم *
* در فراقِ او بجـــاي گوي مي بازند سر *
* بی فروغِ فرق میمـون و میـانِ نازکش *
* خاك برسرکرد تاج و حلقه شد بر خود کمر *
* تیر بشکست و کمان را ماند پي بر استخوان *
* تا قیامت هر دو افتادند دور از یک دیگر *
* خنجرِ مصري ز ماتم کرده پیراهن سیاه *
* مي خورد هردم بجاي آب خونابِ جگر *
* بارگه ویران شد و خیمه گریبان چاک زد *
* چتر و خرگه شد زاحرامِ فلك زیر و زبر *
* مو پریشان کرد توق و نیزه را بشکست بند *
* تیغ شد بي آب و تیرِ محنت آمد بر سپر *
* روز و شب در نالهٔ زارند باهم کوس و نای *
* چاکرانرا مي دهند از ماتمِ سلطان خبر *

* داشتند ارباب دولت دیده بر راهِ امید *
* کز ختا آید ز خسرو مژدۀ فتح و ظفر *
* کي خبربودي که گردون بعد چندین انتظار *
* مي نهد از ماتمش بر هر دلی داغِ دگر *
* گر برفت آن آفتاب از اوجِ عزت زیر ابر *
* باد باقي سایۀ شه زادگانِ نامور *

و چون صاحبقران سعید پاک اعتقاد را از صفاي نیت و صدق محبت و مودت نسبت با دودمان نبوت در خاطر شریف چنان بود که بعد از وفات مرقد او در پایین قبر مرتضی سعید مبرور سید برکه باشد بعد از چندگاه تابوت او را از اندخود نقل کرده در قُبّه که معمار همت صاحب قران متصل بصفه خانقاهِ مذکور برافراشته بود دفن کردند و آن حضرت را چنانکه نیت فرموده بود در پایین او بنهادند و امیرزاده محمد سلطان را نیز بآن قبه نقل کرده در پهلوی آن حضرت مضجع ساختند - نورالله مرقدهم بقنادیل المغفرة و الرضوان و عطرها بنسایم الانس من حدایق یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان - و چون سلطنت سمرقند بر امیرزاده خلیل سلطان قرار گرفت درِ خزاین و کنوز بر کشاد و امراء و ارکان دولت و لشکریان را اوکلکا داد و انعامات فرمودن اغاز نهاد و دران امر شرایط اعتدال و اقتصاد مرعي نداشت چنانچه

نقود را بطریق غله که از خرمن گاه نقل کنند بترازو و کیل بخش میشد و بخروار مي بردند * * مصراع *

* الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود *

ذکر احوال سلطنت امیرزاده خلیل سلطان وسبب زوال آن برسبیل اجمال

هوشمند صاحب خبرت منقبت ارجمند پادشاهي را سایه عظمت و جلال الٰهي داند و پایه بلند جهانباني و نافذ فرماني را پرتوِ انوار آثار قدرت نامتناهي شناسد اندیشه شایستگي آن منصب عالي و شغل خطیر بی‌سابقه عنایت رباني و معاضدت تاییدات آسماني و رفیقه (۱) اختصاص نهاني بحضرت کبریاء سبحاني تصوریست دور از صواب و پنداري بی‌حاصل تراز فریب سراب * * مصراع *

* نگر تا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنباني *

چتر شاهي همائیست که جز بر مخصوصان یختص برحمتہ من یشاء بال سعادت نگسترد و قهرماني رقاب بنيآدم بقوت قاهره عنقائیست که غیر از قاف قدر مقبولان الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکو محل قرار وثبات نسازد بمجرد کثرت خزاین و دفاین

---

(۱) دردو نسخه بجای - رفیقه - (دقیقه) است .

بسیاری لشکر و چاکر و غلبهٔ اعوان و انصار کار سلطنت نسق و استقرار نپذیرد * * نظم *

* نه هرکه چهره برافروخت دلبري داند *
* نه هرکه آینه سازد سکندري داند *
* نه هرکسی[1] که کله کج نهاد و تند نشست *
* کلاهداري و آیین سروري داند *

چه از اسباب شوکت و کامکاري و مقدمات ملکستاني و جهانداري آنچه امیرزاده خلیل سلطان را بحسب اتفاق دست داد از ابتدای آفرینش باز عجب از کسی را میسر شده باشد از روی نسب و نژاد نبیره صاحبقران عالم ملاذ بود و هنگام وفات آنحضرت اکثر نوئینان نامدار و امراء کامکار و تمامي لشکر جرار فیروزي آثار با او در تاشکنت و از وصول خبر آن واقعه جهانسوز هول و هراس عظیم بخاطر ایشان راه یافت و مجموع در غرقاب قلق و اضطراب افتادند و چون از اولاد و اسباط آنحضرت اسن از شاهزاده مشار الیه کسی دران نزدیکي نبود از غایت دهشت و حیرت او را بپادشاهي برداشتند و آن معني را موجب حفظ دولت پایدار و صیانت خانواده بزرگوار از تقلب روزگار ناهموار پنداشتند و بتعجیل روانه سمرقند شدند و چون بنزدیک

(۱) در اکثر نسخ بجای «کسی که کله کج نهاد» (که طرف کله برشکست) است *

رسیدند و مصیبت عام بود و تحیر و خوف شامل حال تمام انام بزرگان و اعیان سمرقند نیز بتصور بهبود موکب شاهزاده را استقبال نمودند و زبان تهنیت بدعا و ثنا برکشودند و امراء که ضبط شهر و قلعه و محافظت گنج و خزاین درعهده اهتمام ایشان بود دروازه باز کرده بقدم انقیاد و اذعان پیش رفتند چنانچه سبق ذکر یافته کلید شهر و مقالید خزاین که سمت ما ان مفاتحه لتنؤ بالعصبة اولی القوة داشت بسپردند و بدین گونه اتفاقات تختگاه سمرقند بحیطه حکم و تصرف امیرزاده خلیل سلطان درآمد و دران وقت مملکتی بآن معموری و شهری بآن غلبه و آیین درتمام روی زمین نبود و مردم اطراف واکناف عالم ازاکابر و اماثل و علماء و افاضل و هنرمندان و پیشه وران و اهل براعت درهر صناعت و دیگر طبقات خلایق بیشتر با کوچ. دران مصر جامع جمع شده بودند و متوطن گشته اما حدیث وفور خزاین و ذخایر از نقود و جواهر و اقمشه و رخوت و ظروف و نفایس که ازهریک ازان خزانها مالامال بود چنانچه محاسبان ماهر از حصر و احصاء یکی ازان عاجز و قاصر آمدندی و سایر اسباب تجملات پادشاهی از صنوف اسلحه و جیبا (۱) و خیمه و خرگاه و سراپرده و

(۱) در بعض نسخه بجای - جیبا - (جبه) است و صواب جِبَّه بمعني بکتر است چنانچه قبل ازین گفته شد فتذکره

سايبان و بارگاه وغير آن زياده ازان بود كه بوسيله تقرير و تحرير شرح پذير گردد چه ذخيره و اندوخته سلاطين دوران و نقد و جنس سروران جهان و گردن كشان ايران و توران از قلماق تا باقصاى روم و از هندوستان تا نهايت شام واز خوارزم و دشت قبچاق تا پايان روس و چركس وبلغار و فرنگ با فتوحات و غنايم هر ديار و بلاد مجموع بآنجا انتقال يافته بود و مدت سي و شش سال خراج و مال ربع مسكون سال بسال آورده بودند وضميمه آن شده و با آنكه چنان شهري با آن اسباب آماده و كثرتِ اتباع و اشياع از سوار و پياده ناگهان بدست شاهزاده مشار اليه افتاد باندك زماني بهيچ برآمد وبعرض چهار سال از مجموع آن خزاين و اموال و شوكت و جلال اثرى باقي نماند وسبب سرعت زوال و انتقال آن دولت و اقبال بعد ـ قضاء الله الكبيـــر المتعال ـ آن بود كه شاهزاده را چنانچه اشارتي بآن رفته با عورتي شاد ملك نام از سرارى امير حاجي سيف الدين تعلق خاطري پيدا شده بود و پنهان از حضرت صاحب قران اورا بتحت نكاح در آورده و جز دزديده بترس و بيم مجال صحبت و وصال با او نداشت والناس حريص على مامنع و در زمان سلطنت واستقلال بحضور خاطر و فراغ بال متوجه غنج و دلال او شد و چنان فريفته حسن و جمال او گشت كه از فرموده

شاوروهن و خالفوهن - علی قایلها الصلوة و السلام - غافل ماند و از نکته * * بیت *

* شکوهی نمـاند دران خاندان *
* که بانگِ خروس آید از ماکیـان *

ذاهل افتاد وزمامِ تصرف و اختیار بقبضه تسلط واقتدار او داد * * نظم *

* زجامِ محبت چنـان مست شـد *
* که سر رشتهٔ کارش از دست شد *
* فرو بسته چشمِ خرد دستِ عشق *
* خرد را چه کار است با مست عشق *
* دلش بود مشغول محبوب و بس *
* نه فکرِ جهان و نـه پروای کس *
* زمـامِ ارادت بآن داده بود *
* کزو سوز درجانش افتاده بود *
* بکل عقد و حل بود در دست او *
* بزرگان و گردن‌کشـان پستِ او *
* بجان بود در بندِ اذعانِ او *
* نمي زد نفس جز بفرمانِ او *

بنابران اسباب مجاري امور شاه زاده عالي قدر بلند جناب در بیشتر ابواب از نهج صواب منحرف بود و از جمله برطبق

مقتضاي حال كه غلبه درحكم او رامي باشد از سرود پرده ساز وقت نواي * * بيت *

* در من يزيد عشقش دنيا چه قدر دارد *

* عشق است وداد اول بر نقد جان توان داد *

بگوش جان ميرسيد و دستِ اسراف باتلاف ذخاير بركشاده مجموع نقود واجناسِ كنوز و خزاين كه بي مبالغه وهم از حزر و تخمين آن عاجز بود باندک زمان صرف كرد بيشتر بر جمعي كه در آخر خرابي ملكش ازيشان شد و با آنكه دستِ همتش آن مقدار خواسته كه تمام اموال حاتم با مجموع قبيله طي صد يک زكوة آن نبوده باشد بكم مدتي بهركس وناكس داد چون از فرموده - ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا - عدول جست و سنت سفيه حكيم عليم - حيث هدى جل و علا بقوله الكريم - وان من شئ الا عندنا خزاينه وما ننزله الا بقدر معلوم - مرعي نداشت و از حد كرم كه عبارت از دادن چيزيست كه لايق باشد بكسي كه سزاوار بود بدان مقدار كه مناسب افتد تجاوز نمود بخششي چنان به تبذير و اسراف اتسام واتصاف يافت * * نظم *

* چنان كرد اسراف درصرفِ مال *

* كه امروز مردم بگاهِ مقال *

* چو آغاز اوصافِ او مي كنند *

* حكايت ز اسرافِ او مي كنند *

چون معظم مصارف آن وجوه مقتضيات راى ورضاى همان بود كه مبتلاى سوداى او بود بموقع و غير موقع بي دريغ صرف ميشد * * نظم *

* بران سر كه خاكِ سيه بدُّ دريغ *

* برافشاند گوهر چو باران ز ميغ *

* بسا مستحقِّ عطاى جزيل *

* كه فايز نشد جز بحظِّ قليل *

قضيه اتفاقيه بود شايسته ديناري قنطاري مي برد و بس مستحق صنوف نوازش بآرزوى عشر عشير آن مي مرد مضمون ابن نفشة (۱) المصدور كه * * نظم *

* مي دهد دستِ فلك نعمتِ اصحاب يمين *

* بكساني كه ندانند يمين را ز شمال *

* و آنكه اورا زخري توبره بايد برسر *

* فلكش لعل بدامن دهد و زر بجوال *

بے اغراق و ايغال بظهور پيوست ـ فسبحان منْ لا مانع لما اعطى ولا معطى لما منع ـ و ازجمله آنچه ارباب دول را اجتناب ازامتثال آن واجب است و شاهزاده

---

(۱) در بعضي نسخه بجاى ـ نفشة ـ (نضية) است *

احتراز ازان ننمود آن بود که جمعي مردم بيگانه پست پايه را بمزيد عنايت وتربيت اختصاص بخشيد وهريك را قاروني ساخته بمرتبه امارت و سروري رسانيد وازان معني هم خاطر امراء و سران سپاه تغير پذيرفت و هم دماغ آن فرومايگان از بخارِ پندار و بطر مخبط گشت وبسي فساد ازان ناشي شد *

* نظم *

* يکي را چو خواهي که سازي تومِه *
* بزرگيش جز پايه پايه مده *
* که گر بر گزافش بزرگي دهي *
* نه قدرِ تو داند نه قدرِ مِهي *

واز فاسدات تدبير که درطي مجاري تقدير وقوع يافت آنکه چون مالكِ تصرف درمزاج صاحب ملك نسبت با مخدرات حرم سراي پادشاه سعيد مرحوم انحطاط رتبه داشت وحشمت ده(۱) روزه او بنظر اعتبار ايشان درنمي آمد شاهزاده را بفريفت که خواتين و سراري آن حضرت را هريک باميري وبهادري مي بايد داد تا ازصميم دل وجان مطيع وهواخواه گردند وازمعاونت ومظاهرتِ ايشان کار ملک وجهانداري انتظام يابد وبکثرتِ وسوسه بآنجا رسانيد که شاهزاده با گروهي واجب التعظيم که نسبت با او بمثابه مادر

(۱) دردو نسخه بجاي • ده • (دو) است *

بودند طریقي سپرد که هیچ دانا نه پسندد چه ایشان را بتکلیف و زور هریکي را بکسی داد که آن کس حد خدمتگاري آستان او نداشت حور فرشته نهاد را دردام کام اهرمن انداخت وهمای عنقاء منش را درآشیان ازدواج جفت زغن ساخت و دردانه قیمتي را در سلک خرز کم بها کشید و یاقوت رماني را توام جزع یماني گردانید * * نظم *

چنین کار کرد و نشد شرمسار * نه از روي خلق نه از کردگار
چو نارغ بود شه ز ناموس وداد * بزودي دهد مملکت را بباد

لاجرم ازان حرکات ناموجه طباع کافه خلایق از رعایا و لشکري متنفر شد و خاطرها بکلي از سمت اخلاص او بگردید و امور مملکت و مصالح سلطنت بزودے از نسق و نظام بیفتاد و بزوال و انصرام انجامید * * نظم *

* یکباره چودل بیک طرف داد ملک *
* آباد نماند ملک نه شاد ملک *
* از خامي تدبیر باندک مدت *
* از دست بشد ملک و برافتاد ملک *

واصل این مفاسد مصاحبت نااهل و موانست ناجنس بود

* نظم *

* زبد نیك را واجب است اجتناب *
* که ازبد شود کار نیکان خراب *

* نکوئي ز هم صحبتِ بد مجـوی *
* ببـد تا تواني سخن هم مگوی *

و ازوقوع این حوادث همگنان را روشن گشت که ضمیر منیر صاحب قران جهان‌گیر که در باب قتل و افناء آن عورت مبالغه مي فرمود بي‌سري نبود ونه عجب برخاطري که مورد الهامات رباني و مهبط انوار اسرار صمداني باشد هیچ بگزاف خطور نیابد - اللهم کما جعلته في الدنیا من اعاظم الملوك و السلاطین فاحشره یوم البعث و النشور في زمرة السعداء من الشهداء و الصدیقین آمین یا رب العالمین *

خاتمه مقاله درذکر خصایصی که صاحب قران سعید دران منفرد بود و تعداد اولاد امجاد واعقاب کامیابش که هنگام واقعه ضروري آن حضرت جهان بفر طلعتِ ایشــان مزین و روشن بود

جلایل مناقب و مفاخرسنیه و کرایم اوصاف و اخلاق حمیــدهٔ مرضیه که حضرت صاحب قران - انار اللــه برهانه بتوفیق الله تبارك و تعالی سبحانه - با رتبه علیّه سلطنت و جهانداري و غایت قصوی درشوکت و قدرت و کامکاري

جمع فرموده بود از کمال دین‌داری و فرط معدلت و نیکوکاری که آثار آن در مجاری رعیت پروری و مکرمت گستری و امتثال فرمودهٔ ان الله یامر بالعدل والاحسان نسبت با کافه خلایق و زیردستان بظهور می پیوست و در تضاعیف این فتح نامه شمه گزارش پذیرفته مقصود درین محل تنبیه بر فضیلتی چند است که حضرت صاحب قران مخصوص و ممتاز بوده با آن حال آنکه پدر نهم آن حضرت تومنه خان بود از نژاد بوزنجر خان که آن شعبه از قوم قیات تا بترک پسر یافث بن نوح - علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام *

* بیت *

پدر بر پدر خانِ چرخ اقتدار * سلاطینِ فرمان دهِ کامگار

بوده اند لیکن چون پدر آن حضرت امیر طراغای و پدر پدرش امیر برکل(۱) از رعایت جانب امارت و ایالت و قیام بضبط و پیشوائی الوس و تومان خاصه اعراض نموده بودند و آن را باابنایِ اعمام گذاشته مجدد رسوم سروری و شاهی و موسس بنیان سلطنت و پادشاهی درین دودمان همایون آنحضرت بود چه در سن بیست و پنج سالگی روی همت عالی نهمت باستحصال مراتب علیّه و استکمال مناقب سنیه آورد و نه سال متصل در طي اوضاع و احوال مختلف آنچه از بدایع

(۱) در بعض نسخه بجای - برکل - (توکل) است *

آثار و غرایب اطوار ازان موید نامدار بظهور آمد گاه در مواقف اصابت رای و حسن تدبیر و گاه در معارکِ شجاعت و دلاوری و مضایق دار و گیر نه همانا که عشر عشیر آن از دیگری صدور یافته باشد و طرفي ازان در اوایل مقاله بتفصیل مشروح گشته هوشمند چون آن را بنظر تامل و تدبر در آورد یقین گردد او را که درآنچه گفته شد هیچ مبالغه نیست و در سن سي و چهار سالگي بسریر خلافت صریر سلطنت و فرمان روائي برآمد و محلِّ اصلي و ماوای قدیم خویش تخت گاه ساخت و در عرض سي و شش سال که بقیه مدت زندگاني وّ روزگار کشورستاني و جهانباني آنحضرت بود تمام الوس چغتای خان و الوس جوجي خان و الوس هولاکو خان و معظم بلاد و ممالک ربع مسکون را چنانچه بشرح و بسط نبت افتاده بحوزه تصرف و تسخیر درآورد و سعت و بسطتِ مملکت و انتظام و التیام اسباب شوکت و سلطنت بجائي رسانید که مزیدی بران متصور نبود و مثل این از دیگری مروی نیست چه طوایف ملوک و حکام که پادشاهي در خانواده ایشان مدتي مانده صدر سلسله هر طایفه که باني کاخِ برتری و کامراني بوده طرحي انداخته است و بکمالي که از فضل ذوالجلال دولت آن دودمان را مقدر بوده اولاد و اعقاب او رسانیده اند چنانچه ازمولفات ایمه تاریخ و اصحاب اخبار

که بنظم و نثر تازی و دری ساخته اند و پرداخته مستفاد میشود و از شواهدِ کمال تفوق و اقتدار آن جهاندار عالي مقدار آنکه هرجا از نزدیك و دور که پرتو التفات بر تسخیر آن انداخت از قبضه تصرف و اختیار وُلات و حکام سابق بکلي بیرون آورد و بیکی از فرزندان یا بندگان خود سپرد و چون دیگر سلاطین در فتحِ قلاع و بلاد بمجرد اظهار اطاعت و انقیاد والي آن و ارسال تحف و هدایا اکتفا نمي فرمود *

* نظم *

* ز یزدان درود و زما آفرین *
* بران شاه روشن دل و پاك دین *
* که مثلش ز شاهانِ فرخنده فر *
* نبود است ازین پیش و نبود دگر *

و از خصایص آنحضرت آنکه هرچند سنت سنیه مشورت مرعي داشت و رسم قورلتای و جانغي که آیین پادشاهان است بجای مي آورد هرگز در هیچ قضیه بنیاد کاربر رای و رویّت هیچ آفریده ننهاد او در هر باب آنچه از تلقین ملهم دولت بر صحیفه خاطر خطیرش نقش بست صواب آن دانست و بهمان کارکرد و تدبیر آن موفق (۱) جهانگیر در هر امر از جلیل و حقیر

---

(۱) در بعض نسخه بجای - موفق جهانگیر - (موافق جهانگیري) است *

بعینه گفتني نسخه تقدیر ملک تدبیر است که مطلقا از وصمت خطا و تغیر سالم و بری بود چنانچه از تضاعیف این فتح نامه معلوم میشود و همچنانکه در رای و تدبیر مستقل بود بعد از تصمیم عزایم پادشاهانه در امضاء آن بنفس مبارک توجه مي فرمود و معظمات مصالح ملک و ملت و مهمات اشغال دولت و سلطنت از خیر و شر در حضر و سفر از صلح و جنگ در شتاب و درنگ مجموع بذات همایون خویش مي‌ساخت و بفیصل مي رسانید * نظم *

چگویم که احوالِ آن تاجور * برون است از ادراک نوعِ بشر
ز وصفِ کمالش بیان قاصراست * تعجب مکن زین خدا قادراست

و از معمار همت آن خاقان کسری معدلت چندان آثار از مدن و امصار و قُری و انهار و قلاع و حصار و ابواب البر از مساجد و معابد و اربطه و قناطیر و سایر عمارات از قصور و دور و بساتین و باغات و غیر آن در جمیع معمورهٔ عالم باز ماندهٔ که جزدر مطولی مستقل بتفصیل شرح نتوان داد چه بغیر ازانها که در تضاعیف این‌تالیف اشارتي بآن رفته بسی خوانق و رباطات و زوایا در طرق و مسالك ممالک توران و ایران احداث فرمودهٔ و همواره آیندهٔ و روندهٔ از صدقات جاریه آن بقاع انتفاع مي یابند و بر حسب فرمودهٔ أذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة - علي قایله افضل

الصلوات واکمل التحیات - متوبات آن بروح بزرگوار آن برگزیدهٔ نامدار واصل و متواصل مي گردد * * بیت *

بادا یارب روان آن شاه کریم * در خلد برین بعز جاوید مقیم

و از جزایل منح و عطایای ربانی نسبت با حضرت صاحب قرانی کثرت اخلاف و اعقاب بود چه از ذکور اولاد آنچه در زمان حیات دیدهٔ امید بدیدار ایشان روشن داشت سي و شش پسر و نبیره و نبیره زاده بودند بدین تفصیل از نسل شاهزادهٔ سعید مرحوم جهانگیر یازده چه از نزیل رحمت رحمان و آسودهٔ مرقد غفران محمد سلطان سه پسر ماندهٔ بود محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی پنج ساله و امیر زادهٔ پیر محمد جهان گیر در سن بیست و نه سالگي با هفت پسر اسن از همه قید و نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهان گیر و از نژاد شاهزادهٔ سعید شهید عمر شیخ نه پسر و پسرزاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالگي با یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ در سن بیست و چهار سالگي با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علي یک ساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یک ساله احمد هزده ساله سیدي احمد پانزده ساله بایقرا دوازده ساله و شاهزادهٔ میرانشاه بود در سن سي و هشت سالگي با هفت پسر و نبیره ابا بکر بیست و سه ساله با دو پسر النکیر نه ساله عثمان حلبي چهار ساله

عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله سیورغتمش شش ساله و شاهزاده عالي منقبت شاهرخ درسن بیست وهشت سالگي با هفت پسر الغ بیگ ابراهیم سلطان هردو درسن یازده سالگي بایسنغر هشت ساله سیورغتمش شش ساله محمد جوکي سه ساله خان اغلن دو ساله یاروے یك ساله از نسل مبارک صاحب قران سعید مغفور که در شمول سلطنت و جهانباني و حصول دولت و کامراني بروفق آمال و اماني تا انقراض عالمِ فاني باقي باد این سي و شش شاه و شاهزاده مذکور از ذکور اولاد هنگام حلول واقعه ضروري آنحضرت موجود بودند و از اناث هفده مخدره در تتق عفت و ابهت انحجاب داشتند از سلیل صلب آن حضرت سلطان بخت بیگم و از شاهزاده سعید عمر شیخ سه مخدره مانده بودند و از امیر زاده سعید محمد سلطان سه و در حریم جلالت شاهزاده میرانشاه چهار محجوبه بودند و ازان شاهزاده عالي منقبت شاهرخ یکی و ازان امیرزاده پیرمحمد جهانگیر سه و ازان امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان هریك یکي و امیرزاده سلطان حسین دخترزاده حضرت صاحب قران بود و پسر محمد بیگ بن موسیٰ دران وقت بیست و پنج ساله بود و چون نگاشته لوح جف القلم بما هو کاین چنان بود که بقاءِ دولت ابد پیوند این

دودمان ارجمند بشعبهٔ برومند شاهزادهٔ شاهرخ باشد و اولاد امجاد آنحضرت بعد از ختم مآثر و مفاخر صاحب قران سعید مغفور شروع در مقالهٔ کردهٔ خواهد شد که کافل بیان صادرات افعال و احوال آن شاهزادهٔ عالي منقبت باشد - من الله العظیم المجید العون و التایید * * نظم *

* شرف تا بکي قصه خواني خموش *
* زبان درکش و بازکن گوش هوش *
* مبر ظن که صاحب قران در گذشت *
* فلک نامهٔ دولتش در نوشت *
* که تا محشر این دولت سرمدي *
* بود حارسِ ملتِ احمدي *
* ازان ملت این دولت آمد بکار *
* وزین دولت این ملت است استوار *
* نه آن ملت از نسخ یابد زوال *
* نه این دولت از انتقال اختلال *
* ازین توامان پایهٔ ملک و دین *
* برفعت گذشت از سپهرِ برین *
* باقبال شاهي کزو جاودان *
* بود تازه آثار صاحب قران *
* خدیوي که این نسخه زو زیب یافت *

* ز تحقیقش این ضبط و ترتیب یافت *
* پناهِ سلاطینِ ایران زمین *
* بارنش همه نور ملکِ یمین *
* نظر کوتهي بین که من مي کنم *
* ز ایران و توران سخن مي کنم *
* دو عالم بمیزانِ قدرش جویست *
* ز نورِ ضمیرش خرد پرتویست *
* ز قصرِ جلالش فلک پایهٔ *
* فریدون ز خیلش فرو مایهٔ *
* براي آفتاب و ببخشش سحاب *
* بکف کام بخش و بدل کامیاب *
* بدیدار مهر و برتبت سپهر *
* سلیمان مکان و منوچهر چهر *
* ملوک اقتدار و ملایک سیر *
* مبارک لقا و همایون اثر *
* مغیثِ حق و ملک و دنیا و دین *
* فلک را جز این نیست نقشِ نگین *
* جهاندار ابوالفتح فیروز بخت *
* که مهرو سپهرش سزد تاج و تخت *
* بذکر لقب عالم افروختم *

* بسی دولت از کنیت اندوختم *
* ولی گوهرِ نام فرخنده فال *
* نگنجد درین بحر اندك مجال *
* دهم شرح حالی که دانا ازان *
* روان اسم عالي کند حرز جان *
* ز دیهیم سلطـان شدم کامیاب *
* که وي ابر شد افسرِ آفتاب *
* ستوده سمـيّ خليلِ الٰه *
* بسلطاني ارزاني تخت (۱) و کلاه *
* برمز ار چه از نام دادم نشان *
* بوقتِ ثنا مانده ام بی زبان *
* چو وصفش ز اندیشه برتر بود *
* سخن هرچه گویم نه در خور بود *
* چنین آفتابی ز اوجِ سریر *
* نتابید تا چرخ دارد مسیر *
* چنیـن سرو از جویبـارِ ظفـر *
* نبالیـد و مثلش نبالد دگر *
* گسسته نشد فیضِ جان آفرین *
* ولی نیست ممکن وجودی چنین *

---

(۱) دردو نسخه بجاي - تخت و کلاه - (و تخت گاه) است *

* باین دانش و داد و آیین و فر *
* گمانم نیفتد که باشد بشر *
* وزین روشنم شد که قومِ مسیح *
* کجا کرده اند آن خطاء صریح *
* ندانند کانرا که حق بر گزید *
* ازو آید آثار قدرت پدید *
* سپاس آن خدا را که دریک وجود *
* کمالاتِ عالم سراسر نمود *
* دلش بحر و در بحر موجِ کرم *
* جواهر لالیءِ سرِّ قِدم *
* کفش ابر و در ابر بارانِ جود *
* ز باران شده سبز باغِ وجود *
* ضمیرش ز الهام تلقین نیوش *
* زبان ترجمانِ پیامِ سروش *
* جبین مطلعِ آفتابِ جلال *
* بری آفتابش ز نقصِ زوال *
* لبش در سخن چشمهٔ نوش علم *
* خموشیش پیرایهٔ عفو و حلم *
* نظر عین لطف و زلطفش روان *
* حیاتی ز نودر تنِ انس و جان *

* کمر کهکشانِ سپهرِ مهی *
* کله برج خورشید فرمان دهی *
* قبایش حریمِ کمال و جمال *
* سراپردهٔ رحمتِ ذو الجلال *
* همه خلق و خلقش معرّا ز عیب *
* دلِ روشن آیینهٔ سرِّ غیب *
* کفش نیل و شیراز ازو رشک مصر *
* وزین رشک نیلی روان زاشک مصر *
* چو یاد آورم هرچه درعهد اوست *
* چو آثارِ عدلش سراسر نکواست *
* کمالی کزو یافت تیغ و قلم *
* ز رستم نیامد ز یاقوب هم *
* ز کلکش چو خواهم که رانم کلام *
* زبانم شود شق ز هولِ مقام *
* ز تیغش سخن چون بماند سلیم *
* که از فکرش اندیشه گردد دونیم *
* باقبالش این توامانِ گزین *
* بگوهر گرفته زمان و زمین *
* دو دریا نشین از کفِ راد شاه *
* ز موجِ فتن ملک و دین را پناه *

* یکی جان ستان و یکی دل نواز *
* یکی فتنه سوز و یکی چاره ساز *
* یکی کوثرِ ملک ازو گشته صاف *
* یکی حوري وحي را حله باف *
* یکی دشمنان را دلیلِ اجل *
* یکی دوستان را کفیلِ امل *
* ازان یک مباني شرع استوار *
* وزین یک رسومِ هنر آشکار *
* ازان گشته بهرام را زهره آب *
* وزین نیز هست از خجالت خراب *
* چو ثعبانِ تیغش زند دم ز کین *
* شود قطع عقدِ شهور و سنین *
* چو ریحانِ کلکش خط آراي شد *
* خرد را ز حیرت دل از جاي شد *
* ز لطفِ حق الحق بشرم اندرم *
* که با قهر تیغش ستایم بهم *
* ولی هرچه زان دست باشد خوش است *
* وگر قصد جان مي‌کند دل کش است *
* عجب ز آهنی گیتي آراسته *
* به نی روضهٔ وحی پیراسته *

* ازان آهن آثارِ نصرت عیان *
* وزین نی مزین زمین و زمان *
* نی خامهٔ این و نی نیزه را *
* ز سر چشمهٔ فتح نشو و نما *
* نهالیست در گلشنِ مملکت *
* که در سایه اش پرورد معدلت *
* چو در موسمِ کین بهار آورد *
* سرِ دشمنِ ملک بار آورد *
* نسیمِ ظفر میوه ریزد ز بار *
* نثارِ سُمِ مرکبِ شهریار *
* چه مرکب که آن تند فرخنده فر *
* در اندیشه چون بگذرد بی خبر *
* رسیدن بآن ناید از فکر من *
* بدولت سپارم عنانِ سخن *
* بدولت ز دولت توان گفت باز *
* درین معنی از وی توان جست راز *
* سعادت مجسم شده زیر زین *
* ز فتحِ مبینش بیاضِ جبین *
* سُمش خیل اقبال را راه بر *
* خجسته پَیَش رهنمای ظفر *

* ز گردِ سمش گر کشد سرمه کور *
* شب تیره بیند پی پای مور *
* ز تاب و توانش تو گوئي نه(۱) بست *
* ز چستي و چالاکیش پا و دست *
* بهیکل چو فیل و بهیبت هزبر *
* به پستي چو سیل و ببالا چو ابر *
* همائیست و عنقا بفر و شکوه *
* بدریا چو کشتي بهامون چو کوه *
* گهِ شیهه رعد و گهِ پویه برق *
* بیک تاختن طی کند غرب و شرق *
* ز آسیب کوش و سُمش گاه تگ *
* نشان بر رخِ ماه و پشتِ سمک *
* تشبه بنعلش چو جوید قمر *
* بماهی رود راه یک ساله خور *
* تنش جمله قوت سرش پر ز هوش *
* بتگ تیر و پیکان نشان(۲) داده کوش *
* کند کوش پیکان و شیههِ صفیر *
* چو پیکان بود در روش نیش تیر *

---

(۱) در سه نسخه بجاي - نه بست - (تن است) * (۲) در سه نسخه بجای - نشان - (فسان) است *

* هر آنجا که در خاطر آرد سوار *
* کند پیش از اندیشه زانجا گذار *
* بگاه جوش خوشهٔ آسمان *
* برد رشک بر کشتهٔ جو فشان *
* ستیسش چو آب آورد گاه گاه *
* گهی سطل باشد گهی دسته ماه *
* رکابش همه تن دهانست و بس *
* چو گردون که پا بوس دارد هوس *
* عنان را عجب دولتی داد دست *
* که دارد ببحرِ کرامت نشست *
* دوالی ز دولت قرینِ مراد *
* باقبال دریا نگهبان باد *
* جزین درحقِ زین ندانم صواب *
* دو پیکر که تابد درو آفتاب *
* جهان روشن از فیضِ انوار او *
* درخیر و شر صلح و پیکار او *
* ز لطفش توان شمّهٔ باز گفت *
* بتایید رحمت دری چند سفت *
* ولیکن ز قهرش چو گویم سخن *
* روان عزم رفتن کند جان ز تن *

* ز رزمش نیارم زدن هیچ دم *
* مراسم که عالم بر آید بهم *
* چو دریای هیجا در آید بشور *
* دلاور کند قصد ترتیب قور *
* ز حفظِ الهي بود جوشنش *
* کند بگتری پیرهن در تنش *
* دعاءِ خلایق ز ِکه تا ِبمـه *
* زده حلقه گردش بجاي زره *
* ز نصرت کلاه و ز تایید خود *
* نگهبان خدای فراز و فرود *
* بجنگش اربود حاجت اینست ساز *
* ولي (۱) خود بجنگش نیفتد نیاز *
* خلافش بود زهر و هرکس که خورد *
* نیابد زمان (۲) تا بروزِ نبرد *
* سعادت امان کی دهد خصم را *
* که روی آورد سوی دشتِ وغا *
* وگر زنده ماند بفرضِ محال *
* محال است اورا خیالِ جدال *

(۱) دربعضی نسخه بجاي - ولي خود - (ولیکن) است * (۲) دربعض نسخه بجاي - زمان - (امان) است *

* گرفتم که باشد جهانی سپاه *
* به تنها نهد رو بآورد گاه *
* که انجا تواند مقابل شدن *
* وگر پر ز رستم شود انجمن *
* گر افراسیاب است ور اسفندیار *
* چه خوانم ورا نزد این کامگار *
* گر از روبه و شیر سازم مثل *
* خرد بر دماغم نهد صد خلل *
* همان به گزین رزم جویم گریز *
* که سر بازد آن کس که ورزد ستیز *
* ببزمش گر آیم که هنگام بار *
* جها نیست پر حشمت و اقتدار *
* سلاطین بخدمت کمر بر میان *
* در افگنده خود را فلک درمیان *
* فضاءِ هوا جمله تاج و کلاه *
* بسیطِ زمین پر ز خیل و سپاه *
* ز اشرافِ اطراف هر سو گروه *
* ز گردن کشان صحنِ گیتي ستوه *
* ز حکام هر مرز نزدیك و دور *
* شده بسته ره بر صبا و دبور *

* چو گردون بسی گرد عالم شتافت *
* باین ساز و آیین محلی نیافت *
* روان چشم بد را در آتش فگند *
* ثریا مهیا کفی از سپند *
* سپندِ چنان مجلسِ دل نواز *
* دلِ اهلِ راز است و آتش نیاز *
* ملازم فنونِ کمال و هنر *
* در آینده اقبال و فتح و ظفر *
* ندیمانِ محرم حیا و وقار *
* ز استادگان دولتِ پایدار *
* ز گستاخ رویان مراد و نشاط *
* سرور و فرح پای کوبِ بساط *
* سعادت مغنی بشارت سرود *
* صدایش گذشته ز چرخِ کبود *
* کرم ساقی مجلس و شیره کام *
* عطایا ده امید جوینده جام *
* ازین گونه بزمِ طرب ساخته *
* ز دولت بعشرت نپرداخته (۱) *
* چو دمساز عونِ الهی بود *

---

(۱) دار بعض نسخه بجای - نپرداخته - (بپرداخته) بنای زایده است

* کجا میل سوی ملاهي بود *
* دگر زانکه سوچي بهنگام طوی *
* برای مي آماده دارد سبوی *
* بیفشاند از بهر یرغوی(۱) عام *
* فلك دانهای کواکب تمام *
* بدرگاه عالي ظفر پرده دار *
* ز یمن وبقا پرده را پود و تار *
* بران در ز کمتر غلامان شرف *
* دعا تیرش و استجابت هدف *
* پر تیر اخلاص و پیکان یقین *
* کشادش بآمین روح الامین *
* الهي بحق دعاءِ رسول *
* بسبطین و زهرا و زوجِ بتول *
* باولاد و احفاد آن دودمان *
* به تسبیح و تقدیس کروبیان *
* که جاوید این شاه پاك اعتقاد *
* بماناد و اقبال بر ازدیاد *
* بعدلش جهان یك سر اراسته *
* ز کیهان رسومِ بدي کاسته *

(۱) در بعض نسخه بجای - یرغوی - (ترغوی) و در بعض (تزغوی) است

* خلایق مرفه ز احسانِ او *
* زمین و زمان تحت فرمانِ او *



در محرم سنه ١٣٠٦ یک هزار و سه صد و شش هجري مطابق
سپتمبر سنه ١٨٨٨ یک هزار و هشت صد و هشتاد و هشت
عیسوی تمام شد طبع کتاب - ظفرنامه - در بیان احوال
صاحبقران تیمور از تصنیفات مولانا شرف الدین علي
یزدي متوفي سنه ٨٥٠ هشت صد و پنجاه هجري
تالیف کرد آن را در شیراز بسبب حکم و
اهتمام میرزا ابراهیم سلطان ابن میرزا
شاهرخ و الحمد لله رب العالمین
و الصلوة و السلام علی سید
الانبیاء و المرسلین و آله
و اصحابه اجمعین



فهرست جلد دوم ظفرنامه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

تمام گشت فهرس جلد دوم از ظفرنامه

THE

ẔAFARNÁMAH

BY

MAULÁṆÁ SHARFUDDÍN 'ALÍ

OF YAZD.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

BY

MAULAWÍ MUḤAMMAD ILAHDÁD.

LATE PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II.

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS,

1888.